

تذکره شعرای آذربایجان

تألیف دکتر...

تألیف
محمد...

جلد...

تذکرہ شعرائی آذربایجان

تاریخ زندگی و آثار

تالیف

محمد مصطفیٰ حسینی

جلد چہارم

تذکره شعرای آذربایجان « تاریخ زندگی و آثار »

- ☐ چاپ اول
- ☐ حروفچینی دستی
- ☐ چاپ آذرآبادگان
- ☐ صحافی آزادی تهران
- ☐ تیراژ ۳۰۰۰ نسخه
- ☐ اسفند ماه ۱۳۶۹
- ☐ حق چاپ محفوظ است

این مجموعه

بفرزند عزیزم طلعت دهم

ابداء شد

خلخال

این شهر تاریخی مابین کوهها و دوه‌های دامنه غربی جبال طالش قرار گرفته و اهالی آن روشنفکر و علاقمند به فرهنگ هستند در عین حال که زبان آنها ترکی آذربایجانی می‌باشد ولی در بعضی از دهات خلخال منجمله شاهرود و کاغذ کنان بزبان قدیم آذری (تات) صحبت می‌نمایند که نشان‌دهنده سابقه تاریخی این شهرستان است

آب و هوای خلخال معتدل و یکی از مناطق شرقی آذربایجان است فرهنگ جغرافیایی ایران راجع به ارتفاعات شهرستان خلخال چنین می‌نویسد: در رشته‌ی جبال طالش در قسمت خاوری جبال بزکش در باختر و قراول در جنوب شهرستان واقع است جبال طالش که از جنوب به طرف شمال امتداد یافته‌است مرتفع‌ترین قله ارتفاعات آن عبارت از قله‌ی ناود الماس می‌باشد و از روی قله مذکور قسمت نواحی کیلان تا بحر خزر و همچنین نواحی شهرستانهای اردبیل و هروآباد دیده می‌شود و سفیدکوه معروف به (آقداغ) واقع مابین دهستان خان‌اندبیل و شاهرود که از روی قله‌ی آن تمام منطقه شهرستان هروآباد نمایان است بواسطه وجود این کوهها حصار مانند دارای راههای صعب‌العبور است و مهمترین کرده‌آنها کرده‌آنها و دو مسیر راه قدیمی هروآباد به کیلان واقع می‌باشد.

شهرای میزدف و سفینوردان نامی در این شهرستان بشرح زیر پیوجود

آمده‌اند.

امامی خلخالی

از شعرای معروف قرن دهم هـ - ق خلخال است . مؤلف صبح گلشن

می نویسد :

« امامی خلخالی امام شاعران و شیرین مقال خلخال می باشد » .

از اوست :

با خلق خدا سخن به شیرینی کن اظهار نیاز و عجز و مسکینی کن

تا بر سر دیده جا دهندت مردم چون مردم دیده ترک خودبینی کن

دانشمندان آذربایجان ص ۵۱ - سخنوران

آذربایجان ص ۸۱۰ - قاموس الاعلام ج ۲

ص ۱۰۳۲ - صبح گلشن ص ۳۶ - الذریعه

ص ۹۳ - گلزار جاویدان ج ۱ ص ۱۳۳

ثابت خلخالی

نامش صادق بیك و از شعرای قرن سیزدهم هـ - ق خلخال و از ایل اسیرلوی

قر کمان است .

او وکیل رعایا و از زمره اهل حال و با شور و عشق بود .

ثابت مردی زنده دل و نیکو خو و خوش مشرب و صحبتش دلجو و حالات

درویشانه داشت و اشعار لطیفی دارد .

از اوست :

بر کل مریز سنبل پریچ و قاب را

پنهان به زیر شب چه کنی آفتاب را

* * *

چاره‌ی دل بجز طپیدن نیست	چه کند بسی تو آرمیدن نیست
یار را با رقیب چون بینم	که مرا طاقت شنیدن نیست
چاره‌ی درد هجر او « ثابت »	غیر جام اجل کشیدن نیست

* * *

باید اول ز سر و جان گذرد	هر که از کوچه‌ی جانان گذرد
مرگ بهتر بود از زندگیم	« ثابت » از عمر بدین سان گذرد

ریحان‌الادب ج ۱ ص ۳۶۲ - سخنوران

آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۲ - دانشمندان

آذربایجان ص ۸۹

خاقانی خلخال

مرحوم تربیت به نقل از اوصاف الامین پروین قاجار چنین می نویسد :

(از سخنوران سده‌ی سیزدهم آذربایجان است) .

از اوست :

خیاط روزگار به بالای هیچکس پیراهنی ندوخت که اوراقبا نکرد

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۲

دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۹

خلیل خلخالی

در تذکره‌هایی که در اختیار نگارنده است مطلبی از او بدست نیامد جز
اینکه خلیل خلخالی تیرگر است و مضامین شعرش تیر جگر سوز است .
از اوست :

به صد نیاز به روی تو جان بر اندازم
چو زلف را تو به صد قاب در بر اندازی
سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۳ - روز
روشن ص ۲۰۲ - دانشمندان آذربایجان
ص ۱۴۲ - الذریعه ج ۹ ص ۳۰۲

شاهقلی خلخالی

از شعرای قرن دهم ه - ق بوده است .
از اوست
از بی دفع جنویم داغ بیر سیر می نهند
داغ دل بس نیست بر سیر داغ دیگر می نهند

* * *

میوی شد ای طیب وجودم ز درد و غم
میوی نمائده بیش میان من و غم
دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۹ - تحفه

ساقی ص ۸۷ - روز روشن ص ۳۳۳

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۴

شمس خلخال

نامش شمس الدین محمد بن مظفر خطیب خلخال یکی از شخصیت های معروف و علمی آذربایجان است.

این مرد بزرگ در علوم منقول و معقول بی نظیر عهد خود بوده و تألیفات با ارزش و زیادی از خود بیادگار گذاشته است از آن جمله :

«مصایح امام بغوی» را بعنوان تنویر شرح کرده و به هر یک (مفتاح) و مختصر و تلخیص شرح علی حده می نوشته است و «مختصر» ابن حلیج را نیز شرح کرده است . سید شریف جرجانی در حاشیه «حکمت اللین» با کمال تعظیم و تکریم از وی نام برده است . او قصیده ای در منطق گفته است .

خطیب خلخال بر روایت اسنوی به سال ۷۴۵ در «اران» و به روایت حشری در «تبریز» وفات کرده و در مقبره چرنداب جنب مزار مولانا قطب الدین شیرازی دفن شده است .

والد خطیب نیز از فضلا و ادبای خلخال بوده است . از او شعری بدست می آید .

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۴

صافی خلخالی

در تعریف تفلیس منظومه‌ای ساخته‌است که نسخه‌ای از آن با شماره‌ی ۹۷ در کتابخانه‌ی السنه‌ی شرقی لنینگراد موجود است. از او بیش از این اطلاعی بدست نیامد.

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۵

دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۴-فهرست

کتب‌پارسی دکتروزن

صیاد خلخالی

نامش محمدحسین فرزند محمدجلیل مؤلف کتاب «خمس‌ی صیاد» است. این خمس‌ه حاوی ۶۰۰ صفحه می‌باشد و تا حال چاپ نشده است. او در شعر «صیاد» تخلص می‌کرد.

از اوست :

ای مرغ دل آ که شو از غفلت و نادانی

دامی است بلا جویان در قصد تو پنهانی

چون کبک دری هستی از فهقه‌ی خنده

شاهین فلک در پی مستانه همی خوانی

دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۶-سخنوران

آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۶

عبدالعلی خلخال

از شعرای قرن سیزدهم هـ.ق خلخال است. در تذکره‌ها غیر از حدیقه الشعرای احمد بن ابی الحسن شیرازی نامی از او برده نشده است.

حدیقه الشعرای ص ۱۳۴ - سخنوران

آذربایجان ص ۸۱۶

عشقی خلخال

نامش میرزا علی فرزند محمد باقر که صاحب کتاب ثعلبیه بود میرزا علی شعر خوب می گفت دیوانی دارد و در سال ۱۳۲۱ وفات کرده است. از اوست:

دی نفل يك طرف می میخانه يك طرف

من يك طرف به عشرت و جانانه يك طرف

در پیچ و تاب عمر و ز شوق لب فگار

من يك طرف به گریه و پیمانه يك طرف

از جستجوی وصل تو ای پادشاه حسن

فرزانه يك طرف شده دیوانه يك طرف

از دل کنار نیست خیال جمال تو

کی کنج يك طرف شده ویرانه يك طرف

برده است از تو دین و دل ای «عشقی» فگار

رخ يك طرف دو دیده‌ی مستانه يك طرف

سخنوران آذربایجان ص ۸۴۱-مختصری

از تارینخ و جغرافیای خلخال

عزلی خلخال

نامش ملا ادهم از شعرای قرن یازدهم هجری قمری خلخال است در شعر
«عزلی» فخلص می‌کرد. عزلی تألیفات زیادی دارد:

۱- (دیوان عزلی) بسبک و روش بوستان سعدی در ده باب تنظیم شده است.
باب اول شهوات. باب دوم حرص و طول امل.

باب سوم شکر. باب چهارم قناعت. باب پنجم سخا. باب ششم یقین. باب هفتم
علم. باب هشتم علاج صفات بد. باب نهم اخلاص و صدق و رضا. باب دهم تقوی
و خوف و رجا که با ابیات زیر شروع می‌شود:

بنام خدایی که بخشنده اوست به هر سختی یاور بنده اوست
حکیمی که جان جهان آفرید بقدرت نهان و عیان آفرید
نسخه‌ی از آن در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران در ۱۲۱ برک
۱۸ سطری موجود است.

۲- (هشت بهشت یا قنبرنامه).

نسخه‌ی از آن در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی به خط نستعلیق قرن
یازدهم هجری موجود است.

۳- (اربعین) در چهل فصل است در آغاز هر فصل آیتی از قرآن مجید و

سخنایی از پیغمبر اکرم (ص) و امامان معصومین شروع کرده است.

نسخه‌ی از آن در کتابخانه‌ی شاه عبدالعظیم به خط نستعلیق حسام‌الدین
فرزند کاووس رستم‌داری موجود است.

۴- (اعتقادات) این کتاب ترجمه‌ی از اعتقادیه‌ی شیخ بهایی در بیان عقاید
شیعه در ده فصل است که مترجم فصل نماز را بدان اضافه کرده است
نسخه‌ی از آن در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی موجود است.

۵- (ذکر الهیه) محتوی يك دیباچه و در پنج مسعود بشرح زیر است:
۱- فضیلت ذکر گذشت خشم ۲- انواع ذکر ۳- آداب و شرایط ذکر ۴- نصیحت و همت
و گذشت سالکان ۵- فضیلت همت و گذشت خشم.

نسخه‌ی از آن در کتابخانه‌ی ملك موجود است.

۶- (رساله‌ی عرفانی) نسخه‌ی از آن در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی غرب همدان
موجود است.

۷- (سفینه‌الملوك یا هدایت نامه) در مواعظ و اخلاقیات است. نسخه‌ی
از آن در کتابخانه‌ی عبدالحمید مولوی مشهد است

۸- (فقریه فخریه) در هشت روضه در باره فقر و ستایش نوشته است

۹- (لطایف الموافق) نسخه‌ی از این کتاب در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی

موجود است

۱۰- (مخاطبه‌النفس) ترجمه‌ای است از مخاطب‌النفس نفی‌الدین ابراهیم

کفعمی که يك نسخه از آن در کتابخانه‌ی دهخدا موجود است

۱۱- سفینه‌الملك یا هدایت نامه در مواعظ و اخلاقیات است

با خط نستعلیق قرن یازدهم موجود است.

۱۲- (لطایف‌الموافق) يك نسخه از آن در کتابخانه‌ی دکتر مفتاح «تهران» و نسخه‌ی دیگری هم در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی موجود است.

۱۳- (لوازم‌الدین) این کتاب ترجمه‌ی است از (باب حاوی عشر) علامه حلبی که به سال ۱۰۳۷ در تبریز به فارسی ترجمه شده است از این کتاب نسخه‌ی در کتابخانه آستان قدس موجود است.

آثار این مرد بزرگ زیاد است منجمله :

۱۴- (مشرق‌التوحید) نسخه‌ی از آن در کتابخانه‌ی دکتر مفتاح «تهران» و نسخه‌ی دیگری در کتابخانه‌ی سپهسالار موجود است که با این ابیات خاتمه یافته است :

یارب تو مرا این سفینه‌ی راز	مقبول قبول اهل دل ساز
خورشید طریق سالکان کن	بی، آنچه ترا رضاست آن کن
از عزلتی، حزین رضا شو	او را به رضات رهنما شو

۱۵- (مصباح‌المشکاة) این کتاب گزارشی است از «مشکاة ابو حامد محمد بن محمد غزالی» نسخه‌ی از آن در کتابخانه‌ی ملک با خط نستعلیق موجود است.

۱۶- (معیار‌العمر و العمل) در محاسبه و مخاطبه نفس و محافظت اوقات ایام حیات بر سبیل موعظه و تذکر و اشاره به آیات و روایات و مکاشفات آمیخته با اشعار مولوی و امیر علی شیر نوابی است. نسخه‌ی از آن در کتابخانه‌ی دهخدا «تهران» همراه مخاطبه‌ی النفس و نسخه‌ی دیگری در کتابخانه‌ی سپهسالار

موجود است .

۱۷- (مناجات) چند نسخه از آن در کتابخانه‌ی دهخدا موجود است .

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۶

دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۳ - فهرست

نسخه‌ها در ج ۲ ص ۱۷۶۹ و ج ۳ ص

۲۴۴۳ و ج ۴ ص ۲۶۶۹ و ج ۵ ص ۳۶۵۳

علوی خلخال

نامش سید عبدالرزاق فرزند میرفتاح از علما و فضلاى خلخال بود و خط

خوب داشت و شعر هم می گفت .

از ادست :

آیا سپهر مطبق تو دل فکار چرایی

ایا رواق معلق حزین و زار چرایی

کهی خموش و کهی درخروش و که مدهوش

کهی به نعره‌ی جانسوز اشکبار چرایی

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۲۱

فخر خلخال

از شعرای قرن دهم هـ ق خلخال بوده و مردی با شخصیت و طبع روانی

داشت . در جشن ختنه‌سوران پسر مفتی روم « علی چلبسی » ماده تاریخ زیر را

گفته بود :

مفتی مملکت علی چلبی
آفکه باشد ز سر غیب آگاه
فره العین خویش را فیت
چون که کرد آن امین سراله
بهر تاریخ سنتش گفتم
« ایه سنته رسول اله »
متأسفانه چند روز بعد همان پسر که نامش فاضل و به حسن صورت معروف
بود فوت کرد و او این ماده تاریخ را گفت :
پی تاریخ آن گل در گلستان
به حسرت گفت بلبل «وای فاضل»
این دو بیت هم از اوست :

خواهم از عشق بقی شیفته و زار شوی
تا ز حال من دیوانه خبردار شوی
تا که ای غنچه‌ی بشکفته به رغم من زار
همچو گل خنده زلفان همنفس خارشوی
سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۲۲ ترجمه
مجالس النقایس ص ۳۹۱

فضل خلخالی

از شعرای قرن دهم هـ ق و دبیره‌ی شیخ ابویزد خلخالی و برادر مولانا
شیخ احمد بود امین احمد رازی چنین می‌نویسد او بسیار خوش طبع و باهوش و در
ملازمت میرزا اشرف بوده و در علوم معقول اخلاق کافی داشت .
فضل خلخالی در سال ۹۵۴ هـ ق (۹۲۶ شمسی) وفات کرده و جسد او را در

قزوین جنب قبر جدش شیخ ابویزید دفن کرده‌اند .
از اوست :

به رغم من نماید مهر با اغیار یار من

خوشم باری که یادش می‌دهد از اعتبار من

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۲۳

دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۸ - فرهنگ

سخنوران ص ۴۴۹ - ریاض‌العارفین ج ۲

ص ۹۴ - هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۵۹

فنایی خلخال

نامش شیخ احمد فنایی از شعرا مشاهیر قرن دهم هـ ق و تبیره‌ی ابویزید
خلخال است .

فنایی خلخال از محضر علما و مشاهیر عصر خود منجمله مولانا احمد
ایبوردی و میرغیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی و شمس‌الدین خفری کسب
کمالات کرده‌است و به زیارت بیت خدا مشرف و سپس به قزوین مراجعت
کرده و مشغول تدریس شده و در سال ۹۸۵ هـ ق «۹۵۹» شمسی در آنجا وفات
کرده‌است .

در بعضی از تذکرها سال وفات او را ۹۷۵ هـ ق «۹۴۶» شمسی ضبط
کرده‌اند .

از اوست :

کشم بر صفحه‌ی دل صورت جانانه‌ی خود را
بدین صورت دهم تسکین دل دیوانه‌ی خود را

* * *

افتاده به پا زلف سمن سای تو از چیست
دیوانه منم سلسله بر پای تو از چیست

* * *

کار مشکل می‌شود بر بینوایان چمن
گر تو ای گل گوش بر آواز بلبل می‌کنی
ای «فناپی» با وجود یاری مردی ز عشق

حیرتی دارم که چون اکنون تحمل می‌کنی
آتشکده آذر ص ۱۴۸ - تحفه سامی ص
۱۳۰ - سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۲۴
نگارستان سخن ص ۷۸ - روز روشن ص
۵۳۸ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۲
فرهنگ سخنوران ص ۴۵۵ - گلزار
جاویدان ج ۲ ص ۱۰۹۵ - ریاض العارفین
ج ۲ ص ۱۰۳

کامل خلخال

نامش ملک سعید فرزند محمد از شعرا و عرفای اواخر قرن دهم ه - ق

خلخال است .

مولانا کامل یکی از فضلا و دانشمندان زمان خود بود .

تقی‌الدین اوحدی در مقام و تربیت کامل خلخال‌ی چنین می‌نویسد :

« مولانا ملک سعید خلخال‌ی افضل فضای زمان و اعلم علمی دوران بود .
 حاوی تکسیر حالات ، جامع جمیع کمالات ، مستحضر المعقول ، مستجمع الفروغ
 والاصول بود . در پست و بلند علوم و رسوم طیار و سیار گشته به اختلافات
 شریعت و حکمت بسیار رسیده . ظاهر و باطن را یکی دانسته به وحدت وجود
 قایل شده ، به کلیه‌ی مطالب صوفیه و جمیع کتب کلامی و فقهی و حکم از ریاضی
 و الهی مستحضر شده ملکات ملکیه و اخلاق الهیه ملکه و طبیعی وی شده به
 لقای وجود خویش واصل گردیده بود . هولد و منشاء وی شیراز است . آباء و
 اجدادش از خلخال آمده همه آنجا به سر کردند و وی در اواخر عمر به تفسیر
 و حدیث و غوامض تصوف مباحثه و مطالعه می‌کرد و الحق از صفات ذمیمه
 دامن جان برچیده به اکسیر امید مس وجود را کامل کرده بود لهذا بدین نسبت
 «کامل» تخلص کردی . بنده در آن مدت که در شیراز می‌بودم گاهی به فیض
 صحبت وی می‌رسیدم و وی در شهر سنه‌ی ۱۰۱۰ هـ ق «۹۸۰» شمسی در شیراز
 به حق واصل شد . »

در شمع انجمن تاریخ فوتش را ۱۰۱۶ هـ ق «۹۸۶» شمسی و در دانشمندان
 آذربایجان ۱۰۳۵ هـ ق «۱۰۰۴» شمسی قید و اضافه شده است که کامل در اواخر
 عمر خود به شیراز رفته و در آنجا کتابی به وان «التحفة الغیائیة فی امتناع رویة
 الله تعالی بنام «غیاث الدین منصور» تألیف کرده است .

مؤلف تذکره‌ی میخانه می نویسد:

«مولانا کامل چهارمی در بهار زندگانی و غره جوانی از مسکن خود به شیراز آمده و در آن بلده در خدمت مولانا ملک سعید خلخالی به تحصیل علوم دینی مشغول گشته است»

از اوست:

افراد جهان کی اند؟ معدودی چند

معدود به گرد عدم آلودی چند

چون صورت آینه ندارند وجود

هستند همه نمود بسی بودی چند

* * *

ای فرع وجود تو وجود همه کس

مرآت نمود تو نمود همه کس

چون دید که بود توست بود همه کس

دیوانه دلم کرد سجود همه کس

* * *

تا رسیدم جان فدا کردم به پیش شاه عشق

شکر الله بر نگشتم زنده از درگاه عشق

ای صبا از من به اسماعیل پیغمبر بگوی

زنده بر گشته است هرگز کس ز قربانگاه عشق؟

سالها دل پرهوس کردم وفا سودی نداشت
تا برون رفت آرزو از دل دعا شد مستجاب
پیش عفو ش قلت تقصیر ما ، تقصیر هاست
جرم بی اندازه می خواهد عطای بی حساب

* * *

کرویان چو ناله‌ی من گوش می کنند
تسبیح ذکر خویش فراموش می کنند
شمع انجمن ص ۴۰۰ - هفت اقلیم ج ۳
ص ۲۶۱ - تذکره میخانه ص ۷۰۵
دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۲ - سخنوران
آذربایجان ج ۲ ص ۸۲۸ - گلزار
جاویدان ج ۳ ص ۱۱۶۳

کریم الدین خلخال

نامش کریم الدین ابوالقاسم فرزند محمد فرزند عبدالرحمن صوفی
خلخال است .

ابن فوطی در تلخیص مجمع الادب فی معجم الالقاب او را مردی نیک محض و
سخن آرا و کثیر السفر معرفی کرده است .
از اوست :

ما ضاقت الارض علی راغب فنی طلب الرزق و لا راهب

بل ضاقت الدنيا علی صابر . اصبح يشكو جفدة الحاجب
سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۱
مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال

محمد باقر خلخالی

از شعرای قرن چهاردهم هـ.ق و از دانشمندان و از شاگردان ملا علی
زنجانی است .

محمد باقر خلخالی مرجع استفاده‌ی طلاب گرمرود و خلخال و زنجان
وده و در بدیهه‌گویی و حاضر جوابی مهارت داشت و استاد بود و اشعار ترکی
و فارسی خوب می‌گفت .

او مثنوی به زبان ترکی آذری دارد که مشهور به «تعلیه» است و بارها
در تبریز و استانبول چاپ شده است . کتاب تعلیه به شکل نظم و داستان و
سرگذشت يك روباه است که ضمن آن اصول زندگی اخلاقی و اجتماعی توضیح
داده شده است . قبادطوفانی این کتاب را در سال ۱۳۳۹ هـ.ق «۱۲۹۹» هـ.ش به
زبان فارسی منظوم ترجمه کرده است .

خلخالی علاوه بر این کتاب اشعاری به زبانهای فارسی و ترکی در قالب‌های
مثنوی ، رباعی و ... دارد . کلیات او از طرف آقای توکلی خلخالی در سال ۱۳۱۹
هـ.ش چاپ شده است .

محمد باقر خلخالی مورد احترام و علاقه‌ی ناصرالدین شاه قاجار بود و در
سال ۱۳۱۶ هـ.ق (۱۲۷۷ هـ.ش) روز شنبه ۱۴ شوال وفات کرده است .

از اوست :

ای سوار اسب عزت جام عیشت نوش باد
در بساط کربهی قهرت عدو چون موش باد
دشمنات همچو زردك دایماً گردد نگون
دوستان همچو سنجد رخت قرمز پوش باد

* * *

آغیر لایب اوره گیم چو خلارا گمان ائدیرم
گرک که آند وئرم طره پریشانه
دوشوبدی سینه وه زئار تک او طره لرون
کنار ائله که بو جایز دگیل مسلمانه
کمند زلفون ایله ال ایاغیمی باغلا
چکله سلسلیه هر کیم اولسا دیوانه
کؤرنده گل یوزووی عیب دوئما بو «باقر»
چکه فغان ایله گر شور عندلیبانه

* * *

از اوست :

ساقیا وئرمه جام مست اولدوم
مست خمخانه الست اولدوم
یار آپاردی منی عزیز ائتدی
گر چه اغیار ایچینه پست اولدوم

ایندی من معنی ید الله
 چون یداللهه زیر دست اولدوم
 ئوز ئوزومدن کؤزوم یوموب کئچدیم
 نیستلیق عالمینده هست اولدوم
 رشته‌ی زلفون ائتدی دام منه
 مندن ال چک که پای پست اولدوم
 منی سیندیردی ائتدی نازه درست
 بئله بیلمه که من شکست اولدوم
 یتمه‌دیم حقه اولمادیم کامل
 تا حقیقته بت پرست اولدوم
 مثنوی ترکی از اوست :
 کینه جانیمه اود دوشوب تازه‌دن
 کچوبدیر غمیم حد و اندازه‌دن
 باسوب کؤنلومی غصه طغیان ائدیر
 دییه‌رسن که کافر مسلمان ائدیر
 دوشوب قلبیمه فرط غمدن شرر
 سوروشان وئریر دود آهیم خبر
 اولان وقتی سوز و گدازیم عیان
 دوشوب چرخه اوینار سرشک روان

سالیب چونکه گۆزدن نگاریم منی
 ائدیب ترك بالمره یاریم منی
 اگر صبر قیلسام اورهك نیم جان
 دییه ر تنگه سالما منی چك فغان
 اگر آغلییام راز پنهان گئده
 الیمدن حقیقته جانان گئدر
 بلی راه عشقین قراری بودور
 ولا اهلینین کارو باری بودور
 شراب بلا عاشقین نوشدور
 اگر قالیم اوددا مغشوشدور
 کلب «باقر» ا مطلبی ختم قیل
 سکوتی بو هنگامده حتم قیل
 که اولماز بو مطلب اؤلونجه تمام
 سکوت اختیار ائتکیلن والسلام

نمونه‌ی از اشعار ثعلبیه :

اؤلوم هنگامه‌سین ائتمه فراموش	بلی جان عزیزیم اولما مدهوش
قوجا قلاشمازلارهر گز دیوایله حور	سیغیشماز بیر مقاله ظلمت و نور
که بیر تخت اوسته گلشمز ایکی شاه	اورهك بیر یار بیر دیر اولما گمراه
سنون تك مین نظر عاشق کیشینی	بوشوهر کش عجزین گؤرایشینی
اؤزین چکمیش کناره یان دور و بدور	سالیب نار فراقه یان دیر و بدور

ای غایب از نظر زکات جستجو کنم
 در جستجوی تو به چه اقلیم رو کنم
 از تیر غمزات دل من گشته چاک چاک
 تازی ز زلف خویش بده تا رفو کنم
 گر زلف خویش تاب دهی همچو صولجان
 من هم بخاکپای تو سر همچو گو کنم
 از هر گلی رسد به دماغ شمیم دوست
 در حیرتم کدام گل باغ بو کنم
 دل از یرم رمیده شد از عشق کاکلت
 اذنی بنده تفحص او موبمو کنم
 آب سبوا اگر چه بسر چشمه منتهی است
 هیئات اگر علاج عطش از سبوا کنم
 از قیل و قال مدرسه کامم روا نشد
 باید که صرف خاطر از این گفتگو کنم
 ساقی بیار باده از آن جاودانه می
 تا عاشقانه سر کشم و های و هو کنم
 وقتی نماز من به حقیقت شود قبول
 کز اشک چشم و خون دل خود وضو کنم
 نبود میسرم بیجنابت هوای یار
 تا خویش را بمیکده‌ها شست و شو کنم

جز سیئات نیست ز طاعات ما ثمر
روی امید خویش به لا تقنطو کنم
« باقر » بخیز و دامن خود بر کمر بزن
شاید به عزم در که دلدار پو کنم

* * *

در مصر وجود خود عزیزی نشدیم
در علم و عمل اهل تمیزی نشدیم
افسوس که این عمر گرانمایه‌ی ما
بیهوده تمام گشت و چیزی نشدیم

* * *

افتاده پنا زلف سمن سای تو از چیست
دیوانه منم سلسله در پای تو از چیست
نمی‌توان که ره اشک را به مژگان بست
به خار و خس نتوان بست راه جیحون را

نمونه‌یی از اشعار ترکی اوست:

کینه فراقون الیندهن یتیشیمشیم جانہ
دؤنوبدور آیریلیغیندان کؤزوم یاشی قانہ
حذر قیل ای کؤزومون نوری اشک دیده مدن
یقین ایله که چکه ر آخرینده طوفانہ

قرار و صبریمی کس‌دین قراریمی آلدین
 متاع عمروم آپاردین یامانجه تالانه
 یولوندا چکمیشم ال جمله گسی علایق‌دن
 بو باش و جان سنه قرباندی مرد مردانه
 دؤنر تزلزله زلفون کیمی اوره‌ک تیت‌ره‌ر
 ویراندا زلفووه مشاطه نازایله شانه
 فراقون آتشی‌نه یانماسام خلاص اولمام
 نئجه قرار توتار یانماینجه پروانه
 کمند زولفون اگر اولماسایدی مجنون‌تک

یقین که قویموش ایدیم ایندی باش بیابانه
 دانشمندان آذربایجان ص ۶۲ - سخنوران
 آذربایجان ص ۸۳۱ - ریحانت الادب
 ج ۱ ص ۴۰۵

محمد خلخالی

نامش میرزا محمد منشی ملقب به دبیر الملک از شعرای قرن سیزدهم هجری
 قمری خلخال است .
 فرهنگ سخنوران ص ۵۲۰ - سخنوران
 آذربایجان ص ۸۳۱

مقصود علی خلخالی

مؤلف «گنجینه‌ی جواهر» است . نسخه‌ی از این گنجینه در موصل ،

کتابخانه‌ی مدرسه‌ی حجیات بشماره‌ی ۱۹ موجود است.

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۲

فهرست نسخه‌ها ج ۴ ص ۳۰۹- دانشمندان

آذربایجان ص ۳۵۸

مهجور خلخال

نامش میرزا مرتضی ملقب به سلطان الواعظین در خلخال متولد شده و تحصیلاتش را در اصفهان پایان رسانیده است. او شاعر بود و اشعار بعضی از قدما بخصوص فرخی سیستانی را تضمین می‌کرد. از اوست:

خوشا دادن جان ره یار جانی خوشا عشق ورزیدن اما نهانی
خوشا آنکه دلبر کند سرگرانی (خوشا عاشقی خاصه وقت جوانی
خوشا با پریچهر کان زندگانی)

خوشا از غم درد این دهر رستن خوشا شیشه‌ی قید تن را شکستن
خوشا رشته‌ی عهد با یار زیستن (خوشا با رفیقان یکدل نشستن
بهم نوش کردن می ارغوانی)

مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۳

مهدی خلخال

نامش ملامهدی از شعرای اوایل قرن سیزدهم هجری است.

آقا حسین که یکی از فضایل خلخال است در فوت او این حاحه تاریخ را گفته است:

دردا که رفت عالم دهر و وحید عصر اعنی سمین خامس آل عبا حسین
نا که ندا ز هاتف غیث ز در رسید کی بینوا بگو «به حسین شمس مشرقین»
او در سال ۱۲۳۰ هـ ق «۱۱۹۳» شمسی در خلخال وفات کرده است.
سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۴

ناصری خلخالی

نامش میرزا رستم معروف به حکیم باشی که از شعرای نیمه‌ی دوم قرن سیزدهم هـ ق خلخال است.

ناصری در سبک «قاآنی» قصیده می‌ساخت و دیوانش ۸۰۰۰ بیت شعر دارد که بیشتر آن قصیده است.

او در اوایل «شفایی» تخلص می‌کرد ولی وقتی که در چمن سلطانی به اردوی ناصرالدین شاه رفت و مدیحه‌یی بواسطه‌ی «قاآنی» به عرض سلطان رسانید از آن پس با صلاح‌الدید «قاآنی» «ناصر» تخلص کرد متأسفانه دیوانش تا حال چاپ نشده است.
از اوست:

آمد بهار و گشت دگر باغ و بوستان
حرم ز فیض ابر چو بخت خدایگان

مختصری از تاریخ و جغرافیای خخلخال
سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۴

ندیم خلخالی

نامش عبدالرحیم فرزند محمد رضا صابری خلخالی که در شعر «ندیم»
تخلص می‌کرد.

او از شعرای قرن سیزدهم هـ.ق و صاحب مثنوی عرفانی «مرآت العرفاء»
است. يك نسخه از این مثنوی در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران موجود
است. ندیم خلخالی منشی باشی و مستوفی دربار ناصرالدین شاه بود و کتاب
«مرآت العرفاء» او در مناقب و فضایل آل علی (ع) تألیف و تنظیم شده و چنین
آغاز می‌شود:

حمد بی حد بر خداوند و دود
کاوزهیچ ایجاد کرده هر وجود

و باین بیت خاتمه می‌یابد:

کعبه‌ی ایمان به رویش در گشود
شد مسلمان اندر آن کشف و شهود

کلیات دیوان ندیم که بوسیله‌ی فرزندش نصرت‌اله جمع آوری شده در

کتابخانه‌ی دانشگاه تهران تحت شماره‌ی ۳۳۰۶ موجود می‌باشد که حاوی شعر

و منشآت اوست و چنین خاتمه می‌دهد.

اندر ثنای ناصر دین شاه دین پناه
نصرت قرین من شد و اقبال یاورم

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۵

فهرست دانشگاه ج ۱۱ ص ۲۱۵۶

واقف خلخال‌ی

نامش ملا نصراله فرزند محمد عمر خلخال‌ی از شعرا و فضلالی قرن دهم هـ ق می‌باشد و در شعر «واقف» تخلص می‌کرد.

او در حکمت نظری استاد و اکثر علوم و کمالات زمان خود را آموخته بود. واقف به رساله‌ی «اثبات الواجب» علامه دوانی و شرح هدایه‌ی میبدی حواشی و تعلیقات نوشته و در کشف الظنون هم کتابی بعنوان «مجموعه الحساب» بنام وی آمده است.

چون واقف سنی بود با ترس از تعصبات و از آزار مردم به اصفهان رفته و در آنجا هم در سال ۹۶۱ هـ ق «۹۳۲» شمسی وفات کرده است.

مؤلف «شذرات الذهب» هم تاریخ فوت او را سال ۹۶۱ هجری قمری نوشته است.

واقف شاعری خوش برخورد و شیرین زبان بوده و اشعار «نظامی» و «مولوی» را تتبع می‌کرده و اکثر اشعار آنها را حفظ می‌کرد.

مؤلف تذکره‌ی خوشگو او را از اعظم طایفه‌ی شعرا دانسته و نوشته است که دیوان کاملی دارد که محتوی اشعار زیبایی است.

از اوست:

دل همان روز پدر از من شیدا برداشت

که به فرزندیم این عشق جگر خابر داشت

بوی خون از نفس باد صبا می‌آید
 کف خاکی مگر از بادیه‌ی ما برداشت
 آب اگر نیست بسازیم به خون جگری
 نتوان کاسه به دریوزه‌ی دریا برداشت

* * *

صد شیوه‌ی ناپخته ز ایام برآید
 تا کام جگر سوخته‌ی خام برآید
 همت به کدایی ندهد راه و گرنه
 مقصود دو عالم به يك ابرام برآید
 از دل گذرد ناوك آن ترك سیه چشم
 آهسته تر از موکه براندام برآید

* * *

کی کند آتش اجل خاکم زنده دارد محبت پاکم
 پای کم ناروم ز دشمن و دوست سنگ را سنگ خاک را خاکم

* * *

در سینه خار خاری بود از جفای یارم
 امروز دیدمش مست گل کرده خار خارم
 رنگم پریده از رخ هوشم زمیده از سر
 افتاده است چشمی گویا بروی یارم

تاراج دل ز عربده جویان چو عام شد
 آسایشی که بود به مردم حرام شد
 شب سیر ماهتاب نمودی و ملامت تو
 بالید آن قدر که به یک شب تمام شد

* * *

در انتظار آب شد دل، اشکم از هامون گذشت
 دست از دهن برداشتم، فریادم از گردون گذشت
 در وادی آوارگی نی همدلی نی همدمی
 همدل کجایانند کسی، فرهاد شد مجنون گذشت

* * *

آن یخت کو که یک شب عیدی به کوی تو
 طاهی چو ابروی تو بینم به روی تو

* * *

به هرزه رنج عمارت میر که در همه عمر
 تو رایس است ز یک خشت چار دیواری
 لعل تو خنده بر شکر ناب می زند
 آتش به خرمن گل سیراب می زند
 یک صبحدم به صحن گلستان گذشته‌ای

شبم هنوز بر رخ گل آب می زند
 الذریعه ج ۹ ص ۱۲۵۲ - نگارستان
 سخن ص ۱۳۹ - سخنوران آذربایجان ج ۲

ص ۸۳۶ - تذکره نصر آبادی ص ۲۵۷
دانشمندان آذربایجان ص ۳۹۲

واقف خلخال

نامش ملاعلیقلی واقف خواهرزاده‌ی ملا نصرالله واقف خلخال از شعرای
قرن یازدهم ه.ق. است.
او شاعری توانا و طبع بلندی داشت و در شعر «واقف» تخلص می‌کرد و
دیوان شعر هم دارد.
از اوست:

می‌دهد یاد که دنیا گرهی بر باد است
گر بادی که از این دامن صحرا بر خاست

* * *

نیست روشن طینت‌انرا از غم گردون ملال
در دل دریا گره کی موج دریا می‌شود
به قصیده‌ی معروف «بحر الابرار» خاقانی شروانی نظیره ساخته که چند
بیتی از آن نقل می‌شود:

دل من طور معنی، عشق او موسی عمرانش
تجلائی جنون باشد عصا و عقل تعبانش

طلب بحر است پر آشوب کاند در هر طرف بینی
کدورت موج و محنت‌های رنگارنگ طوفانش

شکفتن کی نصیب غنچه‌ی دل می‌شود چون گل
 نخندی تا بر اوضاع جهان و باغ و بوستانش
 سراپا چشم بودم دوش از ذوق تماشایی
 به راه انتظار جلوه‌ی خورشید سیمایی
 کمند و حدتم شد طوق قمری بس که پیچیدم
 بخود از حسرت مویی میان سرو بالایی

* * *

در لباس فقر هم آسودگی نبود مرا
 بخیه‌های خرقة بر من جاده‌های وحشت است

* * *

وسعت دشت به اندازه‌ی پروازم نیست
 یاد صیاد و گرفتاری کنج قفسی

* * *

کرد بادیکه ازین دامن صحرا برخاست
 میدهد یاد که دنیا گرهی بر باد است
 تذکره نصر آبادی ص ۱۳۷ - دانشمندان
 آذربایجان ص ۳۹۱ - سخنوران آذر
 بایجان ج ۲ ص ۸۳۸ - گلزار جاویدان
 ج ۳ ص ۱۶۸۶

«واقف خلخال»

نامش میرزا ابوطالب از شعرای قرن سیزدهم ه. ق. خلخال و از معاصران صاحب ریاض الجنۃ است. او در شعر «واقف» تخلص می کرد.

مؤلف ریاض الجنۃ می نویسد:

«در بلده یزد ملاقاتش اتفاق افتاده جوانی بی باک و صاحب فهم و ادراک بود. اشعار آبدار بسیار دارد. در خصوص عبایی که حاجی خلیل نام به او بخشیده و کوتاه بود گفته است:

قبله‌ی خلق جهان حاجی خلیل ای کز ازل

بهر حاجت خلق را جز در گهت در گاه نیست

کعبه‌ی گل از خلیل آباد اگر گردیده شد

کعبه‌ی دل هم ز ترکان کم زیت الله نیست

صاحب دادی عبایی کز ره احسان به من

ناصرت آل عبا جز این مراد نخواه نیست

لیک کوتاه تر ز بخت دشمنان جاه تست

وز بلندی قد من کوتاه تر است از جاه نیست

کسر چه می ناید به کامم لیک پس نفرستمت

چون گدارا جرات رد عطای شاه نیست

باعث کوتاهی هم بخت پست بنده است

ورنه بر لطف رسایت کوتاهی را راه نیست

شعرا از «حافظ» مناسب آورم اینجا همی
تا بدانی کاین بجز از طالع گمراه نیست
«هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست»
سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۹ - ریاض -
الجنة ، روضه پنجم ص ۹۵۱ - فرهنگ
سخنوران ص ۴۶۱

« یقینی خلخالی »

نامش شیخ جمال الدین است .
مؤلف شمع انجمن در مورد او می نویسد : «او حلی بند شاهد سخن است و
مشاطه‌ی خوبان این فن» .
از اوست :

سر کویش که بر بادم دهد هر لحظه آه آنجا
فغان کز آه نتوان داشتن خود را نگاه آنجا
با خودم هر لحظه یاد او به گفتار آورد
آری آری عاشقی دیوانگی بار آورد
تا به کی خواهم به درد و محنت و غم زیستن
زیستن کز این چنین باشد نخواهم زیستن

سخت‌نوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۴۱

شمع انجمن ص ۵۳۸. تحفه سامی ص ۱۳۰

نتایج الافکار ص ۷۹۲. گلزار جاویدان

ج ۳ ص ۱۷۷

آزاده خلخال

نامش ولی‌الله خاکنژاد است که در سال ۱۳۴۵ شمسی آثارش چاپ شده است. غیر از این مطلبی از او در تذکره‌ها بدست نیامده است.

احمد گیوی

دکتر حسن احمد گیوی در سال ۱۳۰۶ هجری شمسی در روستای گیوی خلخال متولد و پس از خاتمه‌ی تحصیلات ابتدایی به مشاغل معلمی و نظامت و مدیریت مدرسه مشغول گردیده و ضمن انجام خدمت به اخذ لیسانس در رشته‌ی علوم تربیتی و ادبیات پارسی موفق و سپس به تهران منتقل شده در عین حال که تدریس میکرد به تحصیل خود ادامه داده و در سال ۱۳۴۲ موفق به اخذ فوق لیسانس در رشته‌ی فلسفه و علوم تربیتی شده و در سال ۱۳۴۶ نیز موفق به اخذ مدرک دکترا از دانشگاه تهران گردیده و در سال ۱۳۴۵ شمسی به عضویت اصلاح لغت نامه‌ی دهخدا دعوت گردید و پس از انقلاب به ریاست مدرسه عالی بازرگانی انتخاب شد ولی پس از چندی استعفا داد

از اوست :

قهرمان تبریزیمه عشق اولسون

سن منیم اورده کیم جانیم کۆزومسن کۆنولده سریمسن دیلده سؤزومسن
حیاتیمسان، وارلیغیمسان اؤزومسن سنسن ائلین افتخاری تبریزیم

اؤلکه میزین باغ-باهاری تبریزیم

دیا ییلیر سن شاعلی قهرمانسان قهرمانلیق بییشه سینده اصلانسان
دوستلارا کول دشمنلره تیکانسان ظالیملارین بویون بوران تبریزیم

آزادلیق بایداغین ووران تبریزیم

کؤوه نرم شوکتینه شانینا غیرتینه عزمینه ایمانینا
دوروشونا ، ووروشونا قانینا سلام اولسون نهضتینه تبریزیم

یوز آفرین همتینه تبریزیم

باش اکهرم اینال زینال داغینا کۆز تیکهرم ارکه،ملی باغینا
اؤز قویارام حرمتلی تورپاغینا فخر ائله رم شم غازانا تبریزیم

گوی میچیده ششگلانا تبریزیم

سن دیرسن زور آلتینا گئتمه سن باش وئره رسن ذلت قبول ائتمه سن
بنده لیکه برده لیکه بیتمه سن آلنی آچیق باشی اوجا تبریزیم

دنیا بویو یاشا قوجا تبریزیم

دانشگاهین آزادلیغین باغی دیر جوانلارین انقلابین داغی دیر
قوجالارین نهضت لر چراغی دیر سن دوغموسان ستارخانی تبریزیم

بسله میسن باقرخانی تبریزیم

«شمس» دین مولوی نی آلولاندیردی اودا او اودلا دنیانی یاندیردی
«صمد» فیکیرلری ایشیقلا ندیردی «شهریار» دیر یلتدی دیلین تبریزیم
دیل باغیندا گولدو گولون تبریزیم
سینه‌ن اوسته چوخ آت چاپیب نامردلر باشین چکیب چوخ بلالر چوخ دردلر
اما سنی ییخانماییب محنت لر سنین له دیر فتح و ظفر تبریزیم
کنچر گنجه گلر سحر تبریزیم
آنا یوردوم جوانلار عشق اولسون ساوالان تک ایمانلار عشق اولسون
شهیدلره پاک قاتلار عشق اولسون منیم سؤزوم بسدی ایکیت تبریزیم
شهریارین سؤزون ائشید تبریزیم
«شافلی تبریز مر داوغوللار دوغکیلان نامردلرین بورونلارین اوغکیلان
گدیکلرده قوردلاری توت بوغکیلان قوی قوزولار آیین - شایین او تلا سین
قویونلارین قویروقلارین قاتلا سین»
دوستلار گؤروشو ص ۱۳۹

اخگر

نامش هاشم امیرمقدم متخلص به «اخگر» در سال ۱۳۲۶ شمسی وفات کرده است.

به کتاب مختصری از تاریخ و جغرافیای خخلخال مراجعه شود.

اسلامی

نامش نعمت‌الله اسلامی است. به مجله‌ی تهران مصور شماره‌ی آبان ماه ۱۳۴۸ شمسی مراجعه شود.

برهان خلخالی

نامش سیدبرهان از شعرای خلخال بود و «برهان» تخلص می‌کرد. اطلاعات بیشتری از او بدست نیامد. تنها قصیده‌یی از او در اقتراح فتح دهلی به وسیله‌ی نادرشاه‌افشار در شماره‌های مسلسل ۲۳-۲۴ بهمن‌ماه سال ۱۳۰۶ هجری شمسی مجله‌ی آینده بشرح زیر درج گردیده است:

پدیدگشت چو از خاوران طلایه‌ی هور

ز کاخ چرخ بکنند خیمه‌ی دیچور

سخن گرفت از ایران و قدرت شاهان

ز فرو حشمت بهرام و شوکت شاپور

همان عدالت کسری و فر انطاکی

همان جلالت دارا و بسط حد و ثغور

چه روزگار مدیدی که لشکر پرویز

کشیده بود رده در برابر دو سفور

ز تازیان سخنی رفت و فتنه‌ی چنگیز

هم از فجایع اتراک و حمله‌ی تیمور

پیاده بود که می‌ساختند توشه‌ی راه
 سواره بود که می‌تاختند از ره دور
 درین خیال که می‌آید و نمی‌آید
 خبر رسید که نادر گذشت از لاهور
 چه تیغها که یلان ساز کرده همچون برق
 چه توپها که دهان باز کرده همچو فنور
 صفوف هند چنان می‌شکافتند یلان
 چو شیر شرزه که افتد میان کله‌ی گور
 خلاصه حضرت خاقان پس از شکست چنان
 سوار فیل شد آمد برای درك حضور

این چند بیت نیز در ص ۶۷۲ تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان بنام برهان -
 خلخال‌ی ثبت شده که در شکست و از بین رفتن دولت تزاری روسیه در مورد
 منات گفته است :

هر که نقد خود منات نمود	آخر او را منات لات نمود
ای بسا شهسوار فرزین را	بازی این منات مات نمود
چه حسایی است هر که داخل شد	فوراً آلاف را مات نمود
پس به آتش رسید بر آحاد	آنکه آحاد هم وفات نمود

مجله‌ی آینده ش ۲۳ و ۲۴ بهمن ۱۳۰۶

بسیج خلخال

نامش محمدقلی فرزند مرحوم علی در سال ۱۲۹۷ شمسی در هرو آباد خلخال متولد شده است. تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود پایان رسانیده و سپس به تهران آمده و وارد مدرسه‌ی عالی دارالفنون گردیده و به اخذ دیپلم موفق شده است.

استاد بسیج خلخال برای تکمیل معلومات خود همیشه در مواقع فرصت به کتب علمی و ادبی مراجعه و دواوین شعرای معروف را مطالعه و کسب فیض می‌کرد و در دوران تحصیل هم شعر می‌گفت و اشعارش دارای مضامین و موضوعات بکر و متنوع است و در شعر و شاعری روش و سلیقه‌ی مخصوص به خودش دارد که فوق‌العاده جالب است.

استاد بسیج خلخال مرد فاضل و تألیفات زیادی دارد از جمله‌ی آنها کتاب حماسه‌ی هیزم‌شکن است که بی‌نهایت جالب و مورد علاقه و استقبال مردم قرار گرفت متأسفانه اسامی همه تألیفاتش در دسترس ما نیست.

کتاب «سلام بر معلم» و یا «ظلمت‌شکن» و کتاب «قافلانکوه» و چندین کتاب پر ارزش دیگر از اوست. ولی اغلب تألیفات استاد بسیج نایاب و در صورت پیدا شدن هم بدست عده‌ی سودجو افتاده است که به قیمت خیلی گزافی بفروش می‌رسانند. در صورتیکه خود استاد هم از این عمل ناراحت است.

استاد بسیج خلخال دو دوره از طرف مردم حق‌شناس خلخال به نمایندگی مجلس از خلخال انتخاب شده دوره‌ی اول مصادف با انحلال مجلس شدولی دفعه‌ی دوم که دوره‌ی «بیست و چهارم بود» به مجلس رفتند و انجام وظیفه کردند.

استاد بسیج خدمات زیادی به شهرستان خلخال و اهالی آنجا انجام داده‌اند.
و روی این اصل مورد احترام و علاقه‌ی مردم می‌باشند.
چند قطعه‌ی زیر نمونه‌ی از اشعار استاد است :

حسرت

مادرم می‌گفت من بسیار زیبا منظرم
از تمام کودکان در حسن و زیبایی سرم
هر که می‌بیند چرا پس می‌گیرند از برم
بارها ثابت شده بر من دروغ مادرم
هر که را بینم گریزان است از دیدار من
چون فرشته کاه فراری می‌شود از اهر من
هر چه می‌خواهم که سر را داخل سرها کنم
نقد جان و دل بیازار وفا سودا کنم
کس نمی‌گردد خریدار دل و سودای من
من چو بازار گاه بی‌سرمایه‌ام پس وای من
آرزو دارم دل من هم بیازار وفا
مشتری پیدا کند هر چند مفت و بی‌بها
در نگاه من مگر غرق نموده آشیان
در دهان من مگر افعی است بر جای زبان
کاش منم چون تو رنگ و روی زیبا داشتم
قد چون سرو و لب لعل فریبا داشتم

چهره‌ام را شاعران تشبیه کردند بماء

عاشقان جان می‌فشاندندی برای يك نگاه

حماسه هیزم شکن ص ۲۳۳

گرافبار

ما حامل احوال و صفات دگرانیم	چون زورق انباشته از بار گرانیم
ما را ز کرم گرتو سبکبار نسازی	در ورطه‌ی دریای جنون غوطه‌ورانیم
بس تلخه که آمیخته باغله درافبار	محصول بجامانده ز بس برز گرانیم
آینده‌ی ما دست تو ای پیک امانت	هر لحظه بدستان امینت نگرانیم
پرداخته‌ی فطرت فیاض تو هستیم	هر چند که از پشت دو تای پدرانیم

سلام بر معلم استاد بسیج ص ۷۲

قسمتی از قطعه فاتحان و هنرمندان

جهان تا زیر یوغ فاتحان است	جنون و جنگ سلطان جهانست
چو عزم اوست پیش آهنگ دانش	به فرهنگ و هنر خون رایگان است
که طبع فاتحان جویای جنگ است	جهان در چشم فاتح سخت تنگ است
دو نیرو در طبایع در ستیزند	سپاه هر دو در جنگ و گریزند
یکی اهریمنی و آن يك خدایی	یکی سرمایه‌ی وصل آن جدایی
یکی سر منشاء صلح آند کر جنگ	یکی سر لوحه‌ی فخر آند کر تنگ
یکی نیروی طبع جنگجویان	ستبر اندامها و تندخویان
دگر نیروی پندار هنرمند	خدایی خو رسولان خداوند
بتاریخ بشر این هر دو نیرو	و یا این دو سرشت و مشرب و خو
به هم در جنگ و پیکار وجدالند	همیشه در مصاف و قیل و قالند

محرک‌های فسانج حب ذاتست نه آسایش نه بهبود حیات است
تفوق جویی و محو رقیب است رقیبان هر که باشد وین عجیب است
حماسه ظلمت‌شکن ص ۴۱۸

آزادگان

آزادگان چو باده به رطل گران خوردند
رطل گران زخم و می شو گران خوردند
تا خاکشان خرابه نشینان سبو کنند
در بزم عیش مردم بی‌خامان خوردند
تا تاك بی‌نصیب همانند ز جوش می
برقطع خاك باده‌ی کلگون از آن خوردند
تا از ازل غم ابدیت دوا کنند
لاجرعه يك پياله ولی جادوان خوردند
تا پشت پا زنند به آیین بردگی
در دخمه‌های نمزده با بردگان خوردند
تا بر رک حیات نشینند شرنک جور
با ناله‌های سلسله در استخوان خوردند
با مویه‌ی کمانچه‌ی اسقاط کوکیان
با وای وای مرغک بی‌آشیان خوردند
رغم کسان که خرقه کردگان همی نهند
می در بهای خون دل و نقد جان خوردند

تا شور عشق بر سر هفت آسمان فتد
 در محفل ستاره‌ی هفت آسمان خوردد
 یا بر فراز دار بسر تاج افتخار
 یا زیر سایه‌ی شجر خیزران خوردد
 تا بشکنند پنجه‌ی زور کمان کشان
 در زیر طاق نصرت رنگین کمان خوردد

چراغ معرفت

چراغ معرفت افروخت بایسد
 بنای جهل و عدوان سوخت بایسد
 علی دروازه‌های شهر علم است
 فضیلت را از او آموخت بایسد

* * *

امانت دار گنج آفرینش
 مشو غمگین ز رنج آفرینش
 چه نیکو سفته این دردافه‌ها را
 حکیم نکته سنج آفرینش

* * *

به هیتلر داده که درس شرارت
 دمیده بر دل و جانش حرارت
 رهی آموز کارائی که دادند
 به صابون ساختن او را مهارت

* * *

معلم خسته جان و سر گران بود
 کلاس درس را غم حکمران بود
 دل اندر سینه‌ها از بیم و اندوه
 چو شاخ بید لرزان در خزان بود

* * *

اگر در خط تعلیمات انسان
 شود در هم خصال و خوی حیوان

فتد در مصدر اندیشه تردید کدامین شیوه از این دست یازان

* * *

یتیمی چیست کمبود محبت تحمل بر توان فرسا مذلت
هزاران بوسه خواهم زد به دستی که فنگارد مکر لفظ مودت

* * *

چو نام رستم آری بر زبانه‌م به سان بید لرزد زائوانم
که من چون صعوه او باز شکاری نه‌متن پیل تن، من ناتوانم

* * *

هزاران نکته از ادوار دیرین به جا مانده ز داناان پیشین
چه آموزند از آن استاد و شاگرد بجز خل بازی فرهاد و شیرین

* * *

الهی عالم از تو ، آدم از تو چمن، گل، سبزه، ابر و شبنم از تو
خدایا باغبانان را خردده که بشمارند حق کس کم از تو

اطلاعات شخصی - حماسه هیزم شکن

سلام بر معلم

یهمنی

نامش سیف‌علی و دیوانش در سال ۱۳۳۵ هـ ش به چاپ رسید. اطلاعات

بیشتری از او بدست نیامد.

خدیوی خلخال

نامش جهان‌شاه در تاریخ ۱۳۱۰ هـ.ش. در روستای «کرد» خلخال متولد گردیده و از پانزده سالگی شروع به سرودن شعر کرده‌است. مدتی در اداره‌ی شیلات و راه آهن مراغه و سازمان آب تهران به خدمت مشغول بوده و به دلیل مبارزاتش بارها به زندان افتاده است. از سال ۱۳۴۰ شمسی با روزنامه‌ی فکاهی «توفیق» همکاری داشته و با امضاء مستعار «ابودلدل» مطلب می‌نوشت. او اشعار انتقادی و سیاسی می‌سرود. از اوست :

اُمّله دون باغری می آلفان نه نه قربان کۆزونه
 آغلاما جیرانیم اوغلان نه نه قربان کۆزونه
 نیله میشدی وطنه دولته بیچاره ده دون
 میرا کینچی دی یاریم جان سنین آواره ده دون
 نه کنه ائيله دی آخر او کونی قاره ده دون
 کی باشین کس دی کریمخان نه نه قربان کۆزونه
 آغلاما جیرانیم اوغلان نه نه قربان کۆزونه
 نه نون اوّلسون بالاداش قلبلی انسانلارا باخ
 درس آلان شمر شقی دن بو مسلمانلارا باخ
 اوّزون اسلامه یایان حاجی کریمخانلارا باخ
 بولارا کیم دئیهر انسان نه نه قربان کۆزونه
 آغلاما جیرانیم اوغلان نه نه قربان کۆزونه

آچدیلار غارت الین ائومیزه خانلار بالاجان
 کئئدی یغما یه بوتون چؤمچه قازانلار بالاجان
 آج قالانلار بو چتین مطلبی آنلار بالاجان
 کؤزلریم کؤرمور آجمدان نه نه قربان کؤزونه
 آغلما جیرانیم اوغلان نه نه قربان کؤزونه
 سنی بو حاله سالان سن کیمسی بیچاره قالا
 اوغلونون قانه باتان پیکرین آغوشه آلا
 ال داشیندا بو قیسیم بوغدانی دارینجا بالا
 کئت بیر آزاغچا داتوولان نه نه قربان کؤزونه
 آغلما جیرانیم اوغلان نه نه قربان کؤزونه
 میندی طیاره یه خان عالمی جولان ائله دی
 توتدی آله یولون عزم عربستان ائله دی
 میندن آرتیق فقرانی سویوب عربان ائله دی
 کس دیریر مکده قربان نه نه قربان کؤزونه
 آغلما کؤزلریم اوغلان نه نه قربان کؤزونه
 قانلی گؤزه
 دیریلیک چؤلونون ایستی داشلارین
 عمروم آیاق بالین کردی ، دولاندى

یانغولو کزرکن بیر بولاغ تاپدیم

اونوندا کوزه‌سی قانا بولاندی

* * *

قاراگون یاخامن‌ال کؤتورمه‌دی

هر یانا قاجیرام غم منی تاپیر

هر چاخماق داشیندان قورجاناخ شاخیر

اوره کیم قو کیمی کوبده اود قاپیر

* * *

سورودن آیر یلمیش بیر قوبون کیمی

قارانلیغدا قوردلار دورمه‌سی آلیب

دانشا بیلیمیرم دئییه بیلیمیرم

چالنجی عقربلر دیلمنن چالیب

* * *

آزادلیق باغین کیلاس آغاجین

چیچکلی واختیندا ایلدیریم ووردی

امید یابلاغیندا بیر کیجیل قوپدو

ائل چادیرلارین طنائین قیردی

* * *

چیرپینیر اوره کیم ائله بیل کیلن

کهلیک قارا قوشون جنگلینده دیر

بایقوشلار بافلایشیب دئیرلر منه
سنینده اجلین اؤز دیلینده دیر

* * *

سوسوزدان سارالمیش بیر کؤشمن من
یاغیشلی بولودلار کوسوبله مندن
چالی آباخلادیر روزگار منه

یئنه من دیرییم سوروشدوم سندن

* * *

دوستلار گؤروشو ص ۱۲۹

«سالك خلیخالی»

نامش میرزا ذوالفقار است. شاعری توانا و زبردست بود که قصاید زیادی داشت. او در سال ۱۳۳۶ ه. ق. «۱۲۹۶ شمسی» وفات یافت. مرد باذوق و نیک نفسی بود. متأسفانه اشعار سالك از بین رفته است.

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۳ از

یادداشت‌های استاد ناصر زوایی

«سطوت کاغذ کنانی»

نامش محمد تقی خان سطوت الممالک و از شعرای قرن چهاردهم ه. ق. خلیخال می‌باشد. سطوت در سال ۱۳۳۵ ه. ق. «۱۲۹۵ شمسی» غزلی در جواب غزل «صافی» به روزنامه‌ی «تجدد» فرستاد که مقطعش چنین است:

«سلوت، تو چه نالی و چه سوزی و چه گویی

اطفاء حرارت نشود از سخن امروز

سخن‌وران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۳

مختصری از تاریخ جغرافیای خلخال

« صفی خلخالی »

از او مطلبی بدست ما نرسیده است .

« قباد طوفانی »

کتاب تعلیمی محمدباقر خلخالی را به نظم به فارسی برگردانده و نامش

را «روباه نامه» نهاده است .

« قدسی خلخالی »

نامش سید برهان‌الدین ملجایی که در سال ۱۲۹۶ هـ . ق. «۱۲۵۷» شمسی

در هر و آباد خلخال از يك خانواده‌ی با فضل و دانش متولد شده است ولی متأسفانه

در دوران کودکی پدرش را از دست داده و به سرپرستی سید موسی امام جمعه

که دایی او بود به تحصیل مشغول و به مقام قضاوت مفتخر گردید .

برهان‌الدین قدسی در سال ۱۳۱۴ هـ . ق. «۱۲۷۵» شمسی به اتفاق خانواده‌ی

دائش امام جمعه به تهران سفر کرده و در مدرسه سپهسالار اقامت کرده و مشغول

تحصیل در علوم ادبیه و کلام و فلسفه شد و در این علوم رتبه‌ی عالی پیدا کرد .

در حوالی سال ۱۳۳۰ ه. ق. (۱۲۹۰ شمسی که کم‌کم افکار مشروطیت خواهی در میان روشنفکران جریان داشت شادروان قدسی نیز در انجمن سری تبریز عضو بوده و پس از مشروطیت عکس او و دیگر رفقایش در روزنامه‌ی الکواکب - الدری منتشر شد و در تاریخ بیداری ایرانیان نیز نام آنان ثبت گردید .

ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان از شهادت و شخصیت ایشان تعریف می‌کند .

انجمن آذربایجان پس از به توپ بستن مجلس منحل شد و قدسی با خانواده‌اش به خلیخال برگشت و در سال ۱۳۲۷ ه. ق. (۱۲۸۸ شمسی که يك عده از خلیخال ورشت و ایلات آن سامان برای اعداد محصورین به تبریز می‌رفتند قدسی نیز همراه آنها به تبریز آمد و سال ۱۳۳۱ ه. ق. (۱۲۹۱ شمسی بکلی از خلیخال به تبریز منتقل شد و متدرجاً مورد احترام جمعی از فضلا و دانش - پژوهان و تجار معروف قرار گرفت و در سال ۱۳۳۴ وارد عدلیه‌ی تبریز شد و مدت طولانی در شعبات مختلف اداره‌ی داد گستری مشغول قضاوت بود چند سال قبل از فوتش از داد گستری به کنار رفته بود .

قدسی در تاریخ ۱۳۱۰ خورشیدی به عضویت انجمن ادبی آذربایجان پذیرفته شده بود و با افادات نظمی و نثری خود یاران ادب دوست را بهره‌مند می‌ساخت .

قدسی در سال ۱۳۱۴ شمسی با مرض ذات‌الریه وفات کرده است . شادروان قدسی مردی خوش اخلاق و خوش مشرب بوده و تألیفات زیادی دارد که متأسفانه به چاپ نرسیده‌اند . از تألیفات او منجمله :

منطق فارسی - آیین داد (در اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن) . حقوق نسوان - تاریخ سیاسی ایران (دوره‌ی مشروطیت) . فیزیک منظوم - ترجمه‌ی

ام‌القری - دیوان اشعار شادروان قدسی پیر از موضوعات تازه و مضامین
بکر و بدیع و لطایف دقیق ادبی بوده و در این زمینه استاد و مهارت کامل
داشت و در اشعارش «قدسی» و گاهی «برهان» تخلص می‌کرد.
از اوست:

همایون پیکری دیدم بدیع‌الشکل و مستظرف
صحيح اندام و بی‌علت و لیکن نافص واجوف
مطیع و توسن و عاصی کنند در جور قاصی
معلق‌زن چو غواصی که مست از نشئه قرقف
ملك سیرت، اسد صولت، فلك سورت، سمك صورت
پرد چون طایر لك لك دود چون دلدل و رفرف
چو بر جیس است خوشمنظر چو بهرام است جنگ آور
چو ناهید است خنیاگر چو کیوان ارفع و اشرف
صعودش چون براق اندر شب معراج برق آسا
نزولش بر زمین جبریل گویی آورد مصحف
بساط شه سلیمان است ببادش می‌برد هرسو
و یا چون تخت بلقیسی به اسم اعظم آصف
همایون چرخ را مانند دمی ساکن نمی‌ماند
نه او را در هوا مسکن نه او را در فضا موقوف
کهی افتد کهی خیزد ز بالا مرگ می‌ریزد
به هنگامی که بستیزد بنارها را کند صف‌صف

یکی صنعی است نو آیین دود بالا پرد پایین
 بسان آتشین شاهین گرفته بال خود را صف
 به دریا در یکی کشتی به هامون آهوی دشتی
 جهان کرد و جهان کشتی که نهاده بجایی کف
 که کردش که لرزش که ارزش که ورزش
 ز باد اسرع ز نار المع ز خاک انفع ز آب الطف
 به روزاندر یکی مو کب به شب روشن تراز کو کب
 کبھی محمل کبھی مر کب مهیا بهر هر مصرف
 درخت عرش را ورقا و کوه قاف را عنقا
 بجابلسا و جابلقا بصیر و سالک و اعرف
 چو غفرت است در بالا چو تمساح است در دریا
 چو ثعبانست در صحرا اذا سمعی لئن تلقف
 نبرده هیچ از او اسمی نکرده هیچ از او ذکری
 نه تاریخ ابی جعفر نه آثار ابی مخنف
 مدار عرش را واقف دو قطب فرش را کاشف
 چه سان «برهان» شود و اصف به یک امری که لا توصف
 ناصر روایی که از فضلا و محترمین خلخال هستند با تخلص «ناصر» قطعه‌ی
 زیرین را در ماده تاریخ فوت قدسی سروده است :

قدسی پسا کزاد و نیک منش که ز نسل علی عمران بود
 بود از خاندان علم و هنر ارثی از گوهر نیاکان بود

بود برهان اساس منطق او
 در بیان معانی ابکار
 متنبی بفکر فلسفیش
 با حکایات تغز و شیرینش
 پایگاه منیع افکارش
 در غزل سعدی زمانه‌ی خویش
 معدن حالم بود و کان ادب
 شصت سال اندرین سرای سپنج
 بیست هفتم ز ماه روزه بدی
 داعی حق را اجابت کرد
 بینم اکنون بچشم آنکه مرا
 لب فرو بست آنکه در کلشن
 بهر تاریخ رحلتش از طبع
 (شد به رحمت قرین) شدش تاریخ

۱۳۱۴

به بداهت سرودم این قطعه
 چون شکبید به فرقتش (ناصر)

دو بیت زیر هم از قدسی است :

نام نامیش نیز برهان بود
 خود بدیع الزمان دوران بود
 به لطایف عبید زاکان بود
 مجلس امس شکرستان بود
 بر فراز حدود امکان بود
 در قصاید نظیر حسان بود
 مظهر وصف حال اسان بود
 خانه‌ی زندگیش سامان بود
 دومین روز از زمستان بود
 آنکه کوشش بسوی فرمان بود
 دل ز اندیشه‌اش هراسان بود
 عندلیب هزاردستان بود
 لمحه‌ی چند فکر جویان بود
 زانکه رحمت قرین غفران بود

گر چه خاطر مرا پریشان بود
 کلافتن و (قدسی) اش به تن جان بود

هزار مسئله گوید به غمزه‌ی دلکش
 که من مسائل او را رساله خواهم کرد
 بداد بوسه و جانی گرفت و آنکه گفت
 که این معامله را هم اقاله خواهم کرد
 داستان دوستان ص ۱۶۶ سخنوران
 آذربایجان ج ۲ - ص ۸۲۵

« مدحت »

نامش حسن خلخال‌ی که در سال ۱۳۳۹ هجری شمسی وفات کرده است .
 از او اطلاع بیشتری بدست نیامد .

« معصومی »

نامش جهانگیر ، از آثار منظوم این شاعر کتابی است به نام « بازگشت » که
 به سال ۱۳۴۴ هجری شمسی به چاپ رسیده است . مطلب دیگری به دست نگارنده
 فرمیده است .

« منتخب خلخال‌ی »

نامش محمود منتخب از وکلای دادگستری تبریز و از شعرای خوش -
 قریحه معاصر بود متأسفانه شرح حال و اشعارش در دسترس ما نبود .

«ناصر روایی»

فرزند میرزا محمد حسن که در سال ۱۳۲۶ شمسی وفات کرده خط‌ریزایی می‌نوشت و اهل فضل و ادب بود. از این شاعر هم اطلاع بیشتری بدست نیامد فقط قطعه شعر است که در ماده تاریخ فوت مرحوم قدسی خلخالی سروده است که در شرح حال آن شادروان نوشته شده است.

«هائم خلخالی»

نامش سیروس خلخالی فرزند محمدعلی سنک بر که در سال ۱۳۴۳ هجری شمسی در خلخال در يك خانواده‌ی بی‌بضاعت متولد شده و تا ده سالگی به کارخانه‌ی فرش‌بافی می‌رفت و با وجود عدم وسایل و لوازم تحصیل باز شبها تحصیل می‌کرد و مدرک سوم راهنمایی را گرفت.

هائم از سال ۱۳۶۱ شعر می‌سراید و اشعارش غالباً نوحه و مرثیه‌است.

از اوست :

شام غریبان

ایستیرم صحبت آچیب مهر و وفادن دانی‌شام

عاشقان ایچره اولان لطف و صفادن دانی‌شام

دولانار گولشنی بولبول تاپار آخیر گولونو

اوخویان وقته باتان خار جفادن دانی‌شام

اوخویار نغمه گولستاندا کی بولبول یئنه ده
 بولبوله - گولده اولان ناز و ادادن دانیشام
 شمعی پروانه کؤرن وقته یانار شعله سینه
 شمع و پروانه آرا صدق و صفادن دانیشام
 گنجیه هر نه اولان ظلمت دالیجا وار سحری
 نظیریم صبحی آچان شمس ضیاحدن دانیشام
 یئنه روحوم قوشویر آچدی بلا منزلیینه
 اوردا بیر جسمه ده گن چو خلویارادن دانیشام
 دورت مین اوخ دکمیشیدی سینه انوار حقه
 ایستیرم تشنه «ذبیحاً یغفادن» دانیشام
 عرض اندیب: راضی یم عشقینده قضا و قدره
 در که حقه ائدن حمد و ثنادن دانیشام
 بلسی قتلاده ییخیلمیشدی شه عالمیان
 ائدن اوز امتینه ذکر و دعادن دانیشام
 یئتدی مقصودینه شام اهلی اوگون اولدو گنجیه
 وار سوزوم قورخولو اولیل بلادن دانیشام
 گنجیه دیر چو خلاری چکمیر هلهال غارتدن
 ساربان «بجذل» بی رحم و دغادن دانیشام

کودی قتلکه ایچره او شهین دوره سینه
 بیغیشان پنج فن آل عبادن دانی‌شام
 قور خودایدی حرم اهلی کئجه یوخ دادم چاقان
 گلیب امداد ائله یسن شاه ولادن دانی‌شام
 گلدی زهر آتاسی وای اوغول وای دئمکه
 توتولان اوردکی بیر بزم عزادن دانی‌شام
 عاشق اولماق نایماز خیردا- بویوک حد و حدود
 ایستیرم عاشق اولان خیردا بالادن دانی‌شام
 اؤزو زهرای سه ساله بلی بیر خیردا جاقیز
 چرخ عصمتده اولان برج حیادن دانی‌شام
 کئجه وقتی ایدی دئییم تاپدی نئجه اوز آتاسین
 اوزونه سیلکی ده گن ساه لقادن دانی‌شام
 باخدی حسرتله دئدی ای شه ابرار بابا
 کلمیشم خلوت ائدیپ عشق و وفادن دانی‌شام
 هله اول کئجه دیر آیریلیغا دوزمه میشم
 کلمیشم دیلمده اولان آم و نوادن دانی‌شام
 دوزدو گول ناز ائدر اوز یولبول شوریده سینه
 گلدیم آما سن ایله دردو بلادن دانی‌شام
 ووردولار خیمه یه اود فوری داغیلدیق چؤلّه بیز
 قوم ظلام ائله ین جرم و خطادن دانی‌شام

داها «هائیم» بو قدهر اشکیوی کؤزدن المه

واردی فکریم سنه بیر مردخدادن دانیشام

ادبیات او جاغی ص ۴۳۵

۹
حوی

خوی از شهرهای تاریخی و معروف آذربایجان غربی بوده و از شمال و مغرب به شهرستان ماکو و از طرف جنوب به شهرستان سلماس و از شرق به شهرستان مرند محدود است .

خوی شهرستانی حاصلخیز و اهالیش زحمت کش و غالباً متدین و باسواد هستند .

بخشهای تابع خوی عبارتند از :

- ۱- فیروزق ۲- ایواوغلی ۳- رهاق ۴- ولدیان ۵- چای پاره ۶- سکمن آباد
- ۷- محال قطوروالند و ...

رودخانه‌های آن عبارت است از : آق چای - قطور - الندر در اغلب آبادیهای این شهر جریان دارند و مورد استفاده‌ی مردم قرار می گیرند .

خوی در ۷۷۷ کیلومتری شمال باختری تهران و ۱۴۹ کیلومتری شمال تبریز و ۱۹۴ کیلومتری شمال ارومیه واقع است .

مشخصات جغرافیایی آن بشرح زیر است :

طول ۴۴ درجه و ۵۸ دقیقه .

عرض ۳۸ درجه و ۳۳ دقیقه .

ارتفاع ۱۰۴۰ متر از سطح دریا .

اختلاف ساعت با تهران ۲۵ دقیقه و ۳۴ ثانیه می باشد .

از خوی سخنوران و شاعرانی بشرح زیر بر خاسته اند :

اصولی خویی

نامش میرزا محمود اصولی فرزند محمدخویی از علما و فضایی معروف

و در محضر شیخ مرتضی انصاری کسب فیض و معلومات کرده‌است.

اصولی تألیفات زیادی دارد منجمله عبارتند از :

- ۱- مشارق الاصول . حاشیه‌یی است بر کتاب «قوانین» که در سال ۱۳۰۰ ه.ق. «۱۲۶۱» شمسی تألیف و در سال ۱۳۱۲ ه.ق. «۱۲۷۳» شمسی چاپ شده‌است.
- ۲- رساله‌یی در فقه و اخلاق .

۳- کتاب التاملیات در بیان وجه تاملیات موجود در ریاض المسایل «حاشیه‌یی ست بر ریاض» .

- ۴- مقالات التوحیدیه . منظومه‌یی ست پیرامون ۵۲۰ بیت که در سال ۱۳۰۶ ه.ق. «۱۲۶۷» شمسی چاپ شده‌است و با ابیات زیر آغاز می‌شود :

حمد بی حد شکر بی پایان من بر خداوند قدیم ذوالمنن
بر نبی و آل او بادا سلام دایماً لیل و نهار و صبح و شام
در بیان عالم برزخ گوید :

عالم برزخ صحیح است و متین بر وجودش آمده نص مبین
روح را آنجا نباشد فرقتی از فیوضات الهی غفلتی

- ۵- مثنوی قاردوشاب . مثنوی‌یی ست در جواب «الفیه» حجت الاسلام نیر که با این بیت‌ها شروع می‌شود :

کتبت فی بردالشتا کتاباً و اسمہ سیت قار دوشاباً
هذا کتاب خمسة الهزلیه الفت فی اجوبة الالفیه

نسخه‌ی خطی مثنوی قاردوشاب در کتابخانه‌ی حاج حسن نیما موجود است.

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۴۴

الذریعة ج ۳ ص ۳۰۲ - علمای معاصرین

ص ۳۸۱ - مؤلفین مشار ج ۶ ص ۸۲

تاریخ خوی ص ۴۷۸

انیس خویی

نامش ملا محمد فرزند ملا عبدالرحیم از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. که در قصبه «چورس» خوی متولد شده است پس از پایان رسانیدن تحصیلات خود عازم عتبات عالیات شده و از محضر اساتید بزرگ کسب فیض و تکمیل معلومات کرده و پس از مراجعت به زادگاه خود، گوشه نشینی اختیار و در همانجا هم وفات کرده است.

انیس خویی مردی فاضل و نکته‌سنج و شاعری متبحر و توانا بود.

میرزا حسن می نویسد که مکرر الفت و صحبتش اتفاق افتاده و در غزل‌سرایی سلیقه‌ی خوشی داشت. تخلص «انیس» را از من گرفته است. از اشعارش در دسترس ما نبود.

دانشمندان آذربایجان ص ۵۵

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۴۷

ریاض الجنة؛ روضة ص ۸۰۱ - بزرگان

و سخن‌سرایان آذربایجان غربی ص ۳۷

ایو اوغلی

نامش میرمحمد از شعرای قرن دهم ه. ق. خوی بوده و زادگاهش
 «ایو اوغلی» است که از بلوکات معروف و آباد خوی می‌باشد.
 ایو اوغلی از جمله قورچیان حمزه میرزا بوده و به فارسی و ترکی شعر
 می‌گفت او به اندازہ‌ی به‌اشعار خود علاقه‌مند بود که آنها را با طلا و لاجورد
 تذهیب می‌نمود.
 از اوست :

روزی که شدم عاشقت ای طرفه‌نگار
 می‌ترسیدم ز تیر هجرت بسیار
 آخر گذراندی ز دلم آن ناوک
 این در دل من گذشته بود اول بار

* * *

خواهم که به کرد سرجانان کردم
 آشفته‌ی آن زلف پیریشان کردم
 ز نار پرست کفر زلفش گشتم

کافر تر از آنم که مسلمان کسردم

مجمع الخواص ص ۱۳۶ - سخنوران

آذربایجان ج ۲ ص ۸۴۶ - تاریخ خوی

ص ۴۸۶ - بزرگان و سخن سرایان

آذربایجان غربی ص ۵۱

برقی خویی

نامش عبدالله از شعرای قرن سیزدهم ه. ق. بوده و اشعارش شیرین و دارای مضامین خوب است.

او مردی درویش مسلک بوده و باعسرت زندگی می‌کرد. به زنجان رفته و با عبدالله میرزا فرزند فتحعلیشاه که حاکم زنجان بود رابطه پیدا کرده و دوست شده و به امر او تأهل اختیار کرده است.

محمود میرزا در سفینه‌ی خود می‌نویسد:

« وقتیکه حضرت شهریار چمن سلطانیه را مضرب خیام امیران قاجار و دلیران شیرشکار داشت. من هم در انجمن بودم این جوان نزد من آمده از اشعار خود دو سه غزلی بر من عرض چون سنجدیم طبعش را با متانت دیدم و قابل تربیتش یافتیم به معروض عرض خسروانی از طبعش و فقرش سخن راندم به فقرش از شربت دینار علاج فرمودند. بعد از معاودت از آن سفر خیریت‌اثر مومی الیه را در زمره‌ی بندگان خود جای دادم به شهر نهاننش آوردم. مدتها در سلك جامگی خواران در گاهم مؤظف و به تربیتش اقدام شد. بعد از مدتی ترخص حاصل که در شهر زنجان نظر به عهد بایکی از نامس تأهل اختیار نماید و باز گردد «مرخص شده و رفت ...».

برقی در سال ۱۲۴۷ ه. ق. «۱۲۱۰» شمسی به مرض طاعون در گذشت.

نسخه‌ی از دیوان او در کتابخانه‌ی دانشسرای عالی به خط نستعلیق موجود

است. از اوست:

ز تیغ غمزه به جنگی کنی ز خشم نگاهی
 به وجه خویش دهم جان خویش کر تو بنخواهی
 زنی خدنگ جفایم تو هم بکام رقیبان
 نداشتم به جزاز تو ز کید چرخ پناهی
 ز عشق تو رودم لحظه لحظه آه ز سینه
 چگونه دود نخیزد که سوخت خرمن کاهی
 رود ز خرمن لیلی به چرخ حلقه‌ی دودی
 مگر ز سینه‌ی مجنون بهجست شعله آهی
 سپهر بیهده تا بد کمندهای بلایم
 فتاده‌ام به کمند بلای زلف سیاهی
 وجود «برقی» بیدل بود ز راه محبت
 به خاک سوخته گر بگذری تو بر سر راهی

* * *

ز بلای ناگهانی چه غم است با وجودت
 که بلای ناگهانی تو بلای ناگهان را
 بنشیند از به محمل پی عزم راه لیلی
 دل دردناک مجنون جرسی ست کاروان را
 به رخ جهانیان خود دری از فنا گشاید

به زه کمان نهادی تو چو تیر جان ستان را

* * *

دهش افتاد به زلف تو و دل بار افکند
 هر کجا شام شد آنجا به غریبان وطن است
 نه عیان قاتل و نه تیغ هویدا، اما
 هر کجایم نگری کشته‌ی خوین کفن است
 روح را آنکه دهد لذت جاوید دو چیز!

لب یار و سخن «برقی» شیرین سخن است
 سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۴۷
 مصطفی خراب ص ۳ - دانشمندان آذربایجان
 یجان ص ۶۶ - فهرست نسخه‌ها ج ۴ ص
 ۲۲۴۹ - بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان
 یجان غربی ص ۳۸

بزمی‌خویی

نامش میرزا علی‌خویی و از شعرای ترکی‌سرای آذربایجان است.
 دانشمندان آذربایجان ص ۷۰ - مجمع
 الخواص - سخنوران آذربایجان ج ۲
 ص ۸۹۸

پرویزخویی

نامش میرزا عبدالحسین ملقب به سلطان‌الشعرا و متخلص به «پرویزی»

از شعرای قرن چهاردهم ه.ق. است .

او یکی از مریدان پرویزخان صغیرالعارفین بوده است .

از اوست :

دل «پرویزی» از اوصاف پرویز به تن پوشد لباس جاودانی
بیتی چند از ساقینامه او :

بیا ساقی چارده ساله‌ام ز هجرت شب و روز در ناله‌ام
بمن ده شرابی زخم طهور که موسی نشاندہ ست تا کتش به‌طور
به اندازه‌ام باده در جام کن مرا فارغ از رنج ایام کن

در مدح جلال‌الدین محمد مجدالاشراف گوید :

ای طواف تو مقصد دل پاک کعبه‌ی اهل دل در عالم خاک

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۴۹

جلالیه ج ۲ ص ۱۸۷

تقی خویی

فرزند محمد از عرفا و شعرای معروف خوی بوده و منظومه‌ی درشیراز

بسال ۱۲۵۷ ه.ق. «۱۲۲۰» شمسی بعنوان «نقطه‌ی اسرار» در حدود دو هزار بیت

شعر گفته و بیت اول مثنوی معنوی مولانا را تشریح و تفسیر کرده است .

او از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. بوده و مطلع منظومه را چنین گفته است :

یا کریم العفوحی لم یزل یا کثیر الخیر شاه بی بدل

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۵۱

دانشمندان آذربایجان ص ۸۷- فرهنگ
سخنوران ص ۱۱۶.

تقی خویی

از عرفا و شعرای قرن سیزدهم ه.ق. و ملقب به صمدعلیشاه است.
مؤلف الذریعة به نقل از تذکره شمس العرفا سید عبدالحجت، تاریخ تولد
او را ۱۲۶۸ ه.ق. (۱۲۳۰) شمسی ضبط کرده و نوشته است که وی صاحب دیوان
غزلیات است. متأسفانه اشعاری از وی بدست نیامد.

سخنوران آذربایجان ص ۸۵۱ - الذریعة
ج ۹ ص ۱۷۳

ثابت خویی

نامش ملاحسین از سخنوران قرن چهاردهم ه.ق. خوی بوده. مدتی در شهر
کنجه بسر برد و بعد به زادگاه خود برگشت و در همانجا فوت کرد.
دیوانش مرکب از اشعار پارسی و ترکی آذربایجان است.
«هؤلفان کتاب» بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی» شرح حال او را
با ابراهیم ثابت طسوجی شاعر سده‌ی ۱۳ به هم درآمیخته‌اند.

دانشمندان آذربایجان ص ۹۰ - ریحانة
الادب ج ۱ ص ۲۳۱ - سخنوران آذربا-
یجان ص ۸۵۲

جمال خویی

این رباعی از اوست :

با من ز در کینه در آیی، هاعقل ! رنجم همه بر رنج فزایی ، ها عقل !
 آنکه گویی، بیا و ببین در رخ من ! مه را تو به دیوانه نمایی؟ هاعقل !
 نزهة المجالس ؛ تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۶۵

حسام خویی

نامش حسن فرزند عبدالمؤمن متخلص به «حسام» و ملقب به «مظفری»
 از شعرای فاضل نیمه‌ی دوم قرن هفتم ه.ق. خوی می‌باشد. بیشتر عمر حسام به تحقیق
 و تتبع و مطالعه در متون عربی و فارسی گذشته است.

او شاعری توانا و نویسنده‌ی ماهری بوده و مدتی در شهر «ماردین»
 زندگانی کرده است و بعدها به دربار چوپانیان «قسطنونی» روم راه یافته و
 مظفرالدین «یولوق» ارسلان بن الب ارسلان یورک بن امیر چوپان سومین امیر آن
 خاندان را مدح گفته و بدین وسیله به لقب مظفری ملقب گردید.

حسام چندین جلد کتاب تألیف کرده که پنج جلد آن بشرح زیر
 مشهور است :

- ۱- قواعد الرسایل ۲- تحفه حسام ۳- نزهة الکتاب و
- تحفه الالباب ۴- ملتسمات (صدواند قطعه و رباعی است در باب ملتسمات
- متفرق) ۵- نصیب الفتیان و نصیب التبیان .

مرحوم حسام مردی دانشمند و فاضل و شاعری توانا بود و کتاب‌ملمتسات او حاوی ۱۰۷ رباعی است.

دانشمندان اسم نصیب‌الفتیان را نصیب‌الفتیان خوانده‌اند و در نسخه‌ی دیگری نصیب‌الفتیان و نصیب‌الشیان ضبط شده است.

شادروان تربیت آنرا نصیب‌الفتیان و نصیب‌التبیان قید کرده است و تنظیم کنندگان لغت نامه‌ی دهخدا «نصیب‌الفتیان» و «نصیب‌التبیان» را تعیین کرده‌اند. این کتاب مانند «نصاب‌الصبيان» ابونصر فراهی تنظیم و تألیف شده است.

شادروان حسام اشعار و کتابهای خود را به امرای وقت از جمله امیر محمود فرزند مظفر که از اخلاف چوپانیان بود تقدیم داشته است. او کتاب «نصیب‌الفتیان» را با این بیت شروع کرده است:

الله‌واله و رب و رحمان
فرد واحد و حکیم و سبحان
و چنین پایان داده است:

حسام شاعر از معنی‌ست‌ساحر
زهی قادر سخن‌الله‌اکبر
در مقدمه‌ی کتاب نوشته است که این کتاب در پنجاه بند و دو رباعی تنظیم یافته و مجموعاً بالغ بر سیصد و پنجاه بیت است.

نسخه‌ی از این کتاب در کتابخانه‌ی ملی تبریز و در خارج از کشور در کتابخانه‌ی آکادمی علوم لنینگراد موجود است.

برای آگاهی بیشتر از مشخصات نسخ خطی تألیفات حسام بهتر است به کتاب فهرست نسخه‌های خطی جلد «۴،۳،۲،۱» رجوع شود.

رباعی زیر از کتاب ملمتسات است:

ای دست کهربار تو سرمایه‌ی گنج

امروز نداریم هوای شش و پنج

شطرنج تو بفرست که صاحب هنران

در بازی شطرنج رهند از صدرنجد

سخنوزان آذربایجان ج ۲ ص ۸۵۲

الذریعة ج ۹ ص ۲۳۶ - بزرگان و

سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۸۲

دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۳ - تاریخ

خوی ص ۴۹۶ - فهرست کتابخانه ملی

تبریز ج ۳ ص ۱۳۸۰

حسام چورس

از شعرای قرن اخیر «چورس» که از توابع خوی است می‌باشد و (حسام)

تخلص می‌کرد در مدح حضرت علی (ع) گوید :

ای معدن فتوت و مهر و وفا علی ای کان جود و منبع صدق و صفا علی

ای لنگر سفینه‌ی بحر نجات نوح ای باعث نجات خلیل خدا علی

ای دوحه‌ی حدیقه‌ی اسرار معنوی وی کاشف حقایق سر و خفا علی

درشان بوسه‌آیه‌ی تطهیر و هلائی در تو ظهور شد اثرش بر ملا علی

خالی مکن «حسام» دل خود ز مهر او البته حاجت تو نماید روا علی

سخنوران آذربایجان ص ۸۵۴، متاریخ

خوی ص ۴۹۸

« حسین خویی »

فرزند عبدالله خویی حسینی و از شاعران شناخته شده و صوفی مذهب قرن سیزدهم است. «الفیه آیت‌الملک» از تألیفات اوست که مثنوی عرفانی است به نثر فارسی و عربی که در سال ۱۲۵۸ ه. ق. «۱۲۲۱» شمسی تألیف نموده است چنین آمده است:

آیه‌الملکش بود فرخنده نام کرده‌ام در الف بیت آنرا تمام
ای به حمدت افتتاح هر ثنا وی ز تو تسدیدجوی از هر خطا
نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی دانشگاه تهران به خط نستعلیق موجود است.
نسخه‌ی دیگری نیز در کتابخانه‌ی ملک به خط شکسته‌ی نستعلیق بخط
خود او موجود است.

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۵۵

الذریعه ج ۱۹ ص ۱۲۰ - فهرست نسخه‌ها

ج ۴ ص ۲۶۱۹

« حقیر خویی »

نامش میرزا عبدالوهاب در سال ۱۲۵۸ ه. ق. «۱۲۲۱» شمسی در خوی متولد شده شاعر خوبی بوده و دیوانش مشتمل بر سه دفتر است.

دفتر اول قصاید اوست که اغلب در مدح ائمه‌ی اطهار گفته است .

دفتر دوم غزلیات و سایر اقسام شعر است .

دفتر سوم مرثیه است .

«حقیر» به شغل بزازی مشغول بود و دیوانش بنام «در بی نظیر» یا «دیوان

حقیری» است که در سال ۱۳۳۸ ه. ق. «۱۲۹۸» شمسی چاپ شده است .

از اوست :

سحر که لکه ابر سیه شد در هوا پیدا

جهان مهر عالمگیر پنهان گشت ناپیدا

جهان گردید ظلمانی سراسر چون رخ زنگی

سیه شد دیده‌ی کیتی ز ظلمت چون شب یلدا

خروشان رعد جوشان برق ابر اندر هوا لامع

هوا گریان چمن خندان صبا شد بوستان پیرا

هوا سنجابی و فرش زمین گردید زنگاری

چو فردوس برین شد سبز و خرم دامن صحرا

عروسان چمن در رقص از عیش و نشاط آمد

درختان سر به سر پوشیده در بر جامه‌ی خضرا

شکفته هر طرف گل‌های رنگارنگ کونا کون

گلستان ارم گردیده صحن ساحت غبرا

صبا از سبزه هر سو در بسط خاک گسترده

منقش فرش رنگین از حریر و اطلس و دیبا

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۵۶

« حکیم قوبولی »

نامش میرزا محمد فرزند عبدالصبور مردی دانشمند و فاضل بود که دوره‌ی فتحعلیشاه و محمدشاه قاجار و قسمتی از ایام سلطنت ناصرالدین شاه را درک نموده است.

حکیم قوبولی متولد خوی ولی در تبریز مقیم بوده و از علوم دینی و فنون ادبی و در رشته‌ی علم طب حاذق و قادر بود. او وقتی که در اصفهان تحصیل می کرد به مرض شقاق‌لوس گرفتار و در نتیجه پایش را بریدند و بجای آن پای چوبین که زوی آنرا با چرم پوشیده و بصورت چکمه درآورده بودند نصب کردند.

مرحوم تربیت می نویسد :

« چون همیشه با قبل و منقل حرکت می کرد و عشق زیادی به غلیان داشت بدین عنوان «حکیم قوبولی» معروف بود ». شادروان مدرس خیابانی مؤلف دانشمند ریحات الادب هم این نظر را تایید کرده است. حکیم قوبولی تألیفات زیادی دارد :

۱- درمکنون یا دوره‌ی ناصری. مطالب این کتاب عبارت است از علوم پزشکی قدیم و جدید که به دستور حاجی میرزا آقاسی صدراعظم بنام محمدشاه نوشته است و نسخه‌ی از این کتاب در کتابخانه‌ی ملک به خط نستعلیق و نسخه‌ی دیگری نیز در کتابخانه‌ی مجلس موجود است.

۲- تعلیم‌نامه . رساله‌ی است در آبله کوبی بنام فتحعلیشاه نوشته و بدستور عباس میرزا از متن انگلیسی ترجمه و در ۵۶ صفحه بسال ۱۲۴۵ هـ . ق . «۱۲۰۸» شمسی چاپ شده است .

۳- قرابادین . نسخه‌ی از آن کتاب در کتابخانه‌ی سپهسالار و نسخه‌ی دیگری نیز در کتابخانه‌ی مجلس موجود است .

۴- مجمع‌الحکمتین . این کتاب در عهد فتحعلیشاه به دستور «ولیعهد محمد میرزای قاجار» در یک مقدمه و چند قانون و یک خاتمه در پزشکی بر پایه‌ی ایرانی و فرنگی نوشته شده است . نسخه‌ی از آن کتاب در کتابخانه‌ی سپهسالار به خط نستعلیق و نسخه‌ی دیگری در کتابخانه‌ی دهخدا موجود است .

۵- انوارناصریه .

آقای سلطان‌القرایی در نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات در مورد این کتاب چنین نوشته است :

«کتاب مفصل و مبسوطی است در علم تشریح و قواید طبیه موسوم به انوار ناصریه و در روی آن سه کتاب وضع شده با این ترتیب :

کتاب اول در تشریح و مصور با صور و اشکال تشریحیه .

کتاب دوم . بحث در امور طبیعی‌ی طب جدید .

کتاب سوم . بحث در معالجات .

این کتاب در ایام سلطنت ناصرالدین‌شاه تألیف شده است و در سال ۱۲۷۲

هـ . ق . «۱۲۳۴» شمسی به دستور ناصرالدین‌شاه به چاپ رسیده که مصور با

تصاویر و نقوش تشریحیه و با چاپ سنگی است . در پشت ورق اول نام مؤلف

را با عنوان «میرزا محمد حکیم باشی کل حکمای ایران» آورده‌اند و فضایل علمی او را بسیار ستوده‌اند و هم در آن صفحه کتاب را بنام تشریح البشر و توضیح - الصور خوانده‌اند.

مرحوم تربیت علاوه بر مجمع‌الحکمتین کتب زیر را نیز ضمن تألیفات وی نام برده و بحث مختصری در معرفی آنها کرده است.

ترجمه‌ی قصیده‌ی (بانث سعاد) به فارسی و در مقابل هر بیت از آن یک رباعی به نظم آورده است. رباعی زیر در ترجمه‌ی مطلع قصیده است:

بانث سعاد فقلبی الیوم مبتول متیم اثرها لم یقد مکبول

* * *

شد دور ز من سعاد آن سر و بلند دل درپیش امروز سقیم است و نثرند
مغلول و مقید است زان سان که و را کس فدیة نداده تار هاندش ز بند
«خلاصه‌ی عباسی» کتاب سنگلاخ میرزا را بنام «نایب السلطنه» عباس میرزا
ملخص کرده است.

در کتاب دانشمندان آذربایجان و نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات علوم انسانی تبریز از اولاد و احفاد حکیم قوبولی بدین شرح یاد شده است:

فرزندش میرزا علی اشرف است. او نیز طبیب بوده و پنج‌پسر داشت:

۱- معاون نظام هدایت.

۲- میرزا خلیل خان ملقب به مشاور السلطان.

۳- میرزا جلیل خان ملقب به ناصر الحکما.

۴- میرزا جبار خان ملقب به ارفع‌الحکما..

۵- میرزا غفار خان ملقب به شهاب‌لشکر..

عده‌نمادی از نواده‌های او در تبریز ساکن اند و از جمله‌ی آنان:

ناصراله‌خان شهاب‌لشکر و فتحعلی‌خان جوادبخت و منصورخان صفا

بوده‌اند..

ریحان‌الادب ج ۲ ص ۵۸ - دانشمندان

آذربایجان ص ۱۲۲ - فهرست نسخه‌های

خطی ج ۱ ص ۷۰۳ - نشریه دانشکده

ادبیات و علوم انسانی تبریز سال ۱۳۵۱

ص ۴۵ - سخنوران آذربایجان ج ۲

ص ۸۵۷

حیران دنبلی

نامش حیران‌خانم دختر کریم‌خان از شعرای شیرین‌گفتار و نکته‌سنج

شهرستان خوی می‌باشد که در قریه «خاقاه سرخ» یا «قرل‌خینه» که در ۱۸

کیلومتر ارومیه است متولد شده‌است. حیران از شعرای قرن سیزدهم هجری

و در زمان عباس‌میرزا نایب‌السلطنه می‌زیست و زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه را هم

درک کرده‌است.

حیران‌خانم پس از جنگ ایران و روس و انعقاد قرارداد پس‌نکین و

تعمیلی تر کمان‌چای که قفقاز بوسیله تزار اشغال شد در سال ۱۱۸۲ شمسی

همراه با اعضای خانواده به میهن خود بازگشته و مدتی در تبریز مقیم و سپس راهی ارومیه شدند و در قریه‌ی «خائفاه سرخ» که از طرف دولت وقت به عنوان قبول به پدرش واگذار شده بود ساکن شدند. عده‌یی از تذکره‌نویسان به سبب طول اقامت او را اهل ارومیه شناخته‌اند.

شادروان تربیت او را اهل تبریز معرفی کرده است. ولی خود او گوید:

پرسی اکن ز نسبت «حیران» دلفکار

از خادمان شیر خدا شاه دین علی‌ست

باشد و را خب ز عزیزان نخجوان

او را ولی نسب ز کس یرمان دبل‌ی‌ست

نسخه‌ی خطی دیوان او در کتابخانه‌ی مرحوم حاج حسین نخجوانی بود که در سال ۱۳۲۴ شمسی در تبریز چاپ شده است و حاوی قصاید و غزلیات و مقطعات و ترجیعات فارسی و ترکی است.

دیوان حیران دارای ۴۵۰۰ بیت و اغلب اشعارش در مدح والده و همسر عیان‌میرزا می‌باشد.

حیران در نخجوان نامزدی داشته و معلوم نشده است که چرا نامزدش به همراه آنها بایران نیامده بود و همیشه اشعار سوزناکی می‌گفت و این هجران به اندازه‌یی در روحیه‌ی حیران اثر گذاشته بود که ناراحتیش در اکثر غزلهایش منعکس گردیده است. از او است:

کلزار چو کوی یار من نیست گل همچو رخ نیکار من نیست

از یار نرحمی به عاشق گویا که بروز کار من نیست

باز معلوم نشده است که حیران در آن قریه با کس دیگری ازدواج کرده
یا اینکه تا آخر عمر منتظر نامزدش بوده است.

از اشعار حیران معلوم می‌شود که عمر طولانی کرده است.

روزگارم نمود چون نومید غیر ذکسر حبیب نیست کلید
عمر از دست شد چو تیر از شست برف پیری مرا بسر بنشست

غزلی از حیران :

بر محفل خود راه مده اهل هوس را از دور شکر دور برانند مکس را

گلزار که از روی گل ماه تو خالیست خار است بمن با تو کنم میل قفس را

صدای بحال دل آنکس که نداند از فاله‌ی مرغان چمن بانگ جرس را

فریاد که نادیده رخ یار خودم بست آمد دل سر گشته بمن راه نفس را

«حیران» بغدادی تو؛ بران مدعیانرا خوبان نگذار ندبه محفل همه کس را

در تذکره زنان سخنور صفحه‌ی ۸۸۱ - حیران خواهر کریمخان لنگرلوی

دبلی و در کتاب بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صفحه ۹۶ دختر

او معرفی شده است.

از اشعار او است :

حال ما را که کند عرض به جانانه‌ی ما

شود آگاه ز حال دل دیوانه‌ی ما

جرعه نوشیم ز خمخانه‌ی وصل رخ او

مسیر بر افلاک کشد ناله‌ی مستانه‌ی ما

لال شد از ستمش بلبل طبع «حیران»

سوخت در آتش شوقش بر پروانه‌ی ما

* * *

این مهر منور است یادوست
این ماه توانست با که ابروست
مادر است سر خزینه خفته
یا اینکه به دوش مار کیسوست
حیران قصیده‌ی مفصلی بعنوان همسر نایب السلطنه و یا یکی از همسران
فتحعلیشاه که دختر بیکری یکی اردمی بود گفته و ضح تأسف آور خود را اشریح
کرده است و اشاری به در بدری خاواده‌ی خود دارد و قریه‌ی (خاگاه) را به
نقدان تشبیه کرده است :

ایا نسیم سحر که بشو عبیر افشان
برد به درگاه آن نایب شاه ایران
بر آن دری که بود پاسبان او فیض
بر آن دری که بود چون سکندرش در بلک
بر آن دری که بود شمس و ماه گل میخس
بر آن دری که بود صاحبش افروز و ان
بیوس خاکدش را بگیر اذن آنکه
برو بخدمت مخدومه‌ی سپهر مکان
بهین سلاله‌ی بیکری یکی عالیجاه
بهین نتیجه‌ی مهر عطامه‌ی دوران

بگو سلام رساند کمینده‌ی درویش
 بن خدمت تو ای سرو باغ و عزت و شان
 که هر کدام از آن دوستان به یک گوشه
 فکند کردش این چرخ جور و ظلم نشان
 یکی به ملک «مراغه» یکی به «رومیه»
 یکی فتنه در اینجا به گوشه‌ی زندان
 حیران در این قصیده پس از اینکه آرنجی
 می‌کند قصیده را چنین پایان می‌رساند:
 مباد طبع شریفش شود ملول و غم
 مده تو طول سخن را زبان بکش «حیران»
 حیران به لهجه‌های آذری نیز غزل‌های پرشوری گفته است..
 از اوست:
 ای ستمگر منی رسوای جهان ایله‌میسن
 کوزومون بلخینی چون دجله روان ایله‌میسن
 همنشین ایله‌میسن دشمنی ای مایه‌ی غار
 رشکدن جالم آلوب باغرمی فان ایله‌میسن
 کون کیمی عارضوه زلف چلیپایم سالوب
 کونی کوز ابرسیه آتدا نهان ایله‌میسن
 بیر جافیم واریدی ای شوخ که آلدین اوزمان
 شوز که جان داخی بوییکسده کمان ایله‌میسن؟

قاشلارون نیرستم آلمش اله کپریکین اوج
 ئولدوررسن منی فاحق یره قان ایله میسن
 نه چون ای شوخ نقابن کؤتورورسن اوزدن
 روی خورشیدوشی خلقه عیان ایله میسن
 آلمیسان عقلی باشیمنان منیم ای ماه تمام
 ققدیمی محنت هجرینده کمان ایله میسن
 خسرت وصلویله ای مه من «حیرانسی»
 باشی بئرده گوزی یولدا فکران ایله میسن

* * *

اذا اوست :
 عشقین ای شوخ سنین بؤدل پر غمده میدیر
 بیلمیرم منزلینی جاندامی یا قنده میدیر
 ایتیریب مرغ دلی تاپمیرام ای مایه‌ی فاز
 جمتجو ائیله کؤراول سنبل پر خنده میدیر
 قامتین بو کدی بئلم عارضین اولدوردو منی
 سرو و گل اوقدو اول عارضه مافنده میدیر
 دئدی وئر جایوی آل خاک دریم ذره سینی
 جان ناقابلیمیز بو (بیعه) ارزنده میدیر
 بولبولون قمری لرین شوری دوشوب آفاقه
 کلر و خوم سرو قدیم بو کئجه گولشنده میدیر

وصلیه شادولی فرقیوه ناشادم

بیلیمیرم سن سیزایشیم ناله میدیر خنده میدیر

عقلیمی باشند آلوب خلق آراسوا نله دین

بو کناه دلبر من سنده میدیر منده میدیر

هاشقی اولدوره سن وصلیه شاد ائتمیه سن

سندن ای شوخ بئله ظلم خوش آینده میدیر

ایستیری صدقیله قوربان اولاول شاهه بو کون

کؤر فدا اولماغا «حیران» برانده میدیر

نسخه‌های خطی دیوان حیران در کتابخانه‌ی مرحوم حاج محمدنجوانی

بوده و دو نسخه‌ی دیگر نزد مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی

می‌باشد.

تاریخ مشاهیر کرد ج ۱ ص ۳۴۰ دانشمندان

آذربایجان ص ۱۲۶ - سخنوران آذربا-

یجان ج ۲ ص ۸۶۱ - تاریخ خوی ص ۵۰۶

فرهنگ سخنوران ص ۱۷۷ - زنان

سخنور ج ۱ ص ۱۷۸ - بزرگان و

سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۹۶

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان

خاور دنبلی

نامش محمودخان میره‌ی شهبازدنبلی از فضلا و هنر دوستان و ادب پروران بوده و چندی در خوی و سلماس حکومت کرده است.

مرحوم خاور در علم طب و حکمت و فلسفه اطلاعات کافی داشت و مردی باهنر بود.

محمود میرزا مؤلف سقینه محمود که از دوستان نزدیک وی بود شرح حال مفصلی در توصیف دانش و کمال او نوشته و بیش از دیگران به او اعتقاد داشته است.

مؤلف مجمع الفصحا هم در مورد خاور چنین می نویسد:

«امیری است کبیر و دانشوری بی مانند و بی نظیر و در اخلاق و صفات محمود و بی همتا. حضرتش مرجع ارباب کمال، در همه‌ی علوم عالم است و جامع و در همه‌ی فنون پخته است و کامل، پیری است زنده دل و میری است عاقل و در اغلب کمالات از همگنان ممتاز و به مناصب ارجمند و شأن بلند و سرافراز در دولت خاقان مغفور جنت آرامگاه بوده است. از آن پس در حضرت پادشاه اسلام پناه محمد شاه طاب ثراه معتبر و بزامثال و اقران مفتخر و چندی نایب الحکومه‌ی اصفهان بود پس از او منصبش به شهبازخان فرزندش مفوض آمد.»

از اوست:

چیت آن آتش که سیال است چون آب روان

آتشی محلول کابی منجمد دارد روان

اختر است اما نه این اختر که باشد در ظلام
 آذر است اما نه آن آذر که باشد بادخان
 بیکری صافی چو آتش گوهری صافی چو عقل
 اخگری تابان چو اختر گوهری روشن چو جان
 صاحب دور است و دورش را تسلسل در عقب
 همچو دور دولت شاهنشاه صاحب قران

قسمتی از قصیده او :
 بهار دلکشا آمد روان بخش و جهان آرا
 چو عهد دولت خسرو چو بزم عشرت دارا
 بهاری خاک را پوشیده بر تن کسوت اکسون
 بهاری کوه را افکنده در بر خلعت دیبا
 صفای او به سر آرد هوای باده‌ی صافی
 هوای او به دل بخشد صفای ساغر صهبا
 در آغوش نسیم آسوده گل بی پرده در گلشن
 ولی در عشقبازی بلبل بی خاتمان رسوا

* * *

از جرم اینک که گشته مقابل به روی تو
 از نیش غمزه خورده بسی نشتر آینه
 فوری به تازه یافت رخت از غبار خط
 روشن شود همیشه ز خاکستر آینه

خوش آنکه در دم مرگم شوی زیاریها

تو کرم خنده و من کرم جانسپاریها

* * *

همچو تو به عالم نتوان گفت کسی نیست

در آینه عکس تو به سیمای تو ماند

وفاتش سال ۱۲۶۰ ه.ق. «۱۲۲۳» شمسی در اصفهان اتفاق افتاده است.

مجمع الفصاح ج ۴ ص ۲۷۹ - گلزار

جاویدان ج ۱ ص ۴۳۸ - دانشمندان

آذربایجان ص ۱۳۲ - سفینه محمود ج ۲

ص ۸۳ - فرهنگ سخنوران ص ۱۸۵

سخنوران آذربایجان ص ۸۶۴ - تذکره‌ی

دلگشا

دیوانه خویی

نامش هلال‌الدین اسماعیل متخلص به «دیوانه» از شعرای اوایل قرن

چهاردهم ه.ق. خوی است و در سال ۱۲۸۰ ه.ق. «۱۲۴۲» شمسی در شهرستان

خوی متولد شده و در سال ۱۳۰۰ ه.ق. «۱۲۶۱» شمسی جهت تکمیل معلومات

خود به نجف اشرف مشرف شد و در آنجا مقیم گشت.

از مطالب و مطایر مجموعه کَشکول وی چنین معلوم می‌شود که تا سال

۱۳۲۸ ه.ق. «۱۲۸۹» شمسی زنده بود.

کشکول «دیوانه» حاوی منتخبی از برگزیده آثار منظوم و منثور فارسی و عربی گذشتگان و متضمن مطالبی از آثار خودش بنامهای مشروحه زیر است :

۱- تحفة العقلا ۲- هدیه العلماء ۳- احوال حیوانات

۴- احوال شعرا ۵- دررالاصداق ۶- فواید ختم

دیوانه شرح احوال و آثار اغلب فضلا و رجال و دانشمندان معروف را از قبیل : اسماعیل بن حماد مؤلف صحاح الجواهری .

شیخ رضی . شیخ بهایی علی بن رباب . عمار بن یاسر . حسین بن علی بن سینا و عده دیگر را نوشته است .

دیوانه کشکول خود را در چهار جلد تنظیم کرده و جلد چهارم را « انیس الفارد و جلیس الواحد » نام گذاشته و يك قسمت از مطالب تذکرة الخواتین را به تاریخ ۱۰ ذیحجه ۱۳۱۲ ه.ق. «۱۲۷۳» شمسی تلخیص و به منظور حسن ختام اسامی زنان رسول اکرم (ص) را در پایان این کتاب ذکر کرده است . همچنین مطالبی از کتاب « خواص الحیوان » میرزا محمد تقی و قسمتی از تجربیات استاد خود میرزا محمد علی فخرالاطبای خویشی را در آن کتاب درج کرده است .

مولانا دیوانه در قصیده‌ی که در سال ۱۳۱۰ ه.ق. «۱۲۷۱» شمسی ساخته به تاریخ تولد فرزندش محمود ملقب به نجم الدین و تاریخ درگذشت میرزا حبیب رشتی و شیخ محمد حسین کاظمی اشاره نموده است . از اوست :

با بسدر دجّی فراقه الجم اذاب قید و دعنی فغاب عنی اذغاب

بالله عليك ای شی قالت عیناڭ لقلبی المعنی فاجاب

ای آنکه دلم غیر جفای تو ندید وی از نو حکایت وفا کس نشنید

قربان سرت شوم بگو از ده لطف لعلت به دلم چه گفت کز من رنجید

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۶۶

اعلام الشیعه ص ۱۴۵ - تاریخ خوی ص

۲۷۵ - تذکره هلی فارسی ج ۲ ص ۲۲۱

رازی خویی

نامش ملاهادی که در شعر «رازی» مخلص می کرد از مریدان جلال الدین

مجددالاشراف بود. از اوست :

گر شناسد دل ز راه راستان الله را مست و بیخودمی نماید ذکر الا الله را

حب شه بالاتر از اکسیر می باشد دلا از طلا افزون کند در قدر پیر گاه را

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۶۸

اعلام الشیعه - جلالیه ج ۲ ص ۳۸۷

رکن خویی

در نزّهة المجالس به تصحیح آقای دکتر امین ریاحی در مورد این شاعر

چنین نوشته شده است :

« قاضی رکن الدین خویی از فقیهان شافعی و رجال اواسط قرن ششم و

قاضی خوی و مردی مورخ و شاعر و خود ممدوح خاقانی بود. در سالهای ۵۴۹ و ۵۵۰ در تبریز با خاقانی ملاقات کرده و خاقانی قصیده دراز آهنگی به مطلع «الصبح ، الصبح کلمه دیار ... ، درمدح او سروده است.

رکن الدین خویی کتابی به نام مجمع ارباب الملك داشته و این کتاب از متون تاریخی و تا دو قرن بعد یعنی تا سال ۷۴۵ (تاریخ تألیف نزهة القلوب) در دست بوده و حمد مستوفی از آن استفاده کرده و حاج خلیفه از آن نام برده است. (رجوع شود به مقاله محمد امین ریاحی در مجله یغما سال ۱۱ ص ۵ - ۱۱) در تاریخ گزیده آمده که: در سال ۵۶۸ در مرگ مادر سلطان ارسلان بن طغرل سلجوقی و شمس الدین ایلدگز مؤسس خاندان اتابکان آذربایجان رکن خویی این رباعی را سرود:

دردا که زمانه نکو خواهی رفت و ادر پی او چو شمس دین شاهی رفت
 هرگز دش دهر کس نداده است نشان در پانصد سال آنچه درین ماهی رفت
 درمختارات (چاپ ایرج افشار ص ۱۵۰-۱۵۲) سه نامه از او هست و ضمن یکی از آنها این رباعی را آورده که قطعاً از خود اوست:

می را چه کنم؟ چون طرب اندر می نیست

می را چه برم؟ چون شکر اندر می نیست

طی را چه شرف؟ چو حاتم اندر طی نیست

ادر خوی ، محنتی است کاندر ری نیست

این دو بیت هم در جنگ خطی به نام «قاضی رکن الدین» آمده که باید از

همو باشد:

حر آب دو دیده می نشوید کردی که زمانه بر رخ پیخت
چون هست زمانه سفله پرور کی دست زمانه بر توان پیخت

* * *

دارم سر خدمت تو، گر سر فکشی دامن ز من و کار من اندر فکشی
من باز تو با جان و دل و دیده کشم گر تو، دگری به روی من بر فکشی
نزهة المجالس به تصحیح دکتر امیر رباحی ص ۷۱

رباطی خویی

نامش آقا سید حسین از مریدان جلال الدین مجد الاشراف و از اقطاب سلسله
ذهبیه بود و «رباطی» تخلص می کرد.
از اوست :

آتشی در دل فروزان کرد عشق نار خود بر دل گلستان کرد عشق
باده فوشان حلقه زد بر دور دل دل به رقص آمد نوخوان کرد عشق
آنقدر می خورد عقل از پا فتاد مست شد چون می پرستان کرد عشق
دامن پیرت «رباطی» سخت کبر جسم را جان داده انسان کرد عشق
سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۶۹

جلالیه ج ۲ ص ۹۰

ریاحی خویی

نامش کلبعلی خان امیر پنجه متخلص به «ریاحی» و ملقب به «نایب اسان الولایه»

از مریدان صدیق و صمیمی جلال‌الدین مجدالاشراف بود.

از اوست :

نام علی که خود شده ذ‌ک‌ر دوام‌ما از نام او جهان همه گردد بکام‌ما

* * *

صنما به‌طور کویت بنشستم از کس‌دایی

که مگر ز فور رویت برسم به‌روشنایی

ا‌ک‌رم به طرف چشمی ز ک‌رم نظر نمایی

غم و رنج و درد و حرمان همه را کنی دوایی

که کدا ز در نرائند بجرم بی‌نوايي

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۶۹

جلالیه ج ۲ ص ۶۷

سالك خويي

نامش ملا حسین که از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. خوی بود از تاریخ تولد و

وفات او خبری بدست ما نیامده است ولی در سال ۱۲۴۶ (۱۲۰۹ شمسی در حال حیات بود.

او دیوانی دارد که نسخه‌ی آن در کتابخانه‌ی ملی تبریز جزو کتابهای

اهدایی شادروان حاجی محمدنخجوانی است.

چند بیت از يك غزل دیوان او :

سر نیارم به زر و سیم فرو چون بر کس

چشم هرگز نبود بر دو سه دینار مرا

بیده ای دست فلک بناده‌ی عمر مرشار
 مکن از مستی غم لحظه‌ای هشیار مرا
 در دل «سالك» پیوسته غم آخرت است

بیده غم و محنت دنیا بود افکار مرا
 فهرست کتابخانه ملی تبریز ج ۲ ص ۵۷۳
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۷۲ سخنوران
 آذربایجان ج ۲ ص ۸۷۰ بزرگان و
 سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۱۲۷

شوریده خویی

نامش عبدالعظیم فرزند علی است .
 مؤلفان الذریعه و فرهنگ سخنوران از شوریده یاد کرده‌اند .
 نسخه‌ی دیوانش به خط نستعلیق خود شوریده و پسرش مهجور در
 کتابخانه‌ی ملک موجود است .
 رباعیات و شعرهای او غالباً پراکنده و در جنگی به قلم آندو است .
 آغازش را چنین شروع کرده است :
 ای آنکه نکرده است ترا درک کمال ذات تو بیرون ز حیز و هم و خیل
 سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۷۱ فهرست
 نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۲۳۸۴

شهاب‌الدین خویی

شهاب‌الدین ابوعبداله محمد فرزند احمد بن خلیل ذوالفنون خویی است و در سال ۶۲۶ ه. ق. «۶۰۷» شمسی در دمشق متولد شده است.

شهاب در یازده سالگی پدرش را از دست داد. او از بچگی علاقه‌ی بخصوصی به کسب معلومات و تحصیل علوم داشت. با وجود صغر سن در فقه و اصول و کلام و معانی و بیان و فرائض و حساب و هندسه پیشرفت کلی کرد بطوریکه زبانتزد خاص و عام شد. از محضر بزرگان و علما و فضلا کسب فیض و کمال کرده و عده‌یی از علمای اصفهان و بغداد و مصر و شام به او اجازه‌ی روایت دادند و در دوران جوانی مشغول تدریس شد.

شهاب‌الدین مردی نکته‌سنج و باهوش و فاضل و دانشمند و متدین و صوفی مذاق و شیرین سخن و عاقل و کامل و دارای استنباط و استعداد بود و در حسن اخلاق و رفتار نیکو معروف و مشهور شد.

ابن الفرقاح و ابن الوکیل و ابن الزملکانی و عده دیگری از محضر او کسب فیض و کمال می‌کردند.

ابن الزملکانی درباره‌ی او گفته: «اگر خداوند متعال آمدن ابن‌الخویی را به دمشق مقدر نمی‌کرد منبعد مرد دانشمند و فاضلی در این شهر پیدائی شد».

المزی در حق وی گوید: «شهاب‌الدین از اجله‌ی امامان عصر خود و

هم‌تراز ابوحیان، بدر فارقی، ختنی و برزالی بوده است.

شهاب‌الدین تألیفات زیادی دارد منجمه:

۱. اقالیم العقالیم فی الفنون السبعه.

- ۲ - شرح فصول ابن معط در نحو.
 - ۳ - کتابی است بزرگ که شامل بیست علم است.
 - ۴ - شرح نظم الفصیح ثعلب.
 - ۵ - شرح کفایة المتحفظ.
 - ۶ - شرح توضیح ابن مالک.
 - ۷ - شرح علوم ابن الصلاح.
 - ۸ - شرح پانزده حدیث از ملخص قابسی در یک جلد.
 - ۹ - کتابی است در امامت امام کور ، در این کتاب مطالب قابل توجهی نوشته است .
- شهاب‌الدین اولین بار به قضاوت در شهر قدس مشغول بود و سپس به تریب به قضاوت محله و بهنسا و حلب منصوب گردید ا از حلب دوباره به محله برگشت و بعداً قاضی القضاات مصر شد و بعد با همین مقام به شام برگشت .
- او در ماه رمضان سال ۶۹۳ هـ . ق. «۶۷۲» شمسی وفات کرده است . از اوست
- وهبني ملكت الارض طراً و نلت ما
انیل ابن داود من المال والملك
- الست اخليه و امسى مسلماً
برغمی الى الاهوال فی منزل ضنك
- مؤلف ریحانت الادب در جلد اول صفحه ۴۳۴ شرح حال شهاب‌الدین و پدرش شمس‌الدین احمد را با هم مخلوط کرده است .
- در لغت نامه دهخدا نیز ترجمه او تحت دو عنوان «ابو عبد الله» و «ابن الخویی» آمده است .

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۷۱ ربحانت -
 الادب ج ۱ ص ۴۳۴ دانشمندان آذربایجان
 ص ۲۰۸ لغت نامه دهخدا ص ۳۰۷ تاریخ خوی
 ص ۵۲۰

صاحبه دنبلی

بانو صاحبه سلطان دختر شهباز دنبلی از شعرای دوران فتحعلیشاه قاجار
 است. در بعضی تذکرها پدر او را کریم خان دنبلی معرفی کرده‌اند.

این بانو در علم نجوم تألیفاتی داشته و شعر نیکو می‌سرود. در فن انشاء و
 صنایع ظریفه و خوشنویسی مهارت قلم داشت در تکمیل زینة المدایح تألیف میرزا
 صادق همای مروزی تخلص این بانو را «صاحب» ضبط کرده‌اند. در صورتیکه
 مؤلف «خیرات حسان» و همچنین مرحوم مشیر سلیمی به خطا تخلص او را
 «شهباز» قید کرده‌اند که نام پدر او شهباز بوده است.

دو بیت ذیل از قصیده‌ی است که در مدح فتحعلیشاه سروده است و در
 تکمیل زینة المدایح نوشته شده است:

خرامد چون به خلوتخانه‌ی مغرب‌ش‌خاور

کند ظاهر شهنشاه حبش از باختر افسر

مکن نومیدش از خدمت که «صاحب» راقمی باشد

بجز در گاه تو امیدواری از در دیگر

زنان سخنور ج ۱ ص ۳۰۳ تاریخ تذکرها

ج ۱ ص ۶۴۱ خیرات حسان ج ۲ ص ۱۱۷

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۷۴

صادق خویی

نامش حاج محمدصادق که در خوی متولد شده و ۲۰ سال در ناحیه میچلی «از بنادر شهرهای هندوستان» به تجارت مشغول بود. طبع موزونی داشت و گاهی شعر می گفت و صادق نخلص می کرد. پس از فوت او پسرش محمد ابراهیم دیوان او را جمع کرد و در سال ۱۳۱۷ ه. ق. «۱۲۷۸» شمسی در بمبئی چاپ سنگی شده است.

نسخه‌ی خطی از دیوان او در کتابخانه‌ی مجلس سنای سابق موجود بود. صادق ظاهرأ مدتی هم در یکی از دهات ارومی زندگی کرده است بدین جهت بعضی او را اهل ارومیه شناخته‌اند. از اوست :

در خانه‌ی شکسته نگیرد کسی قرار / ترسم که زفته رفته غم از دل برون شود

* * *

چه شد گر غیر حاد در بزم آن پیمان شکن دارد

دوروزی دیگر آن بیچاره هم احوال من دارد

* * *

باشد دهنش کوثر و رخسار بهشت

ای ساقی ماه منظر و حور سرشت

برخیز و می از سبوی در جام بریز زان پیش که خاک من تو گرد دخت

* * *

گفتم بلبل گفت بسود عاشق من گفتم قمری گفت بود شایق من
گفتم طوطی گفت شکر خای لبم گفتم مجنون گفت بود «صادق» من

* * *

دلرا نیود از ستمت این گمان هنوز

کورا کنی به تیر جدایی نشان هنوز

شد کشته صد هزار کس از یک نگاه تو

چشم کمین گرفته به تیر و گمان هنوز

گل رفت و بلبلان همه حیران به صحن باغ

راهم نمی دهد به چمن باغبان هنوز

بازم به عشق بازی فرهاد کوهکن

کز بیستون بگوش من آید فغان هنوز

«صادق» در این گمان که دلش نرم تر شده است

آن شوخ سنگدل زدلم بد گمان هنوز

* * *

دل الفتی به زاف چلیپاش می کند

راز نهفته ام به جهان فاش منی کند

عشقت چو آنشی است که از روی مرحمت

هر جا دلیست سوخته پیداش می کند

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی

ص ۱۶۷ تاریخ خویه ص ۵۵۵ گسلزار

جاویدان ج ۲ ص ۷۷۴ سخنوران

آذربایجان ج ۲ ص ۸۷۵

علی خویی

فرزند علیرضا خویی که در سال ۱۲۹۲ هـ. ق. «۱۲۵۴» شمسی در خوی متولد شده و تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود فرا گرفته و بعد برای تکمیل معلومات به نجف اشرف مشرف شد او در محضر علمای بزرگ منجمه آخوند خراسانی و شیخ هادی تهرانی کسب فیض کرد و بعد از مراجعت در ارومیه ساکن و در کارهای فرهنگی خدمات با ارزشی از خود بیادگار گذاشت و در سال ۱۳۵۰ هـ. ق. «۱۳۱۰» شمسی در شرفخانه وفات کرد.

مولانا علی خویی تألیفات زیادی دارد و از آنجمله عبارت‌اند از :

۱ - تشریح الصدور فی وقایع الایام والدهور. درشش جلد که در آن وقایع

۵ ماه و سیزده روز اول رمضان تا سیزده صفر را نوشته و کتابی است مفید و دارای

ارزش دینی. «مسائل معقول فقه و حدیث و تاریخ».

۲ - تعادل و قراجیح.

۳ - شرح دعای صباح حضرت امیر المومنین (ع).

- ۴ - تذکره‌العارفین «تتمه و تکمله تشریح الصدور است» .
- ۵ - حل الاعضال فی جواب و سؤال .
- ۶ - رد و هایه «دو رساله است یکی بزبان عربی و دیگری بزبان فارسی» .
- ۷ - لسان التکلمه فی جواب الاسئله .
- ۸ - عقد نکاح و اخبار و انشاء و شرط ضمن العقدی آن .
- ۹ - شرح قصیده عینیّه حمیری .
- ۱۰ - رساله طبیه .
- ۱۱ - تقریرات الاصولیه و الفقهیه .
- ۱۲ - وسیله القربه سی شرح دعاء الندبه .
- ۱۳ - عقد الفراید فی شرح القصاید «در ۶۳۷ صفحه و آن شرح پنج قصیده‌ی بی نقطه علامه میرزا محمد حسن ارموی است» .
- ۱۴ - شرح قوائد شهید قدس سره :
- ۱۵ - رساله فی الجواهر والعرض .
- ۱۶ - رساله فی التناقض بین القضیتین
- ۱۷ - مثنوی فارسی که تاریخ حیات و تحولات و سوانح بلاد است. صاحب کتاب علمای معاصرین می نویسد: که همه‌ی کتب و وسایل مذکور را در سال ۱۳۵۲ هـ. ق. «۱۳۱۲» شمسی به خط مؤلف نزد وصی مترجم در رضائیه دیدم. بعد سه تخمیس عربی او را نقل کردم است .

از مثنوی او مست :
 ای خدا ای واهب اصل وجود ای تو منظور همه اهل سجود
 علت ابداع باشی بی غرض جمله مملوک تو جوهر یا غرض
 از تو باشد جمله نعمتهای ما قنوت و قدرت فتوهای ما

* * *

مجلسی خواهم که باشد گفتگوی غم در او

تا غم خود باز گویم لحظه‌ای منم در او

تخمیسی به مطلع زیر دارد :

یا من اناخ بارض الطوس تافته

ثم استشتم یطیب العطر تربته

مهما وقفت تجاها ناد قبه

یا قبر طوس سقاك الله رحمة

ماذا ضمنت من الخیرات یا طوس

بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی

ص ۲۲۲ علمای معاصرین ص ۱۴۹ - تاریخ

خوی ص ۵۲۵ - سخنوران آذربایجان ج ۲

ص ۸۷۶

علی خویی بادمیاری

خواجه علی بادمیاری مردی متدین و صوفی مسلک و در اصل اهل خوی بوده و به خواجه یوسف حیران دهخوارقانی به اندامه‌ای ارادت و علاقه داشت که جذبه‌ی ارادتش او را از زادگاه خود بسوی آذرشهر کشانید. داستان ارادت و تشریف وی بخدمت خواجه یوسف مشروحاً در روضات الجنان نوشته شده است.

علی خویی از مراد و بیر خود تربیت یافته و بعداً در بادمیار خانقاهی ترتیب داد و به ارشاد مریدان مشغول شد و در سال ۶۹۹ ه. ق «۶۷۸» شمسی وفات کرده و قبرش در قریه بادمیار است.

«بادمیار در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی آذرشهر است».

روی سنگ قبرش که هنوز هم سالم مانده اسم و تاریخ فوت او را نوشته‌اند.

خواجه علی بادمیاری شعر هم می‌گفت:

از اوست:

آینه‌ی دل اگر کنی پاک	سیرت گذرد ز جمله افلاک
عرش است مقام مرغ جانت	پیاست چرا شدی در این خاک
بنشین نفسی به ماتم نفس	این جامه حرص را بزنی چاک
این کار نه کار بیدلانست	مردی باید دلیر و چالاک
تا از دو جهان شود مجرد	وز عالمیان نباشدش بپاک
در عالم قدس کن نظر را	بپرداز نظر ز خار و خاشاک

ز بهار «علی» ز دوست مگذر گر زانکه تو راست عقل و ادراک
 دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۷ سخنوران
 آذربایجان ص ۸۷۸ ج ۲ آثار باستانی
 آذربایجان ج ۱ ص ۴۸۳ روضات -
 الجنان ج ۲ ص ۷۵

عین القضاة خویی

نامش محمد ملقب به عین القضاة فرزند عبدالکریم معروف به قاضی البکا
 است.

مؤلف طرایق الحقایق که در سال ۱۳۱۹ ه. ق فوت کرده با عین القضاة
 معاصر بود و راجع به او چنین می نویسد :

«سألهاست در دستگاه والارکن الدوله محمد تقی میرزا پورقطب السلاطین
 محمد شاه غازی به تعلیم بنات و بنین اشتغال می نماید با راقم مرآوده دارد ،
 در ظاهرش عیب ندیدم و از باطنش غیب نمی دانم مولدش خوی میلادش چهارشنبه
 هیجدهم ذیقعده ۱۲۵۵ ه. ق. «۱۲۱۸» شمسی بوده و از خدمت عم خویش
 «منصورعلیشاه» و حاجی رجب علی نیلی اتصال به سلسله‌ی علیه یافته گاهی طبع
 لطیفش به سخن موزون مایل است.»

از اوست :

عالم چو حروف از الف موتلف است

تسألِف همه عالم از آن یك الف است

از پرتو نور او هویدا است دو کون
يك آینه است و عکسها مختلف است

* * *

ما همه موج و جابیم و تو دریای محیط
دور این موج و حباب از تو چو دریا نشود
در گلستان وجودت نبود خار دویی
بی وجود تو به گلزار کلی وا نشود
طرائق الحقایق ج ۳ ص ۱۳۱ سخنوران
آذربایجان ج ۲ ص ۸۷۹

غریب دنبلی

نامش علی فرزند محمد فرزند عبدالرزاق بیگ دنبلی از فضایل قرن
سیزدهم ه. ق است. او تحصیلات متوسطه را در دارالفنون تهران پایان رسانید
و در سال ۱۲۷۱ ه. ق «۱۲۳۷» شمسی پس از خاتمه تحصیلات جزو شاگردان
اعزامی با حسنعلیخان امیر نظام به پاریس رفته و پس از طی دوران تحصیل و
تکمیل معلومات خود به ایران مراجعت کرده و مشغول کار شد و کتابی در چگونگی
اوضاع و ترقیات ممالک اروپا و وضع تربیات قشون آنها تألیف کرده و کتابی
هم از فرانسه به فارسی ترجمه نموده که مربوط به جنگ انگلیس و فرانسه
با دولت چین می باشد نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی شادروان تربیت بوده است.

غریب گاهی شعر هم می گفت و غریب تخلص می کرد
 از اوست :
 بطریقی که بکندی تو مرا بنیادم
 تا دم پرتو محشر نرود از یادم
 مرغ دل در هوس دام تو دایم گوید
 ای بسا حیف که سر داده و پا آزادم
 از غمت ناله‌ی دلسوز چنان می نالم
 کآسمان لرزه کند از اثر فریادم
 پیش آه من غم‌دیده نباید گوید
 عاشق خسرو و شیرین که من آن فرهادم
 باد بر زلف تو ای دوست خدایا برسد
 زانکه بنیاد ز بن جمله رود بر بادم
 لذت گردش پرواز دگر کی یابم
 همچنان دام گره در گره‌ی افتادم
 جفت در طعنه‌ی بلبل به چمن می گوید

ای غریبا تو بمن گو که چه سان دامادم

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۸۰

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی

ص ۲۳۶ دانشمندان آذربایجان ص ۲۸۵

فانی خویی

نامش شیخ ابوالقاسم امین‌الشرع فرزند امام جمعه شیخ اسدالله «متوفی ۱۲۹۶ ه. ق. «۱۲۵۷» شمسی» و برادر میرزا یحیی امام جمعه بود.
او از شعرا و دانشمندان قرن چهاردهم ه. ق. خوی بوده و «فانی»
تخلص می‌کرد.

غزل زیر را در مدح جلال‌الدین محمد مجدالاشراف پیر فرقه ذهبیه گفته
است:

ای مهر و مه ز نور رخت همچو هاله‌ی

نی نی جهان به پیش تو همچون پیاله‌ی

کوبا ز چرخ مهر تو ما را حواله رفت

وز دیگران به نعمت و دولت حواله‌ی

صد هابهو ز وجد به گردون درافکنم

از شه جلال دین رسد ار ته پیاله‌ی

اوقصیده‌ی بیست و سه بیت در مدح مجدالاشراف دارد مطلع و مقطع

آن بشرح زیر است:

سر بنه «فانی» بخاک آستان شه جلال

کسر موجب خاندان حضرت مولاستی

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۸۱ تاریخ

خوی ص ۴۸۵ جلالیه ج ۲ ص ۸۷

فقیر خویی

نامش محمد فرزند محمد حسین حصنی که دیوان مرایش در سال ۱۳۵۰ هـ. ق. چاپ شده است.

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۹۸

گنجی خویی

نامش میرزا محمد صادق است. از او مطلبی بدست نیامد.
دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۰ سخنوران
آذربایجان ج ۲ ص ۸۹۸

لسان خویی

نامش میرزا حبیب دنبلی در اشعار خود گاهی «حبیب» و اغلب «تنبلی» -
مولا» تخلص می‌کرد و از مریدان و علاقمندان جلال‌الدین محمد مجدالاشراف
بود و از طرف مراد ملقب به «لسان‌الولایه» گشت و «لسان» تخلص می‌کرد.
دیوانش بنام «ابکار خیال» و دارای چهار هزار بیت است که نسخه‌ی خطی
آن در کتابخانه‌ی مجلس موجود می‌باشد.

آغاز دیوانش:

با صفا مشاط ابکار خیال	پر هنر خراط لولوی مقال
حسن‌ها شاغل شده بر قیل و قال	می‌شود رفع پریشانی خیال

این غزل ذوقافیتین از اوست:

ای ز رشك عارضت گلزار زار وی گل از شرم رخت چون خارخوار
 ای ز آزرمت قدت اندر چمن شد فروزان در دل گلنار بار
 باری امروز ای علاج ضعف دل رحمتی بر جان این بیمار آر
 آن جلال‌الدین جمال‌الملک کاو شاخ بغضش آورد ادبار بار
 آنکه از وی شده لسان، از یک نظر نغمه خوان در باغ مدحش سار سار
 سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۸۲ تاریخ
 خوی ص ۲۹۰ فهرست مجلس «ابن -
 یوسف» ج ۳ ص ۱۴۰

لسان زاده خویی

نامش باباخان ملقب به حشمت و متخلص به «لسان زاده» از مریدان صدیق
 محمد مجدالاشراف بود.

در مدح و ستایش او گوید:

شاه جلال مظهر و مرآت حیدر است

خاک درش به فرق شهان همچو افسر است

طبعم به طرز گفته سعدی غزل سرود

کام «لسان زاده» از او همچو شکر است

چشم امید بر کرم حضرت جلال

«چون گوش روزه دار بر الله اکبر است»

سخن - و ران آذربایجان ج ۲ ص ۸۸۳

جلالیه ج ۲ ص ۲۷۶

محمود خویی

نامش میرزا محمود قلندر شاه برادر کهنتر میرزا مهدی خویی است . در سال ۱۲۹۴ ه . ق . در خال حیات بود .

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۸۴

حقیقه‌الشعرا ص ۱۷۷

محمود خویی

نامش ملا محمد و از مریدان مجدالاشراف بود .

از اوست :

ای گوهر پاک ثمین، سر رشته‌ی جبل‌المتین

مفتی قرآن مبین مولا امیر المومنین

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۸۴

جلالیه ج ۲ ص ۱۲۵

مظهر خویی

نامش میرزا عباسقلیخان فرزند زین‌العابدین چاپارچی باشی است و از

شعرا و فضلا‌ی قرن سیزدهم ه . ق . بود .

مظهر ستایشها و مدحهایی در زمان ولیعهدی باصرالدین شاه به او گفته است .

دیوانش همراه دیوان «خرم کردشتی» به سال ۱۳۰۷ در تبریز چاپ شده

است و نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌ی ملی تبریز و تهران کتابخانه‌ی مجلس اسلامی و دانشگاه موجود است. او در شعر «مظهر» تخلص می‌کرد.
نسخه‌ی موجود در تبریز حاوی ۱۶۰۰ بیت غزل و قصیده و رباعی و قطعه و مثنوی است از اوست :

تو به قد سرو و به رخ ماه و به مویاسمنی
نیست چون عارض زیبات کلی در چمنی
نبود حور بدین خال و خط و عارض و مو
که تواند بزند پیش رخت لاف منی
از قیام تو قیامت شود هر سو پیدا
و ز نشست تو بهشتی بود هر انجمنی
گر در آبی بسخن هیچ نگویند سخن
غیر توصیف دهان تو مجبان سخنی
گر برائی نرود بر در دیگر «مظهر»
دارد از زلف سیاه تو به کردن رسنی

از مثنویهای او :

ای بلایش را تن و جانم فدا	از خدا خواهم غم و رنج و بلا
آشنایانم همه یگانه است	عشق او تا در دل دیوانه است
عشق شیران را کشد بر سلسله	عشق بر عالم فکنده غلغله
عشق کعبه می‌کند بتخانه را	عشق مسجد می‌کند میخانه را

عالمی نیست بجز دوست همه عالم اوست
 نتوان گفت به عالم که همه عالم از اوست
 عین شرکست نه توحید که سعدی گوید

«به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست»

دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۹- دیوان

مظهر نسخه کتابخانه ملی تبریز- سخنوران

آذربایجان ج ۲ ص ۸۸۵ - فرهنگ

سخنوران ص ۵۵۰ - فهرست کتابخانه

ملی تبریز ج ۲ ص ۶۶۵ - ریحانت الادب

ج ۵ ص ۳۲۹

مفتون دنبلی

نامش عبدالرزاق بیگ متخلص به «مفتون» فرزند نجفقلی خان بیگلربیگی

تبریز بوده و در سال ۱۱۷۶ ه.ق. (۱۱۴۱) شمسی در خوی متولد شده است.

مفتون مردی نیک سیرت و پاکدامن و خوش فطرت بود و پس از فوت

پدرش بکلی از مشاغل دنیا دست کشیده و در نهایت استغنا و بزرگ منشی به

کسب علوم و مجالست با فضلا و دانشمندان این مرز و بوم مشغول شد.

مرحوم عباس میرزا نایب السلطنه توجه زیادی به او داشت.

مفتون تاریخی نگاشته و مثنوی هم بنام «همایون نامه» تنظیم کرده و

تذکره‌ی نیز بنام «نگارستان دارا» دارد.

مفتون از کتب فصحای عرب و عجم و قواعد ارباب حکم اطلاعات کافی بدست آورده مرجع اصحاب کمال و ارباب حال بود و جامع خیالات متین و مالک «جواهر نمین» شد.

گویند در تألیف «زینہ التواریخ» با مرحمت پناه میرزارضی متخلص به «بنده» مسارکت داشت.

عبدالرزاق بیگ دنبلی را در ده سالگی والدش بجای پسر بزرگش «فضلی بیگ» بعنوان رهن و گرو روانه‌ی شیراز نموده و چهارده سال در آن شهر حبس نظر ماند و مشغول تحصیل گشت و قتیکه علی مراد خان زند لشکر به طرف صادق خان برادر کریمخان کشید و شیراز را پس از نه ماه مسخر کرد مرتین آذربایجان را از شیراز به اصفهان فرستاد و در چهاردهم ربیع الاول سال ۱۱۹۹ ه.ق. «۱۱۶۳» شمسی علی مراد خان در گذشت.

آقا محمدخان به اصفهان آمده و مرتین آذربایجان را که مفتون نیز جزو آنها بود اجازه داد که به آذربایجان برگردند.

فاضل خان گروسی در تذکره‌ی انجمن خاقان می نویسد:

مفتون در سال ۱۲۳۴ ه.ق. «۱۱۹۷» شمسی به مکه‌ی معظمه مشرف و بسال ۱۲۴۲ ه.ق. «۱۲۰۵» شمسی در تبریز وفات کرد و در آنجا هم دفن شده است. مفتون اطلاعات کافی در نثر و نظم زبانهای فارسی و تازی داشت و بر نکات ادب و معرفت و شعر و روایات تسلط کامل داشت و اکثر اوقات خود را به مطالعه و مذاقه گذرانیده است.

مولانا مفتون تألیفات زیادی دارد از جمله عبارتند از:

۱ - حدایق الجنان . شامل سرگذشت او در شیراز و حاوی تراجم احوال شعرا و فضایل شیراز و احوالات کریمخان را تا آمدن آقا محمد خان نیز ذکر کرده است .

۲ - تجربة الاحرار و تسلیة الابرار . پس از بیان مختصری از حسب و نسب دنا بله ، تراجم احوال عده‌ی از علما و معاریف و شعرای معاصر و قسمتی از نظم و نثر خود را نوشته است و این چند سطر از آنجاست :

« در شب شنبه غره شهر محرم الحرام سنه اربع و تسعين و مائة بعد الف يك ساعت از شب گذشته بناگاه حاش للسامعين ، زمین گران تمکین بشدتى متزلزل گردید که آثار عالیها سافلها پدیدار و در يك آن شور و شور و واهمه قیامت موعود در جهان آشکار شد . از گنبد هرمان بنیان غازی و مسجد امیر چوپان و بنای مسجد جهان‌شاه تر کمان بجز اطلال باقی نماند و قریب صد بیست هزار نفر از شهر و نواحی سر در نقاب تراب کشیدند » .

مؤلف محترم سخنوران آذربایجان چنین می نویسد :

« فضلعلی بیگ برادر بزرگ مولانا مفتون نیز در این حادثه وفات یافته و پدرش نجفقلی خان در بنیان عمارتی مانده پایش شکست و با آن حال قلعه جدیدی بنا کرده در شانزدهم محرم سنه ۱۲۹۹ هـ . ق . « ۱۲۶۰ » شمسی وفات کرده است .

۳ - حدیقه . مشتمل به شرح حال شعرای عرب و معانی بعضی از اشعار

آنها به زبان پارسی . نسخه‌ی آن در کتابخانه‌ی ملی تبریز موجود است .

۴ - روضة الادب و جنة الالباب .

مشمعل به شرح حال شعرای عرب و بیان نوا در اشعار و اقوال آنان به زبان عربی .

۵- حقایق الانوار . عبارت از شرح حال شعرای عرب و عجم و حل معضلات نکات اشعار آنها .

۶- حدایق الادباء . مشتمل بر بیست و سه حدیقه ، متضمن منشآت و مطارجات شعرای عرب و عجم و فصاحت و بلاغت اقوال آنان و سیاست ملوک و آداب و زراء و اصول دین و اخلاق و تواریخ و لغات و غیر آنها که مؤلف آن را در تاریخ ۱۲۳۰ هـ . ق. « ۱۱۹۳ شمسی » بنام عباس میرزا فایب السلطنه تألیف کرده است .

شادروان تربیت می نویسد : « نسخه یی از آن در کتابخانه ی ثقة الاسلام مرحوم دیده ام » .

نسخه دیگری از حدایق الادباء در کتابخانه ی ملی تهران و دو نسخه در کتابخانه ی مجلس اسلامی موجود است .

۷- نگارستان دارا . مشتمل بر شرح حال شعرای دوره فتحعلیشاه و منتخبات اشعار آنان است . این تذکره در تیر ماه سال ۱۳۴۲ شمسی به اهتمام دکتر خیام پور به طبع رسیده است .

۸- مآثر سلطانیه . مبنی بر مآثر سلطنت فتحعلیشاه از زمان جلوس تا ۱۲۴۱ هـ . ق. « ۱۲۰۴ » شمسی

۹- ترجمه پارسی عبرت نامه ترکی . اصل آن کتاب بزبان لاتین است که يك نفر اروپایی بیست و شش سال در اصفهان توقف نموده و با نظر دقیق زوال

و انقراض دولت صفویه را دیده و نوشته است .

ترجمه ترکی این رساله در استانبول و پارسی آن در ضمن منتظم ناصری چاپ شده است .

۱۰- جامع خاقانی . در تاریخ و مآثر فتحعلیشاه می باشد . نسخه‌ی خطی ممتازی از آن در کتابخانه معارف تهران موجود است .

۱۱- مثنوی ناز و نیاز . در بحر خسرو و شیرین است که با بیت زیر آغاز می شود :

بنام آنکه تن را زیب جان داد به جانها زینت عشق نهان داد

۱۲- مثنوی همایون نامه . در احوالات مختار ثقفی است و با این بیت آغاز می شود :

سر نامه نام خداوند پاک کز و جان پاک آمد این مشت خاک

۱۳- مثنوی دیگر هم در اواخر عمر در بحر رمل ساخته و بهمن میرزا در تذکره‌ی خود قطعه‌ی بی از آن نقل کرده است .

۱۴- دیوان قصاید و غزلیات است که چنین شروع می شود :

گر یافتی خضر از ازل قدر شراب ناب را

بگذشتی از عمر ابد برداشتی این آب را

۱۵- ریاض الجنه . مشتمل بر تاریخ سلسله‌ی دنا بله است .

۱۶- سلیم و سلمی . نسخه آن همراه مثنوی ناز و نیاز . در کتابخانه‌ی ملی

تبریز موجود است که با بیت زیر آغاز می شود :

ای نام تو بذر بخش خامه دی مطلع مهر از تو نامه

و باین بیت خاتمه می‌یابد:

از دیده‌ی حاسدان نهان باش مقبول دل جهانیان باد

در مدح فتحعلیشاه گوید:

تعالی‌الله کرا باشد چو تو منظور خوش‌منظر

سمن سیماسنبل موی و سوسن بوی و نسرين بر

ز خیل خوبرویان سهی قامت ترا دیدم

پری دیدار و کلر خسار و خوش گفتار و مه‌پیکر

لب و زلف و خط و چشم تو ای رشک‌سیه چشمان

شکر ریز و عبیر آمیز و عنبر ریز و غار فکر

سزد گویم که باغ خلد دارم چون ترا دارم

که تو حوری رخت جنت قدت طوبی لب و کونثر

ر بودی از کف من دین و دل زان طره‌ی مسکین

نمی‌فرسی مگر از عدل شاهنشاه دین پرور

شه کیتی ستان فتحعلیشاه آنکه فرمانش

بود جاری به انس و جان بود ساری به بحر و بر

در پند و موعظه فرماید:

روزی سر از دریچه‌ی همت بر آورم

زین کاخ تا به گنجره‌ی عرش بر برم

حوران در انتظار من و من ز ابلهی

از زال پر فریب جهان عشوه می‌خرم

آماده گشته ساغر ز قوم در جحیم
 من در هوای مطرب و میناوساغر
 کر مفلسم ز کوهر شادی از آن چه باک
 بنکر ز اشک دافه‌ی یاقوت احمر
 پر مایه‌ام اگر چه ز زر نیست مایه‌ام
 کر مفلسم ولی ز قناعت توانم کر

از مثنویات اوست :

چشم حیلت بین بسی داری بکار
 کعبه‌ی دل معبد اهل وفاست
 کس نخواهد زیست در دام هوس
 ای بسا باد صبا در بوستان
 رفته‌ها یکبارگی از یادها
 چشم عبرت بین اگر داری بیار
 کعبه‌ی دل مقصد اهل صفاست
 مآئده‌است این خانه از بسیار کس
 بر گل و سنبل وزد بسی دوستان
 خاک ما را برده هر سو بادها
 دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۳ - نشر به

دانشکده ادبیات تبریز سال دوم ص ۱۳۱۰
 تجربه‌الاحرار و تسلیة الابرار - تاریخ
 تذکره‌های فارسی ج ۱ ص ۶۸۹ - فرهنگ
 سخنوران ص ۵۵۷ - سخنوران آذربای
 یجان ج ۲ ص ۸۸۶ - مجمع الفصحا ج ۶

منشی‌خوینی

نامش میرزاهدی فرزند میرزا محمد نصیر از شاعران قرن سیزدهم ه.ق. بوده است.

پدرش در زمان فتح‌علی‌شاه از بزرگان خوی و سر دبیر انشای محمدعلی میرزا فرزند فتح‌علی‌شاه بود.

میرزاهدی نیز در دارالانشای محمدشاه قاجار خدمت کرده و خط خوب می‌نوشت. در فضل و کمال کم نظیر دوران خود بود پس از چندی از مشاغل دولتی استعفا داد و گوشه‌نشینی اختیار کرد و در بروی خود بست.

بسان سوزن فظام نوك خامه‌ی وی همی بنظم كشد عقده‌های درثمین او مردی صوفی مسلک بود و گاهی شعر هم می‌گفت.

از اوست:

نکار من ز مشک ناب برمه سایبان دارد

و یا در سایه خورشید جهان آرا نهان دارد

اگر رویش نه گنج شایگانست از چه رودایم

دومار جانگزا از هر کنارش پاسبان دارد

فریدون خوانمش زیرا که اندر ملک زیبایی

ز زلف عنبرین هر سو درفش کلویان دارد

قدای آندو شمشاد که اندر نستر غلطد

اسیر آن دو گیسویم که جادر پریان دارد

سبك روح است زلف مشکسای اوولی با من

چو فخر دین و دنیا گاه گاهی سرگران دارد

* * *

ای باغ گل و بهار نسوینم
پرمشك شود کنار و بالینم
ور باغ بهشت بی تو غمگینم
تلخست بکام شهد شیرینم
خرمن گوماه و خوشه پروینم
من در کف این گرسنه شاهینم

ای داغ دل فگار مسکینم
شبها که کنم خیال زلفینت
گر گلشن خلد بی تو دلتنکم
زهر است بجام باده‌ی نوشم
چون حاصل عمر داده‌ام بر باد
شاهین زمانه تیز چنگالست

در افتقای منوچهری دامغانی گوید :

که بی بناست کامم از بنای او
که بود کار من به مدعای او
که تکیه زن شدم به متکای او
سرم بسود سنک آسیای او
قفا خورم چو افتم از قفای او
سمند من بگرد باد پای او
نه دست من رسد به حلق و نای او
که او دهد بجای من جزای او

فغان ز چرخ سفله و ز خطای او
از آن به مدعا نکشت کار من
و ز آن برآستی خمید پشت من
تنم نجست حادثات سخت او
جفا برم چو از وفاش دم زنم
سوار باد گشتم و نمی رسد
نه حلق و نای من ز دست او رهد
به داور زمانه داوری برم

* * *

ایک‌ه‌ر گه زلف را بر روی مشک افشان کنی
 روز روشن را بزیر تیره شب پنهان کنی
 گاه درع سروسازی ز آندو زلف خم بخم
 گاه گوی ماه رازان عنبرین چو کان کنی
 که چو ز نارش کنی گاهی بتر کیب صلیب
 که بشکل عقرب آری گاه چون ثعبان کنی
 جای کافر آتش سوزنده باشد تو همی
 کافرانرا جای اندر روضه‌ی رضوان کنی
 دسته‌ها بندی همی از سنبل و ریحان بهم
 تا که زیب بزمگاه خواجه‌ی دوران کنی

* * *

نه این فلک بی بن و پی خواهد ماند
 نه نعش و بنات و نه جدی خواهد ماند
 خوش باش و بخور باده که اندر دوران
 نه جام و نه میخواره نه می خواهد ماند

* * *

این فلک از من ربود یار مرا برد ز من یار غمگسار مرا
 منتظرم تا اجل فرا رسد گر نکشد درد انتظار مرا

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۹۳

مجمع الفصاح ج ۵ ص ۹۱۹ - دانشمندان

آذربایجان ص ۳۶۴ - تاریخ خوی ص

۵۵۶ - گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۵۴۰

مهدی قلی خان خویی

شاعر بود و خط نستعلیق و شکسته را خوب می‌نوشت و در سال ۱۲۷۱

ه.ق. «۱۲۳۲» شمسی وفات کرد ماست. بیش از این از او مطلبی بدست نیامد.

احوال و آثار خوشنویسان ج ۱ و ۲

ناصر خویی

ناصر فرزند احمد فرزند بکر ملقب به ابوالقاسم مردی است ادیب و فقیه

و دانشمند و شاعر و در فقه و نحو مطالعات زیادی داشته و متبحر بود او فقه را

پیش ابواسحق شیرازی و نحو را پیش ابوطالب شیرازی فرا گرفت و مدتی در

آذربایجان در مسند قضاوت نشسته و محضرش مرجع اهل فضل و دانش بود،

از اطراف و اکناف برای استفاده کسب معلومات به خدمتش روی می‌آوردند.

شرح لمع ابن جنی از مصنفات اوست، ناصر در چهل و دو سالگی در ماه

ربیع الآخر سال ۵۰۷ هجری قمری «۴۹۲» شمسی در خوی وفات کرد.

ناصر خویی در مواقع فرصت شعر هم می‌گفت.

از اوست :

و عاة العلوم رعاة الامم

و وجدان خط قریب العدم

نصیر ترا با کان لم نکن

فتبا لعیش قصیر الدوام

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۹۴ تاریخ

خوی ص ۵۵۹ ریحانت الادب ج ۱ ص ۴۳۴

وامق خویی

نامش ملا علیقلی معاصر فانی مؤلف تذکره ریاض‌الجنة و از شاعران قرن ۱۳ هجری قمری و از مردان شریف و باهوش و متواضع بود .

فاخر در ریاض‌الجنة می نویسد :

«وامق جوانی است به زیور کمال آراسته و به زینت فهم و فضل پیراسته . در اوایل تحصیل پیش حقیر به استفاده مشغول و بعد از چندی به مشاهده عراق عرب مشرف و چند سال در آن امکنه شریف متوقف و در نزد فضلالی آنجا تحصیل علوم نمود و در اکثر فنون حظ وافر بهم رسانید و به بلده‌ی خوی مراجعت کرده و در این اوقات ۱۲۱۶ ه.ق. «۱۱۸۰» شمسی در آن بلده سکنی داشت . گاهی تفنناً به غزل‌سرایی و قصیده‌گویی می‌پرداخت و با حقیر انیس و جلیس و مصاحب و معاصر می‌باشند .

چند بیتی از ابکار افکارش قلمی می‌شود .

چو افتاد از قضا بر چاه مغرب یوسف بیضا

بسان دیده‌ی یعقوب شد این ساحت غبرا

زلیخای جهان از شوق رخسار دلارایش

لباس سوگواری کرد دربر چون شب یلدا

قطار بختی انجم روان شد جانب عزلت
چو بر جمازه‌ی گردون برآمد محمل سلمی

* * *

از رباعیات اوست :

حاجت به در قاضی حاجات برم
شاید که برآورد مرادم ز کرم
گر حاجت من ز حق نگردد حاصل
بس از که شود خاک دو عالم به سرم
ریاض الجنة - روضه پنجم قسم دوم ص ۹۵۱
سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۹۵

یاهوی خویی

نامش حاجی ملا حسینعلی خویی که از مریدان و ستایشگران جلال‌الدین
مجددالاشراف بود و در شعر یا هو تخلص میکرد یا هو صوفی مسلک و از اقطاب
سلسله‌ی ذهبیه بود.

از اوست :

ای دل فنا کن جان و تن آنگاه جانانی طلب
بر در گهش چون مورد شوق رب سلیمانی طلب
سالک شو و درویش شوفانی شو و بی خویش شو
از دولت فقر و فنا ملک جهان‌نمایی طلب

یا هو بکوهو هو بزن قمری صفت کو کو بزن

در عشق شه مجد الشرف مدح و ثنا خوانی طلب

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۹۶

جلالیه ج ۲ ص ۹۸

شعراي معاصر خوی

آیدینلو

نامش جبار در سال ۱۳۱۳ شمسی در خوی متولد شده و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ارومیه پایان رسانید و سپس در اداره‌ی فرهنگ استخدام شده است. آیدینلو شاعر است و بیشتر اشعار مذهبی دارد. از اوست:

حافظ در آیینهی معرفت

بنام نامی نام آور سریر هنر
سزد که نامه گشایم بنوک خامه‌ی زر
من و تن و بن و پیوند و هر چه دارم هست
مرید یکدله‌ی حافظ غزل پرور
کسی نراند چو اورخش راهوار غزل
پیام عشق نگسترد کس چو او شهیر
هنوز حافظ ما ایستاده همچون سرو
کنار سایه‌ی طوبی و زمزم و کوثر
هنوز بلبل شیراز قند ریزد و شهد
ز طبع مشک فشان وز لبان همچو شکر

هنوز سرور دانشوران بود حافظ
 به هر کجاست یکی محفل حافظ آرد سر
 شراب تانک کجا وین همای پانک کجا
 شرابخواری او عقل کی کند باور
 کسیکه دشمن سالوس و کیدوریوریاست
 چگونه گام نهاد بر طریقه‌ی منکر
 و اینک چند بند از منظومه‌ی مخمس او که بمناسبت سالگرد تولد حضرت
 مولای متقیان سروده است .
 دوش کردم نوش جامی از کف ساقی سرمست
 عقل واله گشت و حیران آه نا که دل شد از دست
 مرغ جان از شور و مستی رشته‌ی زنجیر بگسست
 و ز سر بند علایق چون یکی تیری برون جست
 لنگ لنگان در پی دل که به اوج و که معلق
 دل مگو سوزنده آتش چون یکی میر قبایل
 در ره مقصود بدرید هر حجابی دید حایل
 پریشان شد دل بسوی مبدأ کل فضایل
 تا دل کمگشته گردد عاقبت پیروز و نایل
 بهر پابوسی خاک مظهر دادار مطلق
 با تنی رنجور و پژمان دوش پرسیدم که دل کو
 ذکرم اندر کوی دلبر یا علی کردید یا هو

بانگ جاء الحق بگوش آمد زهر جانب زهر سو
 پرده از رخسار پس زد شاهد و دلدار مهر و
 خير مقدم گفت كعبه شد ز شوق يار منشق
 بزرگان و سخنسرايان آذر بايجان غريبى

اسماعيل خويى

يکى از فضلا و شعراى نامى و برازنده شهرستان خوى بوده است و در شعر
 و شاعرى استادى توانا و كم نظير مى باشد متأسفانه به جز چند بيت زير اطلاعات
 ديگرى از اين دانشمند و شاعر عالى مقام بدست نگارنده نرسيده است :

« شيرينى لبان تو »

شيرينى لبان تو فرهادى آورد
 دلخواهى آنقدر كه غمت شادى آورد
 جز عشق دلنشين تو كارام جان ماست
 دامى ندیده‌ايم كه آزادى آورد
 دل را خراب كرد و به گنج هنر رسيد
 عشق خرابكار تو آبادى آورد
 مقبول باد عذر كمند افكنان عشق
 چشم غزال رغبته صيادى آورد
 گر مست و عشق ورز نمى خواهم خدای
 بارى چرا جمال پريزادى آورد

ای جان سراب نوش نگاهت بگو دلم
رو با کدام سوی در این وادی آورد
کوه غمت به تیشه جان می‌کند دلم
شیرینی لبان تو فرهادی آورد

انزاب خویی

نامش غلامرضا انزایی متخلص به «انزاب» در سال ۱۳۱۴ شمسی در شهرستان خوی از يك خانواده‌ی بی‌بضاعت و فهمیده متولد شده است. تحصیلات متوسطه را در زادگاه خود پایان رسانیده و در سال ۱۳۲۹ شمسی پدرش فوت کرد و دیگر نتوانست تحصیلاتش را بیش از این ادامه دهد و مجبور شد عائله‌اش را اداره نماید. انزایی خوشبختانه بعداً به تهران آمده و تحصیلاتش را ادامه داد. او خوب شعر می‌گوید و تألیفاتی دارد. از تألیفات او کتابی بنام «حج - نامه» است که اشعارش در آن به چاپ رسیده و غالب اشعار او اجتماعی و فکاهی می‌باشد. از اوست:

دو یغو

پاییز آخشامی دیر سرین یئل اسیر
منیم اوره کیـم تک گوللر سوزالیر
آذر آیی سوزور کئچیر یاریدان
ساریلیق چوخالیر گویلوک آزالیر

سازاخ سیرتیق جوجوق کیمی شیتله‌نیر
 قالغیر دام - دیواردان باغا - باغچایا
 حیه‌طده بیر سیسقا سوزالمیش کول‌وار
 ده‌برم اوتاقد ا قویام ناقچایا
 ال اوزادیب سیسقا کولی درنده
 باهارین صفاسی دوشور یادیما
 حسرتیم یول آچیر کئچمیشلریمه
 اود وورور جانیم هر بیر زادیم
 منیمده غمرومون کونشی آز-آز
 دوزگاهدان سورورور چیخیر داغلیغا
 توکوم دئییر : قازا گوندن قور تولدوم
 چیخا جاغام بوتندان سونرا آغلیغا
 زمائی ساخلیرام بیر آن خیالدا
 کئچمیشلری کئچیردیم نظردن
 آجی شیرین باشندان آشان کونلری
 خیال پرده‌سینده گؤرورم هر دن
 کئچمیشلردن قوهوم یولداش آشنا
 خیالیم صفینده دایانیب دورور
 بو حسرت چاغلایان کؤز دامجیلاری
 کؤزومدن آسلا نیر اوزومده قورور

گۆزوم یولا سالیل خیال کروائین
 گئئدیگجه سو سپیر دالیدان یولا
 توز یاتاندان سونرا باخیب گوردورم
 سؤکه شیب او گئچن ایلر قول - قولا
 بیر نقطه یه باخیشیم نوموب دوردور
 لحظه لردن بیر سن آلیر قولاغیم
 اوره کیم چیرپنیر سوستالیر دیزیم
 یول کئتمه دن عاجز لاییر آیاغیم
 بو قولاق سسینده چوخ تالوواساوار
 باشیم آغیرلاشیر آغزیم هی اسنیر
 سبین بیلیم بو کوردولتونون
 دئیرلر: قیر دیر آدامی سسلیر
 هر نه دیر بیلیم آنجاق بیلیم
 هر یارانان آخیر فانی اولاجاق
 طبیعتین طرادلی کولشنی
 بیر کون کول آچارسا، بیر کون سولاجاق
 گۆرموشم
 مرآت دله جلوه ی دلداری گۆرموشم
 کونلوم فرحله نیر ائله ییل یاری گۆرموشم

آخر ای یادهای شیرینم از چه در جان شراب غم ریزد

نیست دیگر نشاط بر فانی در من آن عشق‌ها تباه شده
دیگر آن صحنه‌های شیدایی از سموم خزان سیاه شده

آتشی نیست در نفه‌ایم تا که آتش زخم به دامانی
التهابی نمانده بر جانم تا بسوزم به شعله‌ی جانی

دانش

نامش محمد آغاسی در سال ۱۲۹۶ شمسی در خوی متولد شده و تحصیلاتش را در خوی، تبریز و تهران پیادان رسانید و قتی که در تهران مشغول تحصیل بود، به مولانا ذوالریاسین ارادت پیدا کرده و از محضرش کسب فیض می‌کرد. آغاسی مردی وطن‌دوست و علاقمند به عظمت و استقلال کشور ایران است. در غائله‌ی شهریور ماه که متفقین ناروا کشور ما را اشغال کردند، در مقابل احساساتی که در مشهد از خود نشان می‌داد، زخمی و زندانی شوریها شد و پنج ماه در زندان مانده و بعد آزاد گردید.

او به شعر و شاعری علاقه‌ی زیادی دارد و «دانش» تخلص می‌کند و به شغل مقدس معلمی مشغول است.

از اوست :

مرغ پر شکسته

جان سوخت کر ز شعله برق ننگاه تو

بلادا فدای گردش چشم سیاه تو

عمری گذشت و چشم براهت نشسته‌ایم

باز آی تا بدیده کشم خاک راه تو

حاجت به نور ماه و فروغ ستاره نیست

ما را بس است روشنی روی ماه تو

هر شب من و خیال بنا گوش روشنت

یعنی که صبح می‌دمد از صبحگاه تو

این مرغ پر شکسته‌ی وحشی و بی پناه

آید اگر پناه دهی در پناه تو

گاهی چو شمع سوختی و گه کداختی

ای دل نیود غیر محبت گناه تو

«دانش» تن ضعیف تو چون بر ک کاه شد

با برق عشق تا چه کند برق کاه تو

* * *

پیمانه‌ام از شراب خالی ماندست

چشمم همه در جام هلالی ماندست

حالی بنیال زان بت عهدشکن

يك صورت زیبای خیالی ماندست

* * *

تا جان به هوای آن لب میگون رفت

چون چشم قدح ز دیده‌ی دل خون رفت

مستانه بشرح حال ما بنویسید

مست آمد و مست از جهان بیرون رفت

علی رمز ازل راز ابد

ز باد می‌شوم بوی جانفزای ترا

بیا بیا که بجان می‌خرم بلای ترا

من و نسیم چو پروانه‌های زرین‌بال

گرفته‌ایم پرافشان ره سرای ترا

علی تو رمز ازل بوده‌ای و راز ابد

که هیچ دیده نبیند فراخنای ترا

ز سیر گلشن قدسش ندیده خار خلد

هر آنکه سیر کند يك نظر بقای ترا

کدام دست فسونگر ز بی‌نیازی و ناز

کشیده سرمه‌ی چشمان سرمه‌سای ترا

به بوستان شب دوشین بگوش سوسن و سرو

صبا صفای ترا گفت و من ثنای ترا

فرشتگان، پریان پر زنان پیام و درت

بدین امید که بوسند خاکپای ترا

قبای زرکشت ای گل ز کیمیایی کیست

علی کشیده بزر گوشه‌ی قبای ترا

رسید قافله‌ی صبحدم شتابزده

بجان شنید صدای درا درآی ترا

به آفتاب تفاخر کنم من از سر ناز

اگر فتد ب سرم سایه‌ی همای ترا

بگوبه نوح که ما را غمی ز توفان نیست

خدا به ما چو شناساند ناخدای ترا

ه یار غار نبی گو که در شقیقه چرا

فروخت شعله‌ی صحرای کربلای ترا

بخون ناحق اول رضا مداد قضا

قضا گرفت در آخر ره رضای ترا

بهای قطره‌ی خونت ز صد جهان بیش است

بگو شفق نکند فکر خونبهای ترا

هزار خضر نبی ز اشتیاق جان بر لب

گرفته‌اند لب چشمه‌ی بقای ترا

خمار فراق

می‌رقصد از نسیم سحر شاخسار تو
دورم من از کنار تو و همنشین غم
ای انتظار تلختر از زهر جانگزیای
ما را بلای عشق و خمار فراق کشت
ای نور محفلدگر آن یاد کین زمین
گل‌های ناز می‌دمد از شاخسار حسن
شهر ترا همیشه بهار است در نیاز
بگذشتی و نبود بغیر از بلا و غم
با دل چه می‌کند سر زلف سیاه تو
امیدهای وصل ترا می‌برم بخاک
راه فرار بسته و صیاد در کمین
دانش، تو اختیار دل از دست داده‌ای

شد ثوبت خزان من آمد بهار تو
آسوده خاطر آنکه نشیند کنار تو
یعنی بیا که سوختم از انتظار تو
ای جان فدای گردش چشم خمار تو
جایی که سوخت بال و پر من بنار تو
این شاخه آب می‌خورد از چشمه سار تو
ای خوش بحال مردم شهر و دیار تو
ای شهسوار عمر من اندر گذار تو
با جان چه می‌کند مرثیه‌ی جان شکار تو
ای وای بر کسی که شد امیدوار تو
ای آهوی عزیز تباه است کار تو
بیهوده نیست گریه‌ی بی‌اختیار تو

انجمن ادبی تبریز ص ۱۵

رحیمی خویی

نامش هوشنگ است. به کتاب تبریز و پیرامون ص ۳۸۵ مراجعه شود.

ریاحی خویی

نامش دکتر محمد امین ریاحی، فرزند مرحوم میرزا بزرگ خان است که

در سال ۱۳۰۲ شمسی در شهرستان خوی متولد شده و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود فرا گرفته و بعد برای تکمیل معلومات خود عازم تهران و وارد دانشگاه شده است.

دکتر امین ریاحی پس از اخذ لیسانس موفق به دریافت درجهٔ دکترای ادبیات شده و در وزارت فرهنگ استخدام گردیدند.

ایشان از خدمت گذاران صدیق و پاک و فعال و از هر حیث شایستهٔ فرهنگ و از صاحب منصبان عالیرتبه آن وزارتخانه هستند.

دکتر ریاحی مشاغل مهمی در فرهنگ ایران داشتند منجمله :

ریاست دانشسرای کرکان و ریاست دبیرستان محمد قزوینی و معاونت فرهنگ آذربایجان شرقی و سردبیری مجلهٔ کیهان فرهنگی و مدیریت کل اداری نگارش و آمار وزارت فرهنگ.

دکتر ریاحی علاوه بر مقامات فرهنگی به مقام وزیر مشاور نیز رسیده است. ایشان بزبانهای فرانسه و عربی و پهلوی آشنایی بیشتری داشته و غالب اوقات خودش را در مطالعه و تحقیق آثار ادبی گذرانیده است.

دکتر ریاحی در وطن دوستی کم نظیر و از شخصیت های محبوب و معروف و از فضایی نامی کشور ما می باشند و عضو کمیسیون لغتنامهٔ استاد بزرگ شادروان دهخدا بوده و خدمات ارزنده‌ی بی از خود نشان داده است. دکتر ریاحی مرد با صفا و در دوستی صدیق و مورد احترام و علاقه دوستان و اهالی حق شناس خوی هستند. آثار ایشان عبارتند از :

تصحیح مرصاد العباد نجم الدین رازی و تصحیح چاپ دیوان رشید یاسمی و

احوال و آثار همام تبریزی و تذکره نویسی در ادبیات پارسی و تصحیح کتاب
نزهة المجالس تألیف جمال خلیل شروانی است .
دکتر ریاحی علاقه‌ی زیادی به شعر و شاعری دارد و در مواقع فرصت شعر هم
می گوید و اشعارش دارای مضامین بکر و متنوع است .
از اوست :

بمناسبت دوازدهمین سال تأسیس دانشگاه تهران سروده است :
به شادمانی ایران و ملک و ملت و ...

فرا رسید دگر باره جشن دانشگاه
ز بر شکفتن گل‌های علم گشت پدید
بهار علم در این مملکت به بهمن ماه
به روز نیمی بهمن ز مشرق امید
بدین دیار دمید آفتاب عزت و جاه
ز یمن هستی دانشگاه است اگرامروز
شدند مردم ایران ز حق خویش آگاه

الا جوان پسندیده رای دانشجو
وطن به پنجه‌ی جهل و ستم اسیر مخواه
به عزم محکم و فکری جوان ورای درست
وطن ز چشم بد حادثات دار نگاه
نسیم صبح خرامد به دشت و باغ و چمن
دهد به ملت ایران پیام دانشگاه

که ما مدافع حقیم و عدلو آزادی

ز چاه فتنه رهانیم مردم کمراه

به ملک تاثر از دانش است و دانشجوی

به کاخ ملک شکست و فنا نیابد راه

به مادر

شدم فسرده و بیمار و ناتوان مادر
 بیا و جان من از مرگ و ارهان مادر
 شکست شاخ گلم دست باغبان مادر
 گشود گرگ اجل سوی من دهان مادر
 تو آگهی که صبوری نمی توان مادر
 امیدوار بدین یور نوجوان مادر
 خمیده شد قد سرو تو چون کمان مادر
 سپرده ای بمن این گنج شایگان مادر
 به دل نبود مرا هیچ آرمان مادر
 چو خلق بی هنر از بهر آب و فان مادر
 غمین مباش و ممکن ناله و فغان مادر
 بشر مسافر و هستی چو کاروان مادر
 به آستانه‌ی پاکت شوم روان مادر
 جز اینکه نزد تو گیرم دمی مکان مادر

فزار گشته ام از جور آسمان مادر
 ز هجر روی تو افتاده ام به بستر مرگ
 به بوستان جهان تازه گلبنی بودم
 رسید بانگ رحیلم ز کاروان حیات
 معاشران به صبوری دهند پند مرا
 گذشت بیست و سه سالم برنج و بودی تو
 نشاط عهد جوانی براه من دادی
 گرفته ام ز تو درس پرستش میهن
 بجز سعادت ایران و عز ایرانی
 مراست فخر که نفر و ختم شرافت ملک
 اگر صبا خبر مرگ من ترا آورد
 چرا که هستی ده روزه نیست پاینده
 و گر ز پنجه‌ی غدار مرگ و ارستم
 خدا گواست مرا هیچ آرزویی نیست

من این قصیده فرستم بیادگار ترا جز این چه خواهی از این پوردارمغان مادر

ای مهد زرتشت

ای مهد زرتشت ای گرامی خاک آذربایجانم

آذر از عشق تو باشد هر شب دروژی بجانم

گر چه دور افتاده‌ام ز آن آشیان افس باشد

همچو مرغان قفس در سر هوای آشیانم

مهرپرور مادرا در هجر این فرزند چونی

منکه در هجر تو دایم اشک حسرت می فشانم

باز کو چونی تو در چنگال بیرحم زمانه

منکه بشکست از حوادث خامه‌ی گوهر فشانم

خشک شد از جور گردن چشمه طبع زلالم

سوخت اندر آتش غم دفتر و کلک و بنانم

دارم از هر کوه و دشت خاطراتی تلخ و شیرین

کنجها داری به کنج سینه از راز نهانم

عطر کلهای نوسرمستم کند چون بامدادان

آورد بباد سحر گاهی پیام از دلستانم

تا پنداری که دیگر گشته‌ام از جور کیتی

من همان هستم که بودم من همانم من همانم

بزرگان و سخنسرایان آذربایجانفریبی
ص ۱۱۱ و اطلاعات شخصی

شادمند

نامش علیرضا شادمند در سال ۱۳۳۰ شمسی در شهرستان خوی متولد شده است. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در خوی پایان رسانیده و دیپلم ریاضی گرفته و به تهران رفت و مدرک مهندسی راه و ساختمان را از دانشگاه گرفت. او در سال ۱۳۴۶ شمسی اولین شعر خود را بنام «مادر» شروع کرده است. مثنوی زیر از اوست:

آشنایم با غم تکرارها

ای دو چشمت فائس دریایی‌ام	چلچراغ این دل شیدایی‌ام
ای ترنمهای گرم آفتاب	ای شکوه لحظه‌ای شور و شباب
زنده‌ای همواره در من زنده‌ای	سفره‌ی عشقت به دل آکنده‌ای
ای طلوعت جلوه‌های پنجره	نغمه‌یی خوش در فضای حنجره
آشنایم با غم تکرارها	بارها و بارها و بارها
ای که کیسویت به وقت تابها	کوچ ابر اندر شط مهتاب‌ها
شاه بیتی از کتاب شاعری	عشق من در دلستانی ماهری
ای عروس حجله‌ی پندار من	ای فراق در پی آزار من
با نوای نبض ساعات زمان	کم شدم در کوچه بازار جهان
بی تو از این زندگی بگسسته‌ام	خسته‌ام از زندقانی خسته‌ام

با توام رنگین‌کمان آرزو	رقص گل اندر تموجهای جو
بی تو نتوانم بخوانم نام را	نام این پیشانی ایام را
قیسم اندر راه صحرا تاخته	شاهد از بهر سفرها ساخته
عابری وامانده اندر شهر غم	جسم و جانی ساخته از بهر غم
کوکبی مدفون بزیر ابرها	پوپک افدوه سنگ قبرها
سایه‌یی مبهم ز رنگ یاد تو	برگ زردی از دل ناشاد تو
بلبلی دور از بهار خویشتن	ناشناسی در دیار خویشتن
زائری دور از زیارتگاه دل	ناله‌یی پیچیده اندر آه دل
نغمه‌یی از دستگاه شور تو	شاعری از سرزمین نور تو
این منم افتاده‌ام دور از بهشت	شرمکین از واژه‌های سرفروشت

* * *

بعد تو بر نكدرخت روح من	می‌نشیند گفت‌ر افدوه من
بعد از این در معبر میعادها	خنده‌ها می‌میرد و فریادها
بعد تو بر غنچه‌ی لبهای من	می‌شکوفد وای من ای وای من
تا غمت بر کوچه‌ی جان آمده	شادمنده‌م زینکه مهمان آمده

شمس خویی

نامش مرتضی‌فرزند مرحوم دکتر حبیب است که در تاریخ ۱۳۰۷ شمسی در خوی متولد شده است و حالا یکی از شعرای توانا و با احساس آذربایجان - غربی است.

دکتر شمس پس از خاتمه‌ی تحصیلات ابتدایی و متوسطه برای ادامه‌ی تحصیلات عالیه به تبریز رفته و وارد دانشگاه شد و به اخذ درجه‌ی علمی دکترای در طب نایل گردید.

دکتر مرتضی شمس یکی از پزشکان مطلع و قابل اعتماد و شریف است و در رشته‌ی بیماریهای کودکان تخصص قابل توجهی دارد. مؤلفین کتاب بزرگان و سخنسرایان می‌نویسد:

«به مقتضای عالم شعر و شاعری بیشتر اوقات در دریای تخیل سیاحت می‌کند و محصول این سیر معنوی اشعار بسیار لطیف و دلکشی است که ارمغان صاحب‌دلان می‌کند.

دکتر شمس علاوه بر اینکه شاعری عالی مرتبت است در نویسندگی و ترجمه نیز دست دارد و اولین کسی بود که «گل‌های اندوه» شارل بودلر را بنام «گل‌های رنج» بفارسی برگردانید و الحق که خوب از عهده برآمده است شمس در دریای طب نیز تألیفاتی دارد و از آنجمله می‌توان کتابهای «کهیر مالاریایی و ویتامین ب ۱ و درمان بیماریهای کودکان» را نام برد. ضمناً مجموعه‌هایی از اشعار او نیز بنام «افسانه‌ی رویا»، «هذیان‌یادها» و «اشک شب» بچاپ رسیده‌اند. اینک چند نمونه از اشعار دلنشین دکتر شمس:

درد شرابم و قه مینا نشسته‌ام	خاکم بیای تر گس شهلا نشسته‌ام
فرسوده‌ام از اینهمه آواره گشته‌ام	چون قایقی شکسته به دریا نشسته‌ام
آشفته‌موی و تشنه لب و پای کوفته	بر کوره راه چشمه‌ی غمها نشسته‌ام
از دیده‌ی سیاه شب افتاده‌ام چو اشک	در دامن سپیده‌ی فردا نشسته‌ام

چون لاله داغ دیده و تنها و بی شکیب
بر سینه‌ی برهنه‌ی صحرا فشسته‌ام
آخر شکست شیشه‌ی نامم به سنک فنک
آلوده‌ی گناه‌ام و رسوا نشسته‌ام
ای غم بیا و در به رخ خسته باز کن
در آستانه‌ات به تمنا نشسته‌ام

* * *

چهام در دیده‌ات اشکی و آه‌ی
نگاه حسرت آلودی: گناهی
چه‌ای در دیده‌ام لبخند جامی
شرابی، نغمه‌ی، خورشید و ماهی

بهار

چه گلگون شرابی چه زیبا بهاری
لبی، بوسه‌ی، ناله‌ی آبشاری
شب‌ی ماهتاب است و باران نقره
فرو ریزد از بر کهای چناری
تنی مرمرین و هوسناک و وحشی
چه خوش می شکوفد در آغوش یاری
سر خسته را پونه‌ی می گذارد
به دامان آشفته‌ی جویباری
«مرا دوست داری» لبی می شکوفد
ز جام لبی می چکد «آری - آری»
من از باده‌ی بوسه‌های تو مستم
تو گلگون شرابی تو زیبا بهاری
دکتر شمس طبیب پا کدل و شاعر شیرین سخن و مرد شریف و مهربانی است.

بزرگان و سخنسرایان آذربایجانقربی

ص ۱۱۶

طاهری خویی

: نامش میرزا موسی است. در تذکره‌ها مطلبی از این شاعر بدست نیامد.

به تاریخ خوی ص ۵۲۲ مراجعه شود.

کیو خویی

فامش کیو قهرمانزاده در سال ۱۳۳۲ در خوی متولد شده و کارمندد خانیات خوی است.

کیو از سال ۱۳۴۸ شمسی شعر می‌گوید و غالباً غزل می‌سراید و بزبانه‌های ترکی و فارسی شعر زیاد دارد و «ساحل» تخلص می‌کند.
از اوست :

انتظار

زخمها دارم ز خار انتظار	گل نجیدم در بهار انتظار
مانده‌ام در گیرودار انتظار	دست و پایم بسته در زنجیر عشق
از طنین آه و زار انتظار	چلچراغ سینه‌ام خاموش شد
مانده بر من یادگار انتظار	کوچه‌های خلوت و خالی ز تو
بشکند از کوله‌بار انتظار	بی‌وفا ترسم که آخر پیکرم
در مسیر پیرغبار انتظار	قاصدک‌های نگاهم کم شدند
با سرود چشمه‌سار انتظار	سخت می‌گیرم بحال و روز خود
تا نمیرم در جوار انتظار	ای طلوع بامدادانم بیا

واقف خویی

فامش جمشید است به کتاب تبریز و پیرامون مراجعه شود.

یوسف کارگر

در سال ۱۲۸۱ شمسی در شهرستان خوی متولد شده است و پس از اتمام تحصیلات وارد خدمت اداره‌ی فرهنگ و بعد به اداره‌ی ثبت منتقل شده است. یوسف کارگر مرد وطن‌دوست و معاشر و باهوش و فرزند یکی از مجاهدان صدر مشروطیت است.

او شعر هم می‌گوید و چند بیت مخمس طولانی در وصف پول و موقعیت آن سروده است.
از اوست:

ای روی تو همسایه‌ی قرص قمر ای پول
ای نخل امید از تو بیزار و بیر ای پول
آمیخته با فخر چو شیر و شکر ای پول
ای ارزش هر فضل و کمال و هنر ای پول
ای فکر تو همخوابه‌ی نوع بشر ای پول
ای حسن تو آئین مرا پرده و خرگاه
ای هجر تو ایجادکن ناله‌ی جانگاه
فکر تو مرا می‌کند از قافله گمراه
صد عذر همی خواهم و استغفر بالله
گویم اگر ت حاکم زیر و زبر ای پول
در وضع بشر لطف تو یک عامل ماهر
روی تو فروزنده‌تر از شمس مظاهر

سنگ سیه از لطف جمال تو جواهر
 از روی بزرگان همه آثار تو ظاهر
 القصه تویی ساحر معجز اثر ای پول
 لغو است و عبث آنچه که گویند فراوان
 بی مرد کهن می‌نرود کار پیامان
 گر دست دهد دامن وصل تو به انسان
 با دست بزی میرسدش کار بسامان
 نه مرد کهن خواهد و نه گاو نر ای پول
 بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غری

مراب

سراب یکی از شهرهای قدیمی و خوش آب و هوای آذر بایجان شرقی است. جغرافی‌نویسان سابق سراب را «سراة» نوشته‌اند و ابن حوقل در مورد سراب چنین نوشته است :

« سراب شهری نیکوست و دارای چند آسیاب و گرداگرد آن رامزار غله‌خیز و باغستانهای پر میوه فرا گرفته و مهمانخانه‌های پاکیزه و بازارهای خوب دارد » .

عبداله مستوفی می‌نویسد :

« سراب شهری است وسط از اقلیم چهارم ، از شرق کوه سبلان می‌ایل به قبله افتاده هوایش سرد است و آب آن از رودی که بدان شهر منسوب است و از کوه سبلان بر می‌خیزد و در بحیره‌ی چیچست رود می‌ریزد. حاصلش غله و حبوبات بیشتر است و انگور و میوه کمتر بوجود می‌آید و مردمانش سفید چهره‌اند » . « یا قوت حموی » اسم این شهر را «سراو» ضبط کرده است گوید « در سال ۶۱۷ ه.ق. «۵۹۹» شمسی که مغولها به آن شهر حمله کردند آن شهر خراب شد و بیشتر اهالی آن کشته شد » .

اهالی سراب رشید و فعال و غالب آنها کشاورز و پیشه‌ور هستند و دآمداری در آنجا با يك اصول بخصوص اداره می‌شود . روغن و کره‌ی سراب در سراسر آذر بایجان معروف است .

آقای دکتر رحیم‌هویدا با استفاده از ۱۹ مأخذ در مورد وقایع تاریخی سراب از زمان «اوراتوها» تا سلطنت «فتح‌علیشاه قاجار» مقاله‌ی در نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تبریز به شماره‌ی ۱۳۵۲ نوشته‌اند که مورد

استفاده اهالی آذربایجان قرار گرفته است.

این شهر در ۱۲۴ کیلومتری شهر تبریز و در جلگه‌یی واقع و در مسیر راه شوسه‌ی تبریز و اردبیل قرار گرفته است و مختصات جغرافیای شهر سراب بشرح زیر است:

طول ۴۷ درجه و ۳۹ دقیقه و ۲۳ ثانیه.

عرض ۳۷ درجه و ۵۷ دقیقه و ۹ ثانیه و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۷۰۰

متر و اختلاف ساعت با تهران ۱۵ دقیقه و ۳۰ ثانیه است.

از سراب سخنوران و شاعرانی به شرح زیر برخاسته‌اند:

ابراهیم سرابی

موسی بن حسن گرگری لیوارجانی است در جنگی که در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران تحت شماره‌ی ۴۲۶۳ موجود است در صفحه‌ی ۵۱ این جنگ شعری بزبان عربی از آخوند ملا ابراهیم سرابی نوشته شده است.

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۹۳۸

فهرست دانشگاه ج ۱۳ ص ۳۲۳۵

حسن سرابی

از شعرای معروف آذربایجان است و اشعارش درالسنه وافواه مردم مشهور شده و دیوانی هم در حدود سه هزار بیت در مصایب حضرت حسین (ع) بنظم آورده است. متأسفانه از اشعارش در دسترس نگارنده نبود. که برای استفاده خوانندگان

گرامی نوشته شود.

دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۵ - حدیقه

الشعرا - سخنوران آذربایجان ج ۲ ص

۹۳۸

سالارسرائی

فامش عباسقلی خان سالار رشید شقایی از شعرای قرن ۱۴ ه. ق. و شاعری
صوفی مشرب و برادر باباخان عنایت السلطنه سرائی است که از مریدان معتقد
سلسله‌ی ذهبیه بود.

اشعار ترکی و فارسی از او در کتاب تذکرة الاولیای شمس الدین پرویزی
آمده است. از اوست:

مدت اگر دیر شد مسافت اگر دور

شکر که باز آمدی مظفر و منصور

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۹۳۸

تذکرة الاولیای پرویزی ص ۳۵۷

شمس سرائی

از شعرای قرن ۱۳ ه. ق. می باشد و اشعارش بزبان ترکی است.

دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۸

حدیقه الشعرا

فاضل سرابی

نامش محمد بن عبدالفتاح است. از اد اطلاق بیشتری بدست نیامد.

مشفق سرابی

نامش رضاقلی سرابی از شاعران قرن ۱۳ ه. ق. سراب بوده و در شعر «مشفق» تخلص می کرد. در تاریخ تذکره‌های فارسی از او یاد شده است.

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۹

تاریخ تذکره‌های فارسی ج ۲ ص ۸۳۹

مهدی بیگ شقاقی

مهدی بیگ از ایل اسپرلوی شقاقی بود که مابین سراب و کرم رود قرار گرفته است. صاحب «ریاض الجنة» او را تبریزی معرفی کرده و نوشته است:

«او از معاصرین و از ایلات آن دیار است و مردی رند لاابالی و چندان

فهمی ندارد و دایم الشرب است. بسکه خود را به شوریدگی زده در نظرها پر

حرمت ندارد و با وجود کم سوادی در نهایت خوبی و فصاحت و بلاغت شعر می گوید

و به همه‌ی فنون شعر مسلط است و در قصیده مهارت زیادی دارد و مضامین بکر

بسیار پیدا می کند و «مهدی» تخلص می کرد.

او در سال ۱۲۱۴ ه. ق. «۱۱۷۸» شمسی وفات کرده و خانه و زندگی نداشت

آنچه از مال دنیا بدست می‌آورد صرف شراب و کباب کرده و تلف می‌نمود و قصه‌ی لیلی و مجنون را به رشته‌ی نظم کشیده و بعد از کریمخان زند که خسروخان اردلان لشکر به سمت کرمانشاهان کشید و قتل و غارت بسیار کرد، آن مقدمه را هم بنظم آورده و در جنگ خسروخان اردلان با جعفرخان زند در قریه‌ی «بهار» همدان سروده است.

مهدی بیگ مدنی در خدمت میرزا خداداد خان دنبلی و بیکلریگی تبریز بوده و حاجی محمد حسین صدرسپاهیان را مدح کرده و در سال ۱۲۱۴ ه. ق (۱۷۲۸) شمسی در اصفهان وفات یافته است.

او شاعری بیباک و نترس بود و مردم را هجو می‌کرد و آنها را ناراحت می‌نمود و مثنوی لیلی و مجنون را بشکل هزل گفته بود که برخلاف انتظار مورد پسند عبدالرزاق دنبلی قرار گرفته بود.

اختر در تذکره‌ی خود می‌نویسد:

«در اواسط زندگانی از وطن خود حرکت کرده به عراق آمده و به مداحی حکام و سلاطین مشغول گشت. صحبتش مکرر اتفاق افتاده و در قصیده کوی طبع قادری داشت اشعار بلند و متین دارد.

خلاصه از شعرای مشهور و فقهای معروف عهد خود بود و در تمام عمر از افواج مغیرات تردماغ و از رد و قبول خلق در کمال فراغ به تخصیص شرب مدام که علی‌المدام مداومت می‌کرد، چنانچه بالاخره در اصفهان در سنه‌ی ۱۲۱۴ ه. ق. در عالم مستی رخت از کارخانه‌ی هستی بر بسته و در همان خاک

مدفون گشت .

مؤلف سخنوران آذربایجان می‌نویسد :

« شخص مقدسی از سادات نقل می‌کند که روزی هنگام پسین به او بر خوردم مست و لایعقل به نزد من آمد بعد از صحبت‌های مستانه دست مرا گرفته و دو دانه اشرفی در مشت من گذاشته از من گذاشت . شب که بخانه در آمدم غذای شام طلبیدم اهل خانه گفتند طبخی که به جهت شام مهیا بود در همسایگی زن فلان فقیر را وضع حملی شد و هیچ نداشتند ما به ایشان دادیم و فقره‌یی چند از فقر و فاقه و پریشانی اوضاع ایشان بر شمرد که من از استماع آن منقلب شده بر خاسته به در خانه‌ی ایشان رفته و اشرفی که مهدی بیگ به من داده بود به ایشان دادم و دلجوییها کرده باز گشتم . چون شب به خواب رفتم در عالم رویا دیدم مهدی بیگ در میان باغی چون باغ بهشت می‌چمد . چون مرا دید خندان پیش من آمد . گفتم تو در این باغ چه میکنی ؟ و این باغ از کیست ؟ گفت : نمی‌دانی این همان باغی است که تو دیشب از همسایگان به جهت من خریدی و اظهار امتنان بسیاری کرده در آن حالت بیدار شدم . صبح از خانه بر آمدم به قصد آنکه مهدی بیگ را دیده و مرده‌ی این واقعه را به او بدهم معلوم شد که همان شب از فرط مستی فوت کرده بوده است که من در خواب دیدم . بالجمله آنچه مشخص شد پنج و شش هزار بیت شعر داشته از آنجا که کس درستی نداشت و خود نیز از لافیدیها خیالاتش را مدون ننموده بود که تا حدی جمع آوری کند لذا نسخه‌یی از اشعار وی نمائده ، گویند شخصی

مسوده اشعار او را از ملازم او خریده و از میان برده مشخص نشد که کدام کسی بود»
ولی با وجود نوشته‌ی مؤلف تذکره‌ی اختر بخشی از دیوان او در کتابخانه‌ی
مرکزی دانشگاه تهران هست که متضمن هزل و ستایش است
نمونه‌ی از اشعار اوست :

خط به کرد عارض و لعل تو چون سر بر کشد
خطی از عنبر به کرد جنت و کوثر کشد
در وصف عمارتی گفته :

صفایش چون صفای حسن خوبان است روح افزا
بنایش چون بنای عهد و میثاقست مستحکم
اگر فواری حوض ندادی آب گردون را
نگشتی تا ابد این کشتزار نه فلك خرم

* * *

از فراز عرش باید چتر بالا تر زند
تا به فرش قصر جاهش سایه اندازد سحاب

* * *

خالش به کنار لب فتاده از حق مگذر عجب فتاده

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۹۴۵

نگارستان دارا ص ۲۶۱ - دانشمندان

آذربایجان ص ۳۶۳ - فهرست کتابخانه‌ی

مرکزی دانشگاه تهران ج ۱۳ ص ۳۲۱۰

فرہنگ سخنوران ص ۵۷۲ - ریاض

الجنۃ ص ۹۲۷ - تذکرہ مختصر ص ۱۷۸

ریحان الادب ج ۳ ص ۲۲۸

اثلشن سرابی

نامش علاءالدین سیدزاده که در سال ۱۳۴۴ شمسی در قریه‌ی اسبقران سراب از یک خانواده‌ی کشاورز متولد شده تحصیلات خود را در شرفخانه و هریس، میانه و سراب فرا گرفته و پس از اخذ دیپلم متوسطه در دانشکده‌ی ادبیات تهران در رشته‌ی جغرافی لیسانس گرفته‌است.

علاءالدین بزبان ترکی آذربایجانی علاقه‌ی زیادی دارد و غالباً شعر ترکی می‌سراید. او جوانی وطن‌دوست و صدیق است.

از اوست:

آذربایجانیم

وطن خیاللی دیر منیم اوره کیم اودلانیب یانیرام عشقین اودوندا
بیر آن خیالیمدان سیلینمز آدی سانکی هر نفسیم باغلی دیر اوما

* * *

چیرپینیر هر زمان بیر کویه چین تک دویونور اوره کیم وطن یادیندا
چاغیریر سسله بیر اوز سؤیکوسونو هر بیر دویونمه‌ده چیرپینماسیندا

* * *

آیرلسام چکمه‌رم آیریلیق غمین توپراغی قانیمدا ، داماریمدادیر
سانکی داغیلیمشام من ذره - ذره جانیم هر داشیندا ، توپراغیندادیر

* * *

وطن تو پر اغیندان یارانمیشام من اودور کی جانینا باغلی دیر جانیم
 وطن تو پر اغی دیر قانیم ، ایلیمکیم نفسم ، جانیمدیر آذربایجانیم

اینجه تئللردن

نه توفاندان هزاسیم وار ، نه سارسیلام بو یئللردن
 نه وولقاندان اولار قورخوم نه شلتاق وحشی سئللردن
 نه ظالم قان ایچنلردن ، نه ساختا قارلی قیشلاردان
 آلیمدیر قوللاریم قدرت وقارلی ، شانلی ائللردن
 من آذر اوغلویام سینماز یئنیلمز قدرتیم واردور
 ورقله تاریخی باخ کور و یا خود دینله دیللردن
 آلاولار یوردودور اؤلکه‌م ، آلاوقاندیر دامارلاردا
 دامارلار جوشسا اودقالخار بوداغلاردان بوچوللردن
 قوچ اصلانلار یاشاردایم ، باسارسا یوردونو دشمن
 قانیب قانلار قانا یوردون تمیزلر زیر- زیبیلردن
 عاشیق باس باغرینا سازین ، ائلین درد و غمیندن ده
 اؤپور «اٹلشن» او سازیندان اونازیک اینجه تئللردن
 ادبیات او جاگی ص ۴۶۸

امینی

نامش سلیمان امینی در سال ۱۳۰۱ شمسی در قریه‌ی «خاکی» سراب
 متولد شده و تحصیلات خود را در مکتب پدرش ملاجواد امینی العلماء فرا

گرفته است .

امینی مردی نیک نفس و متدین و خیر خواه و شاعری مذهبی و طبع موزونی داشت و اغلب اشعارش نوحه می باشد . او خط خوبی هم داشت .
از آثار او عبارتند از :

- ۱- گلهای خودرو با مقدمه‌ی استاد شهریار .
 - ۲- دیوانی بنام «نوای نینوا» که بزبان ترکی آذربایجانی سروده و در تبریز چاپ شده است .
- امینی در سال ۱۳۵۴ شمسی در تبریز وفات کرده .
از اوست :

محبت

تراست گر به سرای آشنا هوای محبت
بیا به کلبه‌ی ما باش آشنای محبت
مکو که کرد ملامت به لوح دل بنشیند
چو گشت آینه‌ات صافی از صفای محبت
جمال سر الهی ببیند آنکه بدیده
کشد ز گردره دوست توتیای محبت
ز دردهای درونی مدام می شود ایمن
هر آنکه جست شفای دل از دوی محبت
شهان بقهر جهان را به تخت تحت بر آرند
جهان به مهر مسخر کند گدای محبت

خوش آن درون که نمایان در آن چو وادی سینا
 به چشم موسی دل جلوه‌ی خدای محبت
 ز فرقدان گذرد فرق آن فقیر که هر صبح
 به صدق دل بنهد سر به خاک پای محبت
 بلی بچشم یقین و نگاه شوق توان دید
 رخ خدای محبت ز لابلای محبت
 همی کشد بسردار نیز بانگ انا الحق
 شنید آنکه به بزم ولا نوای محبت
 مدام مست شوی از شراب شوق «امینی»
 دهد چو جلوه بیجام دلت جلای محبت
 من و تو
 گر شود بارقه‌ی عشق عیان از من و تو
 می‌رسد جلوه‌ی غیبی به جهان از من و تو
 من و تو بی «من» و «تو» گر دوسه جامی بز نیم
 می‌کند جا به دو تن یکدل و جان از من و تو
 گر بمیری تو جوانبخت بجویی دل من
 فیض جویند همه پیر و جوان از من و تو
 نی میان من و تو از «من و تو» گر چه سخن
 انجمنهاست و لیکن به میان من و تو

عمر خضرم بده از چشمه‌ی نوشت که رسد
 ابدیت به زمان و به مکان از من و تو
 گر شود از من و تو رفع حجاب «من» و «تو»
 کی بود شاهد مقصود نهان از من و تو
 ای خوشاگر من و تو زنده بمانیم به عشق
 در زمانیکه نه جز نام و نشان از من و تو
 همت از پیر مغان خواه «امینی» که هنوز
 جان و دل هست پرازوهم گمان از من و تو

دارم هنوز

سنگدل سودای عشقت را بسر دارم هنوز
 سوز و ساز داغ هجرت در جگر دارم هنوز
 هان مگو عمریست می‌جوشم ولی ناپخته‌ام
 تا خیال خام وصلت را بسر دارم هنوز
 آه سرد و بارش اشکم مبین کاندرد نهاد
 آذرخش تابناک و پر شرر دارم هنوز
 یاد داری چاک کردی دلبرا بردی دلم
 چکه خونی ماند از آن، آنرا بیر دارم هنوز
 حال هست آن چکه خون سر چشمه صدنهر اشک
 کاستین ازوی صباح و شام تر دارم هنوز

ما کتاب عشق را آیا نه با هم خوانده‌ایم ؟
 شد فراموش تو اما من زبیر دارم هنوز
 باش اندر چشم من چندی خدارا ای فروغ
 دیده‌ی امید در راهش به در دارم هنوز
 کوش صیاد فضا کس تا مبادا بشنود
 چون صدف پنهان از او در دل کهر دارم هنوز
 فوجوانا پیر مرد دیده بر ریشم می‌خند
 کز چه روی پیرانه سر این شور و شر دارم هنوز
 عینک تیره مگو در چشم و موی سر سپید
 چون جوانان باز در خوبان نظر دارم هنوز
 گر نظر باشد به خوبانم ولی مرآت دل
 داشتم با نور تقوی جلوه گسر دارم هنوز
 بی خبر داند «امینی» او مرا از سرار خویش
 من ولی زانچ او نهان دارد خبر دارم هنوز
 زر خط عرفان
 گر چه گردون در پی بر کنند بنیان ماست
 دست حق لیکن به یمن عشق پشتیبان ماست
 نیست ما را کمترین باکی ز طوفان بلا
 تا در اقیانوس هستی نوح کشتیان ماست

تا بگردانندهٔ کردون مطیع مطلقیم
 بی شکفتی کر که خود گردن بلا گردان ماست
 تکیه تا بر مسند مهر و صداقت کرده‌ایم
 مهر عالم‌تاب از این رو شمسهٔ ایوان ماست
 بنده در گاه یاریم و گدای کوی دوست
 گر که اهل هر دو عالم بندهٔ فرمان ماست
 شهریار کشور عشقیم و شاه ملک فقر
 عالم هستی رهین منت احسان ماست
 در جبین داریم تا چون شمس از عرفان جلد
 روشنان چرخ همچون ذره در دامن ماست
 از شرف پا بر حریم قرب او ادنی نهیم
 رهنما در طی ره تا مرشد عرفان ماست
 فیض جان او تا رسد بر جسم هر جنبنده‌ئی
 اختیار جان ما هم در کف جانان ماست
 کوی ما باشد زیارتگاه جانان جهان
 زر خط عرفان اگر سر لوحهٔ دیوان ماست
 ما به قوتی فائیم از خوان کیتی کر که خود
 ماسوی اله در حقیقت ریزهٔ خوار خوان ماست
 مدعی گوهر چه میگوید بگوید باک نیست
 تا که بر گفتار ما کردار ما برهان ماست

خون مسیحا زندگی بخشم بر دلمردگان
 نام جان بخش علی تا ورد جاویدان ماست
 اندر این معنا امینی از همه بهتر سرود
 صائب تبریز ما، قاضی اگر وجدان ماست

شمع وحدت

شکر لاله راه در کوی ولا داریم ما
 بار بر دربار از باب صفا داریم ما
 همنشین با زمهری دارندگان باطنیم
 روی دل صبح و مسا سوی خدا داریم ما
 محفل ما با فروغ شمع وحدت روشنست
 جمله خاطر فارغ از ریو و ریا داریم ما
 ای که می‌گویی وفادر عصر ما چون کیمیاست
 هم وفا داریم ما، هم کیمیا داریم ما
 آشنا با رهج و افدو هم بیگانه ز خویش
 در ره جانان دلی درد آشنا داریم ما
 هر چه پیش آید خوش آید در طریق عشق یار
 عادت دیرین به تسلیم و رضا داریم ما
 در ره جانان به هر پیش آمده آماده‌ایم
 انقیاد صرف بر حکم قضا داریم ما

در مقام صبر ثابت همچو کوه آهنیم
 انس و الفت با بلا و ابتلا داریم ما
 هست ما را دیده‌ی دلروشن از دیدار دوست
 تا بچشم از خاک پایش توتیا داریم ما
 تا نباشد دست ما بر دامن دونان دراز
 سوی عرش افراشته دست دعا داریم ما
 کو «امینی» حال ما هرگز نپرسد مدعی
 حالیا حالیا به طبق مدعا داریم ما
 اطلاعات شخصی

بیات

نامش کر معلی بیات در مهر ماه ۱۲۹۶ شمسی در روستای «قلعه فرامرز»
 شهریار در يك خانواده‌ی مذهبی کشاورز به دنیا آمد. دوران کودکی را در
 محیط مصفا و بی‌پیرایه‌ی روستا همراه با تعلیمات مذهبی پدر و مادر سپری کرد،
 آنکاه تحت تعلیم مکتب‌دار معممی به فراگیری دروس دینی و مذهبی پرداخت
 بقیه‌ی تحصیلات خود را در مدارس موجود آن زمان و با شرایط سخت فرا
 گرفت. از ابتدای جوانی اشتیاق به شعر و ادبیات او را بر آن داشت تا آثار
 کلیه‌ی شاعران و سخنسرایان برجسته‌ی ایران را مرور نموده، از هر کدام
 طرفی بریندد. حاصل آن مطالعات و اشتیاق و قریحه‌ی ذاتی و تجربه و مردم-
 شناسی عملی و تلاش خستگی‌ناپذیر و جریحه‌دار شدن احساسات رقیق و انسانی

او از وضع و حال حاکم در جامعه و آثار مترتب آن بر سایر افراد هم مسلک کشورش، اینک بصورت مجموعه‌ی چاپ و در اختیار خوانندگان و هنردوستان و اهل ادب قرار دارد. این مجموعه شامل دو بخش و هر کدام در یک دفتر به رشته‌ی تحریر درآمده است. در دفتر اول غزلیات و دوبیتی‌ها و تک‌بیتی‌ها و در دفتر دوم مثنویات و قطعات گنجانیده شده است.

از اوست :

خلوت دل

چو حلقه بر در آن آستبانه سر زده‌ام
به هر کجا که نشان از تو بود در زده‌ام
بجز غم تو مرا میهمان دیگر نیست
کل نشاط بر این گوشه‌ی جگر زده‌ام
به هر کجا که نظر کرده‌ام بجز تو نبود
به اشتباه چه درها که بی‌ثمر زده‌ام
ز گلستان رخ تو امیدهاست به دل
کز آشیانه بسوی تو بال و پر زده‌ام
کل امید از این شوره‌زار سینه شکفت
ز بسکه گریه بر آن ز آب چشم تر زده‌ام
زمانه کوه‌ر آزادی‌ام گرفت از من
اگر چه غوطه به دریای پر کهر زده‌ام

قلندرانه نشستم به کنج خلوت دل
 که پشت پا ز قناعت به سیم و زر زده‌ام
 از این گناه که کردم در این دوروزه‌ی عمر
 عجب مدار، قدم در ره پدر زده‌ام
 ز ناامیدی و صلاش ملول گشت دلم
 بیاد او گل امیدها بسر زده‌ام
 نهال مهر و محبت نشاءده‌ام در دل
 درخت جور و جفا را ز بن شر زده‌ام
 چه شامها که نخفته است دیده‌ی تو «بیات»
 چه روزها که ز عشقش به بحر و بر زده‌ام
 حجاب غنچه
 خوش آن گروه که مست شراب یکدگرند
 بشام تیره چنان ماهتاب یکدگرند
 به حادثات زمان با هزار دست امید
 گره کشای هم و در ثواب یکدگرند
 درون میکده‌ی عشق جامها بر کف
 که مست یکدگرند و خراب یکدگرند
 به کهکشان فکند گر نگاهشان پرواز
 در آسمان حقیقت شهاب یکدگرند

چون تار سر زلف تو روزم شده بس تار
 صیاد جفا کرد شقا، ده نه که صدبار
 در گوش فلک نعره زنند صبح که هشدار
 ما را نه هوس مانده و نی ذوق جوانی
 نه ملک عیانی و نه بنیاد نهانی
 رعنائی و برنایی و شیوایی و شادی
 چون سرخ گلی سوخته از جور خزانی
 از عشق سحر بانگ زنند بلبل بیزار
 هر سبزه که بینی به ستیغ و به زبر بر
 هر گل که بیوی به گلزار و چمن در
 هر موج که کوبد به دل صخره و برسر
 خود نغمه‌ی گویاست ز مظلوم و ستمگر
 آوخ که نماندست یکی دیده‌ی هشیار
 در کوه زنان قهقهه کبان مغفل
 در باغ زنان چهچه مرغان مکمل
 در هلهله و شور جوانان مجلل
 غافل که زمان پیش رود باز مدلل
 گویی که بخوانند و نگردند به بیدار
 آن گوهر مواج که بر فرق سپهر است
 و آن سرور مواج که جوشنده‌ی مهر است

تابنده‌ی ورزنده که ارزنده‌ی دهر است
 از کینه‌ی شب تیره شده بر سر قبر است
 پندنت شکوفان و درخشان و نمودار
 بر تارک ما جست زنان گنبد مینا
 آن طاق معلق که زند خنده‌ی گویا
 بر شبنم گل بر چمن اطلس و دیبا
 افسوس که این شیوه بود رفک و فریبا
 مانا که زند طعنه بما گنبد دوار
 از قعر زمین شعله کشد آتش قهار
 از سینه‌ی کوه آید غر زنده و سحر
 کویی که زمین آه کشد از دل بیمار
 از فرط جفا سرخ شده چهره‌ی اشرار
 این طرفه حدیثی است ز اسرار بر ابرار
 آن کرمک شبتاب که سوزد بیر راه
 وان چشمه‌ی لغزنده که جوشد ز دل چاه
 آن پیرک پزمره که از جور کشد آه
 وان طفل یتیمی که بگرید به شبانگاه
 شکوای زماست ز ادوار و ز اعصار
 آوای حق انگیزه‌ی مرغان شباهنگ
 با نغمه‌ی جان پرور گلپانک هم آهنگ

این کشته‌ز حق کشته‌و آن سینه‌پر آژنک
 نقش‌یست نگاریست ز مانی و ز ارژنک
 پروانه‌ی جان سوخته قربانی اسرار
 اهرام فروزنده‌ی اوطان فراغن
 سر دفتر اعجاز و سر آغاز خزاین
 ایوان فلک‌سای و درخشان مداین
 آلوده به ظلمند هماغوش مساکین
 سوداگر تاریخ بسی دیده بیازار
 در سینه‌ی این دام چه اسرار نهانست
 در هر قدمش مرکبی از مرگ دوانست
 قربانی این چاه فقط فکر جوانست
 پروانه‌ی جان سوخته محکوم زمانست
 صیاد قضا هست بما باز خریدار
 بس تازه‌جوانی که در این چاه شده زال
 بس تازه نهالیکه در این دام شده دال
 گوریست غم‌انگیز که آتش کشد آمال
 بسیار بدیدم چو من سوخته پر بال
 در کوره‌ی سلاخی و در مظهر قاجار
 دیدم که در این دام کند فخر یکی بود
 پاکی و امانت همه جا زجر یکی بود

مردانگی و علم و شرف قصر یکی بود
 بی مایگی و ریو و ریا نصر یکی بود
 در ملک وطن فهم شده محنت و ادبار
 در تیره شب محنت و ادبار و حقارت
 پرتو فکند علم و شرف جهد و فراست
 این مایه‌ی امید به راهست اشارت
 از صبح درخشان و فروزان عدالت
 خورشید شب افروز شود باز پدیدار

* * *

تو هم با ما نمودی سر کرانی
 شدی همگام فصل بی‌امانی
 ز خودینی نوجویان گریزم
 که تا هستی نبینم سر کرانی

* * *

دو فن گوردیم باغدا سنی
 کهلک - کهلک داغدا سنی
 قیزیل گولدن سئچنمه‌دیم
 چشمه‌باشیندا - چایدا سنی

طرلان

نامش هاشم و در سال ۱۳۰۶ شمسی متولد شده است. در هفت سالگی شروع به تحصیل کرده و بعزت علاقه‌ی شدیده به ادبیات از کلاس پنجم به شعر گفتن شروع کرده است.

در سال ۱۳۱۷ شمسی در روستای زنگین آباد سراب متوطن گردیده و در

جنگ جهانی دوم به تهران آمده و مشغول تجارت شده است .
 پس از واقعه‌ی ۲۱ آذر ۱۳۲۵ مدتی در زندان مانده بود .
 طرلان مجموعه اشعاری بنام «آلولی شعرلر» بچاپ رسانیده است .
 از اوست :

اونودوم کؤنلومون کدرین دئییه
 گزدیم بو ائللری من آددیم - آددیم
 اما اوره کیمین هر تسلی سین
 * * *

آختاریب یئنده وطنده تاپدیم
 وطنله باشلادیم شعریمی دوستلار
 چون اونا باغلیدیر عروم، حیاتیم
 * * *

بیلیرم سیزدهده حب وطن وار
 اورهك سؤزلریمدیر سیزه سوغاتیم
 اووچونون الیندن یارالی جیران
 قاچار اوره کیندن مین بیر آه کئچهر
 خسته‌لی هر کؤنول زاواللی انسان
 «جاوید» ین شفالی شربتین ایچهر
 * * *

بئله‌دیر روزکاری «دکتر جاوید» ین
 لقمانین نفسی - نفسینده دیر
 ادیب‌لر اوجاغی بیزیم مجلسین
 منتی دکترین گور سسینده‌دیر
 * * *

قوجامان یازیچی دوستوم «کنجعلی»
 ایزی وار یوردومون هر قاریشیندا
 آغاران ساجیندا اونون هر تئلی
 ادب باغچاسیندان تاجدیر باشیندا
 * * *

«اعتماد» قوی عمرون زوال کورمه‌سین
 صنعت عالمینده بوی آتمیسان سن
 «کلینلر یزدکین» «تبریز» نغمه‌سین
 ائلیمه هدیه یاراتمیسان سن
 * * *

باهار سولاری نین زمزمه‌سیندن
 «واله» ین شعری نین سسینی آلدیم
 منه الهام وئرن هر نغمه‌سیندن
 بعضاً حیران - حیران خیالا دالدیم
 * * *

«سیفی» نین الینده «قربان» ین تاری

روح وئریر سینه ده آغیر دملره

سیلیر کؤنوللردن غملی غباری

مضرب توخوندوقجا ساری سیملره

* * *

اویادیر مجلسی بوروینده غم

«ذبی» ین قوالی بیرده خوش سسی

کدر اوره کلره اولاندا همدم

بایرام مژده‌سی دیر هر ترانه‌سی

* * *

«وئوق» جان عزیزدیر بیزیم چون آدین

هر دردین علتین داغلارا قالسین

آرزیمیز بودورکی قوجا اوستادین

بیرداها - بیرداها سسی اوجالسین

دوستلار گؤروشو ص ۱۱۴

علیایی

نامش آقازاده علیایی فرزند تقی در سال ۱۳۰۶ شمسی در اطراف سراب

متولد شده است .

دیپلم متوسطه و مدرک رشته‌ی معماری را در تهران گرفته و ۲۲ سال در

هنرستان تدریس کرده و یکی از اعضای شایسته‌ی هیئت مدیره‌ی کارخانه‌ی «شیشه‌ی نشکن» کرج می‌باشد.

علیایی مردی ادب دوست و فعال و شاعری شیرین سخن و نکته سنج و در دوستی صدیق و پاکدل می‌باشد و در اغلب روزنامه‌ها و مجلات مقالات ادبی و شعر می‌نویسد و «علیا» تخلص می‌کند.

علیایی یکی از مؤسسين مؤثر انجمن ادبی «فرخی یزدی» در کرج بوده و در پیشرفت این انجمن فعالیت و فداکاری می‌کند.

او مردی نيك نفس و بردبار و عاقل و همیشه در فکر تأمین رفاه و آسایش دوستان خود است و روی این اصل مورد توجه و احترام مردم می‌باشد.

اغلب آثار او بچاپ رسیده از آن جمله: کتاب «آذری نغمه‌لر»، «احساس - من»، «بانگ پدر». و کتابهاییکه در شرف چاپ هستند: «وصیت نامه»، «نقشه - کشی ساختمان»، «چهل و يك درس»، «ساختمان جهت هنرستانها» می‌باشند. از اوست:

گوهر اندیشه

تا که از مینای دل خوفابه می‌نوشیم ما
در کویر آرزو چون چشمه می‌جوشیم ما
در طواف قلبها چون ماه بر گرد زمین
روز و شب چون اختران حلقه در گوشیم ما
از قناعت پای بر اورنگ شاهی می‌زنیم
بر سر بر خاکساری خرقة بر دوشیم ما

خاک پای عالمی را ما به مژگان رفته‌ایم
 تباب چشم مردم پاک و خطا پوشیم ما
 در نمی‌گیرد به سر ما را هوایی از هوس
 هوشیاری بر تو ارزانی که مدهوشیم ما
 خادم خلقیم و چون اهل قلم خدمتگزار
 بهر روزی گوهر اندیشه نفروشیم ما
 فتح بابی کرد شیون آن بلند آوازه‌مرد
 تا نپنداری که از خاطر فراموشیم ما
 زد قلم «علیا» به اقبال «بیات» نغز گوی
 ورنه از بی‌همدمی چون شمع خاموشیم ما

رویای من

عشق من امید من دنیای من	آمد امشب دلبر زیبای من
لعبت افسونگر زیبای من	با دو چشم مست و کیسوی بلند
خیره در او دیده‌ی بینای من	قامتش پنهان درون پریان
مایه‌ی ذوق دل شیدای من	آفت دل دیدمش سر تا به پا
بند خوشتر بر دل رسوای من	بسته‌ام دل را به تار موی او
لب نهاد از شوق بر لبهای من	نقش خود در ساغر صهبا چو دید
گفتمش ای لعبت یکتای من	محو آن شیرینی لبها شدم
این تو و این لعل شکرخای من	خواهم از نوش لبمت خندید و گفتم
ای خوشا آن خواب و آن رویای من	و که رویا این به بیداری نبود

شکاریم سن اولایدین

ایکاش منیم سؤ گولی یساریم سن اولایدین
 نازلی ملکیم چشم خوماریم سن اولایدین
 من اورچو کیمی دشت و بیابانی کزنده
 آهولر آرا کسوریه شکاریم سن اولایدین
 عشقین اودونا یانماغیم فخر سانساریم
 آرزیم دیلکیم نازلی نکاریم سن اولایدین
 مین طعنه ووراردیم کؤزلیم بباد خزانه
 سرویم، چمنیم باغ بهاریم سن اولایدین
 جوشقون اوره گیم ائللریمه ماهنی قوشاندا
 مین دیللی سازیم نغمه لی تاریم سن اولایدین
 «علیا» سونیردی بوتون عاشقلار ایچینده
 بو شرطیله کی دونیادا واریم سن اولایدین

شمع کیمی

شمع تک عشق اودنا ای گسول رعنا یانیرام
 سن ووروسان بو اودو ای کؤزو شهلا یانیرام
 سنین عشقین دی منی اولکده مجنون ائله یین
 کؤزلرین جافیمه سالیمیش بئله غوغا یانیرام
 باخیشین جانیمه اود سالدی ولی اف دئمهدیم
 ایندی پاک عشقیمیزی ائیلهمه حاشا یانیرام

منی بیگانه تصور ائله‌مه عاشقینم
 لطف قیل قویما منی یکه و تنها یانیرام
 بیر زمان طعنه و وراردیم یازیق عاشقلره چوخ
 ایندی اولدوم من اوزوم عشقله رسوا یانیرام
 سن کی حال اهلی ده ییل سن نیه باخدین منه بس
 سن باخاندان بویانا سویله‌دی «علیا» یانیرام

پروانه‌لر یاندی

منیم تک عاشقین احوالینا بیگانه‌لر یاندی
 قان اولدی باده سیندی ساغر و پیمانه‌لر یاندی
 کؤرنده شمع عشقیم آغلاماقدان آرقالیب سؤنسون
 آلاولاشدی بیزه قلبی ، ده‌لی پروانه‌لر یاندی
 فغانه گلدی شمع و شاهد و خمخانه و خادم
 اوره کدن آغلایب بو حالیمایم میخانه‌لر یاندی
 فغان قیل آغلاای بولبول یئتمیشمش آغلاهاق وقتی
 خزانه اوغراد کی گوللر بوتون کلخانه‌لر یاندی
 اویان ای یوخلیان بختیم منی هجرانه یاندیرما
 منی گؤرجک کدرلندی ده‌لی دیوانه‌لر یاندی
 پیوزولدو محفل عیشیم آنایوردون فراقیندا
 بودوشگون حالیمایم «علیا» بوتون فرزانه‌لر یاندی

بیراهه‌ی زمان

گفتم ز راز مینا رمزی بگو چه دانی
 گفتا که دفترم را کردم نهان، نهانی
 گفتم ز سر مستور، مسطور دفترت بود
 گفتا ز رمز گویا، گویا در آن نشانی
 گفتم چگونه باشد دوران درس استاد
 گفتا که درس مشکل آسان شود چو خوانی
 گفتم ز راه مکتب بیراهه کی فتادی
 گفتا طریق مسا را دریاب تا بدانی
 گفتم طریق مطلق بر عارفان نشاید
 گفتا بروز خامی بیراهه رفته مانی
 گفتم که راه مشکل بیراهه می‌پذیرد؟
 گفتا که خود دلیلی بیراهه‌ی زمانی
 گفتم دلیل، گفتی گویا که سالکم من
 گفتا به عشق مولارو رو که درنمائی
 گفتم که جان «علیا» کی می‌رسد بجانان
 گفتا که جان خود را باید بلب رسانی
 اطلاعات شخصی

نصرت سرابی

نامش بختیار نصرت در سال ۱۳۱۳ شمسی در قریه‌ی «بافتان» سراب متولد

شده است . پس از تحصیلات ابتدایی به کار کشاورزی مشغول شده و بعد به تهران آمده و مقیم شده است .

او از سال ۱۳۲۵ شعر می‌سراید و «نصرت» تخلص می‌کند . از آثارش مجموعه‌ی بنام «قیزیل‌قان» می‌باشد که در سال ۱۳۶۰ بچاپ رسیده است و قسمتی از اشعارش نیز در روزنامه‌ها و مجلات چاپ شده است .
از اوست :

خاطرات دفتر یمدن

سکوت پرده سینه بورونوب گنججه

لامپانین ایشیغی اری ییر ائوده

اری یین ایشیغین تیتړك نفسی

اسیر قارانیلیغین پرده لرینده

هاوا قارانیلقدیر قباریر سکوت

باغدا پیچیلداشیر سولقون یاپراغلار

سونوک بیر خیال تڭ سولغوندور آیدا

ساشاشمیر گوزومه فیروزه داغلار

گوئلرده نه اولدوز نه ایشیلتی وار

داغلارین آردیندا ایتمیشدیر شفق

سونموشدور آخشامین سارالتی لاری

گونشده یوخلاییب یاسلی دیر افق

اوغولسوز آنانک گئییب دیر قارا
 بابالار اوجاغی ، ساوالان داغی
 نه بیر هنیرتی وار نه گلیب- گئدن
 باغریم تک توتولوب گون چیخان چاغی

* * *

کسیلیب اوزاقدان داها سس سمیر
 چایین آخیشی بین شیریلتیسیندا
 کئجه اوز حکمونو سوره رک سانکی
 قاراللیق پری سی یویونور سودا

* * *

سحرین اولدوزو هله چیخمامیش
 سکو تو سیندیردی آنامین سسی
 سسی نین ان تیتړك آهنگی له او
 اوخودو بیر غملی ائل ترانه سی

* * *

او کئجه اوخویوب آغلادی آنام
 اویاندیم یوخودان اونون سسی ایله
 آرام سیز اوره گیم او گوندن بری
 قاورولور آنامین خوش نغمه سیله

* * *

این‌دیده او یادیر یو خودان منی
اونون او اوخویوب آغلاماق سسی
قیزیل سحرلره گؤندریر منی
آنامین مهربان ایستی نفسی

* * *

هله‌ده شعریمین گولوستانیندا
آنامین ماهنی‌سی سسله‌ییر منی
نغمه‌یه بورونن سؤی گولزاریمدا
یوکسک محبت‌له بسله‌ییر منی
اطلاعات شخصی

یاور

نامش بهروز فرزند یعقوب علی ایمانی که در سال ۱۳۴۳ شمسی در قریه‌ی «سرنسر» سراب متولد شده و در شعر «یاور» تخلص می‌کند.
یاور تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود فرا گرفته و برای تکمیل معلومات به سراب رفته و وارد دبیرستان شده است.
او در اوین شعر را مطالعه می‌کند بخصوص به دیوان «فضولی» علاقه‌ی زیادی دارد و جوانی وطن‌دوست و فعال است.
از اوست:

عشق سوداسی

عشق سوداسی عجب جاندان اوسانیدردی منی
 سالدی اوددان اودا تا اودلارا یانیدردی منی
 کوفلو مو بیر کؤزه لین سؤیگوسو آلدی اوزمان
 بیر یالان وعده ایله آخر اینانیدردی منی
 چوخ زمان چؤللری گزدیم کی چاتام مقصوده
 آرتدی هجران یئنه ده وصله یو بانیدردی منی
 چکدی غملر بو کؤنول بلسکه چاتا آی اوزونه
 گئتدی اول سر کویینده دایانیدردی منی
 باخ کیلان «یاور» مین جوړه دوزوب قاتلاشدی
 دئمہ دی بس فیه بو درد اودو یانیدردی منی
 اطلاعات شخصی

سلیس

آشوب دیلمقانی

نامش میرزا محمد دیلمقانی که در قرن سیزدهم ه.ق. می زیست .

از اوست :

ز اشتیاق تو کردم ز بسکه ناله و شیون

ز خون دیده به هر سو دمید سنبل و سوسن

پریوشی که به سر نیست میل صحبت و آشوب

ز عقل نیست به کوشش کنم مقام نشیمن

دانشمندان آذربایجان ص ۱۳ - الذریعه

ج ۹ ص ۷ - سخنوران آذربایجان ص ۹۵۱

احمد سلماسی

ملقب به ضیاء الاسلام است که از شاعران نیمه‌ی اول قرن چهاردهم ه.ق.

واز مریدان جلال الدین مجدداً اشراف بود .

از اوست :

باز در هجر گلی ناله و افغان دارم عرضه‌ی حال ز جانان بر جانان دارم

جلالیه ج اول ص ۱۶۶ - سخنوران

آذربایجان ص ۹۵۱

حضور سلماسی

نامش میرزا حسین خان فرزند میرزا مهدی خان سلماسی در سال ۱۲۹۳ ه.ق.

«۱۲۵۵» شمسی متولد شده و پس از فرا گرفتن فنون ادب و ادبیات عرب در سلك پیشخدمتان ناصرالدین شاه درآمد.

حضورى طبع شعر داشت و اشعار خوب مى گفت و پس از فوت مرحوم ناصرالدین شاه چندی افزوا اختیار کرد و در شعبان سال ۱۳۳۰ هجری قمری «۱۲۹۰» شمسی وفات کرده است.

از غزلیات اوست :

من کس نشنیدم که رخ خوب تو دیده است

کارام و صبوری ز دل او پیریده است

خطست بدور لب لعل تو پدیدار

یا سبزه که بر کرد گل تازه دمیده است

ای سخت کمان لذت تیر تو نداند

هر صید که در خون چودل من تمپیده است

* * *

مسلمست ، ترا دلبری و دلداری

از آن که در خم هر مو هزار دلداری

ز شام هجر خبر نیست که در همه عصر

شبی نرفته به چشم تو رنج بیداری

از آن ز دست غمت ناله و فغان دارم

که نیستت خبر از راه و رسم غمخواری

کلزار جاویدان ج ۱ ص ۴۰۰

شاکر سلماسی

نامش ملامحمد روضه‌خوان است . او هم از مریدان جلال الدین مجد -
الاشراف بود .
از اوست :

(شاکر) صبور باش و مخور غم که عاقبت
این شام صبح گردد و این شب سحر شود
سخنوران آذربایجان ص ۹۵۱ - جلالیه
ج ۲ ص ۱۰۴

صدیق سلماسی

نامش آقا حسین ملقب به صدیق الاسلام از مریدان و علاقمندان جلال -
الدین محمد مجد الاشراف بود و در شعر صدیق تخلص می‌کرد و در ستایش
مجد الاشراف گوید :

ای دوست هویدا است ز تو نور الهی
ز آن بر همه مخلوق امیدی و پناهی
ز آن روز که داده است به من اسم «صدیقی»
ظاهر شده آیات خدا نامتناهی
جلالیه ج ۱ ص ۱۶۱ - سخنوران آذربایجان -
یجان ص ۹۵۳

طالب سلماسی

نامش ملا ابراهیم از مریدان پرویز خان صفیر العارفین و از شاعران قرن
چهاردهم ه.ق. بود.
از اوست:

شمس رخت فضای دلم کرده پر ز نور

مژگان جانستان تو بردل زده شرار

جلالیه ج ۲ ص ۳۷۴ - سخنوران

آذربایجان ص ۹۵۲

غلامحسن کهنه

غلامحسن کهنه شهری شاعری ترکی زبان که از اشعار واحوال او مطلبی
در دست نگارنده نبود.

جلالیه ج ۲ ص ۹۸ - سخنوران

آذربایجان ص ۹۵۳

غمدل دیلمقانی

از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. است. اطلاعات بیشتری از او بدست نیامد.

دانشمندان آذربایجان ص ۲۸۶ - حدیقه

الشعرا

کاتب سلماسی

نامش محمدرضا و از مریدان جلال‌الدین مجدالاشراف بود و در سال
۱۳۳۱ ه.ق. «۱۲۹۱» شمسی وفات کرده‌است .

از اوست :

(کاتباً) صد شکر کن بر فضل رب کاشنا گشتی تو بر فقر ذهب

سخنوران آذربایجان ص ۹۵۹ - جلالیه

ج ۲ ص ۳۸۶

کشوری دیلمقانی

نامش نعمت‌اله است و نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه مجلس اسلامی
بشماره ۸۹۵۹ موجود است .

دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۵ - فهرست

نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۲۴۹۲ - سخنوران

آذربایجان ص ۹۵۹

مداح دیلمقانی

نامش احمد متخلص به مداح از شاعران قرن هشتم ه. ق. و از مریدان
شیخ صفی‌الدین اردبیلی است .

مداح دیلمقانی درستایش آن بزرگوار ۱۱۴ قصیده گفته‌است . متأسفانه

از اشعار او در دسترس نگارنده نبود .

سخنوران آذربایجان ص ۹۶۰ - دانشمندان

آذربایجان ص ۳۵ - الذریعه ج ۹ ص ۶۰

مصری سلماسی

نامش کربلای یوسف علی و از شعرای قرن چهاردهم ه.ق. و از مریدان
جلال‌الدین مجدالاشراف بود .

از اوست .

آب حیات از لب لعلت حکایتی خورشید از فروغ رخت کمتر آیتی

جلالیه ج ۲ ص ۷۹ - سخنوران آذربا -

- یجان ص ۹۶۰

مفخر سلماسی

نامش میرزا علی اصغر منشی باشی از ستایشگران و مریدان پرویز صفیر -

العارفین است .

بیت زیر از مطلع يك قصیده اوست :

باز شد صحن چمن از فیض مهر خاوری

غیرت ارژنگ ، رشك کار گاه ششتری

* * *

چون بر حمل نمود شه باختر وطن

برچید دی بساط خود از محفل چمن

جلالیه ج ۱ ص ۶۲ - سخنوران آذر -

بایجان ص ۹۶۰

منشی سلماسی

نامش میرزا علی حسین از طایفه‌ی (لك) سلماس است و در شعر منشی تخلص می‌کرد و در سال ۱۲۰۶ ه. ق. «۱۱۷۰ شمسی» در سلماس متولد شده است. دوران جوانی او مصادف با غائله جعفرقلی خان دنبلی گردید و او ناگزیر همراه پدرش راهی ارومیه شده و در آنجا مقیم گشت و مشغول تحصیل و کسب علوم شد. در اندک مدتی پیشرفت جالبی کرده و در خط و ربط و علم و ادب فارسی و تازی به حد کمال رسید.

منشی سرگذشت ایام جوانی خود را بسال ۱۲۶۶ ه. ق. «۱۲۲۸ شمسی» در منظومه‌ی بنام غنچه زاده = ۱۲۶۶ که ماده تاریخ پایان کتاب است به نظم کشیده است.

منشی مردی فاضل و شاعری خوش قریحه بود شادروان سید ابوالقاسم فراهانی به او علاقه زیادی داشت و برای او مقرری تعیین کرده بود.

صاحب المآثر والآثار او را ازافاضل خطه ارومیه معرفی کرده می‌نویسد:

«شعر را فصیح و ملیح می‌ساخت و در ساختن ماده تاریخ نیز مهارت

داشت»

منشی با مرحوم سنگلاخ خراسانی معاصر بود و مر او ده داشت و از او به ییکی یاد کرده است. او در سال ۱۲۸۶ ه. ق. «۱۲۴۸ شمسی» که هشتاد سال

داشت وفات کرده است .

مرحوم منشی قصیده‌یی به مطلع زیر برای مرحوم سنگلاخ گفته است .
ای صبا ای پیک فرخ ای برید موتمن

کز هوای روح بخشش چون بهشت آید چمن

در اثر دیگری از سنگلاخ چنین نام می‌برد :

هر که سر زلف بی‌قرار گرفته در عجبم کو چه سان قرار گرفته
ز آنکه نگیرد قرار یکنفس از بیم آدمی کاو چسان قرار گرفته
خط‌توزان بهره‌دلکش است که تعلیم از خط استاد نامدار گرفته
حضرت دانای سنگلاخ که چرخش زبده‌ی مردان روزگار گرفته
منشی قطعه زیر را در ماده تاریخ شهادت عسگر خان سرتیپ افشار که در

راه خدمت به وطن شهید شده بود گفته است :

هزار افسوس عسگر خان سرتیپ

که رفت اندر جوانی زین جهان حیف

دریغا زان جلال و جاه و منصب

وزان روشن چراغ دودمان حیف

نبوده در میان ایل افشار

چنان سردار صاحب خاندان حیف

بهار زندگانی بود او را

بهار او بزودی شد خزان حیف

همی نالند مرغان در چمن‌ها
 که بی سرتیپ ما را گلستان حیف
 بگوش از آسمان آواز آید
 که بی خورشید و مه شد آسمان حیف
 کمانرا پشت از حسرت دو تا ماند
 کشد افغان کزان ابرو کمان حیف
 سرشک از فوجها چون موج خیزد
 چو یاد آرند روز مشق و سان حیف
 تو بودی جان آذربایجان لیک
 شدی از ملک آذربایجان حیف
 پس از تو بسته شد ره بر قوافل
 جرس فالان که از آن حکمران حیف
 همه اهل وطن را در عزایش
 بهر شام و سحر ورد زبان حیف
 همه بر سر زنان گریند و گویند
 به آه و ناله مردان و زنان حیف
 دریغا کان چنان شاهین صیاد
 پربد و کرد خالی آشیان حیف
 سعادت یافت از فیض شهادت
 شد او مقتول دست دشمنان حیف

براه دین و دولت جان خود داد
 از آن جان تا دم آخر زمان حیف
 قلم گفتا زبسانم لال بسادا
 که چون آرم وفاتش بر زبان حیف
 مدادم وعده‌ی امداد فرمود
 که بی تاریخ لوح آن جوان حیف
 سرود این طرفه مصرع کلک منشی
 «به‌عسکر خان فاکام جوان حیف» ۱۱۷۳

* * *

این قطعه زیبا هم از اوست:
 نه همین بسته‌ی زلفت منم ای ماه دلارا
 که در این سلسله شد سلسله‌ها خویشتن آرا
 رشکم آید که برم نسام سمرقند و بخارا
 که ترا یکسر مو به ز سمرقند و بخارا
 سخنوران آذربایجان ص ۹۶۱ - بزرگان
 و سخن‌سرایان آذربایجان غربی ص ۳۱۵
 المآثر والآثار ص ۲۳۳ - مواد التواریخ
 ص ۱۹۳

واصف

نامش محمد باقر فرزند زین‌العابدین متخلص به واصف از شاعران قرن

سیزدهم ه.ق. سلماس است .

واصف در سال ۱۲۹۳ هجری قمری «۱۲۵۵ شمسی» منظومه‌یی بنام «جواهرالولایه» را در شرح معجزات حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) و مصایب‌خاندان عصمت به فارسی و ترکی سروده‌است که با بیت زیرین آغاز می‌شود:

خدا راست حمد و پسندیدگی
جز او را نشاید پرستندگی

نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی ملی تبریز با خط نستعلیق خود و اصف در ۶۵ برگ موجود است .

سخنوران آذربایجان ص ۹۶۲ - فهرست

کتابخانه‌ی ملی تبریز ج ۱ ص ۳۸۹

فهرست نسخه‌ها ص ۲۷۴۹

شعراى معاصر سلمات

ایزد

استاد کاظم رجوى - بسال ۱۲۹۱ هجرى خورشيدى در شهر ديلمقان مرکز شهرستان سلمات (شاپور سابق) خداوند به مرحوم حاج عباسعلى رجوى پسرى عنايت کرد که بعدها يکى از شاعران برجسته‌ى معاصر زبان پارسى بشمار رفت و ما امروز او را بنام (کاظم رجوى) با تخلص (ایزد) مى‌شناسيم .
برای اینکه سوء تفاهمى در مورد تخلص اين شاعر روى ندهد خود او رباعى زيرين را براى توضيح ساخته است :

(ایزد) نه خدای قادر قهار است نه معنی (الله) در آن بر کار است :

معناش (فرشته) است در فرس کهن چون آنکه شمار ایزدان بسیار است

استاد ایزد دوره‌ى تحصیلات ابتدایى و متوسطه را در تبریز و دوره‌ى عالی را در دانشکده‌ى ادبیات تهران گذرانیده و به دریافت لیسانس در رشته‌هاى ادبیات زبان پارسى و فرانسه و فلسفه و علوم تربیتى فایل آمد و در مدت خدمت وظیفه ، باخذ دانشنامه مهندسى نظامى موفق شد .

ایزد از سال ۱۳۱۴ هجرى خورشيدى وارد خدمات اجتماعى گردید و مشاغل تدریس و بازرسى فنى و تعلیماتى وزارت فرهنگ و کفالت و ریاست دانشسرای پسران تبریز و دبیرستان وابسته به آن را دارا بود . فعالیت او در مرکز بدین شرح است : تدریس در دبیرستانهاى تهران ، دانشکده افسرى و دانشگاه ملی تهران ، بازرسى فنى وزارت فرهنگ و بسیاری مشاغل عالی دیگر

که شرحش موجب اطالهی کلام می‌شود. و در سال ۱۳۴۸ از تمام مشاغل فرهنگی و دانشگاهی بازنشسته شد و تنها بتهیه و تنظیم آثار فلسفی و ادبی خود برای نشر مشغول است.

استاد رجوی به زبانهای پارسی، تازی، آذری، ترکی استانبولی، فرانسه مسلط است و با زبانهای انگلیسی و لاتین هم آشناست و این مسئله از اشعار و آثار منظوم و منثور و ترجمه‌های منظوم او پیداست.

در زبانشناسی عمومی مخصوصاً زبانهای قدیم ایران مانند اوستایی، پارسی باستان و پهلوی اطلاعات وسیعی دارد. علاوه بر این او در هر رشته از علوم قدیم و جدید مطالعاتی کافی نموده و آنرا برای هر شاعر عصر ما لازم میداند. ایزد از دوران نوجوانی سرودن اشعار و تألیف و نشر آثار خود را آغاز کرده و اولین کتاب او که در کلاس چهارم دبیرستان نوشته و چاپ کرده است در یکی از دشوارترین موضوعات ریاضی یعنی (لگاریتم) است.

ایشان در تمام محافل ادبی ایران بخصوص تهران سرشناس و در بعضی از آنها از اعضاء مؤسس بوده و عضو پیوسته و مؤسس انجمن ادبی فرهنگستان ایران نیز بوده است.

شعر ایزد همهی خصایص يك نثر را از حسن انسجام و صحت و دقت معنی داراست، بعلاوه آهنگ شیرین اوزان عروضی و قوافی متناسب بطوریکه اگر از شعر او وزن و قافیه را بردارند، نثر روان و درستی باقی می‌ماند.

او علاوه بر اشکال کهن شعر کلاسیک، اشعاری نیز به شکل اشعار اروپایی با قافیه پردازی جدید دارد که می‌شود آنها را شعر نو خواند. ولی ایزد درین

اشعار هرگز سدهای وزن و قافیه را نشکسته و از مرزهای منطق و خرد دور نشده است. حتی در اشعار فرانسوی خود نیز، اوزان شیرین شعر ایرانی را بکار برده است.

تألیفات چاپ شده‌ی او عبارتند از: قواعد نگارینمی - نامه‌ی پیروزی

تاریخ و جغرافیا و تاریخچه‌ی ادبی سلماس - خرد پژوهی - فارابی و فلسفه‌ی او - روش نگارش - وراثت روحانی - پرورش خانوادگی (نمایشنامه) روزگار خونین - ارمغان آذربایجان - پیروزی نامه - ترجمه‌ی خطبه‌ی توحیدیه ابن سینا بفرانسه - ارمغان ایران به پاکستان - بهترین روش در آموزش نگارش ۲ جلد - و بساده کهن (قصاید و غزلیات قدیم ایزد) - رباعیات فؤاد بزبان ترکی و پارسی - محمد عاکف (شاعر ملی ترک) - مقالات و اشعار که در جراید و مجلات آذربایجان، تهران، فارس، خراسان، پاکستان - هندوستان، ترکیه، عراق و ترجمه‌ی یکی از اشعارش با شرح حالی مختصر در مجله‌ی انگلیسی (دانشگاه تورنتوی کانادا) چاپ شده است که ترجمه‌اش در مجله (سپید و سیاه) نهران نیز بچاپ رسید.

علاوه بر آثار فوق‌الذکر می‌توان از کتابهای زبانشناسی ایرانی - هسته‌ی هستی در یکتاپرستی - رهنمای دبیران در نگارش - رهبر دانش آموزان در نگارش - دوره‌ی علوم فلسفی - خصایص ادبیات فرانسه - کلیات اشعار - صد برگ - رساله‌ی درباره‌ی آثار و افکار سعدی - زاویگ (ترجمه از فرانسه) فرهنگ ترکیه نوین - یادگار استانبول - ترانه‌های بومی - رباعیات قدس نام برد که هنوز چاپ نشده‌اند.

اینک يك نمونه از شعر ترکی استاقبولی ایزد با معادل فارسی آن که

درباره دختر خواننده و رقصنده‌ی از اهالی ترکیه بنام (ییلدیز اردم) ساخته
است که شعر ترکی اش ترکی خالص و ترجمه‌ی پارسی اش پارسی خالص است :

دیکدیم او گزل کزلرینه ، کزلریمی

گوردوم ایکی ییلدیز کیبی شن، کزلرینی

هم دینله دی کزدن دیولان سوزلریمی

هم سویله دی کزله دییلن سوزلرینی

کزلرله ، گوللر قوشورلار نه کزل !

یلرله چیچکلر بولوشورلار نه کزل ؛

کچمیش ده ، کزل کزلره چوقدالمیش ایدیم

اوندا شو باقیشلار کیبی شن ، گورممیشم

ییلدیزلارا گوکلرده باقیش سالمیش ایدیم

(اردم) کیبی یر ییلدیزی ، بن گورممیشم!

یر ییلدیزنین هر گزی بیر ییلدیزیدی

ییلدیزلار ایچینده اشی یوق بیر قیزی دی

اینک همین شعر با رسم الخط ترکی آذری در زیر نوشته می شود و بعضی

کلمات که در ترکی آذری نیست ترجمه می شود :

تیکدیم او گؤزل کؤزلرینه ، کؤزلریمی

گوردوم ایکی اولدوز کیبی شن گؤزلرینی

هم دینله دی گؤزدن دیولان سؤزلریمی

هم سؤیله دی گؤزله دئیلن سؤزلرینی

گۆزلرله کؤنوللر قونوشورلار نه گۆزهل
 ئیلرله چیچک‌لر بولوشورلار نه گۆزهل
 کئچمیش ده گۆزهل گۆزلره چوقدالمیش ایدیم
 اونداه بو باخیشلار کیمی شن گۆرمه میشم
 یئر اولدوزونون هر کۆزو بیر اولدوزودی
 اولدوزلار ایچینده تای یوق بیر قیزیدی
 ترجمه معادل به پارسی سره (از خود ایزد)

دوختم بر دیدگان وی نگاه خویشتم
 هر دو چشمش را درخشان چون دو اختر یافتم
 هم سخن‌های دلم دریافت از چشمان من
 هم سخن‌های دلش از دیدگان دریافتم
 وه چه شیرین است گفتن راز دلها، با نگاه!
 یا نیوشیدن نیازی، از نگاهی چون پگاه!
 تاکنون، چشمان زیبای فراوان دیده‌ام
 هیچیک مانند این، تابنده و خرم نبود
 اختران آسمان، بر چرخ کردن دیده‌ام
 هیچ اختر، بر زمین، با کوب چون (اردم) نبود
 وه، چه خوش چشم و نگاهی ژرف، چون دریای راز!
 وه. چه خوش آهنگ با کوبی، روان و دلنواز؛

این اشعار ترکی و فارسی ایزد با تصویر رنگین (آردم) در مجله (اطلاعات هفتگی) تهران چاپ شده‌است.

استاد ایزد علاوه بر تألیفاتی که نوشته‌شد تألیفات دیگری نیز به نامهای: محمد عارف شاعر ملی ترکیه (از نشریات R.G.D) ترانه یا رباعی در ادب ایران و جهان چاپ تهران - ترجمه‌ی رباعیات ترکی فؤاد بایرام اوغلو (چاپ سنتو) دارد که به مناسبت چاپ همین کتاب در ۱۳۵۳ و خدمات چهل ساله او مجلس بزرگداشتی از طرف انجمن‌های ادبی تهران و در سال ۱۳۵۴ بزرگداشت دیگری در دانشگاه تبریز برای او برگزار گردید. ایزد در سال ۱۳۴۸ از دانشگاه ملی مستعفی شد و در سال ۱۳۴۴ قبل از اشتغال به تدریس در دانشگاه مزبور، بنابه تقاضای شخصی به افتخار بازنشستگی نایل شده‌است.

مسافرت‌های ایزد - ایزد برای تحقیقات ادبی و مأموریت‌های فرهنگی - سفرهای بسیار به آذربایجان و فارس و رشت و مازندران و اراک و خراسان و باختران و تهران و ایلام و در سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۴۲ به ترکیه و در سال ۱۳۵۶ به آمریکا و اروپای غربی کرده‌است.

اینک نمونه‌ای از اشعار پارسی او (با ذکر زمان و مکان):

خیال رنگین

چو تو لاله رو نروید، ز میان لاله‌زاران

چو تو سر و قد نیوید به کنار جویباران

دل لاله داغ دارد ، ز جفای لاله رویان
 سرسرو سبز ماند ، بهوای گل‌عذاران
 بگذر ز ساغر آن ، که ربوده هوش مستان !
 منکر به سایه این ، که غنوده میکساران !
 نکهی ز چشم من کن ! بدو نر گسان مست !
 بنکر چگونه بردی ، دل و دین هوشیاران
 چو تو جادویی ندیدم ، که به تیرهای مژگان ،
 دل بیدلان کشاند ، به محل تیرباران ،
 ز نگاه زمر دینت ، در باغ سبز وا شد ،
 چه بروی تلخکامان ، چه بسوی کامکاران !
 همه راه کوی جانان شده است راه‌بندان ،
 ز هجوم جان‌نثاران ، چو گروه شهسواران
 چو تو گوهری نیاید ، ز تمام کان و دریا
 چو تو دلبری نزاید ، بدوام روزگار
 نفس تو می‌دهد جان ، بدل فسرده جانان
 چو نسیم نوبهاران ، که وزد به شاخساران
 چه خیالهای رنگین ، که بدل فتد زمهرت !
 چو فروغ مه که تابد ، ببلور آبخاران !
 من و مهر پایدارم ، تو و عهد سست‌پایت ،
 به طلوع مهر ماند ، ز سحاب نوبهاران

من و همت بلندم ، تو و ناز دلپسندت ،
 بشکوه ابر مانند ، به فراز کوهساران
 ز فسون دیدگانت ، اثریست در بیافسم
 چو فسانه‌ای که ماند ، به جهان ز شهریاران
 قدمی به دیده‌ام نه ، که براه تست چشمم :
 چه خوش است یاد یاری که بود به یاد یاران !
 ز دلم ربود عشقت ، همه یاد زشت و زیبا
 تو بجای ماندی ای گل ، چو خطی زیاد کاران
 دل (ایزد) است و نقشی ، ز گل جمال رویت ،
 چو شکوفه‌یی که ماند ، به درختی از هزاران
 تجریش - آذرماه ۱۳۴۱

ابرها

فارسی ناب

ابرها کز روی دریا سوی بالا میروند ،
 از کنار مام ، در آغوش بابا میروند .
 آسمان چون باب و دریا مام ایشا است ، زان ،
 در میان این و آن ، پائین و بالا میروند .
 که شتابان سوی باب و گه گرایان سوی مام ،
 کودکان مهربان ، اینجا و آنجا میروند .
 که بنام ابر ، از دریا بسوی آسمان ،
 که برنگ برف و باران ، سوی دریا میروند .

مهر فرزندی نگر، کاندِر پی دیدارشان ،
 از هزاران راه ناپیدا و پیدا میروند ؟
 بر فراز کوهسار و در نشیب رودبار ،
 پای کوبان، دست افشان، شوخ و زیبا میروند .
 در کنار جویبار و در میان آبشار ،
 که پیاد که بسر ، خاموش و گویا میروند .
 گاه بر روی زمین و گاه بر چرخ برین ،
 چون زمین پیرا و همچون چرخ پیما میروند .
 گاه، چون فرزندان، اندیشناک و هوشیار ،
 گاه، چون دیوانگان بی باک و پیرا میروند .
 از سبکبالی ، چنان پروانگان تیز پر ،
 بر فراز نیلگون گردون مینا میروند .
 وز گرانباری ، چو کوهز در دل دریای پاک،
 نرم فرمك، غلت غلطان، مست و شیدا میروند .

* * *

چون همایون گردش این کودکان آبهاست،
 آنچه میآیند در این خاکدان، یا میروند:
 اینهمه جانهای پاکان، در پی گم کرده‌ای ،
 چون پدر یا مادر خود، کودک آسا میروند:

هان ! نپنداری که در این راه بی آغاز و بن ،
 اینهمه بیهوده می‌آیند و بیجا می‌روند ،
 گر چه می‌آیند و نا آگاه و نادان در جهان ،
 چون دل (ایزد) ، از آن آگاه و دانا می‌روند
 تجریش - آبان ۱۳۴۳

گردونه‌گردون

نازم این گردونه‌گردون کرد آهنگ را!
 وین رواق ششدر نه طاق هفت اورنگ را
 کآزماید بر دلم ، هر گونه درد و رنج را،
 تا کشاید بر رخم درهای هر نیرنگ را
 می‌فرستد زی دلم ، هر شب‌رهاوردی زغم،
 تا بینبارد بر آن غمهای رفکارنگ را
 میزند بر جان من ، هر روز چنگ دیگر،
 تا به بیند شاهکار ضرب شست و چنگ را
 می‌نهد هر دم ، غمی بر کنج دیگر از دلم ،
 تا بسنجد وسعت این گنج تار و تنگ را،
 آسمان از نقش معنی‌دار بیزارست ، زان ،
 می‌دهد بر باد نقش صورت ارژنگ را،
 چون بود آتش ز چنگ سنگ و مار سنگدل
 تهمت آتش پرستی زد فلک ، هوشنگ را

بادپای تیزتک را پایبندی میزند :

لاجرم بر پای ساعت بسته است آونگ را
 بار دوش همت مردان کند ، هر کوردل ،
 با عصای دیگران ، ره میبرد هرلنگ را ،
 پیرو نادان کند ، دانای صاحب ذوق را ،
 سرور دانا کند ، نادان بیفرهنگ را
 پای زشت و شرمساری میدهد ، طاووس را ،
 چنگ تیز و زهر باری میدهد ، خر چنگ را ،
 سنگ پیش پای سازد ، شاخ زیبای کوزن ،
 دستیار دام خواهد ، سایه نورنگ را ،
 رنگ و بوی مشک را در ناف آهو می نهد ،
 بویه روزی دهد ، بر شاخ آهو ، رنگ را ،
 شب چراغ اندر دهان گاو ، سازد ششدری ،
 فر فرزینی فزاید ، بیدق شترنگ را ،
 در دل سودایی نار آکند ، یا کند سرخ ،
 زرد روی از طبع صفرا بی کند نارنگ را ،

* * *

ای سپهر تندگرد ، ای آسمان تیز چرخ
 بردل من آزما ، هر چنگ و هر آهنگ را ،
 زخمه ها بر جان من زن ، تا یوشی نغمه ها ،
 لازم آن زخمی که آرد در فوا ، این چنگ را .

تا بجوشد بانگ رعد و نور برق از خاطر م،
 هان ، مبادا بادل من، ترک کوئی جنگ را!
 روز و شب، چون آسیا، جان و روان من بسای!
 تا بگیرد بوی مشک سوده، صد فرسنگ را.
 هر زمان خاکستر غم ریز بز آئیندام!
 تا مگر ز آئینه جانم زدائی زنگ را.
 گاهی از خود ننگ دارم، زینهمه آهندلی،
 شاید از سوهان غم شاید ز من این سنگ را،
 بر نخیز داختری یا شعله ای، از فند کی،
 تا نچرخد چرخ پرفند و نساید سنگ را.
 ایوذا! کر بگسلد از پای دل، ز بجیر غم،
 دست بر گردون رسد، این طفل پیشاهنگ را.

تجربش - بهمن ماه ۱۳۴۶

موشك بازى

ای بشر! ای که بهر جانوری می نازی
 که بگفتار و خرد، از همگان ممتازی
 در شگفتم که چرا نیست ترا کرداری
 در خور آنچه بدان، بردگران می نازی
 از چه، ای بیخبر از حرمت کاشانه‌ی خویش
 در پی خانه‌ی بهتر، بفضا می نازی؟

تو که در ششدری، از شش جهت جَو زمین
 از چه بر قطع فلک، نرد سبق می بازی ؟
 مگر از خود بدر آیی، که توانی بسپهر
 طرح بهتر ز همین طرح زمین، اندازی
 ای هوسباز ! مگر کار زمین ساخته ای ؟
 که بکار فلک بوقلمون پردازی ؟
 مگر اینجا همه کار تو بانجام رسید،
 کاندرا آفاق دگر، کار دگر آغازی ؟
 آخر، ای خاک بسر ! خاک زمینت بس نیست ؟
 که بخاک مه بی آب و هوا، دل بازی !
 اینهمه خاک زمین بایر و ناکشته هنوز،
 چنگ سوی مه و مریخ، چرا می یازی ؟
 اینهمه بحر و بر پر گهر و کان زمین
 زیر پای تو بود. بیخبر از این رازی ؟
 هر گز نیست ز پا بند زمین، آزادی
 تا گرفتار دل پر هوس و پر آزی
 از چه در جنگی پیوسته، درین جنگل زیست،
 وز پی صید، همی تازی همچون تازی ؟
 پرچم صلح که باید بهمینجا افروخت،
 تو چرا در مه عاری ز حیات افرازی ؟

آن چراغی که درین خانه بیاید افروخت،
 از چه ، در معبد همسایه فروزان سازی ؟
 ای بسا جان بزمین می رود از دست بچنگ،
 وز پی صلح ، تو در ماه کنی جانبازی !
 ای بسا گرسنه و برهنه در عرصه‌ی خاک،
 که یکی را بغذا یا بقبا ننوازی
 ای بسا خسته و درمانده در آفاق زمین ،
 که بر آنان نظر لطف نمی اندازی ،
 ای بسا طایر پر بسته‌ی دانش بقفس
 ز آنکه تو رهزن هر مرغ، چو گفتربازی!
 ای بسا اندیشه‌ی آزادی و اصلاح جهان
 کش تو ویران کن بنیاد، بیک پروازی
 ای بسا صنعت زیبای هنر از تو نهان ،
 تا تو در ساحت پندار کنی نکبتازی
 ترسمت جان و تن و لانه کنی قربانی ،
 در ره اینهمه نابخردی و ناسازی
 ای بسا درد و غم و رنج و تب و بیماری ،
 که گهی با همه می سوزی و گه می سازی
 با چنین حال تباه همه‌ی اهل زمین
 تو بدنبال وصال قمر طنازی ؟ !

وینهمه سیم و زر و دانش و نیروی بشر
 بهدر می‌دهی اندر ره موشك بازی؟!
 گربه رقصانی این دسته موشکبازان
 نیست جز با ملك الموت خدا ابازی
 اینهمه موشك و آوازه‌ی پریم، چه سود؟
 طبل را فایده نبود ز بلند آوازی
 منکر معجزه‌ی علم نیم، لیک دریغ
 غافل از مصلحت خویش، درین اعجازی!
 گر کنی صرف زمین اینهمه سرمایه علم
 خود بهشتی کنی از خاک بدین دلوازی
 بهل، ای بلهوس! افسانه‌ی تسخیر فضا
 وینهمه بیهده در کار فلک، غمازی
 تا مسخر کنی از مهر، همه کشور دل
 تا بخود بالی از آن، بیشتر از هر غازی
 چشم بر روی زمین دوز و رخ آدمیان
 تا چو «ایزد» ز غم درد جهان، بگدازی
 مگر این سوز و گداز آوردت بر سر عقل،
 تا همه خلق، در این آتش خود نندازی.

زر سیاه

یارب ، از مابستان نفت گرانمایه‌ی خویش !
 چه بود حاصل این لقمه‌ی از حوصله بیش ؟
 این چه دارایی شوقی است که دادی تو ب ما ؟
 مایه‌ی زحمت و بدبختی دارنده‌ی خویش ؟
 این سیه چرده که محبوب سیه‌مستان است
 شد سیه پرچم این بحر و بر پر تشویش
 گر چه دادند مرا اورا لقب « زر سیاه »
 لیک شد خاک سیه بر سر این ملک پریش
 هیچ سودی نبود ، زینهمه زر ، بهره‌ی ما
 کرد ندانی ، پرواز خلق جهان کن نفتیش !
 لذت آن ، همه با منعم هر ملک و دیار ،
 زحمتش در دسر و داغ دل هر درویش !
 نعمتش در همه احوال و بهر صورت و شکل ،
 زورمندان جهانراست ، چه بیگانه چه خویش
 می بردش همه ، با نیم بها ، دوشادوش
 می خوردنش همه ، آن نیم بها ، پیشاپیش
 حق ایشان بود این بردن و خوردن ، زیرا
 حق درین کیتی ، بر جانب کر که است نه میش

دزد یکر روز برد نفت و کهر از بحرین
 روز دیگر ببرد عرصه و اعیانی کیش
 قرنها رفت، که از خاور نزدیک برفت،
 هر چه گانی است، بدست دول دور اندیش
 اینک آن زرمذاب است که گردیده روان،
 از رگ این تن پر زخم و دل ریشاریش
 همه آیند درین ناحیه، امیدر پی نفت
 چه امیر و چه وزیر و چه سفیر و چه کشیش
 همه چسبند بدین خوان تنعم، چومگس،
 با دو صد چسب قویتر ز همه کوفه سریش!
 در رود باد بروت همه شیخان عرب،
 گر یکی عمده خر نفت، بجنبافد ریش!
 رود از عرصه‌ی شطرنج برون، شاه او پاک
 گربگوید یکی از عمده خران بروی «کیش»
 چه توان گفت درین غصه، بجز قصه‌ی تلخ؟
 که سخن گفتن حق است مرا مذهب و کیش
 ایزدا! نوش تو بادا قدح باده‌ی حق
 گر چه باشد سخن صدق تو، پرنشتر و نیش
 تبحریش - آبان ۱۳۵۶

کوی آشنایی

سر کوی دوست عمری قدم از وفا زدم من
 به هوای وصل جانان، پر و بالها زدم من
 ز کتاب دهر درسی چوبه از وفا نخواندم،
 به همه کتاب عمرم، رقم وفا زدم من
 به امید آنکه دستی، بزخم به دامن دوست،
 بجهان و هر چه در آن، همه پشت پا زدم من
 نه ز هر کتاب حسنی، ورقی دگر کشودم
 نه به هر دیار عشقی، علمی جدا زدم من
 ز حبیب هر چه دیدم، به شکیب خود فرودم
 نه به لا به لب گشودم، نه دم از جفا زدم من
 نه به اهتزاز تاری، دلم از هوس برقصید
 نه به سیم بیوفایی، ز سر هوا زدم من
 به فروغ دیده‌ی دل شب هجر صبح کردم
 به فراق جان رسیدم، چو می صفا زدم من
 چو فرو شدم به دریا، بگذشت آبم از سر
 نه دمی، نه دست و پایی، ز بی شنا زدم من
 نه کداخت آه گرم، دل سرد و سخت توفان
 نه شناخت بانگ دوری، که به ناخدا زدم من

به فسون پررزازی، که به هر غزل دمیدم
 ره ناز هر غزالی، دل و دین ربا، زدم من
 به ندای بی نیازی، که به شش جهت فکندم
 ز دیار نازنینان، همه را صلا زدم من
 زهی از کمان دیده! مگرم نبینی ای دل!
 که چه تیری از همین زه، به پرهمازدم من
 ز نگاه پاکبازان، دل سنک آب گردد.
 زریاک دیدم آن را، چوبه سنکها زدم من

* * *

نه به دیر پا نهادم، نه به مسجد و کلیسا
 که ز راه کعبه‌ی دل، به ره خدا زدم من
 چو به کوی آشنایی، به ازین دری ندیدم
 به هزار در نرفتم، در آشنا زدم من
 چه نکوسرود (ایزد)، به جواب آنکه گفتا:
 به هزار در زدم تا، در کبریا زدم من (۱)

طهران - اردیبهشت - ۱۳۲۵

ترجمه‌ی از شعر محمد عاکف:

(اصل این شعر سرود ملی ترکیه است که عاکف در مسابقه آن برنده شده بود، و ترجمه آن با ترجمه منظوم ۲۰ قطعه دیگر او، در کتاب (محمد عاکف) درج شده است)

(۱) این مصراع از صفای اصفهانی است و این غزل در جواب غزل او سروده شده است.

ای درفش، ای چوشفق گشته شناور به فضا
 نشود پرتو تو گنگون تو خاموش، مترس!
 گر درین ملک یکی مرد بماند بر جا،
 نکند حرمت پاس تو فراموش، مترس!
 گوید: ای اختر بالنده و تابنده‌ی ما
 ای هلال من و این ملت پر جوش! مترس!

* * *

چین بر ابرو مفکن، از غم ایام و سپهر،
 جان من برخیت، ای اختر آغوش هلال
 تو که تابنده‌تری در بر ما از رخ مهر،
 خنده‌زن بر رخ ما! این چه شکوه است و جلال!
 خون ما باد حلال! بزدا سایه ز چهر
 حق پرستیم و حق ماست بدهر، استقلال

* * *

من که آزاده همی زیستم از روز ازل
 تا ابد نیز بدین شیوه همی خواهم زیست
 در دلم نیست، جز آزادگی خویش، امل
 آنکه در سلسله بند کیم خواهد، کیست؟
 سیل و طوفانم و ویرانگر هر سد، چو اجل
 کوه در پیش خروشدند کیم، گاهی نیست

باختر پوشد اگر ز آهن و پولاد زره،
 من به پیشش، دل پرشعله‌ی ایمان دارم
 تو مهی هیچ مه آسیب ندیده‌ست ز که
 پیاسدار تو منم، گوش بفرمان دارم
 این تمدن که گسسته‌ست همه بند و کره،
 نکسلد بنید امیدی که به یزدان دارم

* * *

ای برادر وطن خویش بدو نشان مسپار
 ننگ این خواریت، از دامن میهن بزدای
 گر شدم کشته، مرا پشت سر خود مگذار:
 سپر از کشته من ساز و بهمت بفرزای
 تا شوی چیره بر این دشمن بیشرم و شمار،
 روز پیروزی حق می‌رسد، ای دوست، پیای!

* * *

این زمینها که بر آن می‌گذری (خاک) مگو
 بشناس ارزش این خاک وطن را و بدان
 که هزاران تن بی غسل و کفن در ره او،
 جان سپردند و ندادند کفی زان به جهان
 تو که فرزند شهیدی، ره آن مرد پیو!..
 به جهانها مده، این میهن فردوس نشان

کیست آنکو نکند جان و تن خویش فدا
 بهر ابن کشور زیبای چو فردوس برین ؟
 گر بکاویش زمین ، جوشد خون شهدا
 چون توان داد بدستی دگراین گنج‌نمین؟
 ای خدا جان و تن و هستی و جانانه ما
 بستان ، لیک بما بازده این خاک و زمین

* * *

آرمان دل من بار خدایا اینست
 دست نامحرم از این معبد ما کوتاه باد
 هر اذان پایه پایندگی این دین است
 وین صدا می کند از ایزد و پیغمبر یاد
 سرمدی نغمه این ملک بهشت آیین است
 تا ابد روز خموشی ز نوایش مرصاد !

* * *

هر زمان بشنوم این نغمه‌ی جاویدان را
 سجده‌ها می کند ، ار سنگ مزاری دارم
 زخمهای تنم این موهبت یزدان را
 خون فشاند ز شادی ، که دیاری دارم
 جانم از خاک دمد ، تا نکرد جانان را
 سر به کیوان زنم از وحد ، که یاری دارم

موجها زن چو شفق بر فلک ای نور هلال

هر چه خون از تن من رفت ، حلات بادا

نرسد بهر تو و ملت من ، اضمحلال

دست حق پاس نگهدار جلال بادا

حق این ملت حق دوست بود ، استقلال

حق آزادگیت ، حرز جمالت بادا

پیام (آرمان) به (ایزد) :

از آقای حشمت‌المنتظری (آرمان) دبیر سابق انجمن ادبی مولوی که

در شب بزرگداشت استاد رجوی در سال ۱۳۵۳ سروده است . (بنقل از کتاب

پیام‌یاران نشریه انجمن ادبی آذرآبادگان که محتوی بیش از ۴۰ قصیده و غزل

از شعرای معاصر انجمن‌ها در تمجید و اجلال استاد است) .

سعدی ثانی

ای هنرپرور پر مایه که طبعت بروانی ،

گوهران سخن آورده ز دریای معانی

بروان طبعی و شیرین سخنی شهره‌ی شهری

آب ، در پیش غزلهای تو افتد ز روانی

نغز دیوان پر از نقش و نگارت بچه ماند؟

نوبهاریست دل‌اوزتر از دفتر مافی

حد و مرزی تشناسی، که ز اندیشه تابان

در فوردید فروغ سخنت ، بعد مکانی

شعر ایران اگر امروز بنمزد بتو، زبید،
 با چنین وسعت اندیشه و افکار جهانی
 خون دل خوردی و فرسودی و آسوده نبودی
 چون تو کس رنج نبرده ست بدین مایه گرانی
 در زمانی که ز نابخردی هرزه سرایان،
 سخن سفته قرین بود به آشفته روانی
 بانو آیین سخنان، طبع شگفت آور «ایزد»
 پاس میراث کهن داشت از آسیب زمانی
 شعر «هو» دربر اندیشه‌ات از پای درآمد
 تیرت آخر به هدف خورد، زهی سخت کمانی؟
 با چه همپایه کنم فتره‌ی آزادکیت را
 کانه چه در خاطر مشتاق من آید، به از آنی
 شاعر فعلی و پیر خردت خواند زمانه
 که تو در راه ادب، سوخته‌ای شمع جوانی
 * * *
 جشنی آراسته (دیهمیم) و بوصف تو سخنها
 نغمه سازان گزین ساخته با نغمه بیانی
 فری این مرد هنرخواه ادب دوست که دارد
 دلی آکنده ز مهر وطن، آن گونه که دانی

من از آن روی مقامت بسزاوار ستودم
 که تویی حافظ گنج سخن، ای سعدی ثانی
 آتش طبع تو زد شعله بهفت اختر کیهان
 من ز شاگردیت آموختم شعله زبانی
 «آرمان» را نرود مهر تو از یاد که دارم
 سینه‌ی شعله‌ور از آتش این عشق بهانی
 تا خزانت بیغماگری باغ و چمنها
 تا بهار است به گل‌پروری و سبزه‌فشانی
 خاطرت باد بسر سبزی جانبخش بهاران!
 گلشن باد مصون از نفوس سرد خزانی!
 مأخذ: باده‌ی کهن - نغمه‌های تبریز
 ۷ - مجموعه‌ی گلها ص ۲۲۳ - تذکره
 صدف - پیام‌یاران ص ۱۸ - اطلاعات شخصی

پیام یار

نامش عبدالرزاق و یکی از بنیان‌گذاران فرهنگ سلماص بود. و در این
 زمینه نقش مؤثر و اصلی را بر عهده داشت.
 پیام‌یار مردی شریف و آزادیخواه و فاضل و ادب‌پرور و در راه مشروطیت
 خدمات ارزنده‌ای از خود نشان داده و جانفشانیها و از خود گذشتگیها کرده
 است. در اوایل مشروطیت از طرف مستبدان و افراد مرتجع مورد حمله و آزار

قرار گرفت و کار بجایی رسید که مجبور شد همراه عده‌ای از مشروطه خواهان مهاجرت نماید و راهی ترکیه شود. او در سالهای ۱۲۷۵-۱۲۷۶ ه.ق. (۱۲۳۷-۱۲۳۸ هجری شمسی) روزنامه‌یی بنام آسیا به خط آقامیرزا محمدجوادزاده با ژلاتین منتشر کرده و در اوایل مشروطیت روزنامه دیگری بنام (شفق سلماى) و مجله‌یی بنام تعلیم و تأدیب براه انداخت و آنها را مدتی منتشر کرد. شادروان پیام‌یار بعد از استقرار مشروطیت ریاست اداره فرهنگ سلماى را عهده‌دار شد و در این سمت دو سال خدمات ارزنده‌یی از خود نشان داد. او گاهی هم شعر می‌گفت.

چند بیت زیر از قصیده مطولی است که در مهاجرت ترکیه به یاد وطن گفته است:

بیاد وطن

می‌خورم اندر غریبی باده از جام وطن
هی هی مستانهام باشد همی نام وطن
فاله خیزد از در و دیوار عزلت خانهام
بسکه اندر وی بکردم بیاد آلام وطن
داستی آغاز و انجام خود از یادم برفت
بس که کردم روز و شب فکر سرانجام وطن
گر به غربت سخت و زهر آکین گذشت ایام من
شادم از خوش بگذرد اوقات و ایام وطن

زحمت و ناکامی مابعد از این سهل است سهل

بو که تا حاصل شود اندر جهان کام وطن
بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان
غربی ص ۱۹۲

تقی زاده

فامش حاج محمد، شهرت تقی زاده، فرزند رحیم در سال ۱۲۸۳ هجری شمسی در سلماس دیده به جهان گشود. از سن ۷ تا ۱۶ سالگنی در زادگاه خود و اردنق بوده و تا کلاس هشتم متوالیاً و سپس در تبریز بطور متناوب مطالعه کرده است.

تقی زاده خط نستعلیق را خوب می نویسد و از صدای گیرا بهره مند و علاقه‌ی خاصی به ادبیات و موسیقی دارد و نویسنده خوبی هم هست.
با اینکه هم اکنون ۸۵ سال از عمرش می گذرد ولی ماشاالله قدرت بدنی و فعالیت خود را حفظ کرده و از کار روزانه خسته نمی شود.

این شاعر خوش قریحه گرچه بعلمت گرفتاریهای عدیده و اشتغال به چند نوع از مشاغل و صنایع فرصت شرکت در مجالس و محافل ادبی را نداشته، معیناً بر اثر اشتیاق و علاقه به شعر و ادب تا کنون اشعار زیادی به زبانهای ترکی آذری و فارسی سروده و هم اکنون در مجموعه‌ای مضبوط است که متأسفانه نسبت به چاپ آنها فرصتی نیافته است.

تقی زاده مرد نیک نفس و متدین و شریف و دوست خوب و وفادار است.

از اوست :

گذار ما چو بیفتد ز پیش خانه‌ی تو
 شفای عارض دل می‌شود نشانه‌ی تو
 مرام و نیت ما را که درک خواهد کرد
 که حال ما چه دگر گون نموده ناعه‌ی تو
 ز سوز آتش عشقت چو شکوه‌ها بکنم
 نوید می‌دهد از بس کمال سایه‌ی تو
 همای بخت مرا آشیانه لازم نیست
 که منزلت نبود غیر آشیانه‌ی تو
 عبت نبود که بلبل جفای خار کند
 فدای گلشن حسرت نموده لاله‌ی تو
 زمینه‌ی سازی عاشق وصال معشوق است
 نشانه کرده‌ام این دل به هر کمانه‌ی تو
 تو گفته‌ای که روابط هنوز کامل نیست
 برای من نبود غیر از این بهانه‌ی تو
 خوش است حال تو گر دیرتر رسد فریاد
 ملامت مکنی رنج داده ناله‌ی تو
 به دامن تو رسد دستهای عصیانم
 بجز گذشت و نوازش نمانده چاره‌ی تو

در کنج خرابات به سر می‌برم اکنون
 از کشور دیگر به کجا می‌روم اکنون
 میثاق تو با من که نبود عارضه بردار
 آیا چه سبب شد که روی از برم اکنون
 گیرم که سحر بهر تو شب بهر غریبان
 بازم جلو در به رخت بنگرم اکنون
 مقصود تویی قاصدم آرد به تو پیغام
 هر غمزه فروشی همه را می‌خرم اکنون
 گویند ز دل می‌رود از دیده رود دور
 هرگز نبود همچو مثل باورم اکنون
 روزی که به آغوش تو بینم سر خود را
 بر در که حق سجده که راحت شدم اکنون

* * *

دور گیلن بیر یو لاسال شانلی ائویندن کئدیرم
 سالدی آخر بوفلک آیری ائلیمدن کئدیرم
 کولشنیم سولدو خزان اولدو خبر یوقدی چیچک دن
 بولبولو هانسی خطر سالدی کؤزومدن کئدیرم
 یوخدو عالمده وفا چو خلاری مجنون ائله دی
 لیلی تک سؤ کیلی نی وئردی الیندن کئدیرم

قوی بو سازیمدا قالا قیرما اونون تئللرینی
 یار او چون آسلامیشام آلمایشیندن کندیرم
 اولاییلمز او کولوستانه داخی او زچؤیورم
 کؤزله ییب چکمه کیلن آهی دریندن کندیرم

جعفر سلماسی

مردی پاکدل و از فیکان روزگار و جزو مشروطه خواهان سلماس بود
 در شاعری از سبک خراسانی پیروی می کرد . برای تجارت اغلب به استانبول
 می رفت و در آنجا هم وفات کرده است .

مسمط زیرین که در انقلاب مشروطیت سروده است . از اوست :

افسوس که شد بوم و بر کشور ایران
 از شومی جنگ و جدل داخله ویران

* * *

ساقی قضا جام بلا کرد چو لبریز
 بیمود به احرار وطن پرور تبریز
 شه کرد بیا از سر نو فتنه ی جنگیز
 جنگیز نبوده ست چنین سرکش و خوئریز
 حجاج نبوده است چنین ظالم و غدار

* * *

ای شاه ز فرمانبری دیو پرهیز
 وز شیوه نیرنگ وره دیو پرهیز

ور نیست به کیتی چو تو يك نيو پیرهیز
 کورستم و کو سام و چه شد کیو پیرهیز
 پیرهیز که روزی توهم از مرگی ناچار

* * *

نفرین به شهی کاین علم کینه برافراخت
 در خاک وطن تخم بد تفرقه افداخت
 شمشیر جفا بر سر احرار وطن آخت
 ایران همه از فتنه و شر زیر و زبر ساخت
 اندیشه فکر از بدی عاقبت کار

* * *

ای ملک بیجا مانده ز اشکان و ز ساسان
 کز صولتشان پیل دمان بود هراسان
 اکنون که تو را نیز بدست آمده آسان
 گر زانکه بود کرد تو و کار تو زینسان
 نبود بتو این افسر و اورنگ سزاوار
 قیام آذربایجان و ستارخان ص ۳۰۷

دیلمقانی

نامش ابراهیم است که در کودکی همراه خاواده‌اش به ارومیه رفته هنوز
 نوآموز دبستانی بود که زبان به شعر گفتن گشود.

دیلمقانی طبعی موزون و لطیف داشت و در گفتن انواع شعر استاد چیره‌دست بود. تحصیلات دوره اول متوسطه را خاتمه داد و به دانشسرای مقدماتی ارومیه وارد شده و در سال ۱۳۱۸ گواهینامه دانشسرا را دریافت کرد و در اداره فرهنگ استخدام شد. مدتی معلم ورزش و ادبیات بود و بعداً به تهران منتقل و در آنجا مقیم شد.

ابراهیم دیلمقانی نویسنده شایسته‌یی بود از آثار او چند جلد کتاب به چاپ رسیده است.

او مردی خوش بیان و نیک محضر بود از اشعارش در دسترس نگارنده نیست. بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجانغریبی

ص ۱۲۰

سعید سلماسی

از تاریخ قولد او اطلاعی بدست نیامد او در سلماس متولد شده و در عنفوان جوانی برای دیدن پدر خود که در بادکوبه مشغول تجارت بود به بادکوبه رفته و سپس با مرحوم غنی‌زاده به سیر و سیاحت بعضی از شهرهای روسیه مبادرت و به تفلیس مراجعت کرده است.

سعید در مراجعت به ایران اسباب و لوازم يك چاپخانه سربی را با خود به تبریز آورده و با دستیاری شادروان مشهدی محمدعلی مطبعه‌چی چاپخانه‌یی در مغازه‌های مجیدالملک تأسیس کرد که در موقع انقلاب مشروطیت در تبریز به غارت رفت.

پس از اعلام مشروطیت با مشروطه‌خواهان سلمات همکاری و از هیچ‌گونه کوشش در راه آزادی دریغ نوردید. پس از اینکه محمدعلیشاه مجلس را به توپ بست به استانبول رفت و در انقلاب تبریز به سلمات مراجعت و به همراه مشروطه‌خواهان سلمات با قوای استبداد جنگید و متأسفانه در جنگ (هشرو) در چند کیلومتری خوی در سال ۱۳۲۷ ه.ق. (۱۲۸۷ هجری شمسی) به شهادت رسید.

مرحوم حاج اسمعیل امیرخیزی می‌نویسد: «در بحبوحه‌ی جنگ با صدای بلند و شعار یا شاسین حریت (زنده باد آزادی) مجاهدان را تشجیع می‌کرد. کشته شدن سعید موجب تأثر کلیه‌ی آزادیخواهان شد و مورد علاقه جوانان آزاده‌ی سلمات بود. تا زنده بود سوگندهایشان بجان سعید و بعد از شهادتش بروح او سوگند می‌خوردند»

مرحوم سعید جوانی شجاع و سخنور بود و قبل از انقلاب در میدان مشق تبریز نطق‌های مهیج می‌کرد. سعید شعر هم می‌سرود و متأسفانه از اشعار او غیر از ملمعی بزبان فارسی و ترکی آذری که در زیر به نظر خوانندگان می‌رسد در دسترس ما نبود.

آه ای یار جان ای مونس شبهای اضطراب (منظورش وطن است)

باز هم تویی ؟ فدای نگاه ملول تو

گل ای مدام گریه و افغان ائدهن وطن

بازم چرا غریق خیال و تائری ؟

هر شب آخان سرشک تأثر نه دورندهن ؟

بی خواب و بی حضوری چشمان حسرت
 ائیلر لیسال عشقیمی بر باد ای وطن
 ای خسته ی طیب جو ای باغ خاطرات
 ای سبزه زار شوقی سوسوزدان سولان چمن
 آهی که از درون من آید معانی اش
 مقصودیمیز خلاص وطن دور وطن وطن
 ایام دی گذشت و صبح بهار ماست
 اوغروندا حاضر یک کی ائده ک بذر جان وطن
 قیام آذربایجان و ستارخان ص ۳۰۸

شریف الدین سلماسی

فرزند خسروخان و برادر شمس الدین پرویزی مؤلف تذکرة الاولیای
 پرویزی است .

او اشعار عاشقانه و عارفانه به زبان ترکی و فارسی دارد که موقع غارت
 خانقاه مقدار زیادی از آنها از بین رفت و مقدار کمی باقی مانده است .

شریف الدین در سال ۱۳۳۶ هـ . ق « ۱۲۹۶ هـ . ش. در قریه خاندرج وفات

یافت و در خوی مدفون شد . از ادست :

ای قطب زمانه میر عالم
 رحمی بنما به حال زارم
 بیچاره «شریف دین» بگوید
 بنمای جمال ، جان سپارم

تذکرة الاولیای پرویزی ص ۳۶۸ - ۴۵۸

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۷۱

صابر دیلمقانی

نامش حاجی رضا دیلمقانی و وقایع‌نگار روزنامه (اکینچی) بوده و در نظم استادی و مهارت داشت.

غالب آثار صابر در جریده (اکینچی) چاپ و انتشار یافته است. بنا بر نوشته‌ی شادروان محمدعلی تربیت، صابر در ۶۵ سالگی در ایروان وفات نمود.

ماده تاریخ فوت او «شاعر شیرین مقال - ۹۵۲» می‌باشد.

دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۰ سخنوران

آذربایجان ص ۹۵۲

غافل سلماسی

نامش پرویز خان ملقب به صفیر العارفین فرزند فرج‌اله‌خان از بزرگان ایل (لك) سلماس است.

او مردی عارف و کامل بود و در تهذیب اخلاق و رفتار خویش توجهی بسیار داشت و در کسب فضل و کمالات و تفکر و تعمق و تأمل در امور معنوی علاقه و فعالیت داشت و در نتیجه‌ی زحمت و کوشش مورد توجه مردم و صاحب مقام ارجمندی در عرفان گردید.

علاقمندان و مریدان او از وجود فیاض بهره‌مند شده و پروانه‌وار گرد شمع وجودش حلقه می‌زدند.

پرویز خان در انقلابات سال ۱۳۳۶ ه.ق. سلماس به صلاح‌دید و اصرار
میردانش به خوی نقل مکان کرد و در اندک مدتی فرزندش خسرو خان و نواده -
اش شریف خان وفات کردند و خودش هم بسال ۱۳۳۶ در ماه ذیقعدۀ جهان فامی
را پدرود گفت از این مرد عارف و کامل کرامات زیادی ظاهر شده که در تذکره -
الاولیاء شمس‌الدین پرویزی به تفصیل نوشته شده است .

پرویز خان تألیفات زیادی بشرح زیر دارد :

۱ - جواهر الکلام و مفتاح المرام : در سیر و سلوک و بیان طریقت‌ذهبیہ
رضویہ در چهارده جملہ و یک خاتمہ در سال ۱۳۰۲ ه.ق. نوشته شده است و با
مقدمه از حبیب‌الله لسان‌الولایہ به سال ۱۳۲۰ به چاپ رسیدہ است .
نسخه‌یی از آن در کتابخانہ دانشگاه تهرآن و نسخه‌ی دیگری هم در
کتابخانہ‌ی سپهسالار موجود است .

۲ - نوریہ : مطالب آن عرفانی و شرحی بر یک قسمت از اشعار «مرآت -
العارفین» میرزا ابوالقاسم ذہبی شیرازی است .

نسخه‌یی از آن در کتابخانہ‌ی آستان قدس رضوی است .

۳ - وجیزہ : مطالب آن در آداب و سلوک و مشی طریقه ذہبیہ نوشته
شده است .

نسخه‌یی از آن در کتابخانہ‌ی مرکزی دانشگاه تهرآن است .

۴ - مختصر المرائی : مثنوی معروفی است کہ در تذکره‌الاولیای پرویزی
چاپ شده است . و با این بیت شروع کرده است :

ابتدا بر اسم خلاق ودود کاو عدم را داده از قدرت وجود

نسخه‌ی از این کتاب به خط نستعلیق در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی است .

۵ - رساله سؤال و جواب .

۶ - رساله تطبیقیه .

۷ - استو له‌ی پرویزیه ، در این کتاب مطالب مهم عرفانی را از پیر خود مرحوم اعجوبه سؤال نموده و او به سؤال‌اتش پاسخ داده و چاپ نشده است .

۸ - رساله یوسفیه .

۹ - رساله سراج‌القلوب : که به نشر نوشته شده است و با کمک آقای شمس‌الدین پرویزی به چاپ رسیده است .

پرویز خان شعر هم می‌گفت و (غافل) و گاهی (صفیر) تخلص می‌کرد .
از اوست :

جان من شو تو یار درویشان	خادم و غمگسار درویشان
هو هو لا اله الا هو	هست دایم شعار درویشان
صبر و حلم و وفا و صدق و صفا	گشته از حق دثار درویشان
مال و جانت «صفیر» در ره عشق	زودتر کن نثار درویشان

* * *

جهد بنما که رازدان کردی	مالک ملک جاودان کردی
ده به آئینه‌ی دلت صیقل	فارغ از ظن و وهم و کمان کردی

سخنوران آذربایجان ص ۹۵۳ - جلالیه

ج ۱ ص ۲ - فهرست نسخه‌های خطی ج

۲ ص ۱۶۷۶ - تذکرة الاولیای پرویزی

تاریخ خوی ص ۵۶۵

غنی‌زاده

نامش محمود، از آزادیخواهان آذربایجان در دوران انقلاب مشروطیت بود، غنی‌زاده در ماه جمادی‌الثانی سال ۱۲۹۶ ه.ق. «۱۲۵۷» شمسی در شهرستان سلماس پا به عرصه‌ی وجود گذاشت.

تحصیلات خود را نزد مرحوم میرزا علی اصغر مفخر که از ادبا و شعرای فاضل سلماس بود فرا گرفت.

در مسافرتی که به قفقاز کرد با میرزا عبدالرحیم طالب اوف دیدار و با وی طرح دوستی ریخت و پس از بازگشت در شهر ارومیه به انتشار روزنامه فریاد همت گماشت.

این مرد مبارز در اوایل سال ۱۳۲۵ ه.ق. «۱۲۸۶» شمسی دوماه به کودتای محمدعلیشاه قاجار مانده به دعوت دوستانش سید حسین خان عدالت، سید محمد ابو ضیاء، سید حسن شریف‌زاده به تبریز آمد و منشیگری ستارخان را بهمهده گرفت و به عضویت انجمن ایالتی برگزیده شد.

در سال ۱۳۲۸ ه.ق. پس از آنکه سربازان تزار تبریز را اشغال و گروه زیادی از آزادیخواهان را به قتل می‌رسانند به اتفاق مرحوم دکتر رضازاده

شفق روزنامه‌ی شفق را بنیانگذاری و منتشر کرد و در همان سال نشریه‌ی هفتگی محاکمات را نیز در تبریز منتشر نمود. پس از اشغال تبریز توسط روس‌های تزاری به همراه امیر حشمت نیساری و حاج اسمعیل امیرخیزی به صلاح‌دید مرحوم ثقة‌الاسلام به استانبول رفت و تا اواخر سال ۱۳۳۴ ه.ق. در استانبول بود و سپس به آلمان عزیمت کرد، در برلن با همکاری کاظم‌زاده ایرانشهر - محمود اشرف‌زاده - محمدعلی‌خان تربیت - محمد قزوینی - سید محمد علی - جمال‌زاده - ابراهیم‌پورداود و سید حسن تقی‌زاده به فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی پرداخت و یکی از همکاران مجله‌ی کاوه منتشره در برلن بود.

ادوارد براون می‌نویسد غنی‌زاده از شعرای فصیح‌اللسان و شیرین بیان آذربایجان بود.

غنی‌زاده پس از چهارده سال دوری از وطن در خرداد ماه ۱۳۰۵ هجری شمسی به ایران مراجعت و روزنامه سهند را در تبریز منتشر کرد که ارکان دموکراتها پس از شهادت شادروان شیخ محمد خیابانی بود و چون آنهمه خونهایی که در دوران انقلاب مشروطیت ریخته شده است هدر رفته می‌بیند دق‌مرگ می‌شود.

مرحوم دکتر مهدی مجتهدی عقیده داشت که او از عدم پیشرفت کار انقلاب فوق‌العاده کسل و ناراحت شد و در اثر فامایمات مریض گردید و در سی‌ام بهمن ماه ۱۳۱۳ هجری شمسی در سن ۵۷ سالگی در تبریز درگذشت و روزنامه سهند پس از او به مدیریت احمد دهقان و پسر غنی‌زاده (فضل‌الله غنی‌زاده) تا سال ۱۳۱۷ شمسی انتشار یافت.

فقدان وی دوستانش را بسیار غمگین ساخت .

مرحوم حاج اسمعیل امیرخیزی قصیده‌ی در سوگ شادروان غنی‌زاده
سروده است که چند بیت از آن به نظر خوانندگان می‌رسد :

نگو سار ای آسمان بلند چه داری ز آزادگان دل‌نژند
نکون بادت این خرکه بر شده سراپرده‌ی لاجوردی پرند

* * *

نکه کن غنی‌زاده محمود را سخنور دیر آن مدیر سهند
چگونه کشیدش بکام اندرون دم آهنج این اژدر آزمند
دریغ از چنین نامبردار بود هشیوار و فرزانه و هوشمند
دریغ که از کین وارونه چرخ بختیید بالای سرو بلند
از آن پس که بود اندرین کهنه‌دیر به رنج اندرون سال پنجاه و اند
دریغ که آن رادمرد هژیر دل از مهر یاران به یکبار کند
دریغ از آن نفز گفتار او ز (هذیان) و آن جامه‌ی دلپسند
که بر کرد آن خامه‌ی عنبرین ؟ که بنگارد آن نامه‌ی ارجمند ؟
دل دوستان در غم سوگ او بسوزد چنان چون در آتش سپند
به تاریخ مرگش خرد نفز گفت (سزد گر شرر بر جهد از سهند)

۱۳۱۳

مجموعه‌ی کوچکی از اشعار غنی‌زاده در سال ۱۳۳۲ شمسی بوسیله‌ی
فرزندش در ۷۶ صفحه در تهران به چاپ رسیده است . اینک ایانی چند از قطعه‌ی
(هذیان) او که در حین بیماری سروده است :

هذیان

این که بینم عجباً تاب تب است
 اخترا کنند سوی من نگران
 شمع تابوت من مسکین است
 از چه آفاق چنین مانده خموش
 مرگك يك شاعر پندار پرست
 ناید این بار، چه بر ماه افتاد
 و ز چه رو مانده عوالم مبهوت
 باز این صحنه‌ی خوناب اندود
 نیست در کون صدایی مطلق
 که فرو می‌رود اندر جگرم
 می‌رباید ز من آرام و قرار
 برو ای مرغ چنین داد مکن
 که ندارد سرمویی تأثیر
 کاندرین ساحت گیتی حق نیست
 حق ز ویرانه‌ی ما بیرون است
 حق کجا؟ گوش فرادار و بین
 آتش قهر برافروخته‌اند
 آنچه بر توده‌ی غبرا گذرد
 آتش و خون به زمین حکم رواست

یا تصاویر هیولای شب است
 بهر جان دادن من منتظران
 این که می‌بینم یا پروین است
 پای ناسر شده گویی همه گوش
 مگر این مایه تماشایی هست
 راه کم کرد مگر چاه افتاد
 زیر و بالا همه در بهت و سکوت
 باز يك فاجعه‌ی خون‌آلود
 بجز از فاله‌ی مرغ یا حق
 سخت برنده چو يك نیسترم
 خواب از دیده قرار از دل زار
 اینهمه بیهوده فریاد مکن
 مرغ احمق پی کار خود گیر
 آنچه تو می‌طلبی مطلق نیست
 بلکه در چاه عدم وارون است
 روی گیتی همه آه است و این
 خافمان ضعفا سوخته‌اند
 دودش از طارم اعلا گذرد
 قدرت قاهر حق تو کجاست

حق کجا؟ رو در افسانه مزین
 آه ای جلوه‌گه ذات قدم
 ای بسا ناله که آنجا نرسید
 من کنون می‌رسمت خویش پیا
 بس که در دل ز تو آتش دارم
 اگرم پای بر افلاک رسد
 آتشی در ملکوت افروزم
 رخنه بر طاق سپهر ادازم
 بستام ز کفش لوح و قلم
 چنگ بر پرده اسرار زنم
 بنمایم به جهان موجود
 این چه عمریست که بر من بگذشت
 روز و شب سوز دل و خون جگر
 شمع خلوت‌نگه مستان بودم
 کس دلش بر من بیچاره نسوخت
 اشک خونین که ستردی تن من
 طالع سوخته گم شو ز برم
 ای هیولای مطلقم خفه شو
 دست بی‌مایه‌ی قدرت به ازل
 دوده‌ی دود جهنم بسرشت

آتشم بر دل دیوانه مزین
 ساعتی باش که تا من برسم
 دردی از تو به مداوا نرسید
 ای معلا وطن کبر و ریا
 بر حذر باش که آتش بارم
 دره‌یی بر تو از این خاک رسد
 که حجابات سراسر سوزم
 راست بر خالق اعظم نازم
 به سر سرسم او درشکنم
 تار و پودش درم و باز کنم
 که پس پرده بجز هیچ نبود
 همه با ناله و شیون بگذشت
 گریه‌ی بیهده‌ی شام و سحر
 دمی از گریه نمی‌آسودم
 شعله‌ی من پر پروانه نسوخت
 می‌فشردی همه در دامن من
 بخت آشفته برو از نظرم
 تا به قعر درک اسفل رو
 غالباً خواست کند مسئله حل
 سرنوشت من آواره نشوشت

می‌غنودم به خفاگاه عدم
 سرم آزاد ز سودای جنون
 نه مکدر دلم از بود و نبود
 نه مرا دیده که عالم دیدی

فارغ از دغدغه‌ی رنج و الم
 دلم آسوده ز غوغای شون
 نه لبالب تنم از زهر وجود
 و اینهمه منظره‌ی غم دیدی

ای خوشا بار دگر کنج عدم
 ای خوشا آن جایکه خواب ابد
 بستر راحت و آغوش وفا
 سر راه ابد ای تیره‌ی حاك
 بوی تو راحت جان می‌بخشد
 ای مرا مادر بیا مهر و وفا
 آمدم داغ به دل خون به جگر
 قدرت ظلم بد آنجا نرسد
 مرجبا از منت ای طرفه مقام

ای خوش آن عالم بی‌رنج و الم
 که تن از محنت جان باز رهد
 آخرین جای امید ضعفا
 آستان عدم ای توده‌ی پاك
 عطر گلزار جان می‌بخشد
 آمدم سوی تو بازو بگشا
 از سیه‌کاری فرزند بشر
 به کسی دست تعدّا نرسد
 بر تو ای حضره‌ی تاريك سلام

اینهم چند بیت از دو غزل غنی‌زاده :
 کم شد رهم به دشت نشان قدم کجاست

فرسوده شد قدم ز تکاپو حرم کجاست

آن را که خیمه در طلب او برون زدیم

بهر خدا بگو که سواد خیم کجاست

بال و پرّم به ساحت بیگانه پاك ریخت

آن شاخسار انس که سویش پرّم کجاست

تفسیر وحی و بساطن تنزیل کو مخوان
 ما را سر مباحث پرپیچ و خم کجاست
 شوریده را که باز نداند سر از قدم
 امکان فحص و بحث حدود و قدم کجاست
 جسم ضعیف را به ره سیل حادثات
 دست ستیز و قدرت لا و نعم کجاست

* * *

لطفاتی که تو داری کجا به گلزار است
 طراوتی که تو داری کجا به ازهار است
 صباحتی که تو داری کجا سحر دارد
 حلاوتی که تو داری کجا به اشعار است
 مگر نه پیش قدت سرو مانده پا در گل

مگر نه پیش جمالت گل چمن خوار است

سخنوران آذربایجان ص ۹۵۶ - داستان
 دوستان ص ۱۵۹ بزرگان و سخن‌سرایان
 آذربایجان غربی ص ۳۴۶ - مؤلفین مشار
 ج ۶ ص ۶۸ سخنوران نامی معاصر ج ۲
 ص ۱۹۵ - از صبا تا نیما ج ۲ ص ۳۲۵

نجفی

مؤلفان کتاب بزرگان و سخن‌سرایان در مورد ایشان چنین می‌نویسند:

فرزند ملا نجف است و از شعرای نامی سلماس که در شعر «نجفی» تخلص می‌کند.

نجفی در دوران جوانی مسافرتی به استانبول کرده و در مدارس آنجا به تکمیل معلومات خود پرداخت و بعداً به نجف مشرف شده و پس از اخذ درجه‌ی اجتهاد به سلماس مراجعت کرد و مشغول ارشاد مردم شد.

او تألیفات زیادی دارد که از آن جمله «پندنامه‌ی منظوم و کتاب الهیات» است. نجفی تاریخ منظومی نیز درباره‌ی انقلاب سلماس برشته‌ی نظم کشیده متأسفانه نسخه‌ی آن بدست نگارنده نرسیده است.

بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غری

ص ۳۶۴

نیمتاج سلماسی

نیمتاج سلماسی یکی از بانوان شجاع و وطن‌دوست و از شاعران نامی کشور می‌باشد این بانوی محترم خوشبختانه حالا زنده هستند.

نیمتاج فرزند یوسف لکستانی است که از خاندانهای بنام آن حدود می‌باشد تحصیلاتش تا یازدهم دبیرستان بوده و به زبانهای انگلیسی و عربی نیز آشنا است.

این بانو به دوزندگی و گلدوزی علاقمند و وارد است، طبع موزونی دارد و در اشعارش مضامین لطیفی می‌آورد.

هنگام شورش آشوریان در آذربایجان که در سال ۱۳۳۷ ه.ق. (۱۲۹۷

هجری شمسی) روی داد قطعه‌یی بنام (کاوه) ساخته که فوق‌العاده مؤثر و مهیج بود.
 در این شورش حتی قوم و خویشهای این بانو را هم کشتند.
 نیازمندی سلماسی در ساختن این قطعه مردم را تشویق به مبارزه بر علیه
 اخلالگران و آشوب‌طلبان کرد. اشعار این بانوی شجاع مردم را طوری به
 هیجان آورد و احساساتی کرد که مافوقش متصور نبود و کار بجایی رسید که
 مردم جان به کف گرفته و ریشه فساد را کنند.
 نیازمندی خانم یکی از بانوان شریف و وطن‌دوست و از شعرای نامی و
 فداکار کشور عزیز ایران می‌باشند متأسفانه از او اشعار زیادی در دسترس ما
 نیست.

از اوست :

کاوه

ایرانیان که فر کیان آرزو کنند
 باید نخست کاوه‌ی خود جستجو کنند
 مردی بزرگ باید و غزنی بزرگتر
 تا حل مشکلات به نیروی او کنند
 آزادگی به دسته شمشیر بسته است
 مردان همواره تکیه‌ی خود را بدو کنند
 ایوان پی‌شکسته مرمت نمی‌شود
 صدبار اگر بظاهر وی رنگ درو کنند

شد پاره‌پرده‌ی عجم از غیرت شما
 اینک بیاروید که زنها رفو کنند
 نسوان رشت موی پریشان کشیده صف
 تشریح عیبهای شما مو به مو کنند
 دوشیزگان شهر ارومی گشاده‌رو
 دریوزه‌ها بیرزن و بازار و کو کنند
 بس خواهران بخطه‌ی سلماس تا کنون
 خون برادران همه سرخاب رو کنند
 نوحی دگر بیاید و طوفان دیگری
 تا لکه‌های تنگ شما شستشو کنند
 قانون خلقتست که باید شود ذلیل
 هر ملتی که راحتی و عیش خو کنند
 گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۶۷۸ - بزرگان
 وسخن‌سرایان آذربایجان غربی ص ۳۷۲

مرند و ز نور

مردند از شهرهای تاریخی و قدیمی آذربایجان شرقی است و دردآمنه‌ی کوه
میشو واقع شده. ابن فقیه در سده‌ی سوم هجری قمری درباره‌ی مردند چنین نوشته
است :

«دهکده‌ی کوچکی بود ابوالبعیث بر آن بارو ساخت و سپس فرزندش
محمد دژ آن را بر آوردند و در آن کوشکی نیز ساخت».
اهالی مردند زحمتکش و فعال می‌باشند. آب و هوای ییلاقی و ملایم و
سالم دارد. کشاورزی و صیفی‌کاری در آنجا پیشرفت کرده و میوه‌های خوب و
شیرین و سالم دارد.

توابع مردند عبارت است از :

رودقات : (النجق ، امند ، اندیل ، زرقان ، هرزقق ، ...)

هرزندات : (زفوز ، هرزند جدید ، هرزند عتیق ، ...)

جلفا : (علمدار و گرگر ، ...)

این شهرستان از نظر تقسیمات کشوری از سه بخش بشرح زیر تشکیل
یافته است .

بخش مرکزی ۹۸ آبادی

زفوز ۲۰ آبادی

جلفا ۲۶ آبادی

مردند در ۷۲ کیلومتری شمال باختری تبریز و در ۷۶ کیلومتری جنوب
مرز ایران و شوروی است .

مشخصات جغرافیایی آن عبارتست از :

طول ۳۵ درجه و ۴۶ دقیقه و ۳۵ ثانیه
عرض ۳۸ درجه و ۲۶ دقیقه و ۲۲ ثانیه و اختلاف ساعت با تهران ۲۲ دقیقه
و ۳۳ ثانیه است .
زنوز یکی از بهترین و زیباترین بخشهای آذربایجان است و آب و هوای
آنجا نیز خیلی عالی و سبب زنوز بسیار مرغوب و معروف است .
سخنوران معروفی بشرح زیر از مرند و زنوز و سایر قسمت‌های آن
برخاسته‌اند :

تالاندی

از سخنوران معروف قصبه گر کر است . در علوم نقلی و عقلی استاد و در
فن عروض و قافیه ماهر بوده و در اپیدمی و با بسال ۱۲۸۳ مرحوم شده است .
اشعار او به زبان ترکی است . و در دسترس ما نیست .

حدیقه الشعر - دانشمندان آذربایجان

ص ۸۴ سخنوران آذربایجان ص ۱۰۴۵

ثابت اندییلی

از شاعران قرن سیزدهم ه.ق. است که در اندییل متولد شده و در تبریز
ساکن بود. اشعارش خوب و دارای مضامین شیرین است و بزبانهای فارسی و
ترکی آذربایجانی است و اغلب اشعارش نوحه و مصائب حضرت سیدالشهدا است
و دیوانش در حدود ۲۵۰۰ بیت شعر دارد .

دو بیت زیر از غزلیات فارسی اوست :

شانه بر زلف مزن خون دلم را تو مریز

آشیان بسته دلم در سر آن زلف پریش

(ثابت) از زاهد پشمینه حذر کن بگریز

گر که طبع است ولی آمده در صورت میش

نسخه‌ی دیوان ثابت در کتابخانه‌ی شادروان حاجی محمد فخرجوانی در

۱۰۶ بر که ۱۵ سطری موجود است .

از غزلهای اوست :

زمانه گر نسازد ما بسازیم

بیا ای شمع ما با هم گدازیم

من و تو با خدای خویش نازیم

اگر زاهد به زهد خویش نازد

همه رفتند و ما در عشق بازیم

همه هشیار ، ما مستیم و مدهوش

اسیر عشق و مفتون ایازیم

در این ویرانه (ثابت) همچو محمود

* * *

در بیتی به زادگاه خود چنین اشاره کرده است :

بزمی است بزم عشق در اوقال و قیل نیست

تیرسد اگر خلیل ز آتش خلیل نیست

جانا مکن غیبت کبری ز اندبیل

دائم تو را اگر چه وطن اندبیل نیست

دانشمندان آذربایجان ص ۸۸ - سخنو -

ران آذربایجان ص ۱۰۱۷ - دیوان ثابت

اندبیلی - ریحات الادب ج ۱ ص ۲۶۱

حقیر

نامش حاجی میرزا غفار مرندی معروف بقصه‌خوان، قصائد و غزلیات بسیار گفته و قطعه زیر را در سال ۱۲۸۲ ه.ق، (۱۳۴۴ شمسی) ساخته که مشهور و معروف است.

پیچ پیچ ایتمیون جهانی یخمیون	انما النجوی من الشیطان اخی
باخ هرا نه هامی استحکامله	پیچ پیچدن بول خراب اولدی اخی
هی دیرسوز بربرینون گوشنه	تابکی بسدور داخی چکدوم نخی
باطنه باخسان خیانت کوزلری	ظاهره باخسان دیر بخ بخ بخ
چوخ اوزون گئتمه حقیرا بس ایله	چک توتکون دیلنی چالما دخی
	حدیقه الشعرا - دانشمندان آذربایجان
	ص ۱۱۸ - سخنوران آذربایجان ص ۱۰۴۵

شهاب مرندی

قاضی شهاب از شاعران خوش طبع و شیرین زبان قرن دهم ه.ق. مرند است. از اوست

تو را عاشق فراوان شد من از غم ناتوان گشتم

تو عاشق دوست گشتی من به کام دشمنان گشتم

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۱۸ - تحفه‌ی

سامی ص ۱۲۶ - روز روشن ص ۳۶۳

ضیاء زفوزی

نامش کربلایی آقا زفوزی از شعرای ترکی زبان قرن سیزدهم ه. ق. آذربایجان است.

دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۱ حدیقه الشعر

ضیایی مرندی

نامش میرزا جهانگیر خان فرزند میرزا تقی خان خوشنویس است. او در سال ۱۲۷۵ ه. ق. (۱۲۳۷ هجری شمسی) متولد شده و مردی فاضل و کامل بوده و کلمات قصار حضرت علی (ع) را بفارسی منظوم ترجمه کرده است. ضیایی از طرف مادری نواده‌ی جهانگیر خان سلطان نواده‌ی علیرضاخان است و پس از تکمیل تحصیلات خود به استخدام دولت در آمد و بیشتر مأموریتش در وزارت خارجه بود.

ضیایی دیوانی دارد که پس از فوتش در تهران به چاپ رسیده است. منظومه‌هایش سیاست‌نامه و حقیقت‌نامه و وصیت‌نامه است که در زمان حیاتش در سال ۱۳۳۱ ه. ق. (۱۲۹۱ هجری شمسی) در استانبول چاپ شده است. او در اواخر عمر خود به قم رفته و در آنجا مقیم شد و در سال ۱۳۵۲ ه. ق. ۱۳۱۱ شمسی در همانجا رحلت کرده است.

از اوست:

نامست شراب عشق ز آن ساغر لبریزم

که مرغ شباهنکم، که شاهد شب خیزم

پر غلغله شد کردون از آه شباهنگم
پر ولوله شد هامون از بانگ شباويزم

* * *

سر مست چنانیم که صهبا شناسیم ساغر ز می و باده ز مینا شناسیم
ما شور ز شیرینی و تندی ز حلاوت زهر و کدر از شهد مصفا شناسیم
در هر چه که بینیم همه صنع تو بینیم باغ و چمن و کوه ز صحرا شناسیم
اوراق جهان دفتر آیات تو خوانیم بر کک و شجر و دجله و دریا شناسیم
آثار وجود تو ز هر چیز هویدا است پیدا و نهان، سر و هویدا شناسیم
مخمور ز عشقیم (ضیایی) نه ز صهبا مقصود نداریم و تمنا شناسیم
دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۲ - سخنو-
ران نامی ج ۱ ص ۱۵۶ - سخنوران آذر-
بایجان ص ۱۰۳۰

عاجز مرندی

نامش میرزا یوسف در قرن سیزدهم ه.ق. می زیست در تذکره حدیقه -
الشعرا نامی از او برده شده است.

دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۰

فانی زنوزی

نامش مولانا محمد حسن فانی زنوزی فرزند میرزا عبدالرسول که از

سادات حسینی است و از بزرگان و فضلا و دانشمندان عصر خود بوده و تاریخچه‌ی زندگانی خود را در کتاب ریاض الجنة که یکی از تألیفات اوست نوشته و مشکل نویسندگان بعدی را حل و آسان نموده است. «ریاض الجنة» کتابی است مشتمل بر یک هزار و یکصد و پنجاه صفحه.

مولانا فانی در علوم عقلیه و نقلیه و ریاضیه اطلاعات کافی و وافی داشت و در اوایل جوانی در تبریز پیش مولانا محمد شفیع دهخوارقانی تحصیل کرده و پنج سال نیز از محضر مولانا عبدالنبی فرزند طسوجی فرزند شرف الدین محمد در اکثر علوم ادبی و ریاضی کسب فیض کرده است مؤلف محترم سخنوران آذر-بایجان می نویسد:

«مولانا فانی بسال ۱۱۹۵ ه.ق. «۱۱۵۹» شمسی روانه عتبات عالیات شده و در آنجا در خدمت آقا محمد بهبهانی و میرزا مهدی سهرستانی و آقا سیدعلی کسب فیض و کمال کرده و بسال ۱۲۰۳ ه.ق. (۱۱۶۷ هجری شمسی) به مشهد مقدس رفته و پس از دو سال توقف در آنجا، سال ۱۲۰۵ به اصفهان رفته و مدتی نیز در آن شهر در محضر اساتید و فضلا تکمیل معلومات کرده است بعد به خوی مراجعت و در آنجا بنا به دستور حسینقلی خان دنبلی کتاب بحر العلوم و ریاض الجنة را تصنیف نموده است.

این دو کتاب مولانا فانی به منزله‌ی دایرةالمعارف آن عهد محسوب می شود بحر العلوم را در تاریخ ۱۲۰۹ ه.ق. «۱۱۷۳» شمسی در هفت بحر و ریاض الجنة را در سال ۱۲۱۶ ه.ق. «۱۱۸۰» شمسی که شامل یک مقدمه و هشت روضه و یک خاتمه است تألیف کرده است و روضه‌ی رابع و خامس و سادس و سابع آن

مشمول به تراجم احوال علما و حکما و شعرا و وزراء و تألیفات و آثار و افکار و اشعار آنهاست .

مولانا در ریاض‌الجنة به ترجمه‌ی حال خود چنین اشاره کرده است :

«فانی مؤلف این مجموعه نام بی‌نام این مستهام در السنه و افواه معروف
محمد حسن ، ولد فقیر الحاج میر عبدالرسول حسینی زفوزی است و زنوز
قصبه‌یی است از توابع مرند که محل سکنای اجداد فقیر و تولد فقیر در بلده‌ی
فاخره خوی در سنه‌ی ۱۱۷۲ ه.ق. «۱۱۳۷» شمسی روز شنبه هیجدهم ماه صفر -
المظفر هشت ساعت از روز مزبور گذشته ... بوده است . و بعد از دو سال والد
از آنجا کوچ فرموده در قصبه‌ی طیبه‌ی زنوز که مسکن اجداد ایشان بوده
مطوطن شد ... همینکه سن فقیر به ده دوازده رسید و فی‌الجمله سواد فارسی
پیدا کردم مرا با خود به دارالسلطنه‌ی تبریز بردند . چندی از فضلا که با والد
کمال خصوصیت داشتند ... متکفل پرستاری من نگشتند والد ماجد چون حال
را بدین منوال دید در کمال یأس مصمم به مراجعت گردید . در صباح آن روز
قدوة‌الفضلا ... مولانا شفیع دهخوارقانی وارد والد ماجد معانق شده زبان به
معذرت کشاد و ... متکفل جمیع امورات فقیر شده در منزل خود نکه داشت و
قریب به یکسال متوجه درس و بحث من شده بعد از آن به اذن والد در بلده‌ی
خوی تا چهار پنج سال در ظل تربیت و حمایت مولانا عبدالنبی بودم و از تأثیر
انفاس قدسیه‌ی ایشان در اکثر علوم ادبیه و ریاضیه حظ کامل حاصل نموده بعد
از آن در سنه‌ی هزار و صد و نود و پنج روانه‌ی کربلای معلای شده و چهار سال
متجاوز در آن مکان از فضلی آنجا سیما مولانا آقای محمدباقر بهبهانی و ...

میرزا مهدی شهرستانی و قدوة‌الفضلا آقا سیدعلی عالم ربانی مستفیض و مستفید شدم و در علوم نقلیه از فیض قدسیه‌ی ایشان به قدر وسیع و حوصله و قابلیت بهره برداشته و بعد به بلده‌ی خوی مراجعت و چندی در آنجا توقف و از آنجا در سنه‌ی ۱۲۰۳ ه.ق. به سمت ارض اقدس مشهد مقدس عازم شدم بعضی از نکته‌ها سنجان تاریخ و رود این ناتوان را به آن ارض فیض نشان مصراع (بایوان سلیمان یافت ره مور) یافتند و دو سال متجاوز در آنجا از افادات میرزا محمد مهدی... مستفید و از علوم نقلیه و فنون ریاضیه بقدر قابلیت استفاد و در ۱۲۰۵ ه.ق. از جوار معصوم مرخص و به اصفهان وارد و مدتی هم در آنجا توقف و از افادات فضلی آن مکان فیض بنیان تمتع برده باز به بلده‌ی خوی مراجعت و در اوایل شباب گاهی بفرستادن اشعار می پرداخت و به سبب عدم تدوین اکثر آنها بر طرف و نایاب و پاره‌یی که در خاطر بود اگر چه قابل تحریر نبود نهایت چون در عداد شعرا بودیم در تلو شعر آنها نوشتیم (در حدود ۵۵۰ بیت آورده) و در پایان ترجمه افزوده است که «پاره‌ی اشعار این خاکسار در روضه‌ی علما در ترجمه‌ی ملا عبدالنبی طسوجی گذشت و پاره‌ی دیگر هم در این روضه در ترجمه‌ی مضطر خراسانی می‌آید و در تضاعیف روضات گذشته و آینده هم اشعار عربی و فارسی بسیار مذکور گردیده است و مفصل احوالات حقیر در روضه علما به عنوان حسن مشروحاً ذکر شد».

تألیفات مولانا فانی بشرح زیر است :

۱- بحر العلوم : این کتاب را در سال ۱۲۰۹ ه.ق. «۱۱۷۳» شمسی درخوی

بنام حسینقلی خان دنبلی نوشته کتابی است ملمع و کشکول مانند در هفت جزوه.

نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی مجلس بشماره ۲۱۸۶ و در کتابخانه‌ی ملی تبریز بشماره ۳۵۵۶ موجود است .

۲- ریاض الجنة: کتابی است در یک مقدمه و هشت روضه و یک خاتمه بسال ۱۲۱۶ ه.ق. «۱۱۸۰» شمسی بدستور حسینقلی خان دنبلی بشرح زیر :

۱- در احوال جمعی از ذوات شریفه از امامان و جزء آنها ۲۸ قسمت .

۲- در احوال جمعی از ذوات خبیثه ۷ قسمت .

۳- در ذکر آنچه درعالم موجود است من البدایه الی النهایه ، ۲۵ قسمت .

۴- مشاهیر شعرای عرب .

۵- احوال مشاهیر و وزرا .

۶- نوادر حکایات ، در خاتمه‌ی تاریخ اتمام کتاب و آنچه مناسبت این

باب است .

۷- احوال علمای عامه و خاصه و عرفا و حکما .

۸- ملوک و طبقات سلاطین .

علاوه بر کتب مذکور ، زبدةالاعمال و وسیلة النجات در ادعیه و اوراد

نیز از تألیفات اوست .

از اوست :

تو را نه شیوه‌ی عاشق‌کشی گریز آیین است

چرا همیشه درابرویت ای صنم چین است

به جان چرا همه دم مایل جفای منی

اگر نه از من مسکین دل تو پر کین است

دل من است به دست توشوخ خونخواری
 چو صعوه بی که گرفتار چنگ شاهین است
 دمی به سوی من از رحمت نمی بینی
 سرم فدای تو آیین دلبری این است ؟
 تو راست ریختن خون من مباح ولی
 مرا رضا به قضای تو مذهب و دین است
 نظر ز «فانی» بی دل مکن دریغ که او
 در آستان تو از بندگان دیرین است
 مولانا فانی در سال ۱۲۱۸ ه.ق. «۱۱۸۲» شمسی وفات کرده است و یکی
 از شعرای معاصر این ماده تاریخ را ساخته است .
 فانی به وصال دوست پیوست = ۱۲۲۳
 این ماده تاریخ در مواد التواریخ مصراع چنین ضبط شده است :
 فانی بوصال دوست پیوست = ۱۲۱۸
 از اشعار او است :

باللوح ما رقم الرحمن منذبدي
 فو ناکحاً جبه بالنون و القلم
 بالله یا لائمی دعنی علی المی
 فی حب هذا الفتی ایای لا تلم
 از مثنویات فانی :

ای برق متاع آشنایی
 دامن زن آتش جدایی
 ای دشمن دوستان یکرنگ
 ای دوست به دشمنان دل سنگ
 ای آنکه به دل وفا نداری
 فکر غم آشنا نداری

ای بیهده کار و بی وفا یار	ای گشته به این و آن وفادار
از بهر چه یار آن و اینی	از بنده بگو چرا غمینی
بگرفتی و در قفس فکندی	بی همدم و همنفس فکندی
ای سرو ریاض زندگانی	این است طریق زندگانی
مرغی که ز جور دور ایام	افتاده به قید دام ناکام
درباره‌ی او دو کار باید	کاری به جز این دو برنشاید
یا باید کشت یا رها کرد	نه آنکه به درد مبتلا کرد
از رباعیات اوست :	

گفتی که به درد تو دوا خواهم کرد	خوش باش که منبع دوا خواهم کرد
این بود وفا که ترك کردی ما را	من ترك نواى صنم کجا خواهم کرد

* * *

در عالم عشق می پرستی بهتر	رندی و قلندری و مستی بهتر
هستی مطلب که بهر عاشق به جهان	يك نیستی از هزار هستی بهتر

* * *

دیروز ز دوریت فغان سر کردم	دامن ز سرشك دیده‌ها تر کردم
که سر ز تغافل تو کردم بر خاک	که خاک ز هجران تو بر سر کردم

* * *

مرحوم فای در کتاب خود از آثار صبا به تفاریق و تناسب مقام ذکر کرده از آن جمله قصیده‌ای است که در فخر کتاب فدیله به متقیت علی بن ابی - طالب علیه السلام گوید :

کیست آن دانای نادان چیست آن گویای لال

در شواهد بی‌شبه و در مسائل بسی مثال

ساکت بسیار گوی و ساکن گیتی نورد

آنکه باریک‌بین بود هم ابکم شیرین مقال

نزد هر بیناست بینا در بر هر کور کور

پیش هر گویاست گویا در بر هر لال لال

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۱۹ - ریاض -

الجنة ص ۵۹۳ داستان دوستان ص ۸ -

تذکره‌ی اختر ص ۱۵۵ - فرهنگ سخنو -

ران ص ۴۲۹ دانشمندان آذربایجان ص

۲۹۲ - ریحانت‌الادب ج ۲ ص ۷۸۹

فدوی

نامش ملا مهرعلی معلم نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز بود و در شعر

(فدوی) تخلص می‌کرد و در اوایل سلطنت قاجار در تبریز می‌زیست و فرهاد

میرزا در تذکره‌ی ذبیل سال وفات او را ۱۲۶۲ ه.ق. (۱۲۲۴ هجری شمسی) در

تبریز قید کرده و نوشته است :

(مردفصیح‌البیان ، مرقع لباس و ملمع اساسی بود ... نزدیک به سیصد جلد

کتاب داشت که غالب آنها به خط خودش بود و خط شکسته‌ی نستعلیق متوسطی

داشت در اواخر عمر زنی گرفت و از او اولادی به عمل آمد و در مراتب شعر

و شاعری ید علیا داشت فن حسابی او ترکی پس از آن عربی و پس از آن فارسی بود. »

او شاعری توانا و به زبانهای عربی و ترکی و فارسی شعر می گفت اشعار ترکی را از فارسی بهتر می گفت .

چندین قصیده‌ی مفصل عربی و فارسی دارد و از جمله قصاید عربی او که در مدح حضرت امیر علیه السلام گفته که بیت زیرین مطلعش می باشد :

ها علی بشر کیف بشر ربه فیه تجلی و ظهر

این قصیده‌ی عربی را که مشتمل بر سی بیت است استاد مهندس نقوی (حامد تبریزی) که از شعرای توانای معاصر است بزبان پارسی تخمیس کرده است که از نظر خوانندگان می گذرد :

کیست این نور خدای اکبر - که دهد جلوه به شمس و به قمر

حکمرمای قضا سیر قدر

ها علی بشر کیف بشر ربه فیه تجلی و ظهر

ای که گفتی که علی نیست خدا - گر خدا نیست ازو نیست جدا
به ره گمشدگان نور هدی

هو والمبدء شمس و ضیاء هو والواجب نور و قمر

حکم تو بر همه عالم ساری - مهر تو در رک جانها جاری
تو یدالهی و از غش عاری

اذن الله و عین الباری یا له صاحب سمع و بصر

علی آن مظهر حق دست خدا - به جبین دو جهان نور صفا
علت خلق زمین است و سماء
علت الکون و لولاه لما کان للعالم عین و اثر

گشت شرمنده ز حلم تو عدو - آنکه انداخت بروی تو خدو
آید این نغمه به گوش از هر سو
ولد ابداع ما تعقده من عقول و نفوس و صور

دشمنان تو ز هر خیل و گروه - از دم تیغ تو دایم به ستوه
ای بمیدان غزا همچون کوه
جنس الاجناس علی و بنوه نوع الانواع الی حادی عشر

خیل دلسوختگان را آهن - روزی کیرسنگیان را ضامن
کنج اسرار ازل را خازن
مظهر الواجب یا للممکن صورت الجاعل یا للمظهر

آنکه افکند به هنگام و غا - لرزه بر پیکر ارباب دغا
کرد شیر اوژن میدان غزا

ما رمی رمیه الا و کفی ما غزی غزوة الا و ظفر

بیا علی هر که بشد رویارو - گشت لرزان به خود از هیبت او
ذوالفقارش شرر جان عدو
اغمد السیف متی قابله کل من جرّد سیفاً و شهر

رهرو و راهبر رام فلاح - آفتاب فلك سلم و صلاح
از تو پیدا به جهان لیل و صباح
اسداله اذا جال و صاح ابو الایتام اذا جاد و بر

دوستت در کنف رب رحیم - دشمنت پیرو شیطان رحیم
علی آن قاسم رضوان و جحیم
حبه مبدء خلد و نعیم بغضه مبدء نار و سقر

در گلستان به سر شاخه‌ی کل - به ولای تو نواخوان بلبل
به جهان از تو بود هر غلغل
هو فی کل امام الککل من ابوبکر و من کان عمر

علی ای فخر بشر خیر انام - شرح مدح تو ننگجد به کلام
که کند ذات خدا بر تو سلام

لیس من اذنب یوماً بامام کیف من اشرك دهرأ و کفر

* * *

پور بوطالب و بن عم رسول - همسر حضرت زهراى بتول

دین حق را تو فروعى و اصول

قوسك قوس عروج و نزول سهمك سهم قضاء و قدر

* * *

آن مریدی که بود وردش (هو) - به در شاه نجف آرد رو

تا بگیرد ز کف پیر سبو

کل من مات و لم يعرفه موته موت حمارأ و بقر

* * *

آفتاب آیتی از پرتو تو - مه ز مهر تو فشاند پرتو

ای به طاعت ز رسل برده گرد

خصمك البغضه و الله و ولو حمدالله و ائتنی و شکر

* * *

علی ای راه صفا را رهرو - در تقا از همگان برده گرد

خرمن خصم خدا را تو الو

خلک بشره الله و الو شرب الخمر و غنی و فجر

* * *

شمع جمع حرم آل عبا - شافع اهل گنه روز جزا

خضر را از یم تو آب بقا

من له صاحبة كالزهرا و سلیل کشییر و سبر

عارف حادث و دانای قدم- وارث علم رسول اکرم
در علم است علی بر عالم
عنه دیوان علوم و حکم فیه طومار عطیات و عبر

در نیستان جهان شیر خدا- بدبستان شرف درس تقا
به شبستان فلك شمع رجا
و هو النور و اما الشرا فضلام و دخان و شرر

هستی ذات خدا را تو علم- به تو داده‌ست خدا لوح و قلم
امت در دو جهان فخر امم
بو تراب و کنوز العالم عنده نحو سفال و مدر

لا مکانی و مکان همه جا- لا یموتی و ممات تو بقا
بی مثالی و مثالی ز خدا
ایها الخصم تذکر سندا متنه صح بنص و خبر

مصطفی ختم رسولان بشیر- مبشر وحی خداوند خیر
حج آخر چو شد از نفاقه بزیر

اذاتی احمد فی خم غدیر بعلی و علی الرحل نبر

* * *

رفت بر منبر و گفتا (قولوا) - بجهان نیست خدا (الا هو)
 من رسولش و علی آیت او
 قال من کنت انما مولا فعلی له مولا و مفر

* * *

اولی است و وصی است و امیر - او امام است و همام است و مجیر
 وارث احمد مرسل به غدیر
 قبل تعیین وصی و وزیر هل تری مات نبی و هجر؟

* * *

ای سبق برده ز افران به خلوص - مرشد کامل عاری ز نقوص
 مصطفی را تو وصیی به نقوص
 من انی فیه نقوص بخصوص هل باجماع عوام ینکر

* * *

آیت هستی حق ذوالمن - گنج اسرار خدا را مخزن
 قطب اقطاب زمینی و زمن
 آیت الله و هل یحجد من خصه الله بای و سور

* * *

علی ای سرور خوبان جهان - عاشق روی توام از دل و جان
 ای تو عشاق جهان را جانان

وذلك اوجب ما في القرآن

اوجب الله علينا و امر

هر که آورد به غیر تو پناه - روز محشر بکشد بار گناه

هست بر قول من این گفته گواه

مدعی حب علیاً و عدا
مثل من انکر حقاً و اقر

قصیده‌ی ۵۵ بیت‌ی دارد که در مدح یکی از بزرگان معاصر خود گفته و

چنین آغاز می‌شود:

دور ایام را بقیایی نیست	در مزاج جهان وفایی نیست
که از آن سست‌تر بنایی نیست	نکنی تکیه بر بنای جهان
که سزاوار اعتنایی نیست	اعتنا بر اساس دهر مکن
دل نگهدار دلربایی نیست	دل به دنیا مده که آن معشوق
کاندر آن با حق آشنایی نیست	من ندانم چه روزگار است این
کس در اندیشه‌ی فنایی نیست	همه در معرض فنا ، اما
جز هنر جنس ناروایی نیست	خون خوریدای هنروران کامروز

اولسا مفتی آدی بیر زاد اولماز	زاد بندینده اولان راد اولماز
سنه شاگرد اولان استاد اولماز	ای معلم منی اوز حالیمه قوی
دهر باغیندا اولان شاد اولماز	لاله‌تون باغرینه باخجاق بیلدیم
تا دو شط اولماسا بغداد اولماز	عاشقه سویلیمون آغلماسون

بیر چکر دیم سنه زاهد اما خاک اولان کیمسنه ده باد اولماز
 او رفیق لر که منیم واریدلر ددیلمر مهر علی داماد اولماز
 بیله ویردیم که ددی مشاطه بو خرابه داخی آباد اولماز
 عاشق اولدون «فدوی» عقلی بوراخ بیر عروسه ایکی داماد اولماز
 او پسری بنام میرزا فضلعلی داست و خانوادهی او حالا هم بنام فضلای در
 تبریز ساکن هستند .

دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۵ - زنبیل
 فرهاد میرزا ص ۸۰ - نشریه دانشکدهی
 ادبیات تبریز سال اول شماره ی ۵ ص ۲۶
 سخنورای آذربایجان ص ۱۰۲۵ - فرهنگ
 سخنوران ص ۴۳۷ - ریحانت الادب ج ۴
 ص ۳۱۱

فنا ی زنوزی

نامش میرزا عبدالرسول فرزند میرزا محمد حسین فانی که در شعر ، فنا
 تخلص می کرد .

از شاعران قرن سیزدهم ه.ق. زنوز است .

او بمسافرت علاقه ی زیادی داشت در جوانی اغلب به سیر و سیاحت می رفت
 در مسافرت روم با مؤلف تذکرة الخطاطین میرزا سنگلاخ ملاقات و طرح دوستی
 افکند .

فنا دیوانی دارد که نسخه‌های آن در کتابخانه‌ها بشرح زیر موجود است :
نسخه‌یی در تبریز در کتابخانه‌ی ملی بشماره ۵۶۲ به خط خود شاعر که بدون رعایت حروف آخر قوافی نوشته است . در مرثی و نوحه می‌باشد این نسخه در ۱۶۷ برک ۱۶ سطری است و نسخه‌ی دیگری در کتابخانه‌ی ملی تبریز بشماره‌ی ۵۶۱ موجود است که با مصراع زیرین شروع می‌شود :

باز این فغان و غلغله اندر زمانه چیست

در تهران کتابخانه‌ی ملی به شماره‌ی ۷۲۹ با دیباچه‌یی به نشر سپس مرثی و ساقینامه و رباعیات اوست در ۲۰۰ برک ۱۷ سطری .
در تهران کتابخانه‌ی مجلس به شماره ۵۱۵۸ به خط نستعلیق خود شاعر در ۱۹۴ برک ۱۶ - ۱۵ سطری .

تهران - کتابخانه‌ی ملی به شماره‌ی ۱۶۶ به خط نستعلیق عبدالکریم .
فنا در سال ۱۲۶۳ ه.ق. ۱۲۲۵ (هجری شمسی) وفات کرده است .

اشعار زیر در تاریخ بنای مسجد نمازیه خوی که به هزینه‌ی شادروان حسین خان بیات ما کو ساخته شده سروده شده است .

در زمان جلوس جمجاهی	که بود زیب تخت خاقانی
فخر ایل بیات ما کویی	هادم کفر و شرع را بانی
مسجدی ساخت تا شود برپا	پایه‌ی کعبه‌ی مسلمانی
گفت تاریخ این مقام «فنا»	(کرد معمور کعبه ثانی)

۱۲۳۸ ه.ق. ۱۲۰۱ هجری شمسی

فنا در ماده تاریخ شهادت امیر خان سردار چنین گفته است :

سردار امیر خان به لشکر
تاریخ شهادتش فنا گفت

هم نظم چو رشته‌ی کهر داد
(سردار بکوی دوست سرداد)
۱۲۴۲ ه.ق. ۱۲۰۵ هجری شمسی

از ساقینامه‌ی اوست :

خدا را ستایش که آرد برون
چه آب ارچکد قطره‌بی روی خاک
اگر خضر از او جرعه‌یی یافتی
از او قطره‌یی گر چکد بر صدف
به عشاق از وی صفایی دهند
اگر مفتی شهر از او شهد کام
حرام است بر زاهد خودپرست

ز رکهای رز آب آتش درون
سراسر کند خاک را جان پاک
رخ از عمر جاوید بر نافتی
بریزد همه در و گوهر ز کف
به رنجور از وی دواپی دهند
شدی، کی، کجا گفتی آنرا حرام
نه بر عاشق مست روز الست

* * *

هر کس به عیب خویشتن مشغولست
هر شخص که عیب جوی مردم باشد

در بزم حضور اهل دل مقبولست
بیچاره به علت نهان معلولست

* * *

باز این فغان و غلغله اندر زمانه چیست ؟

این آتش زبان فنا را زبانه چیست ؟

مرغان باغ کرده چرا سر بزیر پر ؟

درمانده جمله از طلب آب و دانه چیست ؟

پژمرده غنچه و کل بر گلستان چرا
 برقی کزوست سوخته بر آشیانه چیست ؟
 غنچه فکنده پرده‌ی عصمت چرا ز رخ
 بلبل ز غصه بسته زبان ازترانه چیست ؟
 سنگ‌عزا به سینه زند مطرب از چه رو ؟
 بر چیده بزم عشرت چنگ و چغانه چیست ؟
 کفتم به مرغ دل که به دهر این چه شورشی است
 این داستان تازه چه و این فسانه چیست ؟
 گفت آنکه دیده بسمل در خون تبیده را
 داند بغون نشانده ما را نشانه چیست ؟
 کفتم که نیست بی سبب این شیون عجیب
 بر های و هوی نا که مردم بهانه چیست ؟
 گفتا چو نی نوا کن و بر فینوا گذر
 بنگر که ستر ناله نی در میانه چیست ؟

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۲۷ - فهرست

نسخه‌ها ج ۳ ص ۲۴۷۱ - دانشمندان آذر -

بایجان ص ۳۰۲ - بزرگان و سخن‌سرایان

آذربایجان غربی ص ۱۹۹ - فهرست

کتابخانه‌ی ملی تبریز ج ۲ ص ۶۲۱

محمد هاشم طسوجی مرندی

فرزند حاجی میرزا عبدالله موسوی که در سال ۱۲۹۵ ه.ق. «۱۲۵۷» شمسی متولد شده است نسبتش با ۲۵ واسطه به امام موسی بن جعفر (ع) می‌رسد .

محمد هاشم طسوجی از علمای فاضل و دانشمند و در علوم متنوعه کامل و صاحب نظر و مخصوصاً در فقه و اصول و حدیث استاد ماهر بود و حافظه‌ی قوی داشت و اشعار عربی و فارسی و ترکی او نشانه‌ی توانایی قدرت طبع اوست .

سید محمد هاشم علاوه بر معلوماتش ناطقی زبردست بوده و در مجالس درس بزرگان و علماء معروف عصر خود منجمله محمد کاظم یزدی ، آقا ضیاء الدین عراقی و شیخ الشریعه‌ی اصفهانی و حاج سید ابوالحسن اصفهانی و شیخ عبدالکریم حائری و عده‌ی بی‌از دانشمندان فاضل و معروف کسب فیض و کمال کرده و به مقام اجتهاد نایل شد . او در سال ۱۳۲۰ ه.ق. (۱۲۸۱ هجری شمسی) به شهرستان خوی رفته و در اختلافات ارامنه با علما تشریک مساعی می‌نمود .

شادروان سید هاشم مرندی تألیفات زیادی دارد از آن جمله است :

ذخر المساکین در ادعیه و اوراد ، رجوم الشیاطین در عقاید و چند رساله در احکام اموات و طلاق زوجیه‌ی غایب و رد نظریه‌ی فیلسوف معروف داروین ، شرح الاربعین در شرح چهل حدیث ، شفا الصدر فی تفسیر سورة القدر - مجالس الاصول ، مرآة التقی فی شرح قضاء عروة الوثقی که به چاپ رسیده‌اند .

چند جلد از تألیفاتش از آن جمله احسن الکلمات فی رد الغلات ترجمه احتجاج طبرسی ، شرح رسایل شیخ مرتضی انصاری ، فقه القران در دو جلد که متأسفانه تا حال چاپ نشده‌اند .

از اوست :

شنیدم همی خواند در باغ بلبل که آمد خزان رفت بر باد سنبل
 کجا رفت آخر گل و سنبل و مل (هر آن کس که بر کام گیتی نهد دل
 به نزدیک اهل خرد نیست عاقل)

به دار فنا بس که ظاهر پرستی چو عشاق مفتون مخمور و مستی
 بدیدی اگر از جهالت پرستی (که نقد بقا نیست در جنب هستی
 ز دامن او دست امید بگسل)

مده عمر خود را به باطل ز راهی که حاصل ندارد به جز روسیاهی
 مشو غوطه‌ور در خیال تباهی (همان گیر کز فیض لطف الهی
 شده بهره‌ور در فنون فضایل)

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۳۱ - تاریخ

خوی ص ۵۵۹

مدرس زنوزی

نامش آقا علی فرزند آقا عبدالله زنوزی ملقب به استادالاساتید و حکیم
 مؤسس که در سال ۱۲۳۴ ه.ق. (۱۱۹۷ هجری شمسی) متولد شده است.

آقا علی فیلسوف بزرگ و محقق و مؤسس حوزه‌ی علوم عقلی تهران بود
 در اوایل عمر نزد پدرش تحصیل کرده و بعد به نجف اشرف مشرف شده و از
 محضر علمای عصر کسب فیض و کمال کرد و بعداً در اصفهان و قزوین نیز نزد
 میرزا حسن فرزند ملا علی نوری و ملا آقای قزوینی به تحصیلات خود ادامه

داده و به تهران مراجعت کرده و در مدرسه قاسم خان مدت مدیدی مشغول تدریس فلسفه و حکمت شد و بعداً در مدرسه‌ی سپهسالار مشغول تدریس بود و در ۱۷ ذی‌قعدة سال ۱۳۰۷ ه.ق. (۱۲۶۸ هجری شمسی) در تهران وفات کرد و در حضرت عبدالعظیم مدفون گردید.

از تألیفات چاپی او عبارتند از :

۱ - ابواب حکمت میزانیه واسامی هر يك از آن ابواب به لسان حکمای یونان .

۲ - بدایع الحکم در مسایل مشکله حکمیه .

۳ - حاشیه علی شوارق‌الالهام (عربی) .

۴ - رسالة فایدة فی النفس (عربی) .

۵ - النفس کل القوی (عربی) .

۶ - رسالة الحملية (عربی) .

۷ - رسالة فی وجود الزابطی (عربی) .

۸ - سبیل الرشاد فی اثبات المعاد (تعلیق بر معاد اسفار ملاصدرا) .

از اشعار اوست

نرگس مست تو تا باده‌پرستی کندا

هر چه هستی همه چون چشم تو مستی کندا

شد به يك نقطه عیان از دهنست ستر وجود

پستی بین که عیان نکته هستی کندا

بسیط عالم هستی بساط بادپرستی

اگر نداشت ندائم چه داشت عالم هستی

زمین میکند را برتر از سپهر شمارم

چه حکمتی است؟ ندائم در این بلندی و پستی

از فیلسوف اعظم آقای علی مدرس زنوزی تهرانی

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۳۳ -

ریحانت الادب ج ۲ ص ۱۳۴ - دانشمندان

آذربایجان ص ۱۱ - مؤلفین کتب چاپی

ج ۴ ص ۳۱۳

مسکین زنوزی

نامش آقا سید علی زنوزی از شاعران قرن سیزدهم ه.ق. است .

آقای سلطان القرای در روضات الجنان می نویسد :

«میر علی زنوزی که در شعر (مسکین) تخلص می کند مردی است فاضل

و در فنون ادبیه استاد بسیار ماهر بوده به کار معلمی اشتغال داشت و با تدریس

و تعلیم اطفال خاندان حاج میرزا رفیع نظام العلما و بعضی دیگر از خانواده‌های

تبریز امرار معیشت می نمود .

دیوان شعر او را در پیش یکی از وراثش دیدم ، قصاید . محکم با زبان

فارسی و عربی دارد . خود و افراد خاندانش از پیروان شیخ احمد احسائی بودند .»

سید حسین زنوزی پسر میر علی بابا که در سرای عباسی به کار مکتب‌داری

می‌پرداخت خواهرزاده‌ی اوست، در احوال و آثار خوشنویسان تألیف دکتر مهدی بیانی جلد اول ص ۱۴۹ مطالبی در شرح حال سید حسین نوشته شده است ولی روشن نیست.

در تاریخ وفات میرزا عبدالکریم ملاباشی متوفی بسال ۱۲۹۴ ه.ق. «۱۲۵۶» شمسی گفته است.

در شب چارشنبه چاردهم ماه از صفر کافتاب در برحوت است
سوی رضوان شد آن کریم خصایل به مقامی که ذروه‌ی جبروت است ...
سخنوران آذربایجان ص ۱۰۳۵ - روضات -
الجنان ج ۲ ص ۶۶۴ - دانشمندان
آذربایجان ص ۳۴۲

مضطر زنوزی

ناهنس میریحیی فرزند مصطفی است.

دیوانش بسال ۱۳۰۲ ه.ق. (۱۲۶۳ هجری شمسی) در تبریز چاپ شده و منظومه‌ی مختصری هم بنام (مشوق الصبیان) از ترکی به زبان فارسی در مقابل نصاب الصبیان نوشته که در سال ۱۳۸۰ چاپ شده است. اشعارش بد نبود و مضطر تخلص میکرد و مطلب دیگری از او بدست نیامده است.

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۳۶ -

دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۸

مغربی

نامش محمد فرزند عزالدین بن عادل بن یوسف مشهور به محمد شیرین که در قریه‌ی امند محال رودقات متولد شده است .
از قراریکه مشهور شده چون در دیار مغرب بیشتر مقیم بود لذا (مغربی) تخلص اختیار کرده است .

جامی در نفحات الانس نوشته است :

«مولانا محمد شیرین مرید شیخ اسماعیل سیسی است که وی از اصحاب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی است .»
مولانا مغربی با بسیاری از عرفا و فضلاى قرن هشتم ه.ق. مخصوصاً با کمال‌الدین خجندی (متوفی بسال ۸۰۳ ه.ق ۷۷۹ هجری شمسی) معاصر و معاشرت داشت .

مولانا در شصت سالگی در سال ۸۰۹ ه.ق. (۷۸۵ هجری شمسی) در تبریز وفات کرده و در سرخاب حظیره بابا مزید دفن شده است .
در اغلب تذکره‌ها تاریخ فوت مغربی را اشتباهاً ۸۰۸ ضبط کرده‌اند . دیوانش شامل غزل و رباعی و ترجیع‌بند است که مکرر به سالهای ۱۲۸۷ و ۱۲۸۰ و ۱۳۰۲ و ۱۳۲۳ ه.ق. (۱۲۴۹ و ۱۲۴۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۸۴ هجری شمسی) در ایران و بمبئی چاپ شده است و نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های معتبر داخلی و خارجی موجود است و قدیمی‌ترین نسخه‌ی آن در موزه‌ی بریتانیاست .
مؤلف لطایف‌الخیال دیوان سه هزار بیتى او را دیده است .

تألیفات او عبارتند از :

۱- جام جهان نما در توحید و به روش عرفانی نوشته شده است که آغاز آن چنین است :

« حمد بی حد و شکر بی عد سزای ذاتی که وحدتش منشاء احدیت و واحدیت شد . »

نسخه‌هایی از آن نیز در کتابخانه‌های مجلس اسلامی ، آستان قدس رضوی، ملک، دانشگاه تهران ، سپهسالار، و کتابخانه‌ی ملی و در خارج از کشور در ایاصوفیا و قاهره موجود است .

شیخ عثمانی مغربی به جام جهان نما حاشیه نوشته است . چند نفر دیگر نیز به این کتاب بشرح زیر شروع نوشته‌اند :

۱- احمد فرزند موسی رشتی جام جهان نما را شرح کرده و نوشته است که :
 بسال ۸۲۰ ه.ق. (۷۹۶ هجری شمسی) به تبریز رفتم و در مدرسه‌ی شیخیه به تدریس جام جهان نما که نگارش استاد مغربی بود و من آنرا نزد او خوانده بودم و اجازت از او داشتم پرداختم و بر آن حواشی نگاشتم . سپس بسال ۸۵۰ نیز به تبریز برگشتم به خواهش کمال‌الدین یوسف مشهور به میر شکی به گزارش آن پرداختم و در شهر باکو بانجام رساندم . »

این شرح که به خط نستعلیق خوش سده‌ی نهم است همراه (شرح گلشن راز) او در دانشگاه تهران به شماره‌ی ۲۲۶۱/۳ موجود است .

۲- شرحی است از خواجه بنده نواز (گویا سید محمد کیسودراز) و نسخه‌یی از آن در انجمن ترقی اردوی پاکستان هست .

۳- شرحی است از وجیه‌الدین علومی .

در روضات الجنان جلد اول ، صفحه‌ی ۶۶ از سایر تألیفات و آثار او چنین یاد شده است .

۲ - اسرار فاتحه .

۳ - درفرید .

۴ - نزهة السانیه .

از اوست :

هر جا که دویدیم همه سوی تو دیدیم هر جا که رسیدیم سر کوی تو دیدیم

* * *

کز جانب ما ذلت و نیاز نباشد

جمال روی تو را هیچ عز و فاز نباشد

جهان پرشور از آن دارد لب شیرین ترکمن

که ترکان دوست می دارند دایم شور و غوغا را

* * *

دل همه دیده شد و دیده همه دل گسردید

تا مراد دل و دیده ز تو حاصل گردید

دل که دیوانه‌ی زنجیر سر زلف تو بود

هم به زنجیر سر زلف تو عاقل گردید

رساله‌ی درالفرید فی معرفة التوحید مشتمل بر سه اصل توحید و افعال

و صفات خدا به زبان فارسی در کیلان تألیف کرده است .

شیخ عبدالله شطاری مؤسس طریقه‌ی شطاریان و مؤلف رساله‌ی اشتغال

شطاریه از جمله‌ی خلفا و جانشین این مرد بزرگ بوده از دست وی خرجه پوشیده و شطاری لقب یافته و از طرف او برای ارشاد مردم به مملکت هند رفته و در ۸۳۲ ه.ق. (۸۰۷ هجری شمسی) در آنجا فوت کرده است. و باید دانست که مولانا محمد مغربی غیر از ابو عبدالله مغربی است که در سن صدسالگی در سال ۲۷۹ ه.ق. (۲۷۱ هجری شمسی) و همچنین غیر از (ابوالحسن الاقطع مغربی متوفی بسال ۳۴۳) و (ابوعثمان مغربی متوفی بسال ۳۷۳) و (ابومدین مغربی متوفی بسال ۵۹۰) و (عبدالرحیم مغربی متوفی بسال ۵۹۲) و (ابوالحسن مغربی متوفی بسال ۶۵۴) و (ابو محمد مرجانی مغربی) است که بسال ۶۹۹ فوت کرده و (شیخ اسحق مغربی متوفی بسال ۷۷۶).

آقای ادیب طوسی در نشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز از یک نسخه‌ی خطی که تاریخ کتابت آن ۱۰۱۴ ه.ق. (۹۸۴ هجری شمسی) و متعلق به آقای عبدالحمید مولوی است یک غزل و سیزده دو بیتی او را که به زبان فهلوی آذری است نقل و تصحیح و معنی کرده است بدین شرح :

هنو کیتی نبداچ نیستی هست که بدیان (و) دلم جویان سرمست
معنی : هنوز کیتی از نیستی هست نشده بود که دل و جان من جویان سرمست بود .

بداچ یان و دل نام و نشانی کوایان من من او یان عهد می بست
معنی : هنوز از دل و جان نام و نشانی نبود که حق با جان من عهد می بست .
و رآن عهدین کو یان بسته‌ها من من اچ او یان پیمان هیچه نشکست
معنی : و اگر آن عهد اینست که حق با من بسته من پیمان حق را هیچ

نشکستم .

بهد دستی و دامانی به کیتی کمن اچ ناد دامان هازره دست

معنی : هنوز در کیتی دستی و دامانی نبود که من بدامن «ناد» دست زدم .

چ خویشم مغربی آفرور برخاست کوا اویان من آن روزه پیوست

معنی : مغربی ! من ز سر خود آفرور برخاستم که جان من با حق پیوست .

ار بدریا رسم دریا ته وینم ور بصحرا رسم صحرا ته وینم

بجز تو هیچ کنجی نی بکیتی از آن هریا رسم هریا ته وینم

معنی : اگر بدریا رسم ترا می بینم و اگر بصحرا رسم ترا می بینم ، در

عالم گوشه‌ای از تو خالی نیست ، از آفر و هر کجا می رسم همه جا ترا می بینم .

دل بجهنم آذر سوتمی ناد چشم یان اچ دو کیتی دوتمی ناد

لاوه جهنمیر بیباره بیرد هر چه دسالها اددوتمی ناد

معنی : ای ناد دل به آذر عشق سوختم و چشم از دو کیتی دوختم سبیل

عشقت یک باره برد ، آنچه در سالها اددو ختم .

من اچ اویان کواهنامم آورد نام چهنام من بخویشه نیست

معنی : من از حقم که عشق مرا آفریده من خود نام عشق بر خود بسته‌ام .

مهر اچ مهر و افان میشه خوش نی نیچه رومهر وانی کسته بی کست

معنی : مهر زیاد از دلبران خوش نیست ، همچنانکه اظهار مهر نیز از

دلبران زشت است (۹)

کما دل اچ گهان آن روزه بیریر کما و نادپان خویشه بنشست

معنی : که من آفر و از جهان دل بریده‌ام که دمی با حق دور از خود نشستم .

نه کیتی بر هنو نه کوشن و دشت کما چهنامه داری تو مه می کشت
 تو مه چهنام اما آورده بین بوم اما رنک اژول و آلالوان دشت
 معنی، نه هنوز کیتی بود و نه کوشن و دشت که تخم عاشقی می کشتم تخم
 عشق ما به این زمین آوردیم و به کل لاله‌های دشت ما رنک بخشیدیم.

دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۱ روضات.

الجنان ج ۱ ص ۶۶ - فهرست نسخه‌های

خطی ج ۲ ص ۱۱۰۷ حبیب المنیر ج ۳

ص ۵۴۹ لطایف الخیال (نسخه‌ی عکسی) -

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۳۷ - فرهنگ

سخنوران ص ۵۵۶ - نشریه‌ی دانشکده

ادبیات تبریز ج ۸ ص ۱۲۱

شعراى معاصر مرد و زنوز

آخشین

نامش محمدتقی قاسمی که آخشین تخلص می کند در سال ۱۳۳۹ شمسی در قریه‌ی «آغ کمرلی» مرد متولد شده است تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران فرا گرفته و بعداً بشغل دندانسازی مشغول شد و اکنون نیز به این کار ادامه می دهد.

آخشین همیشه کتابهایی را که موافق میل خودش باشد مطالعه می کند و به دو اوین شعرا علاقه زیادی دارد .

او در عین حال که اشعار کلاسیک می سراید بشعر آزاد نیز علاقه‌ی زیادی دارد .

از اوست :

آی مارالیم

آی مارالیم ! داغی - داشی گزنده

جئیرانلاری آرخاشلارا دوزنده

ظالم آووچی ، الدن الین اوزنده

قویمایاسان بره لرده دورالار

کورپه لری نشانلاییب وورالار

آبیق دولان، کوی اوتلاری بیچنده
 بولقلارین سرین سویون ایچنده
 ظالم آوچو اوردان کلیب گئچنده
 بیر فیشقا چال، سیزی تورا سالماسین
 کوزلرین داها جانین آلماسین
 سورولری آپارمدا اوتلاغا
 کوز - قولاق اول باتمیالار باتلاغا
 بوینوزلاری ایلشمه سین بوداغا
 آوچو کؤره، جیران دوشوب تله به
 بالا اولوب، آنا قالیب مهلیه
 بیرده سنسن طبیعتین گوزه لی
 بهزه بیرسن بوتون شعری، غزلی
 بیرلیک اولسا، اگر یوللار دوزه لی
 آوچو میسیب، بیرده بره باغلاماز
 آفالارین سینه سینی داغلاماز
 باهار اولار، هی دوغارسان، توره دسن
 طبیعتدن شاعلی حیات سوره دسن
 شاعرلره سؤنمز الهام وئره دسن
 اوینایارسان ذیره لر دن آشامدا
 یوکسه لر سن «آخشین» نغمه قوشاندا
 اطلاعات شخصی

اورمان

نامش رضا حصاری فرزند فریدون حصارلی که در سال ۱۳۴۱ شمسی در قریه‌ی کهریزیکان مرنند متولد شده است .

اورمان جوانی با استعداد است و اورمان تخلص می‌کند اشعار او بارها در مجلات چاپ شده و در سال ۱۳۶۱ شمسی خدمت سربازی خود را انجام داده است .

از اوست :

آنا یوردوم آذربایجان

ایستی دیر غوجاغین سنین سؤنمز دیر اوجاغین سنین
بار وئره بوداغین سنین آی دردله اولان درمان

آنا یوردوم آذربایجان

قهرمانلار قوجاغی‌سان اصلانلارین یاتاغی‌سان
آزادلیغین اوجاغی‌سان ثابت ائدیسن هرزمان

آنا یوردوم آذربایجان

تاریخلره ائتدیم نظر هاچان قارشی کلیب خطر
سن چالمیسان شافلی ظفر شاهد بوئا، یئنی دوران

آنا یوردوم آذربایجان

بیز سؤمیشیک آنادیلی اونوتماریق دوغما ائلی
ده‌لیلری ، چنلی بئلی درس آلمیشیق کوراوغلودان

آنا یوردوم آذربایجان

کُنْچِمیشیوی سال یادیوا بابک لر چاتیب دادیوا
(اورمان) یازیبدیر آدیوا ایلک شعرین، گوزل مکان

آنا یوردوم آذربایجان

اطلاعات شخصی

بنایی مرفندی

نامش محمدباقر بنایی مرفندی است بیش از این مطلبی از او بدست نیامده

است.

جلالیه ج ۲ ص ۱۱۶ - سخنوران

آذربایجان ص ۱۰۴۵

حاصلاری

نامش فریدون فرزند میرحبیب که در سال ۱۳۱۶ شمسی در قریه‌ی

کهریزیکان مرفد متولد شده است و در شعر حاصلاری تخلص می‌کند و پدر رضا

(اورمان) است.

حاصلاری از هشت سالگی شعر می‌گفت شاعری با صداقت و بامعیت است.

از اوست.

مهربان دیلیم

آنام تک سن منه مهربان دیلیم

اوره کدن وورولدوم ازلدن سنه

شعرین قدرتینی، سن وئردین منه جسمیمده، روحومدا چاغلایان دیلیم

* * *

اولو بابالاردان، سنسن یادکار ائلره کتیره ن خزانسیز باهار
قلبیمین باشیندا سنین یئرین وار دشمن سن دلیمدن سن بیر آن دیلیم

* * *

قلبیمی غصه لر، آلان زماندا چوغونا، چیسکینه سالان زماندا
ائللریمدن آیری قالان زماندا هامی دردلریمه سن درمان دیلیم

* * *

سن ائله کوده ننم هر بیر دیاردا طبعیم چیچکله نر قیش دا باهاردا
چالیشیب قویماریق قالاسان داردا حاضرم یولوندا قویام جان، دیلیم

* * *

بیر نئچه بوش بوغاز، اوزون اوینادان گاهدان ناپیلیب دیرسنه خور باخان
باغیشلا گوناھین ناداندر، نادان اولما بو بابتدن پریشان دیلیم

* * *

حاصارلی نین عشقی، آمالی سنسن اوره کدن سؤینجی - ملالی سنسن
هر زمان فیکیری، خیالی سنسن اونو تمارام سنی هئچ زمان دیلیم

شهبازی

نامش ابوالفضل است که در سال ۱۳۱۵ در کندلیج مرند متولد شده است .
 بیش از این مطلبی از او بدست نیامده است .

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۴۵ - کتاب
 تبریز و پیرامون ص ۲۷۷

صفری

نامش میر تراب صفری که در سال ۱۳۳۴ شمسی در قریه‌ی کهریزیکان
 مرند متولد شده است . او شغل آزاد دارد .
 از اوست :

آذر ائولادی

اونوئما یادیندان کئچن کونلری
 تاریخه روق وئر آذر ائولادی
 یارات شن اولکهنین شاقلی ظفرین
 اوجالین ستارخان ، باقرخان آدی

* * *

سن بو کون کئتدیکن آزادلیق یولون
 آد - شاقلی بابالار قویوبلار اینزین
 ائللین له کوجله‌ئیب پولادئک قولون
 داغلارا دایاق دیر یئنیلمز دیزین

بابکین تیکدیگی داش قیلا سیندا
هله ده ایکی تار دویوشدن دئیر

دویوشده اؤله نین قارا یاسیندا
آماسی ده میردن بیر کیئیم ، گئییر

* * *

بو اودلار یوردوندا سنینه یوگون
بؤیوک بیر وظیفه ن ، تعهدین وار

هر داغدان آغیر دیر چیکنینده بوگون
سنده امید گوزلورو بوائل ، بو دیار

* * *

قارقال تک گویله اوچوب اوجالان
قوی قورخسون قارقالار ، قوزقونلار قچسین

سنی آلقشلا سین سه نده - ساوالان
الیندن اوپمکه قوللارین آچسین

فریدون

نامش فریدون نیموری که در سال ۱۳۲۵ شمسی در کهریزیکان مرند متولد شده پس از خاتمه‌ی تحصیلات اولیه بدانشگاه وارد و از دانشکده‌ی اقتصاد به اخذ لیسانس موفق شده و در یک شرکت خصوصی انجام وظیفه می نماید و در شعر (فریدون) تخلص می کند .

از اوست :

قوجالیق

سبب‌لی ، سبب‌سیز غم‌قوجا‌لدیب
منی بلالره سالندی آغلارام
چک‌دیردیم دیشلری ، آغزیم بوشالیدی
اؤلومه بیر منزل قالدی آغلارام

* * *

آغزیم بوشالیب‌سا ، اوره‌گیم دولوب
کول‌رن‌گیم غصه‌دن سارالیب - سولوب
بیلمیرم هایاندان خبردار اولوب
عزراییل قبضیمی آلدی آغلارام

* * *

قوجالیق غباری قون‌دو اوزومه
تیرتمه دوشوب‌دو دیلده سوزومه
مرواری گلیم‌دیر ایکی کوزومه
طیبل‌چی طیلین چالیدی آغلارام

* * *

«فریدون» بو دنیا فتنه‌کاریدی
اوغلانی قوجالدار ، قیزی قاریدی
منیمده بیر شمشاد قدیم واریدی
الف قدیم دونوب ، دالدی آغلارام
اطلاعات شخصی

وصالی

نامش سیف‌اله وصالی در سال ۱۳۰۴ شمسی در زوز متولد شده و در
کارخانه‌های قندایران مشغول کار گردیده و در سال ۱۳۵۹ شمسی بازنشسته شده است.
از اوست :

خاک ایران باشدم من
من درون سینه‌ام جز آتش افباری ندارم
گر بسوزاند مرا از هستی آثاری ندارم
بین دریای خروشان سر نشین قایقم من
ای خدا من جز دعا بردر گهت کاری ندارم
خاک ایران باشدم من
من تحمل می‌کنم آسیب از بیگانه‌ها را
از خیانت‌های داخل جز دل‌آزاری ندارم
حمله‌ی چنگیز و اسکندر و اعراب آنچه بود
دفع بشمودم بتاریخ از خودم خواری ندارم
خاک ایران باشدم من
من درخت بس کهن هستم ندارم هیچ باکی
از بریدن شاخه‌های هرز انکاری ندارم
صاعقه و سیل و طوفان را زبون سازم همی
زیر چتر حفظ استقلال افکاری ندارم
خاک ایران باشدم من

هاشمی

او در سال ۱۳۲۴ شمسی در قریه ی زراقان مرند از يك خانواده ی مذهبی و مستضعف متولد شده است .

هاشمی شبها درس می خواند و روزها در کارخانه ی فرش بافی مشغول کار بود و به شعر و شاعری علاقه ی زیادی داشت .
از اوست :

کارگر

سن اوزون رحم ائله خلاق جهان کار کره
وئر کیلان ایشله مکه تاب و توان کار کره

* * *

بیر طرفدن بهالیق کارگری تنکه سالیب
اهل عیال درد و غمی، صبرینی یوخ-جائین آلیب
قیر خدان آزعو مر ائله ییب، لیک باخیر سان قو جالیب
اولسا وجدان ، بیری کریاندیری جان کار کره

* * *

ایشدن آخشام کی چیخیر المری نین قانی آخیر
آلیری یوز تومنی ، هر شیئه حسرتله باخیر
دائماً فیکره جو موب هر گنجه-کوندوزدار یخیر
بهر کلین ، رحم ائله یین جانی چیخان کار کره

بیر کیلو مال اتی باخ، یوز تومن ایله آلینار
مکر او یوز تومن ایله عمی جان ائو دولانار؛
باخسا وجدان ایله هر کس، اوره کی پارچالانار
قویمایین ظلم اولا بو قلبی یانان کار گره

* * *

بئددی سسکیز باش او شاق واریاز یغین، یوخ کلیری
سیخیلر کؤنلو، ائلیر فیکر، باشین سیلکه لیری
بالاسی ناخوش اولوب، کوز یاشی غمدن الیری
دنیا واللہی جهنم دیر، اینان کار گره

* * *

کار گر ایشله ییب، او دن طبقه دام دوزه لیب
او قدر کریمچ آتیب، قوم الهیب، جانه کلیم
جان قویوب، یاره اولوب التری، قدی اکیلیب
قان ایچن سرما یادار ! باخ بیر اوتان کار گره

اطلاعات شخصی

یادگاری

نامش پیر محمد یادگاری است که در سال ۱۳۴۰ شمسی در کهریزیکان
مردم متولد شده و تا کلاس ششم ابتدایی درس خوانده و نوحه خوان مورد توجه
مردم است .

خیبر شکن

خیبری فتح ائله‌دی عصرین علی وارلری
 قوودولار وادی «مجنون» داکی بیعارلری
 ائله بیر حمله ائدیب دشمنه مردان خدا
 قلم عاجزدی چکه نظمه بسو ایثارلری
 سنگرین ، تانک و توپون بوشلادی افرادیلید
 چاندی مینلر نفره کشته‌ی مردارلری
 آلاهی آدینی ره زائیلهدی ، الله قوشونو
 سالدیلار وحشته او حمله‌ده اغیارلری
 کیمده جرئت وار او حالتده ائده پیشروی؟
 بلی جرئت ائدر اسلام فداکارلری
 شیمیایی راکت و بمبی تۆکوب بعث لعین
 یاندیریب بمب و راکت آتشی، پاسدارلری
 شعرالرده گرک شعرله ائتسینله جهاد
 اونلارین یازدیغی اشعاردی رکبارلری
 «یادکاری» سیزه قورباندی ، حقیقی شعرا
 جبهه‌ی جنگه گئدیب سویله سوزا شعارلری
 ادبیات او جاغی ص ۴۸۹

مراغه

شهرستان مراغه یکی از شهرهای قدیمی آذربایجان شرقی بوده و در دامنه‌ی جنوبی کوه سهند قرار گرفته و از مشرق به دریاچه‌ی ارومیه و از شمال به شهرستان تبریز و از جنوب به میاندوآب و يك قسمت از مغرب نیز به دریاچه‌ی ارومیه محدود است.

ارتفاع مراغه از سطح دریای آزاد ۱۴۸۵ متر و فاصله‌ی آن به تبریز از جاده‌ی آسفالت ۱۳۰ کیلومتر و بطور مستقیم ۷۶ کیلومتر است. مراغه در فاصله‌ی ۴۶ درجه و ۳۷ دقیقه طول و ۳۶ درجه و ۵۲ دقیقه عرض جغرافیایی واقع شده است و مساحت آن ۵۳۸۸ کیلومتر مربع و شهر تاریخی است.

بطلیموس، دریاچه‌ی چیچست را بمناسبت واقع شدن در قسمت غربی مراغه دریاچه‌ی «مارکیانی» نامیده است. مارک آنتوان ۳۶ سال قبل از میلاد از این محل بنام «فرائنه» نام برده است.

خانیکف که در سال ۱۸۲۵ میلادی «۱۲۰۴ شمسی» بعنوان سرکنسولگری روس در تبریز اقامت داشت، غالباً به مراغه مسافرت می‌کرد و مطالعه در اوضاع جغرافیایی این شهر و بخصوص در اوضاع دامنه‌های کوه سهند و دریاچه‌ی ارومیه داشت و به کشف آثار حیوانات پستامدار مربوط به یکی از طبقات عهد سوم زمین «در دره‌ی مروه‌جال» مراغه موفق شد.

در سال ۱۸۵۶ میلادی «۱۲۳۵» شمسی یکی از دانشمندان روسی بنام «ن.و» به مراغه رفته و ضمن بررسی اوضاع دریاچه‌ی ارومیه در دامنه‌ی شمالغربی

سهند صفحه‌یی را دیده که در یک سطح وسیعی قرار گرفته است و همچنین وقتی که بولیک در سال ۱۸۸۴ میلادی «۱۲۶۳» شمسی به مراغه مسافرت کرده از کوه سهند و جزایر دریاچه‌ی ارومیه دیدن می‌کرد و مطالعاتی از لحاظ زمین‌شناسی بعمل می‌آورد و نیز مانند خانیف آثار مربوط به حیوانات دوران سوم را کشف و حفریاتی در رسوبات گچی و لجن‌های آهکی طبقه بندی نشده بعمل آورده است.

احمد کسروی نام قدیمی مراغه را «مراوا» یا «ماراوا» نوشته است. یاقوت حموی و بلاذری و ابن فقیه نام سابق مراغه را «افرارود» یا «فرارود» نامیده‌اند.

در سال ۲۲ ه.ق. «۲۱» شمسی این شهر به وسیله‌ی «مغیره بن شعبه» گشوده شده و به سال ۱۲۳ ه.ق. «۱۱۹» شمسی مروان بن محمد، والی ارمینیه در این محل فرود آمده و چون مراتع سبز و خرم مراغه را نظر کرده چهارپایان و مراکب سپاهیان را دید لذا آنجا را «مراغه» نام نهاد.

مراغه از حیث کشاورزی و باغداری از مراکز مهم آذربایجان بوده و قسمت زیادی از خشکبار ایران در آنجا تامین می‌شود.

آثار تاریخی این شهر هم قابل توجه است.

رصدخانه‌ی مراغه: تاریخ بنای آن سال ۴۴۸ ه.ق. «۴۳۵» شمسی است.

گنبد سرخ. در سال ۵۴۲ ه.ق. «۵۲۶» شمسی بنا شده است.

گنبد کبود: مشهور به مقبره‌ی مادر هلاکوخان که تاریخ بنای آن سال

۵۹۳ ه.ق. «۵۷۵» شمسی است.

کنبد غفاریه ، مسجد معزالدین ، مقبره‌ی اوحدی و می باشند .
در این مجموعه بیش از این نمی توان در مورد اوضاع و احوال مراغه
مطالبی نوشت بهتر است به رساله‌ی مرحوم عبدالعلی کارنگ و یا کتاب مراغه
به نوشته‌ی آقای یونس مروارید که بسیار خوب تنظیم کرده است مراجعه فرمایند
از مراغه شعرای نامی بسیاری برخاسته اند که اینک شرح حال و آثار
آنها از نظر خوانندگان عزیز می گذرد .

آتشی

آتشی از شعرای معروف و مشهور قرن سیزدهم ه.ق. شهرستان مراغه
و در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار زندگی میکرد و منصب شیخ الاسلامی شهر
مراغه را داشت .

دیوان بیگی در تذکره حدیقه الشعرا می نویسد : « او کتاب های زیادی
تالیف کرده و دیوانی هم دارد که بیشتر به زبان ترکی آذربایجانی است .
متأسفانه از اشعارش در دست ما نیست .

کتاب مراغه ص ۴۲۷

ادیب مراغه‌یی

فامش عبدالعلیخان فرزند حاجی علی خان حاجب الدوله از شعرای زمان
ناصرالدین شاه است و قصاید زیادی در مدح این پادشاه گفته است و به لقب
ادیب الممالک مفتخر شده است .

چند بیت از يك قصیده‌ی او که در مدح ناصرالدین شاه گفته بشرح زیر است .

میان شاهان ضرب المثل بود به خبر	حدیث ملك ستایی و رزم اسکندر
شنیده کار قیاید ز دیده باید گفت	که دیدنی دگراست و شنیدنی است دگر
ابوالفتوح ابوالنصر ناصرالدین شاه	که آفتاب ملوکست و انتخاب بشر
به فر شاه مسخر نمود حصن هرات	به روی ملکیت بگشود از سعادت در
برای فتح هری و دعای دولت شاه	بر آستانه‌ی آنان همی نهادم سر
ادیب ملك به بغداد داد عشرت داد	از آن سپس به ملك شد همی ستایشگر

از رباعیات او :

ای گشته چومی مایه‌ی بیهوشی من	با یاد تو خوش بود قدح نوشی من
جزیاد تو هر چه در جهانست نشاط	ایکاش از آن بود فراموشی من

مرحوم هدایت در مجمع الفصحا چنین می نویسد :

«شبی مجمعی عظیم و ضیافتی جسیم در خانه‌ی حاجب الدوله برپای کردند و از شاهزادگان و امرا و اشراف و اعیان خاصه فضلا و شعرای بسیاری را حاضر و به مدح حضرت اقدس زینت مجلس افزودند و بدین لقب ادیب الممالک را تهنیت گفتند و مورد صله و اکرام شدند.»

ادیب در قصایدی با مطالع زیرین ناصرالدین شاه را ستوده است :

نگار ماهرخ من به روزعید خلیل	ز در در آمد چون بخت شهریار خلیل

ساقیا می‌ده به فیروزی که آمد جشن جم
توامان با عید ملک آرای دارای عجم

* * *

قامت و رخسار نوست ای صنم دلپذیر
سروی و سرو سهی ، بدری و بدر منیر

* * *

ای غنچه ز شرم رخ کلکون تو دلتنگ
ماه رمضان رفت بسیار آن می کلرنگ
سخنوران آذربایجان ص ۹۶۶- مجمع -
الفصاحاج ۴ ص ۱۲۴. کنج شایگان ص ۱۱۸.
المائر ص ۱۹۱. گلزار جاویدان ج ۱ ص ۸۶

اشراق مراغه‌یی

فامش میر عبدالفتاح موسوی از فضلا و دانشمندان معروف مراغه و شیخ -
الاسلام آن شهر بود. اشراق مراغه‌یی مردی روشنفکر و عارف بوده و به حضور
و صحبت میر محمد تقی شاه‌ی مشهدی که در سال ۱۱۵۰ ه.ق. «۱۱۱۶» شمسی
معاصر شاه سلطان حسین صفوی بود رسیده و مرید او شده است. اشراق مدتی در
محضر او بوده و بعد به زادگاه خود مراغه مراجعت کرده و بسال ۱۱۷۵ ه.ق.
«۱۱۴۰ شمسی» در ایام سلطنت کریمخان زند وفات یافته است و قبرش در جنوب
شهر مراغه در حوالی کورستانی که سر راه محال هشتروداست می‌باشد و روی قبرش

گنبدی ساخته اند چون اشراق به میر مشهور بود مزارش نیز به قبر میر معروف است .
 در وقف نامه میرزا خلیل و میرزا رحیم (فرزندان میرزا جعفر) وزیر
 مراغه که بسال ۱۱۷۴ ه. ق (۱۱۳۷ شمسی نوشته شده و به امضای کثیری از
 علما و دانشمندان تبریز و مراغه رسیده مهر اشراق نیز ملاحظه می شود . شکل
 مهر مربع و نقش آن که با خط ثلث نوشته شده «عبدالفتاح موسوی» است .
 حاجی کبیر آقا ملقب به مجذوب علی شاه و متخلص به مجرم که خود از
 مشایخ و معاریف صوفیه بود از اولاد صاحب ترجمه است .
 میر فتاح خوابی درباره ی مراد خود میرشاهی مشهدی دیده و آنرا در
 مثنوی ریاض الفتوح به رشته نظم کشیده است .

می گوید :

حمید الشیم زین آل رسول	شدیدالتبری من اهل الحلول
جهان شرف میر محمد تقی	نشد در جهان خصم او جز شقی
چو اسلاف او بشمری کاف و ها	رسد بر علی بن موسی الرضا

این مثنوی عظمت و جلالت قدر «میر» را نشان می دهد .

بنا به روایت ز نوزی اشراق به زبان های ترکی و فارسی شعر زیادی گفته است .
 او در اشعار ترکی (فتاح) و در شعر فارسی (اشراق) تخلص می کرد .
 از اوست :

که نا که از دیار جان مشتاق بر آمد ناله ی کای دیوانه (اشراق)

باز گوید ،

ز خلوت که جان به گوشم سحر بر آمد کای (اشراق) خونین جگر

دو مثنوی دیگر بنام «ساقینامه و ریاض الفتوح» است که از آثار اشراق می‌باشند که با همت آقای میر ودود سید یونسی که از مردان زحمتکش و از نویسندگان شیرین قلم است در سال ۱۳۳۸ شمسی در تبریز چاپ شده است. ساقی‌نامه‌اش حاوی ۲۳۲ بیت است که از ساقینامه حافظ پیروی کرده و چنین شروع می‌نماید:

سروشی خواست دوش از محفل جان	که اندر شهر شد ذات انسان
بود دل لوح اسرار خدایی	زبان مفتاح گنج کبریایی
خداوند دل‌ی ده برق رفتار	چو نخل وادی ایمن شرربار
دل سرگشته‌یی با صد جهان شور	شهید التفات زخم ناسور

آقای سیدیونس در چاپ ریاض الفتوح و ساقی‌نامه فقط از يك نسخه که نویسنده آن یوسف علوی میلانی که از خوشنویسان سده‌ی سیزدهم ه.ق. بوده استفاده کرده است.

در صورتیکه علاوه بر آن نسخه‌های خطی دیگری در کتابخانه‌های سپهسالار و ملی و ملک تهران و آستان قدس رضوی و دارالکتب قاهره موجود است.

نسخه دیوان مرثی‌نوی ترکی او هم در کتابخانه شادروان مرحوم حاجی محمد نخجوانی به خط نستعلیق موجود می‌باشد.

سخنوران آذربایجان ص ۹۶۹ - ریاض

الجنة روضه ۴ ص ۶۶۶ - مقدمه بر ساقی

نامه و ریاض الفتوح نوشته آقای جعفر

سلطان‌القرایی ، بحر العلوم ، نسخه خطی
کتابخانه شادروان حاج حسین نخجوانی
ج ۲ شعبه خامسه - دانشمندان آذربایجان
ص ۴۱ - الذریعه ج ۹ ص ۷۷

اشرف مراغه‌یی

اشرف از شعرای قرن نهم ه.ق. است .
شادروان تربیت حسب و نسب او را از دیباچه کلیاتش که در تاریخ ۸۵۹
ه.ق. «۸۳۲» شمسی نوشته است بدین شرح نقل می کند :
«اشرف بن الشیخ الامام السعید قدوة ارباب الحدیث ابی علی الحسین بن الحسن
المراغی التبریزی» .
اوحدی در عرفات العاشقین می نویسد «اشرف خیابانی مردی درویش
نمدپوش ... بوده با مردم کم آمیختی و تتبع خمسه کرده است» .
در کتاب صحف ابراهیم چنین ضبط شده است :
« مولانا سید اشرف همیشه با شاهزاده پیربوداق خان ولد جهانشاه خان
پادشاه بود . در تذکرها نوشته اند و قتیکه پیربوداق در سال ۸۷۰ ه.ق. «۸۴۴»
شمسی در بغداد بدست پدرش جهانشاه کشته شد درویش اشرف به تبریز آمده
در بر روی مردم بست و تا زنده بود به مجلس کسی نرفت تا در سنه ۸۵۴ ه.ق.
(۸۲۹ شمسی) از این دار ناپایدار در گذشت . البته این تاریخ احتمالا درست
نوشته نشده است و اشرف در سال ۸۷۴ ه.ق. « ۸۴۸ » شمسی وفات کرده است .

نامش در تذکره آرزو دیده نشد و علیقلی خان واله در تذکره خود او را درویش اشرف نوشته است .

زنده یاد تربیت می نویسد : «میرزا پیر بوداق در سال ۸۶۱ ه. ق. «۸۳۵ هجری شمسی» کشته شده و لذا تاریخ منقول در صحف ابراهیم صحت ندارد. یادرویش اشرف در بغداد حاضر نبوده و یا اینکه در تاریخ فوت او اشتباه شده است و بنابراین محتمل است فوت درویش اشرف در سنه ۸۶۴ ه. ق. «۸۳۸ شمسی باشد» دیوان درویش اشرف حاوی قصاید و غزلیات و رباعیات و ترجیحات و مقطعات است که آنها را به چهار قسمت تقسیم کرده و هر یک را بشرح زیر نامگذاری کرده است :

خیر الامور .

عنوان الشباب .

مجددات التجلیات .

باقیات الصالحات .

علاوه بر این چهار کتاب ، صد کلمه از بیانات حضرت علی (ع) را نیز در سنه ۸۳۸ ه. ق. به پارسی برگردانیده است .

اشرف تالیفات دیگری بشرح زیر دارد :

از مثنوی های پنجگانه او که در مقابل پنج گنج نظامی ساخته است .

منهج الابرار : که بسال ۸۳۲ ه. ق «۸۰۷ هجری شمسی» ساخته و باین بیت

شروع می شود :

هست سر آغاز کتاب کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

شیرین و خسرو یاریاض العاشقین: که در سال ۸۳۶ ه. ق. ۸۱۱ هجری شمسی
 سروده و بیت اول آن این است:
 خداوندا ره بهبود بنمای
 نقاب از چهره‌ی مقصود بگشای
 لیلی و معجون: بتاریخ ۸۴۲ ه. ق. ۸۱۷ شمسی ساخته است و با این بیت
 شروع می‌شود،
 ای دل ز تو دیده روشنایی
 وز تو بتو کرده آشنایی
 هفت‌اوردنگ یا عشقنامه که بیت اول آن این است:
 ای زمین گستر و زمان آرای
 وی جهان پرور و جهان پیرای
 ظفرنامه که در سال ۸۴۸ ه. ق. ۸۲۳ شمسی، که با این بیت شروع می‌شود
 خاتمه یافته است.
 خدایا تویی پادشاه همه
 خداوندی تو پناه همه
 مولانا شرف ضمن مثنویها از دو نفر فرزندان خود «علاءالدین علی و
 نظام‌الدین خضر» نام برده است.
 ادوارد براون می‌نویسد: «نظام‌الدین محمودقاری یزدی مولف دیوان البسه
 اشعاری در استقبال اشعار درویش اشرف سروده است».
 نسخه‌ی از دیوان وی در کتابخانه مرحوم حاج حسین نخجوانی موجود
 است و بنوشته ایشان متاسفانه صفحه آخر آن از بین رفته و تاریخ تحریرش
 معلوم نیست ولی از شیوه خط و جنس کاغذ معلوم می‌شود که در قرن نهم حیات
 داشت که کتابت شده است.
 دیوان اشرف در حدود شش هزار بیت شعر دارد.

يك غزل از دیوان اشرف :

اگر دردش به نرخ جان خریدی
به او از جان فروشی نیست منت
بهای عشق او اقطاع هستیست
بیك دیوانگی آشکارا
اگر در راه او مردی چو مردان
دل ما را خریدی باز مفروش
تو دانی قدر درد یار (اشرف)
اشرف مدح کسی را نگفته است و مداح نبود و یکی از شعرای بلندهمت
و قانع و خداشناس بود.

ترجیع بند

ما که از باده ازل مستیم
کی دگر التفات ذره کنیم
تا که میل وجود شد به ظهور
به خرابی و مستی ابدی
باده‌ی عاشقانه نوشیدیم
از دو عالم به غمزه‌ی ساقی
هر کجاست ساقی ما اوست
رغم آنف حریف خلق پرست
تا ابد با پیاله همدستیم
ما که با آفتاب می‌وستیم
از نهانخانه عدم جستیم
عهد با ساقی ازل بستیم
توبه‌ی زاهدانه بشکستیم
تا مقید شدیم و ارستیم
مست اویم هر کجاستیم
ما به غیر از خدای نپرستیم

ما درین بحر می میان و کنار
 رشته روزگار پیچاییچ
 چه طلبکاری می که می باشد
 این شنیدیم در سلوک و سکون
 لیس ما فی الوجود الاهو

* * *

ماهیانیم لیک در نشستیم
 همه ز قار بود بگسستیم
 خدمت پیر را کمر بستیم
 خواه رفتیم و خواه بنشستیم
 الذی لا اله الا هو

سالها در سلوک پیچیدیم
 گاهگاهی گریستیم چو ابر
 گاه بر خوان حسن بنشستیم
 گاه مستانه باده‌ها خوردیم
 شرح شاهد به عارفان شهود
 در خرابات عشق با رندان
 تا نشانی از او بدست آید
 هر محبی نشان دیگر گفت
 در سلوک بدیهی و نظری
 همه عالم ز نور او پر بود
 ذره و سایه و ضیاء و شعاع
 دور نبود ز ما اگر گوئیم
 لیس ما فی الوجود الاهو

چون فلک کرد خویش گردیدیم
 گاهگاهی چو ابر خندیدیم
 گاه از باغ عشق گل چیدیم
 گاه رفته‌انه عشق ورزیدیم
 گاه گفتیم گاه شنیدیم
 درد خوردیم و صاف نوشیدیم
 پای هر ره‌روی بیوسیدیم
 چون ز محبوب راه پرسیدیم
 چونکه دیدیم باز او دیدیم
 در همه عالمش پیرسیدیم
 همه زان آفتاب رو دیدیم
 چون درین ره زاهل توحیدیم
 الذی لا اله الا هو

اشرف فقط قصیده و ماده تاریخی در وفات شاه نعمت‌اله‌ولی در سال ۸۳۴

هجری قمری ساخته است که دو بیت آن ذیلا نقل می شود .
 سوار ما از این میدان کجا شد که میدان خالی از تور و صفا شد
 شدش زان جنه الفردوس تاریخ که ذات او به فردوس علا شد
 از رباعی های او :

آن ماه تهمان چو برقع از روی کشود
 آینه گرفت و خود به آینه نمود
 در آینه حسن خویش بی پایان دید

از غایت دلبری دل از خویش ربود
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۷ - سخنوران
 آذربایجان ص ۹۷۲ - صحف ابراهیم ص
 ۶۲ - ریحانت الادب ج ۱ ص ۱۲۸ - چهل
 مقاله فنجوانی ص ۳۱۲ - نشریه دانشکده
 ادبیات تبریز شماره ۱۲ - از سعدی تا
 جامی ص ۳۷۰ - فهرست نسخه های خطی
 ج ۴ ص ۳۲۴۵ - کتاب مراغه یا افزارود
 ص ۴۲۴ - تاریخ ادبیات در ایران ذبیح اله
 صفا ص ۸۰۹

اعرجی

پایش لنک بود . به او قاضی لنک مراغه ای می گفتند . از شعرای قرن

دهم ه.ق. بوده و «اعرجی» تخلص می‌کرد. او هم غالباً به زبان ترکی
آذربایجانی اشعاری می‌گفت که متأسفانه از اشعارش در دسترس ما نیست.
کتاب مراغه ص ۲۸-

امین مراغه‌یی

نامش میرزا محمد تقی از شاعران قرن چهاردهم ه.ق. و از فضلا و دانشمندان
مراغه است و در زهد و تقوی مورد توجه مردم بوده و به فقرا و مستمندان
کمک و یاری می‌کرد و در اواخر عمر بکلی تهیدست و بی‌چیز شد و با دسترنج
خود امرار معاش می‌نمود.

امینی در مورد احکام دین و مسلک خود فوق‌العاده تعصب داشت و شدیداً
مخالف تزویر و ریا بود و به دو زبان «فارسی و ترکی» شعر می‌گفت. غالباً
اشعار نفز و شیرین می‌سرود و «امین» تخلص می‌کرد و گاهی هم «طرماساحی»
تخلص می‌نمود.

اغلب اشعارش در مورد مذمت تزویر و ریا بوده که متأسفانه از بین رفته است،
از اوست:

ژنده می‌پوشم و صد فخر به کیوان دارم

افسر از فقر و ز خاک سیه ایوان دارم

من چه محتاج به تاج و کمر زرینم

از قناعت کمر و تاج ز ایمان دارم

نکشم منت دیبا و حریر و اکنون
که برهنه سرو پا و تن عریان دارم

* * *

رفتم به سراغ دل کم گشته به کویش
با عجز و نیازی که بود رسم گذارا
گفتم که اسیر است دلم در خم زلفت
رحمی کن و از قید کن آزاد نگارا
در حیرتم آن توده‌ی مشک است و یاموی
وین دانه‌ی خال است و یا عنبر سارا
محراب «امینی» است و یا ابروی جانان
با يك شبه ماهی ز افق گشته هویدا
از اوست :

نولدی میخانه‌ده ساقی که داخی جام اولماز
جام ویر جام که می رافع اسقام اولماز
بدوده یاری و آخرده دوروب جام گتور
بئله آغاز تا پیلماز بئله انجام اولماز
دور حریت و سردار شجاع الدوله
مخبر السلطنه والی بئله ایام اولماز
قلم آزاد و دل آزاد و خلاق آزاد
زاهدین منعی جز افسانه و سرسام اولماز

زاهدا چون عملون نیت قربتله دگول
 بودی وجهی عملون قابل انعام اولماز
 او زیارت که اولاً قصد ریا خرجی ربا
 هاموسی میکده‌ده قیمت بیر جام اولماز
 بو زیارتلره نه حور وئرر لر نه قصور
 سهل دور قصر کی بیر خشت لب بام اولماز
 از تاریخ وفات امینی در تذکره‌ها چیزی بدست نیامد ولی در اوایل
 مشروطیت در قید حیات بوده است (۱۳۲۴ ه.ق.).
 سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۹۷۷
 الذریعه ج ۹ ص ۱۰۶ - ریحات الادب ج
 ۴ ص ۴

اوحدی مراغه‌یی

نامش مولانا شیخ رکن الدین فرزند حسین که در سال ۶۷۰ ه.ق. «۶۵۰»
 شمسی در مراغه متولد شده است.
 اکثر تذکره نویسان اوحدی مراغه‌یی را از مریدان و اصحاب اوحدی -
 کرمانی شناخته‌اند در صورتیکه او ۳۵ سال پس از فوت اوحدی کرمانی یعنی
 سال ۶۷۰ ه.ق. متولد شده است بعقیده نگارنده در این صورت اوحدی مراغه‌یی
 اوحد الدین کرمانی راندیده ولی ممکن است بعقایدش علاقه و ارادت پیدا کرده‌است.
 اوحدی تحصیلات خود را در مراغه فرا گرفته و برای این منظور بخارج

نرفته است زیرا که در آن زمان مراغه مدرسین و مدارس عالی داشته و پایتخت شاهنشاهی هلاکو خان بود و در صدخانه و مدرسه عالی داشت و از فضلا و دانشمندان خالی نبوده است. چون مسلمان نبودن مغول و عدم علاقه و بستگی آنان به علوم و مدنیت اسلامی نگذاشته است که از تأسیسات علمی مراغه، آثار مهم و قابل توجهی منتشر شود و در تاریخ علمی مبحثی برای معارف مراغه برجای ماند چنانکه شعر و ادب فارسی هم مثل سایر علوم در آخر قرن هفتم هجری به آخرین درجه‌ی نزول رسیده و بکلی در حال نابودی بود.

شهرت این شاعر در زمان سلطنت سلطان ابوسعید آخرین ایلخان مغول (۷۳۶ - ۷۹۶) ه.ق. «۶۹۵ - ۷۱۴» شمسی به حد اعلای رسیده بود.

اوحدی سلطان ابوسعید و وزیرش غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله را در اشعار خود ستوده است.

در مجالس العشاق میر کمال‌الدین حسین نوشته شده است که ۱۸ کس از اولیاءالله در مجلس حضرت صدرالدین قونیوی (متوفی سال ۶۷۳) ه.ق. «۶۵۳» شمسی فصول‌الحکم می‌خواندند. شیخ عراقی و امیر حسینی و شیخ سعید فرغانی و شیخ اوحدی مراغه‌یی از هیجده نفر مزبور بودند. با توجه به تاریخ تولد او (۶۷۰) و تاریخ فوت صدرالدین قونیوی ۶۷۳ به نوشته‌ی مؤلف «مجالس العشاق» هم نمیتوان اعتباری قایل شد ولی اقدامات و تغییراتی که در اول قرن هشتم ه.ق. در ایران نمودار شد عالم شعر و ادب و شاعری هم جان گرفت و از تنزل نجات یافت. بسال ۷۰۰ ه.ق. «۶۷۹» شمسی غازان خان پادشاه مغول با جمعی از بزرگان مغول مسلمان شده و پس از هشتاد سال حکومت با رعایای خویش از لحاظ

مذهب هم رنگ و هم عقیده و از خفت و ذلت مسلمین تا حدی کاسته شد و از همین موقع ادبیات فارسی و شعر مختصر^۱ جانی گرفته و بازار شعر متدرجاً رونق گرفت و سلاطین ترك از آن پس به شعرا ارزش و احترامی قایل شدند و آنرا به دربار خویش نزدیک کردند. این پیش آمد مصادف با شهرت اوحدی شد. محمد بن بدر جاجرمی در «مونس الاحرار فی دقایق الاشعار» و جامی در «نفحات الانس» و حاجی خلیفه در «کشف الظنون» اوحدی را به مناسبت اینکه پدرش اصفهانی بوده و خود نیز چند سالی^۲ در آنجا سکنی داشته است، اصفهانی شناخته‌اند ولی در تذکره دولتشاه سمرقندی و ریاض العارفین و مجمع الفصحا و فهرست زیور لطایف الخیال و تاریخ ادبیات ادوارد براون و چندین تذکره‌ی دیگر او را مراغه‌یی قید کرده‌اند و حق نیز با این گروه است زیرا شاعری که در مراغه متولد شده و در آنجا درس خوانده و زندگی کرده چطور می‌توان او را مراغه‌یی شناخت. اوحدی مسافرت‌های زیادی داشته است منجمله: باصفهان، کرمان، بغداد، کربلا، سلطانیه و دارالسلام رفته است و در اشعار خود به بعضی از این مسافرت‌ها اشاره کرده است:

اصفهان اقلیم چارم آسمان چارم است

سوی او عیسی صفت بی بار و خر باید شدن

* * *

چشم کنار دجله شد جز یاد بغداد مکن

چون آن هوس دارد دلم از دیگری یادم مکن

این آسمان صدق و در او اختر صفاست یا روضه‌ی مقدس فرزند مصطفاست
ای دیده خوابگاه حسین علی است این یا منزل معالی و معموره‌ی علاست
ای جسم خاک‌شو که بیابان محنت است وی چشم آب‌ریز که صحرای کربلاست

* * *

اوحدی را با چنین قوم اوفتاد رام سلطایه و دارالسلام
در جام جم فرماید :

سالها چون فلک بسر گشتم تا فلک وار دیده‌ور گشتم
اوحدی پس از اتمام مسافرتها به زادگاه خود مراغه برگشته و تا آخر
عمر در آنجا ساکن شده و بیشتر آثار خودش را هم در همانجا نوشته است و
علاقه‌ی زیاد و دلبستگی شدید به مراغه داشته و در این ابیات «آب قرق» و «صافی»-
چای» را وصف کرده و علاقهِی خودش را به زادگاه خود چنین شرح کرده است:
لب فیست که از مراغه پر خنده نشد آب «قرق» اش دیدو به جان بنده نشد
از مرده‌ی گور او عجب می‌دارم کز شهر برون رفت چرا زنده نشد

* * *

ای خاک تو آب سبزه‌زار صافی تابوت تو سرو جویبار (صافی)
تا عمر مراغه بود هر گز فنشاند مافند تو سرو در کنار (صافی)
اوحدی در چند مورد دیگر نیز اشارات لطیفی به رودخانه‌ی صافی کرده است.
مرحوم تربیت به نقل از صحف ابراهیم به اشتباه چنین پنداشته است که
اوحدی ابتدا «صافی» تخلص می‌کرده است.

تاریخ مرگ او را در تذکرها به اختلاف ذکر کرده‌اند بدین شرح :

هفت اقلیم سال ۶۰۷ ه.ق. «۵۸۹» شمسی .

آتشکده آذر و مجمع الفصحا و ریاض العارفین سال ۵۵۴ ه.ق. «۵۳۸» شمسی

دانشمندان آذربایجان سال ۷۳۲ ه.ق. «۷۱۵» شمسی .

نفحات الانس و قاموس الاعلام و حبیب السیر و مجالس المومنین سال وفاتش

را ۷۳۸ ه.ق. «۷۱۶» شمسی .

تذکره الشعرای دولتشاه سمرقندی، سفینه الشعر اسال ۶۹۷ ه.ق. «۶۷۶» شمسی

همچنین عده‌ی از تذکره نویسان از قبیل دولتشاه ، آذریبگدلی و هدایت

محل وفات او را اصفهان ضبط کرده‌اند و عقیده دارند که در آنجا دفن شده‌است.

دولتشاه چنین می‌نویسد : «مرقد منور شیخ اوحدی در اصفهان است و اهل

اصفهان اعتقادی بدان مزار دارند » . ص ۲۳۶

در صورتیکه بدون تردید اشتباه کلی است او در مراغه وفات کرده و در

همانجا دفن شده است . قبر اوحدی در آنجاست اهل محل امروز پیر اوالدین

(به فتح اول و دوم) که مخفف پیر اوحدالدین است می‌گویند .

مؤلف محترم سخنوران آذربایجان می‌نویسد :

«خود اینجانب در فروردین ماه سال ۱۳۴۵ شمسی مدفن او را در مراغه

زیارت کردم . سنگ مزارش هنوز سالم است و در آن عبارت زیر خوانده می‌شود :

«هذا قبر المولی المعظم قدوة العلماء افصح الکلام زبدة الانام الدارج الی

رحمة الله تعالى اوحد الملة والدين ابن الحسين اصفهانی فی منتصف شعبان سنه‌ی

ثمان و ثلثین و سبعمائه » . سال ۷۳۸ ه.ق. «۷۰۶» شمسی است .

از تألیفات و آثار او عبارتند از : دیوان اشعارش که شامل قصاید و غزلیات

عرفانی و قطعات و رباعیات و ترجیعات است .

اشعار او را در تذکره‌ها از شش هزار تا پانزده هزار ضبط کرده‌اند .
دیوان اوحدی در سال ۱۳۳۰ شمسی با کوشش و همت سید یوشع چاپ
شده است و در سال ۱۳۴۳ شمسی نیز با سعی و کوشش حمید سعادت در تهران
چاپ گردیده است .

کلیات دیوان شعر او شامل مثنوی جام جم و ده نامه در سال ۱۳۴۰ شمسی
با اهتمام و کوشش شادروان سعید نفیسی چاپ شده است .

نسخه‌های خطی دیوان اوحدی در کتابخانه‌های مجلس اسلامی ، کتابخانه‌ی
ملک ، کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی و کتابخانه‌ی تبریز و کتابخانه‌ی مرکزی
دانشگاه تهران و در خارج از کشور در دارالکتب قاهره و دانشگاه پنجاب
پاکستان و طوقاپوسرای استانبول و موزه‌ی بریتانیا موجود است .

مثنوی ده‌نامه یا منطق‌العشاق را بسال ۷۰۶ هـ.ق. بنام وحیدالدین شاه
یوسف نوه‌ی خواجه نصیرالدین طوسی بنظم درآورده است که گوید :

وجیه دولت و دین شاه یوسف که دارد رتبت پنجاه یوسف

نصیرالدین طوسی را نبیره که عقل از فطنت او گشت خیره

این مثنوی را درپانصد بیت سروده است که در سال ۱۳۵۰ شمسی به اهتمام

و سعی محمود فرح بنام منطق‌العشاق چاپ شده است که ابیات آغاز و انجام آن

بشرح زیر است :

بنام آنکه ما را نام بخشید زبان را در فصاحت کام بخشید

دلم مصباح گشت و فکرتم زیت بدان فکرتم بگفتم پانصد بیت

این منظومه نیز نسخه‌هایی در موزه‌ی بریتانیا و دارالکتب قاهره و آستان قدس رضوی موجود است.

مثنوی جام جم که بر وزن و اسلوب حدیقه سنایی ساخته و در آن سلطان ابو سعید را مدح کرده است.

این مثنوی شامل پنجهزار بیت است و در سال ۷۳۳ ه.ق. در ماه رمضان تألیف آن پایان یافته است چنانچه خود گوید:

چون بتاریخ برگزفتم فال هفتصد رفته بود و سی و سه سال
چون بسالی تمام شد بدرش ختم کردم به لیلۃ القدرش
در این مثنوی عرفائی که شاهکار شاعر است ضمن مطالب اخلاقی و اجتماعی حکمرانان را نیز پند آموخته است:

ای که بر ملک و مملکت شاهی عدل کن گر ز ایزد آگاهی
عدل بی علم بیخ و بر نکند حکم بی عدل و علم اثر نکند
شاه کاو عدل و داد پیشه کند پادشاهیش بیخ و ریشه کند
بر قوی پنجه دست کین مکشای بر ضعیف و زبون کمین مکشای

او حدی در این مثنوی ضمن ستایش خواجه غیاث الدین عمارت ربیع رشیدی را که در آنوقت به کمال شکوه و جلال مشهور شده بود چنین توصیف کرده است:

ای همایون سرای فرخنده که شد از رونقت طرب زنده
طاق کسری ز دقت کسری ست هشت جنت ز گلشن قسری ست

دولتشاه سمرقندی و بعد از او امین احمد رازی در تذکره‌های خود نوشته‌اند که مثنوی جام جم در زمان خود به قدری شهرت یافت که در نخستین

ماه چهار صد نسخه از آن استنساخ شد و به بهای گزاف بفروش رسید .
 از مثنوی جام جم او نسخه‌هایی در آستان قدس رضوی و در کتابخانه‌های
 سالن سلطنتی سابق تهران و کتابخانه‌ی دانشکده تهران و کتابخانه‌ی سپهسالار
 سابق تهران و کتابخانه‌ی ملی تبریز و کتابخانه‌ی ملک تهران و موزه‌ی بریتانیا
 و طوپقاپوسرای استانبول و دارالکتب قاهره و کتابخانه‌ی بانکی پسر هند و
 کتابخانه‌ی پنجاب پاکستان و کتابخانه‌ی عمومی پاریس موجود است، در فهرست
 نسخه‌های خطی جلد دوم ص ۱۱۲۸ از منظومه‌ی بنام حقیقت‌العشق و یامونس
 العشاق نیز یاد شده است که بنام وی در دارالکتب قاهره به دنبال دیوان وی آمده
 است ولی در بعضی از تذکره‌ها متذکر شده‌اند که این منظومه از سهروردی
 است نه ارحدی .

قصیده عرفانی زیر در سبک و اسلوب سنایی و شیخ عطار سروده شده است؛

سر پیوندد ما ندارد یار	چون توان شد ز وصل بر خوردار
همدمی نیست تا بگویم راز	خلوتی نیست تا بگریم زار
در خروشم ز صیت آن معشوق	در سماعم ز صوت آن مزمار
همه مستان در آمدند به هوش	مست ما خود نمی‌شود هشیار

از غزلیات او :

به غم خویش چنان شیفته کردی بازم

کز خیال تو به خود نیز نمی‌پردازم

هر که از فاله‌ی شبگیر من آگاه شود

هیچ شک نیست که چون روز بدادد رازم

گفته بودی خبرم ده که ز هجرم چونی
 آنچنانم که بینی و ندانی بازم
 عهد کردی که بسوزی به غم خویش مرا
 هیچ غم نیست تو می‌سوز که من می‌سازم

* * *

مردم نشسته فارغ و من در بلای دل
 دل دردمند شد ز که جویم دوی دل
 رمزی بگویمت ز دل ار بشنوی بجان
 بگذر ز جان که زود بینی لقای دل
 گر در دل تو جای کسی هست غیر دوست
 فارغ نشین که هیچ نکردی بجای دل
 دل عرش مطلقست و براد استوای حق
 زینجا درست کن بقیاس استوای دل
 بر کرسی وجود چو لوحی است دل ز نور
 بروی نوشته ستر خدایی خدای دل

از رباعیات اوست :

ای آمده گریان تو و خندان همه کس
 وز آمدن تو گشته شادان همه کس
 امروز چنان بزی که فردا چو روی
 خندان تو برون روی و گریان همه کس

امشب از پیش من شیفته دل دور مرد
 نور چشم منی، ای چشم مرا نور، مرد
 دیگری از نظرم گر برود باکی نیست
 تو، که معشوقی و محبوبی و منظور، مرد
 خانه ما چو بهشت است بر خسار تو حور
 زین بهشت، از بتوافی، مرد، ای حور، مرد
 عاشق روی توام، خسته هجرم چه کنی
 نفسی از بر این عاشق مهجور مرد
 دل رنجور مرا نیست بغیر از تو دوا
 ای دوا، ای دل ما، از سر رنجور مرد
 او حدی چون ز وفا خاک سر کوی تو شد
 سر کشی کم کن و از کوی وفا دور مرد
 * * *
 گل در (فرق) عرق کند از شرم روی تو
 (صافی) به کوچها دود از جستجوی تو
 در شاه دید موی تو (صافی) وزان زمان
 بر سینه سنگ می زند از سوی موی تو
 بر پای سرو بید نهد روی هر نفس
 (صافی) حسرت و هوس قد و روی تو

مشکین کند کنار و لبش هر بمدتی
 آن باد مشک بیز که آید ز سوی تو
 (صافی) بجای آب روانها کند نثار
 بر دست آنکه آب زند خاک کوی تو
 دستش بجان نمی‌رسد، ارفی بجای آب
 می‌کرد جان خویشتن اندر گلوی تو
 روزی بنه بخوردن می پای در (قرق)
 تا ما بسر کشیم چو (صافی) کدوی تو
 کی کرد می از لب (صافی) حدیث اگر
 وقتی بر او دهان ننهادی سبوی تو
 تو در مراغه فارغ و (صافی) به نوبهار
 در خاک و خون مراغه ز نان ز آرزوی تو
 بر ما تو بسته در چو (قرق) سال و ماه و ما
 سر در جهان نهاده چو (صافی) ببوی تو
 (صافی) ز سنگ تفرقه فریاد می‌کند
 مانند اوحدی، که بنالد ز خوی تو
 همانطوریکه قبلا تذکر داده‌شد (صافی) و (قرق) که درین غزل جای
 آورده‌است نام دو محل است .
 وقتی علاج مردم بیمار کردمی
 اکنون چنان شدم که ندانم دواي خویش

من نخواهم برد جان از دست دل

ای مسلمانان فغان از دست دل

شب‌ی چو زلف دراز تو آرزوست مرا

که با تو باشم و صبح از بر تو برخیزم

کرد ماه از مشک بندی بسته‌ای

بر گل از عنبر گمندی بسته‌ای

زافکه بر شاخ بلندی بسته‌ای

میوه‌ی وصلت بما کمتر رسد

که ما را بود از ایام جوانی

خوشا آن عزت و آن کامرانی

غنیمت عمر بود و گشت فانی

سفر کردم به امید غنیمت

که در گلشن کند بهاد خزانی

فراق دوستان با جانم آن کرد

همانی و همانی و همانی

ترا ای چرخ بسیار آزمودم

گلزار جاویدان ج ۱ ص ۱۷۲ - دیوان

اوحدی سعید نفیسی - دانشمندان آذربای

یجان ص ۵۵ - نسخه‌های خطی ج ۳ ص

۲۲۴۳ - سخنوران آذربایجان ص ۹۷۹

از سعدی تا جامی ص ۱۵۶ - کتاب مراغه

ص ۴۱۷ - تاریخ ادبیات در ایران

جلد سوم ص ۹۴

تایب مراغه‌یی

نامش مولانا شرف‌الدین محمود مراغه‌یی از شعرا و خوشنویسان معروف مراغه است و در شعر تایب تخلص می‌کرد.

عده‌ی زیادی از اهالی مراغه به تایب اعتقاد کامل داشته و مرید او بودند مولانا تایب بخدمت شیخ مجاهد و شیخ ابراهیم که هر دو از فرزندان شیخ مصطفی عزیز کندی بوده‌اند رسیده و از مصاحبتشان بسیار بهره‌مند و مستفیض گشته است و این شیخ مصطفی مرید خاص و با ارادت شیخ فخر الدین عبدالغفار مشهور به کله‌بابای مراغی است. از مولانا تایب خرق عادت بسیار منقول است از آن جمله در روضات الجنان مسطور است که: درویش کبیر نام عزیزی که در کمال فقری، اعتماد و وثوق و اخلاق تمام به مولانا محمود داشت روایت کرد نوبه‌یی بسر کهبازار رسیدم در دکان قصابی گوشت بسیار بر فئاده زده بود قد بر بالای گوشتها پارچه گوشتی قریب به یکم و نیم تبریزی بود بنظم چنین آمد که بر روی گوشت اسم شریف مولانا محمود را نوشته‌اند و حال آنکه درویش شیخ کبیر چیزی نخوانده بود و امی بود. درویش گفت پیش قصاب رفتم و آن گوشت را خریدم به نیت خدمت مولانای مومی‌الیه و متوجه خدمتش شدم. احیاناً آنروز در منزل مولانای مذکور از جنس ما کول هیچ چیز نبوده حرم محترمه‌ی مولانا گفته بود امروز در منزل ما هیچ چیزی نیست که اکل شود حال چون خواهد بود؟ مولانا فرموده‌اند. برخیز و دیگ را مهیا کن و آتش برافروز که اینک درویش شیخ کبیر رسید و جهت ما گوشت آورد، در خلال این حال درویش

می‌رسد و دست بر در می‌نهد از اندرون مولانا آواز می‌کنند که شیخ کبیر ،
لبیک می‌گوید ، می‌فرمایند که جهت ما گوشت آورده‌ای ؟ می‌گوید : بلی ، به
اندرون می‌رود و گوشت را به ملازمان حضرت مولانا می‌سپارد .

درویش پیربنی و مولانامتینی شاعر و مولانا خواجه‌جان نیز از مریدان
مولانا محمودتایب بودند .

مولانا شریف‌الدین محمود در اواخر عمر خود در کوی چرنداب تبریز
وفات یافته و در مقبره حضرت شیخ ابراهیم چوبنایی دفن شده است .
از اوست :

بلبل که در حریم چمن آشیانه ساخت

مقصود او گل است و چمن را بهانه ساخت

* * *

دهان بکشوده چون شیریست خون خصم را راغب

علی رغم عدو عین علی بن ابی‌طالب

* * *

کز بعد مصطفی چیز مرتضی دانسته‌ام

در دو عالم يك رسول و دو خدا دانسته‌ام

* * *

فلك پندی نهاد از شش جهت بر هفت اندامم

که سراز هر طرف بیرون کنم در حلقه‌ی دامم

سحنوران آذربایجان ص ۹۸۸ - الذریعه

ج ۹ ص ۱۶۳ - دانشمندان آذربایجان

ص ۸۴ - روضات الجنان ص ۳۵۸ - گلزار

جاویدان ج ۱ ص ۲۷۰

تشنه‌ی مراغه‌یی

از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. است .

در تذکره‌مدایح معتمدیه مسطور است که نامش محمدتقی و خواهرزاده مهدی بیگ شقاقی است . در اوایل زندگی به کلاهدوزی مشغول بوده است او دیوان شعری دارد که نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی مجلس اسلامی موجود است و بنوشته ابن یوسف شیرازی از مندرجات دیوان وی بدست می‌آید که اصل او آذربایجانی است و در سال ۱۲۱۰ ه.ق. «۱۱۷۴» شمسی در مراغه متولد شده است .

خود گوید :

مرا آخرین مام فرخنده هوش به ملک مراغه فکنده ز دوش

و در مورد کشته شدن آقا محمدخان قاجار گوید :

چو شه کوفت بر کاخ جنت لوا بری شدل مین ز پستان جدا

معلوم می‌شود در موقع کشته شدن آقا محمدخان حدود دو سال

داشته است .

چون پدر شاعر بفرمان آقا محمدخان از مراغه به کاشان تبعید شده و گروهی

فیز از خویشان شاعر در تهران ساکن شده بودند . تشنه هم در تهران بخوشی
زندگی کرده و بدانجا دلبستگی پیدا کرد . در این مورد گوید :
به چندی در آن عشرت آباد (ری)

مرا عمر بگذشت با چنگ و نی
از مطالب دیوان تشنه معلوم می‌شود که او تا سال ۱۲۶۴ ه.ق. «۱۲۲۶»
شمسی زنده بوده و در مدح ناصرالدین شاه اشعاری ساخته است .
دیوان تشنه حاوی يك مثنوی تاریخی است که در سال ۱۲۶۰ ه. ق .
«۱۲۲۳» شمسی شروع کرده و در آن پس از حمد و ثنای خدای یکتا و نعمت حضرت
رسول (ص) مسافرت‌های خود را که در ایران و روم و هند و عراق نموده بود مفصلاً
شرح داده است . يك قصیده و غزل ترکی نیز دارد .
تشنه شاعری بسیار توانا و قطعات و قصاید و غزلیات و مثنویهای شیرین
و هجوهای نمکین دارد .

سخنوران آذربایجان ص ۹۹۱ - فهرست

کتابخانه مجلس ابن یوسف ص ۲۴۴

فرهنگ سخنوران ص ۱۱۴ - کتاب مراغه

ص ۴۲۹

حامد مراغه‌یی

مؤلف محترم سخنوران آذربایجان چنین می‌نویسد :

نامش میرزا احمد در پانزده سالگی ترك مولد نموده و مدتی در تهران

زندگی کرده و بحضور میرزا محمد تقی خان سپهر مستوفی الممالک نشر ف حاصل کرده سپس سفری به هرات و بخارا نموده و به سال ۱۸۵۳ میلادی (۱۲۳۲ هجری شمسی) به دهلی رسیده و پیش حکیم احسن‌اله خان طب نظری و عملی آموخت و از آنجا به کانپور رفت و مدتی در ملازمت نواب علی حسین خان جد عارف دهلوی بسر برد و با صبیّه آقا درویش اصفهائی ازدواج کرد و فرزندان به نامهای آقا محمد تقی و آقا محمد داشت به حضرت عارف علی‌شاه ارادت می‌ورزید. عارف دهلوی که از شاگردان اوست گوید :

من از پانزده سالگی کتب درسی فارسی را به خدمتش می‌خواندم در نشر جهانکشی نادر و دره‌ی نادر و منشآت قایم مقام را درس گرفتم و در نظم مدتی کلیات اساتید شعر ایران را می‌خواندم ...

او فقیرانه می‌زیست بارها خواستم که عکس او بگیرم تن در نداد سببش پرسیدم گفت بابا فقیرم، در عالم فنا ذریعه‌ی بقا نخواهم، عمر شریفش نود و یکسال بود، به غایت نحیف و ناتوان شده بود، دو سه روز تب کرد و در حدود سنه ۱۳۱۸ ه.ق. «۱۲۷۹» شمسی در ماه شعبان المعظم در کانپور وفات یافت .

از غزلیات حامد مراغه‌یی :

در دلم تا کرد منزل سطوت سلطان عشق

عقل را نگذاشت دیگر در درون دربان عشق

عمر جاویدان بیاید نیست مر او را فنا

هر که نوشد جرعه‌ی از چشمه‌ی حیوان عشق

شرط اول عشق را ترك سرو و سامان بود
هیچ نبود جز پریشانی دگر سامان عشق
عشق آمد کرد آزادم ز قید این و آن
تا دم مردن بود دست من و دامان عشق
هر که جز معشوق نگذارد دگر از وی اثر
جمله را فانی نماید آتش سوزان عشق
سینه‌ی سوزان، دل بریان و چشم اشکبار
زردی رخسار باشد شاهد و برهان عشق
نیست غیر از مرگ دیگر عشق را «حامد» علاج
کس نمی‌داند دواى درد بی‌درمان عشق

* * *

تا زنده‌ام ای دوست طلبکار تو باشم
و ز کون و مکان طالب دیدار تو باشم
حرفی نشنیدم ز لب لعل تو، تا کی
در حسرت گفته‌ار شکر بار تو باشم
با طنز به من گفت که ای «حامد» شیدا
خواهم که انیس دل افکار تو باشم
سخنوران آذربایجان ص ۹۹۱- مقاله
عارف دهلوی مجله ارمنان سال دوازدهم
ص ۱۷۳- کتاب مراغه ص ۴۷۰

حسرت مراغه‌یی

نامش میرزا محمد تقی فرزند میرزا محسن از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. مراغه است و خط شکسته را خیلی خوب می‌نوشت و در مسدسه علمای این حدود تحصیل علم نموده است.

حسرت مردی باسواد بود و از علم صرف و معانی و بیان و فقه آگاهی کامل داشت.

او جوانی متقی و پرهیزکار و مقدس بوده و اشعار بدیع می‌گفت. مؤلف نگارستان دارا در مورد حسرت می‌نویسد که:

«در جوانی او از این دنیای فانی رفت، سلیقه نیکویی در بستن مضمون داشت، اگر اجل به او مهلت می‌داد و وفات نمی‌کرد یکی از فحول ادب می‌شد.» در تذکره‌هایی که در اختیار نگارنده بوده از اشعارش بدست نیامد.

سخنوران آذربایجان ص ۹۹۳- نگارستان

دارا ص ۷۲- کتاب مراغه ص ۴۲۸.

دخیل مراغه‌یی

آخوند ملاحسین مراغه‌یی از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. است و دیوان اشعارش مربوط به وقایع کربلای حسین (ع) بوده و به زبان ترکی آذری در شش مجلد مکرر در تبریز چاپ شده است.

از اوست :

درمذهب ما کلام حق نادر علی است
از جمله‌ی آفرینش کون و مکان

طاعت که قبول حق بود یاد علی است
مقصود خدا علی و اولاد علی است

* * *

و نه کلشن چشمه‌ساری جوی خون
قانه با تمیش طره‌لر دیر سنبللی
بیر طرف کلر تمام اولموش خزان
بیر طرف پی هم اسر باد سموم
قدسیان اول کلشنه حیران همه
بیر بئله کلشنده آغلار بلبللی
ائتدیلر دقتله چون هریان نظر
بیر چمن دیر بوستان کربلا
بیر طرف قان ایچره یا تمیش بیر جوان
آشیان مرغ پیکان پیکری
بسکه ده گمیش تیرو خنجر آبدار
یوسف مصری کیمی کلگون کفن
کیمدی یارب اول جوان ماهرو
ام لیلی نین علی اکبری
گوردولر بیر یاندا دوشموش خوارزار

نوجوانلار نعشی ، سر و واژ کون
پنبه‌ی داغ جراح تدبیر گلی
بیر طرف مبهوت دورموش باغبان
بیر طرف زاغ و زغن ائیلر هجوم
وادی حیرتده سرگردان همه
قان ایچینه تربیت تاپمیش گلی
گوردولر آچمیش زبان سوسن دیر
مقتل بیر و جوان کربلا
حلق پاکیندن اولور آل قان روان
پای تا سر زخم ، جسم اندوری
هر سر موبی آچیب بیر چشمه‌سار
صید تک خنجر گرد گمان جفا
کیمدی یاران اول غزال مشک بو
کربلا سرداری نین گل پیکری
بیر اوجا قامتلی قولسوز شهریار

بسکه جسمیندن اولوب هر یان روان کوه و صحرائی ائدوب دریای قان
کیمدی یاران اول غریب ناامید تشنه لیر سقاسی عباس شهید

* * *

سیزده اکر یزید بداختر نشانی وار گوندن ایشیق دی بیزده پیمبر نشانی وار
من نایب حسین، حسین وارث علی منده حسین و حیدر و صفدر نشانی وار
واردیر آتام حسین ده چون صورت علی ائتمسه قبول منده ده قنبر نشانی وار
اولماز حریف کیمسه منه، منده بی خلاف عباس نامدار دلاور نشانی وار
دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۶- سخنوران
آذربایجان ص ۹۹۳- ریحانت الادب ج ۲
ص ۲۱۵- الذریعه ج ۹ ص ۳۲۰- نگاهی
بمبارخ ادبیات آذربایجان ص ۹۷

دیوانه پیر

مؤلف محترم کتاب «مراغه چنین می نویسد :

(دیوانه پیر نام یا تخلص شاعری است که قسمتی از وقایع و حوادث بوقوع
پیوسته در زمان خود را بازگو کرده است از جمله این حوادث می توان حمله
بلباس طایفه‌یی از اکراد ساکن مهاباد را نام برد که در این کتاب آن وقایع
بازگو شده است . در زمان جلوس ناصرالدین میرزای ولیعهد به تخت پادشاهی
بصورت شعر به رشته تحریر در آمده و بازگو کننده شمه‌یی از اوضاع آن زمان
می باشد . این کتاب در سال ۱۲۶۵ ه.ق. (۱۲۲۷ هجری شمسی) یعنی از یکسال

بعد از فوت محمد شاه و جلوس ناصرالدین شاه با خط بسیار بدی توسط خانمی بنام گوهر بنت خدیجه نوشته شده است. آقای حاجی عبدالقادر یزدان پناه در مورد این کتاب در مقدمه دست‌نویس شده کتاب چنین اظهار نظر کرده‌اند.

اگر چه اشعار این کتابچه بسیارست و الفاظ غیر دستوری و عوامانه در آن به چشم می‌خورد. اما با این حال باز گو کنندۀ يك واقعه‌ی تاریخی می‌باشد. این کتاب حاوی هشت صد بیت شعراست که در بحر تقارب بوزن شاهنامه فردوسی سروده شده است. ابیات زیر نمونه‌ای از این اشعار می‌باشد.

درباره عزیمت ولیعهد (ناصرالدین شاه) از تبریز به تهران چنین سروده‌است:

وزان روی فرزند شاه جهان	هنوزش به تبریز بسود آذرمان
به پایتخت او بد رئیسان همه	بدورش غلامان وزیران همه
که در جای آبای شد برقرار	که جمله خلائق برو بنسده‌وار
ورا نام آن ناصرالدین بود	برای عدو دل‌پر از کین بود
وفات شهنشاه را چون شنید	بلرزه در آمد چو او برک بید
سپـردند ملک ولایت ورا	به تخت بزرگی شده جابجا

در مورد حمله بلباس ولایت مقدم (میاندواب و اطراف آن) چنین سروده‌است:

و لکن جهان جمله مغشوش بود	همه مردم آزاریان را نمود
خصوصاً دو بلباس ناپایدار	دو تا بی‌هیئت دو تا بی‌وقار
نهادند روشن به ملک عجم	که از بهر تاراج خیل و حشم

بالاخره در پایان کتاب چنین سروده است:

الهی بحق امام همدی	وصی پیمبر ولی خدا
به پایان رسید این سخنهای من	اگر خوش سخن بودم و بدسخن
الهی بحق والای نو	بحق تولی و تبرای نو
بیخشی گناهان این بینوا	بحق علی سرور اولیا

کتاب مراغه ص ۴۵۲

زکی مراغه‌ای

نامش لطیف‌الدین زکی و اصلش از مراغه بوده اما در کاشغر تولد یافته است. مرحوم تربیت در دانشمندان آذربایجان تاریخ وفات او را ۶۰۷ ه.ق. و سخنوران آذربایجان ۶۷۰ ه.ق. ذکر کرده‌اند ولی در فیه‌المجالس نوشته شده که ابوالفرج رومی و زکی مراغه‌ای غالباً با هم مشاعره داشته‌اند. و چون ابوالفرج در سال ۵۱۵ ه.ق. در گذشته است و با زکی مراغه‌ای نیز معاصر بوده است پس زکی مراغه‌ای در اوایل قرن ششم زنده‌گی می‌کرده و اینکه در برخی تذکرها تاریخ وفات او را در سال ۶۰۷ ه.ق. نوشته‌درست نخواهد بود مگر اینکه در مشاعره زکی با ابوالفرج تردید روا داریم.

زکی از شعرای شیرین زبان و متبحر بود و قصیده زیبایی در مدح سلطان - سنجر سلجوقی سروده است.

عوفی در این باب معتقد است که: «لطایف اشعار او از حد و عد متجاوز است و همه مقبول علما در برهان فضل و دلیل هنر و حجت لطف طبع او این قصیده‌ای تمام است.

و اینک قصیده‌ای که در مدح سلطان سنجر سلجوقی سروده است :

تا کرد ماه عارضش از خط نشان نشست

کویی که کرد عالیّه بر ارغوان نشست
یا بر کران چشمه‌ی خور سایه افتاد

یا در میان شعله‌ی آتش دخان نشست
یا حلقه حلقه زنگش بر طرف آینه

زان طره‌ی زره و ش عنبرفشان نشست
یا بر یقین صادق عقل مصیب رای

از وهم تیره غالیه‌های گمان نشست
با خط سبز لعل لبش بین که کوئیا

بر نیم بر ک موز یکی ناردان نشست
بر کرد نقل دان دهانش نگاه کن

تا مغز پسته در شکرش بر چه سان نشست
کویی چو طوطی آن خط زیبای فستقیش

از بهر شکر آمد و بر نقل دان نشست
طوطی است آن خط و دهانش ترجمان، بلی

طوطی برای نطق بر ترجمان نشست
ناکه دمید خط عذارش الف مثال

نون خط لبش چوبه لب بر عیان نشست

یعنی که این ز غایت خوبی کتابت‌یست
 بر درج حسن او الف و نون از آن نشست
 شد بیقرین در آن مگرش بر مثال حسن
 توقیع فرخ شه صاحب قران نشست
 خسرو معز دینی و دین آنک ملک و دین
 زو در پناه امن و ضمان امان نشست
 آن شاه کی نژاد ملک سنجر آنکه او
 بر حق به چار بالش ملک کیان نشست
 در مسند جلالت ، هر کس بدید گفت
 بر تخت پادشاهی بخت جوان نشست
 شاه‌ها به یمن مدح نو آوازه‌ی (زکی)
 بر ابلیق زمانه گشاده عنان نشست
 غواص عقل هر گه کز بهر در نظم
 در بحر طبع او ز پی امتحان نشست
 در مدح شاه لؤلؤ شهوار نام کرد
 هر در کز او بر آمدو در ریسمان نشست
 آن بلبل است بنده که تا بال باز کرد
 از آشیان خویش برین آستان نشست
 چندین چو حلقه بر در نسیان چه کار ماند
 اکنون که گل به شاهی در بوستان نشست

جاویدمان که هم به گواهی عدل تو

بر لوح عمر تو رقم جاودان نشست

* * *

از رباعیات ادست :

در طاعت اگر مقصرم ای قنادر نومید نیم ز رحمتت ، من قاصر

زیرا که گناهمار چه بس بسیار است از رحمت تو بیش نباشد آخر

این بیت از زکی مراغه‌یی است که به کافی بن ابوالفرج روئی فرستاده است.

صاحب قران عالم «کافی» تویی که هست

گلزار دار خلد نمودار شعر تو

کافی بن ابوالفرج در جواب وی این قطعه را انشاء کرده و به او فرستاد :

سلطان نظم و نثر «زکی» آنکه در جهان

داد سخن بداد به معیار شعر خویش

در دیده‌ی افاضل خار و خشک نهاد

از گلبن ضمیر و ز گلزار شعر خویش

در فضل و در لطافت حقا که در جهان

بی مثل خویش دارد و بی یار شعر خویش

چون دیده‌ام هزار معائناتی بکر او

بیزار شاعری شدم از عار شعر خویش

(کافی) کند به مجلس او عرض از ابلهی

چون چشمه پیش دریا اسرار شعر خویش

در قاموس الاعلام شاعری نیز بنام لطیف‌الدین سنجری متخلص به لطیف
 قید شده است که اهل مراغه است و این رباعی از اوست :

گوی که بگو چگونه اشکت خون شد

خون نیست ولی با تو چگویم چون شد
 در دیده‌ی من خیال رخسار تو بود

اشکم چو گذر کرد بر آن کلگون شد
 بمقیده نگارنده نیز ممکن است این «لطیف» همان لطیف‌الدین زکی
 مراغه‌یی باشد. در نگارستان سخن از شاعری بنام نرگس مراغه‌یی یاد شده
 که در کاشغر متولد شده و از مداحان سلطان سنجر بوده است و رباعی مذکور
 با مختصر تفاوت به شرح زیر بدو نسبت داده شده است :

گفتی که سرشک تو چرا کلگون شد

از خون نبود ولی بگویم چون شد
 در دیده‌ی من خیال رخسار تو بود

اشکم چو گذر کرد بر آن کلگون شد
 با توجه به محل تولد و سایر خصوصیات چنین استنباط می‌شود که زکی
 مراغه‌یی اشتباهاً به صورت نرگس مراغه‌یی در آمده است.

در کتاب منتخب‌التواریخ تألیف عبدالقادر بن ملوک‌کشاه بداونی (چاپ
 کلکته ج اول ص ۵۴) از «زکی مراغه» ذکری رفته منتها در آنجا نام وی «نازکی
 مراغه» چاپ شده است.

روشن است که در اصل «مولانا زکی مراغه» بوده در کتابت یا چاپ

اشتباه شده است .

بداونی درباره‌ی معزالدین محمد سام بن حسین (۵۹۹ - ۶۰۲) ه.ق. (۵۸۱ - ۵۸۴ هجری شمسی) پادشاه غوری که مدایح شاعران را در حق او آورده چنین می‌نویسد :

مولانا ز کی مراغه‌یی نیز در مدح او می‌گوید :

شه معزالدین کـز دولت اوست	همچو کلدسته فلك بسته میان
رفت بر تخت چو گل در وقتی	که فلك برد خور اندر میزان
آنکه در آتش قهرش بدخواه	جان شیرین بدهد شکر سان
شکر دین و کل دولت را	با هم آمیخت سپهر گردان
یارب این گل شکر دولت و دین	سبب صحت عالم گردان

خیلی روشن است که این قطعه را ز کی مراغه‌یی در جلوس معزالدین در ۵۹۹ ه.ق. (۵۸۱ هجری شمسی) گفته است .

غلط چاپی منتخب التواریخ در کتاب دانشمندان آذربایجان نیز راه یافته و در ص ۳۶۸ شاعری بنام «ناز کی مراغه‌یی» یاد کرده است .

پس با توجه به این مطلب معلوم می‌شود که لطیف سنجری که شرح حالش در قاموس الاعلام آمده و ناز کی مراغه‌ای که در منتخب التواریخ و دانشمندان آذربایجان از او یاد شده همین لطیف الدین ز کی مراغه‌ای است .

ز کی مراغه‌ای مردی بزرگ منش و شاعری شیرین سخن و توانا مورد احترام مردم دوران خود بوده است .

در نزهة المجالس چند رباعی به نام او آمده است :

من کی گفتم پری نه‌ای، حور نه‌ای ؟ یا کی گفتم چشم مرا نور نه‌ای ؟
 بوسی خواهم، بها ز من جان خواهی با اینهمه ، از معامله دور نه‌ای ؟
 دل جز غم تو ، غذای جان هیچ نداشت
 سودی نه ، ز توبه جز زیان هیچ نداشت
 زیرا که هر آن عهد که کردی به وفا
 همچون کمر تو ، در میان هیچ نداشت

* * *

یار از دل ما گرد غبار رفت آخر وز وصل ، کل امید بشکفت آخر
 آن پسته‌ی بسته از شکر سفت آخر با ما ، به زبان خود سخن گفت آخر
 سخنوران آذربایجان ص ۹۹۴ - نگارستان
 سخن ص ۱۲۰ - لباب الالباب نزهة المجالس
 تصحیح دکتر امین ریاحی ص ۷۲ -
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۷ مجمع -
 الفصحا ج ۲ ص ۶۹۰ - لغت نامه دهخدا
 لطیف الدین ص ۲۱۳

سلطانی بنانی

او از شعرایی است که در تذکره‌ی حدیقة الشعرا فقط نامی از او برده شده
 است و مطلب دیگری در دست ما نبود .

حدیقة الشعرا - دانشمندان آذربایجان

ص ۱۸۳

شرف مراغه‌ای

این رباعی به نام او آمده است :

جانا، می لعل ارغوانیت که داد ؟ بر جام شراب کامرانیت که داد ؟
مطرب چه ترانه گفت : ساقیت که بود ؟ نقلت که نهاد و دوستگانیست که داد ؟
نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۷۷

صاین مراغه‌ای

در روضة المناظر هم اشعاری از صاین الدین تبریزی هست که شاید همو

باشد. این رباعی از اوست :

تا شیر و شکر در رطب آورد لب خال خوش عنبر لقب آورد لب
آن خال بر آن لب لببت جان من است از بهر چه جانم به لب آورد لب
نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۸۰

طوطی

مردی عالم و فاضل و صوفی مسلک بود و در شعر طوطی تخلص می کرد

اشعار عارفانه به زبانه‌های ترکی و فارسی زیاد دارد متأسفانه در تذکره‌هایی که در اختیار نگارنده بود مطلبی از او بدست نیامد .
دیوان خطی این شاعر در کتابخانه آرامگاه محبوب‌علیشاه (پیر مراغه) موجود است .

از اوست :

خواهم اکنون به در می‌کده مستانه روم
مدتی بر طلب باده و پیمانه روم
دل از مدرسه شد سرد خدایا مددی
آرزومند همینم که به میخانه روم
دل از طلعت لیلی منشان گشته جنون
در خیالم که چو طفلان پی دیوانه روم
سر نیچم ز کمند خم کیسوی بتان
زیر شمشیر بلا خواهم مردانه روم
رخ میوشان که چو خورسید بر آن روی لطیف
خواهم ای دوست به میخانه بشکرانه روم
دل بتنگ آمدم از غصه غربت یاران
حالی طالب اینم بسوی خانه روم
جان دل‌بند و حبس‌بست بخوام طوطی
بگذرم از دل و جان بر سوی جانانه روم

هر چه داری زاهدان صرف می‌دیرینه کن
 طرح عیش و ناز نو اندر شب آدینه کن
 سجده مستانگان را بین که برخم می‌کنند
 چون سبو هر قدر می درخم بود بر سینه کن
 باشد از تشریف حق ایدل چو باطل مضحل
 با می کلر ننگ و دیرین دفع کفر کینه کن
 مطلب از سنجاب و قاقم کر بود ستر عیوب
 پرده‌ی زنار خود را خر قه‌ی پشمینه کن
 کتاب مرآه ص ۴۵۳

ظفرالدوله

در سال ۱۳۰۶ شمسی مطابق ۱۹۲۷ میلادی وفات کرده است.
 مؤلف محترم کتاب مرآه در مورد او چنین می‌نویسد:
 «فتح‌اله خان مقدم مرآه‌یی (ظفرالدوله) سردار موید ملقب به ظفرعلیشاه
 در سال ۱۲۷۰ ه.ق. (۱۲۳۲ هجری شمسی) در مرآه متولد شد و پس از تکمیل
 تحصیلات مقدماتی وارد خدمت ارتش گردیده و در سال ۱۳۰۸ ه.ق. (۱۲۶۹ -
 هجری شمسی) با درجه سرتیپ یکمی فرمانده فوج سوم مرآه شد و در سال
 ۱۳۱۴ ه.ق. (۱۲۷۵ هجری شمسی) ملقب به ظفرالدوله گردید. در همان سال
 تحت ارشاد دایی خود مرحوم حاج کبیر آقا کسوت فقر پوشیده و ظفرعلیشاه
 لقب یافت و از انفاص قدسیه وی به مدارج عالی عرفان رسید و در سال ۱۳۲۴ ه.ق.

(۱۲۸۵ هجری شمسی) طبق اجازه‌نامه‌ای که مذکور شد، از طرف حاج کبیر آقا اجازه‌دستگیری پیدا کرد. وی مدتها رئیس کار در دربار سلطنتی مظفرالدین شاه بود و لقب سردار موید گرفت. پس از مشروطیت در سال ۱۳۳۲ ه.ق. (۱۲۹۲- هجری شمسی) به حکومت خمسه (زنجان) منصوب و پس از دو سال به تهران بازگشت و تا آخر عمر در آنجا بسر برد. مرحوم سردار موید در ایام آنرا که مدت دوازده سال طول کشید در تهران در خیابان سعدی جنوبی - کوچه ظفرالدوله اقامت داشت و به ارشاد طالبین مشغول و خانه او محفل صاحب‌دلان بود. اشعاری نیز سروده و دیوانی هم دارد که چاپ نشده است.

منقول است که مظفرالدین شاه قاجار طی نامه‌ی، از حاج کبیر آقا تقاضای تشرف به فقر می‌نماید، حاج کبیر آقا جواب می‌دهد که: فقر شما عدالت به مردم است چون مجدداً اصرار می‌ورزد اجازه می‌دهد که بوسیله‌ی سردار موید مشرف شود و ذکر بگیرد. اینکار عملی و مرحوم مظفرالدین شاه به فقر مشرف می‌شود. سردار موید در سال ۱۳۰۶ خورشیدی در سن ۷۷ سالگی در تهران وفات یافت و طبق وصیتش در قریه رستم آباد - جنب مقبره آخوند رستم آبادی مدفون گردید.

قطعات زیر بعنوان نمونه از دیوان مرحوم سردار موید نقل می‌شود.

قلندران که ز دور زمان بیندیشند	مدام خون جگر می‌خورند و دل‌پیشند
به کامرانی کون و مکان نپسردازند	ز کفر و دین بکنارند و فارغ از خویشند
دلا نصیحت آنان نیوش و دم در کش	که هادپان طریقند و نوش بی‌نیشند

دل از بدست نیاری درون کس مخراش
 که خلق مظهر حقند و نقشی از نقاش
 تکبر از سر خود دور کن بخویش مناز
 که بنسبگان خدا ممکنند در او باش

* * *

چو حلقه بر در درگاه نیک‌مردان باش
 هر آنچه گویمت‌ای دل مطیع فرمان باش
 نعیم هر دو سرا در مقام قرب بجوی
 نمی‌خرند بعزالت بکوش و خندان باش
 اگر سعادت دنیا و عاقبت طلبی
 براه عشق قدم زن درست پیمان باش
 تو بند کی چو گدایان بشرط مزد مکن

غناز کنج قناعت بگیر و سلطان باش
 مرحوم ظفرالدوله فرزند سرتیب اسکندر خان او نیز فرزند حسین‌پاشا -
 خان میر پنج او نیز فرزند سرتیب جعفر قلی‌خان و او نیز فرزند احمد خان
 مقدم بیگلر بیگی آذربایجان بوده احمد خان مقدم فرزند علیمحمد خان
 سرسلسله مقدمهای آذربایجان است که در زمان حکومت کریمخان زند حاکم
 مراغه بوده است.

پس از درگذشت سردار موید لقب ظفرالدوله به فرزند او سرلشکر حسن -
 مقدم داده شد و فرزند دیگرش اسکندر خان مقدم لقب (سردار ناصر) یافت . وی

مدتی حاکم مراغه و نیز سالها نماینده‌ی مجلس از طرف اهالی مراغه بود :

مرحوم سردار موید (ظفرالدوله) پنج فرزند بشرح زیر داشته است :

۱ - سرلشکر حسن مقدم (ظفرالدوله)

۲ - مهندس علی محمد مقدم

۳ - سرهنک فضل‌الله مقدم

۴ - مهندس رحمت‌اله مقدم که از نویسندگان باسابقه کشور هستند .

۵ - سلیمان مقدم

سخنوران آذربایجان ص ۹۹۹ - مؤلفین

کتاب چاپی ج ۳ ص ۲۹۷ - کتاب مراغه

ص ۴۹۳

ظهیرالدین مراغی

این رباعی به نام اوست :

در دیده ز آرزوت گر خون آرم تو..... ز دست تو چون آرم

هم خون بارم ز دیده تا بوی مگر با خون دلت ز دیده بیرون آرم !

نزهة المجالس تصحیح دکتر ریاحی ص ۸۳

عبدالقادر مراغه‌ای

نامش کمال‌الدین ابوالفضایل خواجه عبدالقادر فرزند مولانا غیبی که در

تاریخ بیستم شهر ذی‌القعدة سال ۷۵۴ ه.ق. (۷۲۸ هجری شمسی) در شهرستان مراغه متولد شده و در چهار سالگی به مکتب رفته و در هشت سالگی حافظ قرآن بوده و در ده سالگی در علم صرف و نحو و معانی و بیان متبحر شد و نظر به فطرت اصلی به تحصیل علوم ریاضی و موسیقی علاقه‌ی بیشتری نشان می‌داد و از مشاهیر و موسیقی‌شناسان عهد خود گردید.

مولانا عبدالقادر مراغه‌یی به دربار شیخ اویس (۷۵۷ - ۷۷۶ ه.ق.) (۷۳۵ - ۷۵۳ هجری شمسی) و پسرش سلطان حسین جلایری و همچنین سلطان احمدراه یافت و همین سلطان احمد «قبل از جلوس به تخت سلطنت» وصف‌نامه‌یی بتاریخ ۷۷۹ ه.ق. (۷۵۶ هجری شمسی) در حق خواجه نوشته است که نشان‌دهنده‌ی فضیلت و کمال این هنرمند می‌باشد.

خواجه عبدالقادر آخرین موسیقیدان بزرگ بوده و عود می‌نواخت و خوش می‌خواند و بطوریکه نوشته‌اند در خطوط و نقاشی دست داشت. عبدالقادر با آنکه اهل آذربایجان بوده و ترکی می‌دانست کتابهای خود را بزبان فارسی نوشته و از این راه خدمتی بس بزرگ و قابل توجهی به زبان و ادب فارسی انجام داده است.

کتابهای او سرشار است از اطلاعات دقیق درباره موسیقی نظری و علمی و سازها و آوازهای قدیمی و اقوال موسیقیدانان بزرگ باضافه آرا و تحقیقات شخصی او.

یکی از دقیق‌ترین و کامل‌ترین شرحهاییکه در باره عبدالقادر نوشته شده است مقاله‌یی به قلم فارمر در دایرةالمعارف اسلامی فارمر است چنانکه رسم

فرهنگیان است با مراجعه به مآخذ معتبر و با روش انتقادی علمی اطلاعات مربوط به عبدالقادر را جمع آوری کرده و درباره آثار و احوال او با دقت بحث کرده است. نام و نسب او به قراریکه خود در آغاز و پایان نسخه مقاصدالاحان آستان قدس رضوی نوشته بدین قرار است:

عبدالقادر بن غیبی الحافظ المراغی

از اینکه سطح تحصیلات عبدالقادر در چه حدودی بوده اطلاعاتی از تذکره‌ها بدست نیامد ولی کتاب مقاصدالاحان نشان می‌دهد که علوم متداول زمان را دارا بوده و موسیقی را از پدرش یاد گرفته بود.

عبدالقادر در کتاب مقاصدالاحان از پدر خود به احترام یاد می‌کند و می‌نویسد: پدرم غیبی که در انواع علوم بخصوص در موسیقی دست داشت در تربیت من کوشید. از عبارت «سقی الله ثراه و جعل الجنة شواه» که بعد از نام پدر آورده است اینطور برمی‌آید که پدر عبدالقادر در سال ۸۲۱ ه.ق. (۷۹۶ هجری شمسی) که عبدالقادر مقاصدالاحان را به رشته تحریر کشید زنده بوده است.

آقای تقی‌بینش می‌نویسد «اینکه بعضی نوشته‌اند عبدالقادر در دربار اویس جلایری بوده است صحیح بنظر نمی‌رسد» زیرا که سلطان اویس بیست سال (۷۵۷-۷۷۶ ه.ق.) سلطنت کرد و عبدالقادر که در زمان جانشین او سلطان حسین جوانی تازه به عرصه رسیده بود می‌بایست در دوره‌ی اویس دوران کودکی خود را طی کرده باشد، در صورتیکه با توجه به تاریخ تولد عبدالقادر (۷۵۴ ه.ق.) او در آخرین سالهای سلطنت سلطان اویس بیش از بیست سال داشت.

فادر می‌نویسد:

وقتی که امیر تیمور بسال ۷۹۵ ه.ق. (۷۷۱ هجری شمسی) بغداد را فتح کرد عبدالقادر را با سایر هنرمندان آن دیار به پایتخت خود سمرقند فرستاد تا سال ۸۰۰ در سمرقند بود، در سال ۸۰۲ خبیر داریم که عبدالقادر به قصد دیدار دیار خود به تبریز آمده و چندی در دستگاه میرانشاه پسر امیر تیمور زیسته است و پس از مرگ امیر تیمور (۸۰۷ ه.ق.) مدتی در دربار خلیل سلطان بن میرانشاه که وارث امیر تیمور در سمرقند بود بسر برده و به جانب هرات نزد میرزاشاهرخ رفته و تا آخر عمر مقرب و معتمد وی بوده است.

شخصیت هنری عبدالقادر را غه‌یی مرکب است از موسیقی و شعر و در خط زیبا و نقاشی بدیل و نظیر نداشت و از پیران صفی‌الدین ارموی بود و در ساختن تصنیف مهارت کلی داشت.

دوران زندگی عبدالقادر مقارن است با دوران پر آشوب از تاریخ ایران، جنگ و ستیزهای آل‌جلائر. در اوایل یورشهای امیر تیمور و حوادث و فاسامانی‌های بعد از تیمور در اواخر زندگی او رخ داده است. دولتشاه در کتاب تذکرة الشعرا می‌نویسد که:

عبدالقادر شاگرد سلطان احمد بوده است.

آقای رازانی در کتاب شعر و موسیقی به نقل از نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار تقدیر نامه‌یی را نقل کرده که سلطان احمد در نیمه‌ی صفر سال ۷۷۹ ه.ق. نوشته و در طی آن مراتب دانش و فضل و تسلط عبدالقادر را در موسیقی و نواختن عود و داشتن انواع خطوط خوش ستوده است.

تقدیر نامه‌ای که سلطان احمد قبل از جلوس به تخت سلطنت در مورد خواجه عبدالقادر بقلم آورده بشرح زیر است:

«اگر خواهم که شرح و بیان فضایل و کمالات پسندیده یا رهمدم موافق غمگسار افتخار و پیشوای هنرمندان اول و آخر که بر سریر هنرمندی مستقل است و مملکت روحانی سلیمانی را با الحان روح پرور داوودی در تحت تصرف در آورده و جباران این قسم را که هر يك در هنر خود سر به فلک هشتم می افراشتند بضرب موسیقی رام کرده سلطان الحافظ ذنون عصر فیلسوف زمان کمال الملة والدین عبدالقادر ادام الله سعادت کم نوعی باشد از تکلیف و تکلف در نظر اهل بصیرت و طایفه استعداد پسندیده نیست پس برین جمله از وی دیده و شنیده‌ام از هزار یکی واز بسیار اندکی نگفته، چه از شرح اوصاف او قاصر است».

در تاریخ ۷۸۴ ه.ق. (۷۶۱ هجری شمسی) سلطان احمد بن اویس به تخت سلطنت نشسته و خواجه را از ندمای مخصوص خود قرار داده و همیشه در تبریز و بغداد با وی بوده و دور شاهی را بنام او تصنیف ساخته است و تفصیل آن اینست که در بغداد در کشتی نشسته و ۳۰ نفر ملاح آن سفینه را حرکت می دادند بر حسب امر آن سلطان سی دور قالیف ساخته که به شماره نفرات هر دوری سی بوده است.

تألیفات عبدالقادر:

۱- مقاصد الاحسان: که در سال ۸۲۱ ه.ق. «۷۹۷ شمسی» آنرا تألیف کرده است این کتاب بسال ۱۳۴۴ شمسی بواسطه بنگاه ترجمه و نشر کتاب به اهتمام تقی بینش با مقدمه فاضلانه که شامل شرح حال اجمالی و انتقادی این هنرمند است

چاپ گردیده است .

نسخه‌های خطی آن بشرح زیر در کتابخانه‌ها موجود است :

۱- تهران ، کتابخانه‌ی دانشگاه به خط نستعلیق قرن نهم .

۲- تهران ، کتابخانه‌ی ملك به خط نستعلیق قرن نهم .

۳- مشهد ، کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی به خط نستعلیق .

۴- استانبول ، طوقاپوسرای .

کنزالالحان : این کتاب در يك مقدمه و دوازده باب و هر باب در چند فصل و يك خاتمه است و نسخه‌ی از این کتاب در کتابخانه‌ی ملك موجود است .

جامع‌الالحان : مهمترین اثر عبدالقادر است از این اثر نفیس نسخه‌ی در بادلیان و در دو نسخه در نوری عثمانیه موجود است این کتاب را برای پسر خود تالیف کرده است .

در این کتاب فصل مفصلی بنام «مجالس» هست و در آن مانند بحورالالحان فرصت شیرازی اشعاری را که باب مجالس و مقامات مختلف بوده ، جمع آوری کرده است . و شاید هم این فصل کتاب مستقلی بوده و بعد مراغی خلاصه یا تمام آنرا در جامع‌الالحان گنجانیده است .

زبدة الادوار : این کتاب در يك مقدمه با سه اصل و يك مقاله با دو فصل و يك خاتمه دارای « زواید و فواید » در شرح الادوار ارموی است .

نسخه‌ی از آن در کتابخانه‌ی ملك موجود است .

ترجمه کتاب الادوار به زبان ترکی .

نسخه‌یی از آن را «فارمر» در کتابخانه لیدن معرفی کرده است .
 علاوه بر آثار مذکور شادروان محمدعلی تربیت صاحب تذکره دانشمندان
 آذربایجان فواید عشره دلحنیه را نیز که از جمله تالیفات خواجه عبدالقادر
 می باشد در کتابخانه‌ی نوری عثمانی استانبول دیده است نسخه بادلیان که خصوصیت
 آن را به تفصیل در فهرست کتابخانه بادلیان آورده و به خط خود عبدالقادر
 است این نسخه در ماه محرم سال ۸۰۸ ه.ق. «۸۷۴ هجری شمسی» نوشته و تالیف
 شده و دوباره در ماه صفر سال ۸۱۶ ه.ق. «۷۹۲» شمسی مولف در آن تجدید نظر
 کرده است . همین نسخه دست نویسی دارد که می رساند عبدالقادر کتاب رادر
 نهم ماه محرم ۸۱۶ به پسرش نورالدین عبدالرحمن بخشیده است .
 عبدالقادر علاوه بر داشتن هنرهای متعدد و اوصاف جمیله طبع روانی هم
 داشت و اشعار خوبی گفته است .
 از اشعار ترکی عبدالقادر :

ای جان جهان ، بحر صفا بیزنی اونوتما
 وای ما جبین ، مهر لقا بیزنی اونوتما
 حقن دیلایور جان و کونول عمرون اذراقی
 وردوم بودور هر صبح و مسا بیزنی اونوتما
 اولدم که یوزون ویرسه شها حسن زکاتی
 کر اولمیا ، حاضر بو کدا بیزنی اونوتما
 آیرلمدی جانوم قلیچ ایله ایشیکوندن
 کر چرخ و فلك قیلدی جدا بیزنی اونوتما

وارد در گرموندن بو قدر بیر کاتوقع
 گر سالدی جدا بیزنی قضا بیزنی اونوتما
 بیز عمرو کی چون دیلاروز از حق بدعاها
 سن عیش قیل و روح فزا بیزنی اونوتما
 هجرون قیلایور هر نفسی سینه می مجروح
 بیر قیل بو جراحت غا، دوا بیزنی اونوتما
 تاریخ مرگ او :

معین الدین محمد اسفرازی در روضات الجنات جلد دوم ص ۹۳ تحت عنوان
 « در ذکر بلیه‌ی طاعون » می نویسد:

« در سال ۸۳۸ ه.ق. « ۸۱۳ » شمسی در هرات طاعونی پیدا شد که از هفتم
 تا پانزدهم ذی القعدة به طول انجامید و عبدالقادر استاد موسیقی نیز از دار فنا
 به عالم بقارفت اما « فارمر » به نقل از جلد سوم صحائف الاخبار^۱ منجم باشی مارس
 ۱۲۳۵ نوشته است که چون در آن سال ژوییه با اول سال ۸۳۹ « ۸۱۴ شمسی »
 مصادف بوده است معلوم می شود غرض او سال ۸۳۹ بوده است نه ۸۳۸ »
 فوت خواجه را تذکره دانشمندان چنین نوشته است .

« خواجه در تاریخ ۷۳۷ ه.ق. « ۸۸۲ شمسی » در شهر هرات از مرض وبا
 در گذشته و در آنجا مدفونست .

او در شعر عبدالقادر تخلص می کرد .

از اوست .

گر برد سوی چمن بویت بهار
در هوای مهر تو یران شود
ماجرها می‌کند با ما لب‌ت
یک نظر بر سوی ما افکن که شد
می‌نرسی هرگز هروزی که می
چست احوال تو عبدالقادر

در حاتمہ مقاصدالاحان خواجہ عبدالقادر گوید :

بیماری که بنده را عارض شده بود و اطبا ملازم بودند و شکوه‌یی که از
اطبا می‌بود به تعرض در عملی در آوردم و در حسینی بدور مخمس ۸ فقره این
عمل ساخته شد .

طیبیا دردمندان را علاجی کن بگو ما را
نداری شفقتی یارا چگویم من تو نادانرا
علاجم دیدن شاهست دوایم روی آن ماهست
سر من خاک این راهست فدایش کرده‌ام جان را
ز تو شربت همی خواهم جوابم می‌دهی دردم
نداری ریش را مرهم نمی‌دانی تو درمان را
مگو بسیار بی‌قانون شفا بخشی نه کار تست
نجات از غم خدا بخشد چه غم زین درد مردان را
عمل فرموده‌ای بازم بقول تو عمل سازم
عملی در عود پردازم شنو از حلقم الحان را

به عبدالقادر ار قادر شفا بخشد عجب نبود

چو او تحقیق می‌داند شفای خویش قران را

آقای ادیب طوسی در نشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز نوشته است :

«در يك کتاب خطی که در فن موسیقی نوشته شده و مولف آن عبدالقادر

ابن الحافظ مراغه‌یی است و تاریخ استنتاج آن مربوط به اوایل قرن نهم می‌باشد

و در کتابخانه‌ی ملی ملک (شماره ۱۳۰۴) ضبط شده این دو فهلوی دیده می‌شود:

ایکهان پر خوری من سوی ته وس ور کهان پر کل من بوی ته وس

ار دو کیتی گر به دامانم زند چنگ من از هر دو کهان واروی ته وس

یعنی: اگر جهان پر از خورشید شود مرا روشنی تو بس است و اگر

جهان پر کل باشد مرا بوی تو کافی است. اگر دو کیتی دست به دامن من زنند

مرا از هر دو جهان روی تو بس است.

شوان گردان و یاوانان برامان

خمار بیریده یا بدریده دامان

چسر حشمان (چشمان) خودمی کی ژنم لاو

بو که لاوم به بچ کیلی (کبلی) سامان

یعنی: شبها در حالیکه برای منزل در بیابانها خمار بریده یا دامن دریده

گردانم از چشمان سر خود کی «می‌توانم» لاف بزنم (یعنی ادعا کنم که جهت

منزل را می‌بینم) چه ممکن است لاف من در «جهت» قبلی سامان باشد.

در حبیب‌السیر آمده است که چون خبر شهادت سلطان احمد جلایر در

هرات شیوع یافت میرزا شاهرخ خواجه عبدالقادر مصنف موسیقی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده مخاطب ساخته و پرسیده که برای دوست خود چه گفته‌ای که خواجه عبدالقادر رباعی زیر را خوانده است :

عبدالقادر ز دیده مردم خون ریز بسا دور سپهر نیستت جـای ستیز
کآن مهر سپهر سروری را واکام نارینخ وفات گشت (قصید تبریز)

۸۱۳

دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۸- سخنو-

ران آذربایجان ص ۱۰۰۱ مقدمه بر

مقاصدالاحیان- فهرست نسخه‌های فارسی

ج ۵ ص ۳۹۲۸ حبیب السیر ج ۳ ص ۵۸۷

کتاب مراغه ص ۴۳۲

عثمان مراغه‌ای

این دو رباعی از اوست :

در دیده مرا سرشک خون است از تو هر لحظه غم به دل فرون است از تو
در عشق تو گر چه نیست دل، مانده مرا دل ماند کیم نگر، که چون است از تو

* * *

در دم بشنید، گفت بر من به دو جو

اشکم چو بدید، گفت : صد من به دو جو

جان کردم عرضه ، گفت از این صد خرم

نزدیک من سوخته خرم به دو جو

نزهة المجالس ص ۸۳

علی بن حسکویه

نامش علی فرزند حسکویه فرزند ابراهیم ابوالحسن مراغی از علما و فضلا و شاهیر و فقها و ادبای قرن پنجم ه.ق. می باشد . اوقفه را در بغداد از شیخ ابی اسحق تعلیم گرفته است . علی بن حسکویه شاعر صوفی مسلک و نیک سیرت بود .
از اوست :

لست بآب باب ملک له بالباب نواب و حجاب
و انما اتی الملیک الذی لا یغلق الدهر له باب

او در روز دوشنبه‌ی سال ۵۱۶ ه.ق. (۵۰۱ هجری شمسی) وفات کرده است.

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۰۸ - کتاب

مراغه ص ۴۳۰ . دانشمندان آذربایجان

ص ۲۷۸

عماد مراغه‌یی

عمادالاسلام با حاج مهدی شکوهی معاصر بوده و از شعرای مراغه است.

تاریخ فوت شکوهی را چنین گفته است :

ادیب فاضل مصالح اهل بیت «شکوهی»
 که داشت طالع علوی و بود حافظ وقت
 به زهد و علم و ادب عمر خویش صرف نمود
 روان به خلد برین شد به سن شصت و هفت
 برای سال وفاتش نوشت کَلِّكَ «عماد»
 (از این جهان بجنان مهدی شکوهی رفت)
 سخنوران آذربایجان ص ۱۰۰۹ - کتاب
 مراغه ص ۳۳۰ - موادالتواریخ ص ۴۱۴

غفورای مراغه‌یی

در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران مجموعه‌یی است بشماره ۳۰۹۳ در
 قسمت اول آن از صفحه ۱ تا ۱۰۸ دیوان غفورای مراغه‌یی ^۱جا گرفته است و
 شامل قصاید مذهبی و شیعی است و ماده تاریخ تعمیر بقعه‌یی که شاه صفی بر روی
 سنگ جای پای حضرت امیرالمومنین علی (ع) ساخته و میرزا علی اکبر وزیر
 مراغه در سال ۱۳۰۷ ه.ق. (۱۲۶۸ هجری شمسی آن را تعمیر کرده است) بابت
 زیرین آغاز می‌شود:

دوش آن مه نا کهم از در در آمد بی حجاب
 کافتاب از شرم رویش گشت پنهان در سحاب
 از اوست :

خدای در دو جهانش جزای خیر دهداد
 به حق میر عرب شهسوار خیبر گیر

فهرست دانشگاه ج ۱۰ ص ۲۰۴۰ - سخنو -
 ران آذربایجان ص ۱۰۰۹ - کتاب
 مراغه ص ۴۳۰

فتوحای مراغه‌یی

نامش حاجی فتوحای مراغه‌یی از شاعران قرن دهم ه.ق. است. مجموعه‌ی
 در کتابخانه دانشگاه تهران هست که در صفحه‌ی ۵۶۳ آن از حاجی فتوحای
 مراغه‌یی اشعاری درج شده است که دو بیت زیر از آن مجموعه می‌باشد:
 السلام ای مشرق خورشید رب العالمین

مرقضای سابقین و مصطفای لاحقین

عالم علم لدی خضر با آن منزلت

در محیط دانشت خود را شناور یافته
 سخنوران آذربایجان ص ۱۰۱۰ - فهرست
 دانشگاه ج ۹ ص ۱۲۰۷

فخر مراغه‌ای

فخرالدین مراغه‌ای در سال ۶۵۶ در بنای رصدخانه مراغه با خواجه -
 نصیر طوسی همکاری داشت. این دو رباعی از اوست:

آن نر گس نوشکفته ، مست از چه فتاد ؟

وان سنبل تازه ، گل پرست از چه فتاد ؟

فتموده سیاهی سپه ، مشک خط

بر لشکر زلف تو ، شکست از چه فتاد ؟

* * *

آن عارض خوش بین که سمن خوانندش

وان خافه پر در ، که دهن خوانندش

در چاه بود آب و تو را آن چه چیست

در آب معلق ، که ذفن خوانندش !

نزهة المجالس تصحیح دکتر ریاحی ص ۸۹

تاریخ گزیده ص ۵۹۰ - مجمل فصیحی

۲ : ۳۲۶

کمال الدین مراغه‌ای

مردی فاضل و عالم و شیرین بیان بود و گاهی شعر هم می گفت . در تذکره ها

از تاریخ زندگی این شاعر بیش از این اطلاعی به دست نیامد ، فقط به اعتبار

تاریخ تألیف مجمع الفصحی (که قدیمی ترین مأخذی است که درباره این شاعر

شرحی نوشته) می توان حدس زد که وی مقارن سده ی سیزدهم ه.ق. زندگی

می کرده است . از اوست :

پیداش کنم ؛ کز نظرت پنهان است

از روی توام لطیفه ای در جان است

در چشم من آمده است رویت روزی سیرابی لاله‌زار رویت ، زان است

در مخاطبه شمع چنین گفته است :

ای شمع بر فراخته قامت چو بنگری

گوی که در میان شبستان چو عرری

سلطان ملک عالم تاریکی از آن

زرین سریر و زرد قبا ، آتش افسری

صورت‌پذیر جمله ذواتی چه ماده‌ای

نقش نکین جمله جهانی چه جوهری

بهر چه لاف معجز موسی لمی‌زنی

کز جیب هر شبی ید بیضا برآوری

هستی عصا به شکل و چونعبان شوی به طبع

تا جاودان ظلمت شب را فرو بری

چون بر کک زرد بید به هنگام مهرگان

لرزان چرا شوی نه بقامت صنوبری

آید ز زعفران همه را خنده ، ای عجب

از چیست گریه‌ات نه بطیب مزعفری

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۱۱ - مجمع

الفصحا ج ۳ ص ۱۱۴۲ - دانشمندان

آذربایجان ص ۳۱۵ - الذریعه ج ۹ ص

۹۲۰ - کتاب مراغه ص ۴۲۸ - گلزار

جاویدان ج ۳ ص ۱۱۷۸ - نزهة المجالس
به تصحیح دکتر امین ریاحی ص ۹۴

مجرم مراغه‌یی

نامش حاجی میرسلام الله موسوی معروف به حاجی کبیر آقا و ملقب به
«مجدوبعلی» از محترمین شهرستان مراغه و از احفاد میر عبدالفتاح موسوی
«اشراق» بود و در شعر (مجرم) فخلص می‌کرد.
تألیفات او عبارتند از:

۱- مرآت العارفین: که در سال ۱۳۲۲ ه. ق. (۱۲۸۳ هجری شمسی) در تهران
چاپ شده است.

۲- دیوان اشعار بنام «بحر الاسرار» حاوی قصاید و غزلیات که در سال
۱۳۲۴ ه. ق. (۱۲۸۵ هجری شمسی) با سعی و کوشش رضاقلی میرزا مجنون علیشاه
در ۱۴۸ صفحه در تبریز چاپ شده است و قطعه زیر را در سال ۱۳۱۶ سروده و به
قحطی که رخ داده بود اشاره کرده است.

سال ایت نیل آمد و بدید	مردمانرا چو سگ به روز سفید
کندم و گوشت و استخوان همه را	خورد و بر هیچکس جوی نرسید
قحطی زمان چنان فراهم شد	پشت مردم ز جوع جمله خمید
مهر را از میان چنان برداشت	همه یاران ز همدیگر ترسید
شانزده سال و یک هزار و سه صد	هست تاریخ سال، سال شدید
سال آینده را خدا داد	کار (مجرم) به آه و ناله کشید

ساقیا می صاف و مطرب مست و یاران با صفا
 ساغری ده و ارهان ما راز قید ماسوا
 من کجا و محنت و اندوه ساقی می بیار
 زافکه بی می جام از محنت نمی گردد درها

* * *

کنج وحدت خزینه دل ماست
 ستر حق در دفينه‌ی دل ماست
 خواهی از بحر این جهان برهی
 زورق آن سفینه‌ی دل ماست

* * *

تاکی ز هجران ناله‌ای آن یار کو آن یار کو
 تا چند سوزد دل ز غم دلدار کو دلدار کو
 بهر نشان وصل او هر سو دویدم مدتی
 زان بی نشان نامد نشان دیدار کو دیدار کو
 مستم چو منصور از می اشفتوی بقتلم ده که من
 دایم انا الحق می زنم آن دار کو آن دار کو
 سیل سرشت دیده‌ام از بس روان شد در غمش
 ویران شد این قصر دلم معمار کو معمار کو
 عالم همه سرمست وی سرشار جام دست وی
 دل مست وی جان مست وی هشیار کو هشیار کو

کرش جهت رابنگری معدوم صرفند اینهمه
 نبود بغیر از حق کسی دیّار کو دیار کو
 دریا تموج گر کند موجی از او ظاهر شود
 دریا و موج است عین هم اغیار کو اغیار کو
 هر دم نوازند اولیا ، صور سرافیلی صفت
 خلق جهان در خواب خوش بیدار کو بیدار کو
 هستی تو زاهد در برون بس بیخبر از اندرون
 در ظلمت جان و دلت انوار کو انوار کو
 محوئند در ذات احد کم پرس از ایشان ماجرا
 اندر زبان عارفان گفتار کو گفتار کو
 کشتم به گلزار جهان حق بود پیدا و نهان
 گل دیدم آنهارا همه پس خار کو پس خار کو
 آن خنجر دلدوز را هر دم زند بر سینهام
 کشته ست ابرویش مرا خو نخواست کو خو نخواست کو
 کالای دلها ریخته کس نیست تا دزد ز کف
 آن رند و مست و سرخوش و عیار کو عیار کو
 من کافر بیدین شدم ای واعظ از من در گذر
 بت می پرستم این زمان زمار کو زمار کو
 ای زاهد با علم و دین کس را رساندی بریقین
 گویی محک دارم ولی معیار کو معیار کو

هستم طبیب باطنی من از دم روح القدس
هر درد را درمان دهم بیمار کو بیمار کو
(مجرم) کند با گلرخش اندر گلستان عیشها
کویند کوران جهان کلزار کو کلزار کو

* * *

اگر زلف دلدار چو کان نمی‌شد سر عاشقان گوی میدان نمی‌شد
اگر کفر زلفش نمی‌زد ره دین بری (مجرم) از کفر و ایمان نمی‌شد

* * *

ز خود کناره نمودم که در کنار تو باشم
بخویشتن شدم اغیار تا که یار تو باشم
ز انتظار تو جانا به لب رسید مرا جان
چو (مجرم) اینهمه تا کی در انتظار تو باشم

* * *

صد شکر که از حقایق آگاه شدم در مملکت فقر و فنا شاه شدم
بطلان مذاهب و ملل را دیدم ز آنست که من عارف بالله شدم

* * *

عاشق شده‌ام بدلبس زیبایی از عشق رخس نیست چو من شیدایی
سودا زده‌ی عشقم و جز عشق مکار در سر نبود مرا دگر سودایی

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۱۲ - مؤلفین
 مشار ج ۳ ص ۳۴۲ - الذریعه ج ۹ ص ۹۶۵
 دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۷ - کتاب
 مراغه ص ۴۸۳ - گلزار جاویدان ج ۳
 ص ۱۲۳۵

نصیرای مراغہ‌یی

از شعرای نیمه اول قرن دوازدهم ه.ق. است .
 در فهرست کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران کتابی بنام مجموعه‌ی
 نصیحت تحت شماره ۲۷۷۹ بشرح زیر معرفی شده است .
 «مجموعه‌ی نصیحت از میرزا فرزند حاجی معصوم مراغه‌یی متخلص به نصیرا
 که در سال ۱۱۴۳ ه.ق. «۱۱۰۹» شمسی بنام شاه طهماسب دوم ساخته است ، نام
 مولف و کتاب و شاه و تاریخ در دیباچه هست . در ختم چهارم خاتمه، طبقات
 سلاطین ایران است تا شاه طهماسب .
 شعری از مولف در فصایح کلمات متقدمین هست و کتاب چنین خاتمه
 یافته است :

و فراغ از تالیف این اوراق بتاریخ ۹ شهر رجب المرجب تفاقوئیل سنه
 ۱۱۴۳ ه.ق. «۱۱۰۹» شمسی امید و ملتمس آنکه هر گاه این (مجموعه‌ی
 نصیحت) بر مطالعه کیمیا اثر صاحب خردان دقایق بین و فیلسوفان حقایق آیین
 برسد قلم غفو بر جرایم این ذره‌ی بی مقدار عیب نادانی را پوشیده دارند و باقی

والسلام من اتبع الهدی سنه ۱۱۴۳ ه.ق.

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۱۴ - فهرست

کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه ص ۱۶۴۷

کتاب مراغه ص ۴۳۱

وجدی

وجدی یکی از شعرای گمنام مراغه است که حدود ۱۳۰ سال پیش در
مراغه زندقه می کرد و تخلصش وجدی بود .
دیوان اشعارش خطی و چاپ نشده است .
از اوست :

ساقی بیا به مجلس رندان شراب ده
بر رهروان تشنه عشق خود آب ده
از راه راست رو به عراق آراز حجاز
با شور از ولایت کابل ره‌آب ده
بر دست مطربان دف و چنگ و نای و عود
سمتور و ساز بر بط و تار و رباب ده
گویم هر آنچه بر تو در این بزم ساقیا
بر من ز ساغر می کلگون جواب ده
اموال دهر دون همه در دهر دون بنه
املاک این جهان به جهان خراب ده

تا پیش از آن که عالم فانی رود بباد
 جام بلوریی تو بمن با شتاب ده
 از باغ حسن بر من مسکین مستحق
 کآمد زکات حسن به حد نصاب ده
 بفکن ز رخ نقاب و خجل ساز ماه را
 کاکل بدوش افکن و بر طره تاب ده
 تا هست اینجهان و ز ما بیخبر شوند
 یارب مدام چشم رقیبان بخواب ده
 یارب تو خود بروز قیامت مکان مرا
 در زیر سایه‌ی علم بو تراب ده
 آن بوستان حسن که بر تو سپرده‌اند
 در حشر صرف آن همه اشرا حساب ده
 منشین در این مراغه دگر خیز (وجدیا)
 خود را بر آستافه‌ام الکتاب ده
 کتاب مراغه ص ۴۵۰

شعراى معاصر مراغه

آتشباک

نامش نصرالله فتحی در سال ۱۲۹۳ هجری شمسی در روستای آتشبنگ مراغه دیده بجهان گشوده است پس از فوت پدرش به مراغه آمده و در مکاتیب قدیمه به تحصیل مشغول و تحصیلات بعدی خود را در شهرستانهای تبریز و تهران به اتمام رسانده و در وزارت دارایی به خدمت مشغول گردید و چند سال پیش فوت کرده است .

مرحوم فتحی مردی دانشمند و محقق بود و تألیفاتی بشرح زیر دارد :

- ۱- یادی از حیدر بابا .
- ۲- رادمردان .
- ۳- عارف و ایرج .
- ۴- آخرین تصمیم .
- ۵- آزاده‌ی کمنام .
- ۶- وارث باربد .
- ۷- مرگ عیش .
- ۸- جام مراد .
- ۹- دیدار هم‌رزم ستارخان .
- ۱۰- زندگانی شهید شادروان ثقة الاسلام تبریزی .

فتحی در شعر آتشباک تخلص می‌کرد . در پاسخ حیدر بابای شهریار

منظومه‌یی دارد که چند بند از آن در زیر درج می‌گردد :

شهریارا تعظیم

کیمسه بیزیم دردیمیزی بیلمه‌دی	کۆزومون یاشین بیر کس سیلمه‌دی
هامی گلدی بیزه کومک کلمه‌دی	هیچ اوزوموز بو دوره‌ده گولمه‌دی
هی دئییرم آلاسه سنه نوکل	اولار بیقسن تیکالیقدا قیزیل گول

* * *

سۆز اوستاسی کسکین سۆزلو شهریار	شیرین دیللی سۆزو دوزلو شهریار
مجنون کیمی عاشق کۆزلو شهریار	اود دایانان قلبی کۆزلو شهریار
آذربایجان ائدهر سنه افتخار	آما وطن سن تک اوغول آز دوغار

* * *

قار یاغاندا پنجره‌دن باخاردیق	باشدان باشا اله حنا یاخاردیق
شکار گونو ایلدیریم تک شاخاردیق	کهلک لرین باشین قارا تاخاردیق
کهلک باشین قارا سوخار سئوینر	هیچ بیلیمز کی قلبی ندن دویمونر

* * *

قیش گئجه‌سی حالیمیز ساز کلنده	اود ووراردیق گوه‌نه غاز کلنده
چاییر دریب قیش یئمی آز کلنده	مال حیوانا وئرردیک یاز کلنده
بایرام گونو آغ یومورتا بویاردیق	اوشاقلارین یان جیبینه قویاردیق

* * *

نوی تواندا شمع بوللاردیق هر کسه	هر کس دئدیم نه کۆرمه‌میش ناکسه

کس اودو کی مسین یئتیر سین سهه چالاغانی سالماق اولماز قفسه
سؤزو بوتون اولان کیمسه کیشی دی ایکی سؤزلو کیشی دگیل دیشی دی

* * *

آتشبکلی بوندان آرتیق باشارماز یاخشی شاگرد اوستاسینا قاپارماز
آیری دیلده هیچ وقت شهرت آپارماز فاشی اولان آتین یئین چاپیر تماز
قوی دئسینلر بونو دهین دهلی دی واریم یو خدوریو خدان وئره‌ن علی دی

* * *

نه اولاردی قانادلانیب اوچایدیم بو دارلیقدان بیر قورئولوب قاچایدیم
اوچوب گئدیبق حق قاپوسین آچایدیم عدالتین نورون اوردان ساچایدیم
حئیف اولسون کلید ده‌وه بوئینوندا ییز بوردا ییق ده‌وه گیلان یولوندا

* * *

انسان اولان آییق یاتار یوخلاما ده‌وه‌سینی هریان گله ، هیغلاما
مارالاری مئشه‌لرده اوخلاما دوستی قویوب اؤز که‌لری یوخلاما
ییز تائیریق آغزی اکرینی اوزاقدان آسلا نماریق قوردچورو تمیش بوداقدان

دوستلار گؤروشو م ۱۷۱

آیدین

نامش فریدد فرزند صالح فتحی که در سال ۱۳۳۰ شمسی در شهرستان مراغه متولد شده و تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در زادگاه خود فرا گرفته است او از دوران نوجوانی به شعر و شاعری علاقه نشان می‌داد و شعر می‌گفت.

آیدین علاوه بر تحصیلات متوسطه دوره‌ی دانشسرای راهنمایی را نیز
 پایان رسانده و در اداره فرهنگ بعنوان آموزگار استخدام شده است.
 اشعار آیدین مورد علاقه و توجه دوستان است و شعر خوب می‌گوید و آیدین
 تخلص می‌کند:
 از اوست:

گذر عمر

به سر کور کسان فاتحه خوانیم هنوز
 ما هم از غصه چو گل بند خزانیم هنوز
 روز کاری شد و ما بر در این کهنه رباط
 ز غریبی ره خود را نتوانیم هنوز
 آفتاب لب بامیم ولی با چه امید
 ز سر این هاله غم را بیرانیم هنوز
 همه‌رستند از این عرصه‌ی خاموش نبرد
 ولی افسوس که ما دل نر هانیم هنوز
 همه خفتند به افسوس ملک وای چرا
 ما به هم قصه و افسانه بخوانیم هنوز
 عجبا ما که هراسنده ز ویرانی عمر
 زهر غم را به عزیزان بچشانیم هنوز
 شد هویدای جهانی غم دیرینه ولی
 خود بدین شهرت و افسانه نهانیم هنوز

کم دلاییم که از وحشت پشمردن عمر
 شبنم نرسد ز دو دیده بچلاییم هنوز
 ما همان آدم مطرود بهشتیم که خود
 کس دیگر ز بر خویش برائیم هنوز
 جغد ویرانه‌ی خاموش جهائیم کنون
 به سر نعلش عزیزان به فغانیم هنوز
 نام انسان زده بر خود چه نشینیم به صدر
 به خدا ما کم از آن دیو دداییم هنوز

انشاء ساعاتی

کلاسدا باخیرام معصوم اوزلره
 اوشاقلار تومو خوب گوز نیکیب منه
 ایستی باخیش لاری، ایسته بیر مندن
 اونلارا سوز آچام کوشدن ینه
 اوره گین یاغیلا شمع جافیمی
 کئجه نین قوینوندا، الودلان دیرام
 ایشیفدا سورودن، کپنک لیرین
 قارائلیق یوللارین، ایشیق لاندیرام
 دوشونجه قولونا، فنارلار آسام
 گوسترم اونلارا انسانلیق یولون

گول اوستونده دیم شبنم سایاقلار
 یالنیز انسانلیقا آرخاداش اولون
 قارقینمیش اینامین قایغی سین چکون
 بسله یین سینه ده محبت قوشون
 قاراجیق شیطانا نیفرت باغلایین
 انسانا بولاق تک اوره کدن جوشون
 سیزلرده اوجالون سهندیم تکین
 تپه لر ساجینی نوازش ایدین
 خیال مرکبینه ، گنجه اویاندا
 آیقلیق یو کله ییب سحره گندوبن
 بالاجا الیه ن سیزده قالدیرون
 کوروقمز ذیرویه همت بایراغین
 آچلون سولماین قیزیل گوللریم
 بوی آنین بزه یین یاشایش باغین
 گنجه نین باغیرینی یارون قلملن
 النین یئر ، کویه ایستکلی باریش
 آچیلار ، چیچک لار قارالچکی
 اویناسین یئل ایلن ، بوداقلی ناریش
 حیاتین کوزینده قارا کیله سیز
 افق ده ، شافاقاسیز باخاجاقسیز

قوه‌لی سولار تك يانغی توپراغا
 بولوت دان آیریلیب سیز آخاجاقسیز
 صاباحین یولونا آینا شافاقسیز
 سیزایلن یوردوموز یازلار گؤره‌جک
 گوز تیکیب سیزلره خسته اولکه‌میز
 آفانی شاد ائتمک گرکدیر، گرک
 ایندی دین کوروم آی قلم فاشلار
 یازیبسیز انشازی آنا سایمندا
 دوزوبسوز اینجی‌لر، سوزلریز ایلن
 آفانین تئلینه یورقون چاغیندا
 یازیبسیز بو اؤلمز انسان وصفینده
 عشق اودون قالایب یاندیران سن سن
 تاریخین باشلایش یاشایشیندان
 ایکی‌تلیک رمزینی قاندیران سن سن
 یازیسوز یوماریق گئجه‌مین کوزون
 یات، شیرین بوخویا حسرت آنامیز
 عرشده وئریرسن اوجالیق مشقین
 اوجا قامت، اوجا همت آنامیز
 یازیبسوز مشقت یولداشی سن سن ؟
 غم‌لرین مونس، اوزون زامانلار

روزگار اسدیریب سیزقین یئلرین

قونوبدیر باشینا قارلی دومانلار

* * *

ائشیتدیم یازمشیق، یازمشیق بلی

مهربان آنانین، شیرین دیلیندن

محبت وولقانی سؤنمز انساندان

ایستکلی قوینون، ایستی لیگیندن

آچیلار جنتین باغلی قاپیسی

یازمشیق آنایا اسم اعظم سن

تأرینین یانیندا حورمتون چوخدور

کاینات سررینه بویوگک محرم سن

ایتیرمز امکین خلف اوغوللار

یازمشیق آنایا مهربان آنا

قالدیرریق بابکین قانلی بایراغین

ظلم اؤنونده اگر بله شک قانا

* * *

بیریسی یازمیشدیر، آنامین سسی

اویدورور انساننی رویا باغیندا

خیالدان اینجه دیر ترنم لری

نسیم نك اوینا بیر گول بوداغیندا

آنامین گنجهر لای لای ماهنی‌سی
 ایندی‌ده ، دئیه‌سن قولاقیم‌دادیر
 یوبان سام بیر آزجا اونون ، ایندی‌ده
 اوره‌کی قورخودا ، سراقیم‌دادیر
 بیرسی یازعیشدیر ، آنا کونشدیر
 کؤلگه‌سی اولماسین ، اسکیک‌باشیم‌دان
 اوندان ایشیق آلیر وارلیغیم منیم
 یاشاماق آفاسیز زندان دیر زندان
 گنجهر آی تکین پارلایب کؤیده
 کؤز تیکیب کؤزومه شیرین یاتمیشام
 یوخونون حصار سیز ماوی قسرینده
 وارلیغین یاخشی‌سین پیسین آتمیشام
 * * *
 هره‌سی بیر سایاق اوز آناسنین
 بوینونا سالمشدیر سوز بویون باغین
 قلملر خیال‌دان الهام آلار کسن
 اوجاتمشدیر عرشه قوجامان داغین
 اوئلارین یام یاشیل دوغولاریندا
 آرزیلار امکانا قوناق لاشمشدیر

عطرلی اؤلکه‌نین ، شن کؤشنینده
 حسرتین بوخونو ، فاداق لاشدیر
 شیرین صحبتاری باری بولوت تک
 پیتراق اورمانلارا کؤلکه سالیردی
 چیرینان اوره کدن قالخان سوزلری
 احساسین سازینا مضرب چالیردی

* * *

سویله‌دیم بیرینه آی اینجه خیال
 آنانی سن نه جور خاطر لایب سان
 یوردومون کله‌جک اوستون ارده‌می
 شاینده آنانین نه لر یازیسان
 دویمایا مات باخان باخیش لاریندا
 ساحلسیز دیزلر توفان قویارتدی
 نیسکیلین منده‌سی دالغایا بنزده
 اؤزونو هولسکه ائشیکه آندی
 بیر داملاقانی یاش کوزدهن آیریلدی
 برابر دئیسن ، آخان چای لارا
 او دیللی باخیشدان اوخودوم بونو
 همدیم اوره کده فالان وای لارا

او خودوم بونو کی پاسلامیش زامان
 قهریله کوزلرین آغار دیب منه
 عمر و مون چیچکی یازین ایلکینده
 توش کلیب، خزائن سیزقین یئلینه
 چوخداندی گنجهلر اولدوز سانیرام
 بلکهده آتامین اولدوزون تپام
 اللریم آنادان اوزاق اولارکن
 اونون خیالینی باغریما باسام
 بیر ورق کاغازی ویررکن منه
 سویله‌دی انشامی بوجور یازیمشام
 غملر سؤنگوسیلن اوزون زامانلار
 کونلومده آتامین آدین قازیمشام
 چکمیشدیر کاغازدا بیر قبیر شکلین
 قیراقدا بیر اوشاق راز و نیازدا
 بیله یسازیلیمیشدیر اوشاق دیلین
 قبرین اوسته کی پولاد اوز داشدا
 کوزومه گلیری یوخو گنجهلر
 آج سالیم قولومو آنا بوینونا
 سن سیز سویوقدور اتاقیم منیم
 کتیرمیشم پناه ایستی قوینانا
 اطلاعات شخصی

اخگر

نامش محمد اصغر که در سال ۱۳۲۹ شمسی در شهرستان مراغه متولد شده و
 تا کلاس سوم متوسطه تحصیل کرده است.
 او از ده سالگی شعر می‌گفت و اصغر تخلص می‌کرد و بعداً در انجمن
 ادبی اوحدی مراغه‌یی به او اخگر تخلص دادند و اکنون در شعر اخگر تخلص
 می‌کند. از آثارش کتابی است بنام «قیام حسین» که چاپ شده است.
 از اوست :

آیریلماز

ندن ساقی ، صفا اهلای غم دنیادن آیریلماز ؟
 کؤرهر کونده‌مین محنت ، باشی غوغادن آیریلماز
 اجل درك ائتدی لیلانی ، کسلسین ناله‌ی مجنون
 ولی مجنونون عشقی تربت لیلادن آیریلماز
 یانان شمعین طوافیندا آچار پروانه پر یانسن
 شرار عشقه یانماق عاشق شیدادن آیریلماز
 گرگ بازار عشقه نقد جاقیله کلن ، گلسن
 اوباش کی شور عشقیله دولا ، سودادن آیریلماز
 لبالب ایلهمی جامین گئیر وئر « اخگره » ساقی
 غزل شعرینده شاعر لر ، می مینادن آیریلماز
 ادبیات او جاغی ص ۴۹۷

اقدام

رحیم اقدام در شهریور ماه سال ۱۳۲۳ هجری شمسی در شهرستان مراغه متولد و تحصیلات مقدماتی^۱ را در مکتب‌خانه و سپس^۲ در محضر طلاب علوم دینی مدرسه‌ی مسجد جامع مراغه ادبیات پارسی و عربی را فرا گرفته و بعداً در مدرسه طالبیه تبریز و سپس در شهرستان مشهد مقدس به آموزش زبان عرب و معانی و بیان و منطق و اصول و فقه پرداخته و پس از مراجعت به شهرستان مراغه به تدریس طلاب علوم دینی مشغول گردیده است.

اقدام رشته‌ی حقوق را در دانشگاه تهران و رشته علوم سیاسی و اجتماعی را نیز در دانشگاه مزبور به اتمام رسانده است و اکنون در جوار امور حقوقی به تحقیق و تألیف کتاب در زمینه علوم یاد شده مشغول است و کتبی بنامهای: پیدایش و تطورات و حقوق وقف - کودک در مکتب اسلام - دو سوی جهاد و شهادت - اقرار بعد از صلح - داوری در اختلافات مکتبهای حقوق جزا و جرم - شناسی از دیدگاه اسلام - سیاست و سیاست بازان که هنوز به چاپ نرسیده‌اند. اقدام به زبانهای پارسی و عربی و ترکی آذری شعر می‌سراید و تا کنون بیش از بیست و چهار هزار بیت به زبانهای مزبور سروده ولی هنوز تدوین نگردیده است و غالب سروده‌هایش در مدایح و مرثیاتی چهارده معصوم^۳ علیهم السلام می‌باشد. از اوست:

سرود عشق

تو در سکوت من آهنگ بی‌صدای منی

کنم چو لب به سخن باز، مبتدای منی

تو در تصور من جاودانه تصویری
 تو در عروج سخن شهپر همای منی
 غزاله غزل آسمانی عشقی
 تو در فضای خیال اوج انتهای منی
 سروده ملکوتی کلام لاهوتی
 سرود عشق من، آهنگ من، نوای منی
 تو حرف اول درس کتاب عرفانی
 تو فقر من، تو نیاز من و غنای منی
 مرا تو معنی ایمان و سر تسلیمی
 تویی که چون و چرای من و رضای منی
 به جان و تن غم و شادی و راحت و رنجی
 تو هم طبعی و هم درد و هم درای منی
 همیشه در رک و خوبی مدام زیر لبی
 بگو که جان عزیز تو یا دعای منی
 مگو که عمر ز من لحظه لحظه می گذرد
 مرا تو عمر عزیزی تو لحظه های منی
 تو آخرین سخنی از کتاب هستی من
 تو شرح قصه عشق من و وفای منی
 کنون که در ید تقدیر توست زندگی ام
 بگو که خالق عشقی تو یا خدای منی

مرا ز روز ازل از بلی بلا آید
 خدا نگیرد از من و کر بلای منی
 همیشه بر سر کویت قدم زند (اقدم)
 به کنج غربت هستی تو آشنای منی

* * *

خواهم که روز و شب بنشینم به پای گل
 من عاشق کلم نکنم جز هوای گل
 هر چند همچو بلبلم آهنگ و رنگ نیست
 چون خار صد زبان شوم اندر ثنای گل
 هر جا گل است مجمع دلهای عاشق است
 جان پرور است رایحه دلربای گل
 در خامه خیال مصور شود مرا
 در خوابگاه نیز همیشه لقای گل
 ز آن موکب بهار عزیز است و محترم
 کاو می کشد به دوش همیشه لوای گل
 با گلرخی اگر بنشینی به گلستان
 از لطف او هزار شود يك صفای گل
 با سرو گو به رسم و فاقد علم کند
 تا تندباد پاره نسازد قبای گل

زیبایی و طراوت و لطف و کمال را
 بر گل تمام کرده به عالم خدای گل
 خلقی که دستشان به گلستان نمی‌رسد
 دایم همی خرند به زر شاخه‌های گل
 از کار کلف‌روش ولی غرق حیرتم
 بهتر ز گل چه می‌خرد او با بهای گل
 با آنهمه طراوت و حسن و صفا و ناز
 دیدی چگونه داد زماه سزای گل
 (اقدام) مباحث غمره بدین چند روزه عمر
 تیغ زبان به خون کشتد در منای گل

* * *

ای که می‌کوشی به عالم سر شوی سروران دهر را افسر شوی
 ما توانی خدمت مردم بکنی تا چنان «دیهم» ناج سر شوی

* * *

از مستی چشمان تو آبت دلم پیوسته خمار است و خرابست دلم
 از تیر نگاه تو به خون غلطیده هر مگه شرابست و کبابست دلم

* * *

مرا هر زمان نوبت غم رسد چو باران رحمت دمام رسد
 ولی بار دارشادی از آسمان مرا قطره‌یی مثل شبنم رسد

هر کجا سینۀ چاک‌یست بر او داغی هست

لاله سوخته انکار به هر باغی هست

من نه بهر خود برای مردمم

مردم چشم فدای مردمم

در می‌کده نیم‌شب به کف جام شراب

افتاده حریفان همه سرمست و خراب

ناگاه ندا شنیدم از هاقف غیب

کز عمر همین شب است فرصت دریاب

بتخانه‌یه گشتیدم سنی بتخانه‌ده کوردوم

میخانه‌یه گشتیدم سنی اولخانه‌ده کوردوم

ایستیریدم ایچم می سنی پیمانده کوردوم

آندیم که وفا کوللرینین داقه‌سی سن سن

بو مجمع عشقین دولی پیمانه‌سی سن سن

بیر کون وارایدی قوش کیمی من کؤیده او چاردیم

پروانه کیمی کوللرین اوسته بیر آچاردیم

کؤلوم قوشو سعیم بویودور دوشمه‌یه بنده

بیر ساچلی قیز آخر منی ده سالدی کمنده

سندن کۆنولوم بیر بئله تفصیر یله دؤنمز
هر اود سؤنر عالمده ولی عشق اودو سؤنمز

باریشماز

حیدر عباسی در سال ۱۳۲۲ شمسی در مراغه متولد شد .
او پس از فرا گرفتن تحصیلات ابتدایی و متوسطه به دانشگاه تبریز وارد
شده و به اخذ لیسانس در رشته زبان و ادبیات انگلیسی موفق شد. عباسی علاوه بر
زبان انگلیسی به به زبانهای ترکی و عربی آشنایی کامل دارد و ادبیات ترکی
را هم بخوبی می‌داند .
غالباً اشعار و آثارش به زبان ترکی می‌باشد و باریشماز تخلص می‌کند
از او کتاب « نغمه داغی » به زبان ترکی در ۶۰ صفحه چاپ شده است . و
« چاغیر یلماش قوناقلار » و « شاهنامه و استعمار » و « نفرت حکایه لری » که به
صورت نشر است . و کلمات القرآن ، حسنینی محمد مخلوف ترجمه از عربی به ترکی
آذری و مجموعه‌ای از اشعار متفرقه که هنوز چاپ نشده‌اند. ولی بیشتر اشعارش
در روزنامه فروغ آزادی چاپ شده‌است .

باریشماز عضو انجمن ادبی اوحدی مراغه است و در حکاکي و مجسمه‌سازی
و نقاشی مهارت دارد . و اشعاری از اساتید شعر را روی سینی‌های مسی باخطی
زیبا حکاکي کرده‌است . چندین مجسمه از آدم و حوا عده‌بی از مشاهیر ادبی را
تمام قد تهیه کرده و خطاطی و کچ‌بری را به نحو شایسته‌ای انجام می‌دهد . و
اوقات بیکاری و فراغت را با مطالعه دواوین شعرا و آثار هنری می‌گذراند .

او هم اکنون در دبیرستانهای مراغه مشغول تدریس زبان انگلیسی است .
از اوست :

سحر

شن باخیشلار لالر آنلادیر انساغه سحر
دیه سن اینجی سپیر اوستومه مستانه سحر
دولدور بدور آفاق وارلیقینی لایلا سینا
یاغدیریر شعلرله جائیمه پیمانه سحر
ئیل دولاندیقجاییمچیلدار قولاقیمدا پر یلر
ملکوتین سسینی چاندیریری جافه سحر
ائله ییل دکّه‌ی عطاریدی صبحین نفسی
دولایاندا الینی سونبوله ریحانه سحر
نفسیندن آچیلار جننه مین-مین قاییلار
ال قاپار اهل یقین دولت ایمانه سحر
چشمه سیندن سوا یجراستکیمین غنچه لری
ائله ییب کوزلرینه عالمی پروانه سحر
نقد جانلار بو سبیدن تو کولور توپراغینا
آچماییدیر قایی سین آزعینا شیطان سحر
اوچماییر روحوموزون طرلامی یشرسیز کوشه
انکیندن سپیری روحوموزا دافه سحر

کزدیکی یئرلر اولور عشق مناسی سحرین
 قان وئریر ملتیمیز باتمایا آل قافه سحر
 چون ایشیقدان کئجه نین عومرو چاتیر باشه اودور
 چئوریلیر اوزلریمیز خالق سبحانه سحر
 عاقیلی زنجیره چکمک کئجه یه شایاندیر
 سویله منزله یلیرم عاقیله دیوانه سحر
 قودوزو کوتله لرین نفرتی آرتیب بوغاجاق
 کونول الحاقلیق ائدیب کر چیخاسیرانه سحر
 بئله میدان سولایاقلار ایچی بوش قبه دیلر
 یوخ اولار لار قدمین کر قویا میدانه سحر
 صون چاغیمدا کوره سن کزدیره جک صبحین الی
 قانینان ایسلامیلان زولفومه بیر شاهه سحر
 کلمه سن یوخدی سوزوم حال حیاتیمدا منیم
 نه اولار بس کله سن شام غریبانه سحر
 خسته مین بیر کئجه سی بیر ایل اولار یوخدو سوزوم
 آچیلانماز کئجه سی کئتمه سه پایانه سحر
 بو قارالیق کئجه مین دالغاسید ابو غسا منی
 چکه جکدیر یلیرم نعشیمی بیر یانه سحر
 باشیمیز دایارایب شور شهادت آرتیق
 چاتا جاقدیر الیمیز شوکیلی جانانه سحر

بو اوزونلو گئجه ده قورد قویونودا نلا سادا
 دوشه جکدیر ایشیمیز بیر سرو سامانه سحر
 کوزوموز یولدادی الکنجه میزه آیدا کله
 بو قوناقلیقدا کونش کزديره پیمانه سحر
 کوستریش وار کوزلیم آل بویاماندا شفقی
 انقلاب درسی وئریر طفل دبستانه سحر
 عومرون شیشه سینی داشلا اکر سیندیر یرام
 وار امیدیم کی سنه اولمایا بیگانه سحر
 ایستیرم تورپاقا سیلمکده اوره ک قائینی من
 کله جکده وطنه اولمایا انسانه سحر
 ده من ایکنه یه ساپلا ناسادا استعمار الی
 اکه ییلمز باشینی بیر نجه نادانه سحر

* * *

یار الی قوش کیمی غمدن چا بالاردیم گئجه لر
 قیزیشیب دردین الیندن آلیشاردیم گئجه لر
 عمریمین هاموسی گئچمیشدی قارانیلق گئجه ده
 یوخی کلسیدی کوزه تیز قووالاردیم گئجه لر
 یاشاماق بو قارا چادرده ایش اولموشدی بیزه
 قورخیدان گاه چیغیروب نعره ویراردیم گئجه لر

تڭ ناغیلاردا دویاردیم سحرین مارلاخ آدین
 قورد سسین دویماق همان درده جو ماردیم کئجه‌لر
 سحرین مو کبینی کورمکه هیچ یساتمازدیم
 آجیشان کوزلریمی بر کدن اوغاردیم کئجه‌لر
 هوشلامازدیم دیه‌سن بیر بوداق اوستونده مدام
 دیسکینوب سرسم ایدوب هی اویاناردیم کئجه‌لر
 کورکیمی آردیم آئیب گاه دایاناردیم دووارا
 صبحه‌تڭ هی ییخیلوب یوزیول آزاردیم کئجه‌لر
 قاماشاردی ایشیقین فیکرینه ده کوزنه دیمک
 سحرین خاطره سین داندان آساردیم کئجه‌لر
 یوخیدی کیمسه‌ده جرات گولی نویاده سالا
 آرزوی بوی تونماق همان قبره باساردیم کئجه‌لر
 کونلومه آغ کون آچیق پنجره دوشسیدی اگر
 قوردون آغ دیشلرینی یاده سالاردیم کئجه‌لر
 بسکی کئچمیشدی عمور بو باجاسیز زئنداندا
 یوخودا قبریمه آغ پرده آساردیم کئجه‌لر
 یاسینان ماتمیدی خوش کونوموز ظلمتده
 کونشین شاتلی آدین باشندان آتاردیم کئجه‌لر
 ایسلاداردیم کئجه‌نین قاره دونین کوز یاشلا
 چوخ اوماردیم آغارا بلکه یوواردیم کئجه‌لر

یو کورردیم ایشاران ستمه سوینجک لکن
 قورد کوزون کورماق همان نیز دایاناردیم کئجه لر
 کتاب مراغه ص ۵۶۹

باقی

نامش سید قدرت الله نقوی فرزند آقا میر ولی الله یکی از روحانیون
 شهرستان مراغه بود و در سال ۱۲۹۳ شمسی در مراغه از یک خانواده مذهبی متولد
 شده است.

تحصیلات ابتدایی خود را تا کلاس ششم در زادگاه خود پیاپی
 رسانید و پس از مطالعات کافی در سال ۱۳۰۷ شمسی کارهای اجتماعی و فرهنگی
 خود را آغاز کرد و در مدرسه ادبیه مراغه جزء آموزگاران درآمد. و بعد به
 تاسیس مدرسه ملی «سعادت» اقدام و شاگردانی را تعلیم داد.

مرحوم نقوی در شبستان مکتبی دایر کرد که جوانان محل را در آنجا
 جمع کرده و بتدریس مشغول شد. مدرسه ملی سعادت تا سال ۱۳۱۹ شمسی با
 تلاش پربار او ادامه داشت.

در سال ۱۳۱۹ شمسی بعنوان آموزگار خط در اداره‌ی فرهنگ مراغه
 استخدام و مشغول کار تدریس شد.

مرحوم قدرت الله نقوی فردی هنرمند و با استعداد بود و خط خوب می نوشت
 و از موسیقی و نقاشی و علوم نجوم نیز بهره‌ی داشت.

او به شغل زرگری پرداخت و در صنعت ساعت سازی نیز مهارتی بسزاداشت

و مدتی هم در کار چاپ بود.

مرحوم نقوی در سال ۱۳۱۴ شمسی بفکر پرواز در آسمانها افتاد و برای این منظور بالی درست کرد و در راه قریه‌ی آهق که از دهات نزدیک مراغه است قصد پرواز داشت که وسیله‌ی ژاندارمری مراغه دستگیر و از وی تعهد گرفته شد که از اجرا و انجام اینکار جداً خودداری نماید.

مرحوم نقوی صدای خوش و مطلوبی داشت که در مراسم عزاداری و در هیئتهای حسینی نوحه می‌خواند.

نقوی علاوه بر استعدادهایی که در بالا ذکر شد دارای قریحه شاعری بوده و در نوشتن و سرودن اشعار طنز و انتقادی و اجتماعی اطلاعات کافی داشت او در شعر باقی تخلص می‌کرد و در دوران زندگسی خود قسمتی از غزلیات ترکی و فارسی خود را بنام «ترانه‌های دل» و بعد کتاب کوچک دیگری بنام (نغمه‌های دل) چاپ کرده است.

سید قدرت‌الله نقوی در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی در مراغه وفات کرده است. از اوست :

بنفند ای لعل لب تا در چون سندان شود روشن

بکن یکدم تبسم تا که روح و جان شود روشن

سرشکه غم نموده این دل ویرانه‌ام ظلمت

ز نزد من برو تا این دل ویران شود روشن

سیه چون خال تو بنختم خیال تار چون زلفت

چراغ وصل روشن کن شب هجران شود روشن

تو ای مشاطه‌ی دانش بده زینت به حسن یار
 بسوزان پرده‌ی جهل عارض جانان شود روشن
 بگوای کل دگر از پرده بیرون کن جمال خود
 ز بوی عنبرینت کشور ایران شود روشن
 دگر زاغ و زغن را رده‌مده بر صحنه‌ی گلشن
 بزین اهریمنان تا قدرت ایمان شود روشن
 بیا ای نادر دوران بکش تیغ شرربارت
 ز برق تیغ جوهر عرصه‌ی میدان شود روشن
 فتاده یوسف بر چاه جهل از زور نادانان
 جمالت ای زلیخا واکن این زندان شود روشن
 برافروزید شمع دانش و علم و هنر در دل
 که تا از پرتو نورش دل نادان شود روشن
 خرافات و جهالت را بکن از ریشه بیرون کن
 جمال اهل حق از صفحه قرآن شود روشن
 بگوای واعظ از تفسیر بی معنی مخوان بر ما
 بخوان آن آیه فرق آدم از حیوان شود روشن
 مکن کتمان حق لعنت نموده حق بناحق گو
 بگو واضح بگو تا دشمن پنهان شود روشن
 مترس از حربه‌ی دشمن اگر چه سر رود از تن
 که گفتار ولی حق شه مردان شود روشن

خدا همواره با حقست و حق با حق گویاست
 بگو حق و بخوان حق گفته ی یزدان شود روشن
 عزیز من جهان بر هیچکس «باقی» نمی ماند
 بدفتر حق بنویسید تا هر آن شود روشن
 * * *

غزل مرکی از باقی:
 ایدل داخی بو عسره غیرت کونورولدی
 غیرت یولی چون باغلیهی عصمت کونورولدی
 ناموس و حیا اولسا بو دنیاده ناپولمسان
 همتلی جوانلار کندوب همت کونورولدی
 نه رحم و نه انصاف و نه بیر ذره مروّت
 بولم ندی باعث که مروت کونورولدی
 جاهلر اولوب مایل رومان و خرافات
 نفریح دی گولمکدی بصیرت کونورولدی
 دین اولدو فنا مذهب و ایمان دان اثر یوخ
 فاصح دیمه بو خلقه نصیحت کونورولدی
 اسلامیدن آدقالدی مسلمان اله کلمز

قرآندا یازان دوزخ و جنت کونورولدی
 ایندی نه نماز و نه اورج و نه طهارت
 پاداش عمل حول قیامت کونورولدی

واعظ داخی منبرده چخوب یاده دانعما
 بیهوده اوزون یورما دیات کونورولدی
 قیزلاردا حیا قالمادی اوغلاندا شرافت
 سایماز آقادور یا آنا حرمت کونورولدی
 حق سوز دیه هر کس دیلین آغیزدا کسلر
 لال اولدی او بیچاره جسارت کونورولدی
 قران اوخویان لحن حجازیله غنادور
 میزان عمل طرز قرائت کونورولدی
 هاردا ایکی یوز مذهبی قرآندا یازوبدور
 بس امر آخوندیله علامت کونورولدی
 من عاجزم آخر بولارون هانسیدی اسلام
 تفسیرده یوزمین جورده آیت کونورولدی
 بو عصرده دین مذهب عبارتدی قیزیلدان
 گر اولماسا هر کسده شرافت کونورولدی
 بیافی، بو قدر دینلمه ایماندا دایشما
 اوضاع زمان دوندی شریعت کونورولدی

پیمان

فامش رضا نویدی آذر در سال ۱۳۲۳ شمسی در شهر مراغه متولد شده و
 در شعر پیمان تخلص می کند.

پیمان معلومات ادبی خود را با تحصیلات کلاسیک با اخذ دیپلم ادبی در مدارس و مکاتب مراغه ازاساتید این شهرستان کسب نموده و سپس به اخذلیسانس ادبیات فارسی از دانشگاه تبریزنایل آمده و خدمت سربازی خود را درشهرهای تهران و شیراز و کرمانشاه انجام داده است.

پیمان^۱ نه تنها در شعر بلکه در مقاله نویسی نیز اطلاعات و قدرت کافی داشته و بیشتر مقالات و نوشته‌های خود را در مطبوعات بچاپ رسانیده است. پیمان در شعر کلاسیک و آزاد متبحر است. او مطالعاتی در تاریخ عرفان و نقد ادبی و سبک‌شناسی دارد و مطالعاتش در شعر او تأثیر بسزایی گذاشته است. او در سبک عراقی شعر می‌سراید و شعرهایش از جهت اجتماعی و سمبولیک غنی است.

پیمان از اعضای علاقمندانجمن ادبی اوحدی مراغه‌ای است.
از اوست:

خوشترازنقش نود درجام چه خواهد بودن

به ز لعل لبث انعام چه خواهد بودن

آب حیوان همه درچشمه‌ی خوش‌نامی‌هاست

گر بود تنگ مرا نام چه خواهد بودن

شرم از موی سپیدی است که بر سر دارم

ورنه از لعل تو دشنام چه خواهد بودن

صبح پیروزیم از مرده امید دهد

هول غارتگری شام چه خواهد بودن

عقیده‌ی غم به دلم وا نشد ای پیک سحر
 نامه بگشای که پیغام چه خواهد بودن
 سالها شعر من الهام ز چشم تو گرفت
 بی تو سرچشمه‌ی الهام چه خواهد بودن
 ساقیا جام میم ده ز شفاخانه غیب
 تا مداوای من از جام چه خواهد بودن
 لاله‌ها می‌دمد از خون شهیدان غمت
 ختم غمنامه سرانجام چه خواهد بودن
 من که یک-ران فلک می‌کشد آزاد کیم
 توسنی کمر نشود رام چه خواهد بودن
 بیم از فتنه‌ی روبه صفتایی است پلید
 ورنه شیر اوژنی سام چه خواهد بودن
 آن عقابم که دل از قید تعلق‌وارست
 دانه برچین که مرا دام چه خواهد بودن
 کمر بسود روزن امید ز چشمت بدرآر
 دودم از روزن این بام چه خواهد بودن
 کمر به میعاد که طور برآیی (بیمان)
 فکر بدعه‌دی ایام چه خواهد بودن

گنج عزت

تا چشم فتنه‌جوی تو شد ترکتاز کن
 هر گوشه نغمه‌یی است ز هر فتنه‌ساز کن
 ما و شرابخواری و رندی و عاشقی
 وانکه تو و ز جامه‌دران احتراز کن
 حقا که دیده چون تو ندیده‌ست دلبری
 دست جفا به هستی مردم دراز کن
 تا کنج عزت تو به عزلت حواله شد
 گنجی نیافتم به از آن بی‌نیاز کن
 افتاده است بار ملالت به دوش ما
 زین رهنان قافله‌ی حق مجاز کن
 ترسم که دامنش ندهد روز رستخیز
 بر دست پرنیاز من آن سرو ناز کن
 ای دل بیار باده که مستانه بشنویم
 اسرار عشق از در میخانه باز کن
 رندی و زهد هر دو به معیار عشق سنج
 تا خود کدام باشد از آن سرفراز کن
 ره بر مجاز می‌روی و بی‌جهاز حق
 کی از طریق دل شوی عزم مجاز کن

پروانه‌وار جان خود از یاد می‌بریم
 گر شمع روی دوست بود جانگداز کن
 ترسم که اشک پرده درافتد و گرفته نیست
 کس چون انیس من همه افشای راز کن
 آنجا که قد سرو تو شد سرفراز باغ
 «پیمان» بیاد روی تو شد نغمه ساز کن
 اطلاعات شخصی

ثاقب

نامش علی موسی‌زاده فرزند عیسی‌خان که در سال ۱۳۳۹ هجری شمسی در
 مراغه متولد شده است. پس از وفات پدرش علی با سرپرستی برادر بزرگترش
 در سال ۱۳۵۷ دیپلم ادبی را در زادگاه خود بدست آورده است.
 ثاقب جوان باذوقی است و به شعر و شاعری علاقه زیادی دارد و در شعر
 ثاقب تخلص می‌کند.
 از اوست:

بیز اولاق

کلین کونش سایاقی، گوئیده پارلایان بیز اولاق
 ائلین دالیندا دوراق، یاره باغلایان بیز اولاق

آی اولمیاق کی، کونشدن ایشیق اوماق گئجه‌لر
 کونش پیناری کیمی، گویده چاغلایان بیز اولاق
 شهیدلرین قانی، آخسا، یئرینده لاله بیتهر
 سحر کیمی گئجه‌نی سینه داغلایان بیز اولاق
 کلین بومرزی بیخاق: سن قره، من آغ، اوساری
 بویولدا، یولداش اولاق حقی ساخلایان بیز اولاق
 وطن ساتان نه قانیر توپراقین نه قیمتی وار ؟
 کلین شرفلی اولاق، دینی ساخلایان بیز اولاق
 نه «ثاقب» اولمالیق، اؤد توتوب یانیب کول اولاق
 کرک کونش سایاقی، گویده پارلایان بیز اولاق

شمع و پروانه

یئنه پروانه، یانان شعله پیمان ائیلیر
 بال وپر یانديرير، عشقی له اورك قان ائیلیر
 شمع، ویرانه‌نی آیدینلادیبری قوری ایله
 جان وئریر سؤیگوسونه، جانینی قوربان ائیلیر
 دئمه پروانه‌نی یانديرير مادا اود ظالم ایش
 چاره‌سیز دردلرینه، یانمادا درمان ائیلیر
 سنده یانماق یولن کامه چاتارسان «ثاقب»
 جانیم اؤز وارلیغینی شعله تالان ائیلیر
 ادبیات اوچاغی ص ۵۰۶

جودی

نامش احمد جودی فرزند حاجی ملا محمد رحیم که یکی از فضلا و مفاخر علم و ادب شهرستان مراغه و ملقب به «معین الاسلام» است و در شعر جودی تخلص می‌کرد.

او در سال ۱۳۰۹ ه.ق. (۱۲۷۰ هجری شمسی) در شهر مراغه در يك خانواده مذهبی و روحانی متولد شده است.

پدر مرحوم معین الاسلام هم یکی از علما و فضلاي بنام شهرستان مراغه بوده و در فقه و اصول متبحر و مدتی سمت استادی خود «معین الاسلام» را داشته است. معین الاسلام بعد از پدرش از محضر مرحوم حاجی میرزا حسین آقامجتهد از علمای نامی مراغه و در فقه و اصول و عربی مهارت کافی داشت استفاده می‌کرد و در این مکتب یکی از بزرگان و صاحب نظران زمان خود گشت.

او از طرف دربار قاجار به لقب معین الاسلام ملقب گردید. با اینکه تحصیلات او در علوم دینی و عربی بود ولی اطلاعات کافی نیز در علم هیئت و نجوم داشته و در نظم و نثر نیز استاد و اطلاعات فراوان داشت.

از آثار او قطعه شعری است که با خط بسیار زیبا نوشته شده و به مرقد مطهر امام رضا (ع) هدیه کرده است.

معین الاسلام مورد احترام و علاقه اهالی مراغه بود و با اینکه سالها در لباس روحانیت بوده و در این لباس تلمذ و استادی می‌کرد ولی در آخر به دلایلی از لباس روحانیت خارج گردیده بود و در سال ۱۳۳۲ شمسی در مراغه به رحمت

ایزدی پیوسته‌است. از اشعار او در دست نگارنده نبود.
کتاب مراغه ص ۵۲۱

خامل

نامش رحیم مهکام مراغه (خامل) در سال ۱۳۱۹ در شهرستان مراغه متولد شده و معلومات ابتدایی را بیایان رسانیده و پس از ۱۶ سال ترك تحصیل در سال ۱۳۵۶ موفق به اخذ دیپلم ادبی شد.

بیش از سه هزار بیت در نوحه و غزل به زبان ترکی و فارسی سروده‌است. از اول شغل آزاد را انتخاب نموده و هم‌اکنون مغازه چلو کبابی دارد و یکی از اعضای انجمن ادبی اوحدی مراغه‌یی می‌باشد.

از اوست :

آشنای کوی یارم کرد عشق	اگر از ستر نگارم کرد عشق
ای که گفתי خواروارم کرد عشق	تو چه میدانی که سر عشق چیست
کویی آندم بی قرارم کرد عشق	در دیار یار اگر گیری قرار
مست بودم هوشیارم کرد عشق	ناصرم گفتا رفیق عشق باش
فارغ از هر گیر و دارم کرد عشق	تا شدم از جام عشقش جرعه نوش
مرحبا شب زنده دارم کرد عشق	خواب غفلت را زدود از چشم دل
بنده‌ی پروردگارم کرد عشق	بودم اندر زمره‌ی بیگانگان
در بدر در هر دیارم کرد عشق	تا شدم دنبال یار اندر طلب
پرزدم تا که شکارم کرد عشق	همچو مرغی در هوای دانه‌یی

جان چو پروانه به عشقش باختم
سوختم در آتش عشق از درون
خرم آن چشمی که آتش می‌برد
پایان میان عاشقان بگذاشتم
کرد بار عشق سنگین است لیک
ز آتش عشق آب شد خون دلم
در میان وادی خوف و رجاء
در پی تحصیل عشقش روز و شب
(خاملاً) لطف و کرم از آن اوست
چند گویی کامکارم کرد عشق
پیش گل چون خارخوارم کرد عشق
از همه آسوده بارم کرد عشق
پیش دیده شرمسارم کرد عشق
سوی او امیدوارم کرد عشق
عاقبت آموزگارم کرد عشق
چند گویی کامکارم کرد عشق

* * *

کمند زلفوه جانان گرفتار اولمیوم نیلوم
سنون تگ نازلی بیر دلداره دلدار اولمیوم نیلوم
دکنده زلفوه شانه منیم قلییم کیممی تتریر
او کیسوی پریشانه گرفتار اولمیوم نیلوم
قدم قویدوم حریم عشقوه ائتدون وفا شرطین
احاطه ایلیوب عشقون وفادار اولمیوم نیلوم
ازل کوندن قبول ائتدیم کی آلام هر غمون جان
غمون گر حدیدن آری تخدی غمخوار اولمیوم نیلوم
منیم بوقان اولان کویلوم اولوب دیوانه عشقونده
بله دیوانه‌ی عشقه پرستار اولمیوم نیلوم

دوشو بدور باشیمه سودای عشقون شور شیرین تڭ
 بو بازار محبتدور خریدار اولمیوم نیلوم
 کرک فیض وصالون آختاران شب زنده دارا اولسون
 وصاله یول تاپا تماز یاتسا - بیدار اولمیوم نیلوم
 زیارت ایلسه معشوقی کام دل آلاز عاشق
 اسیر عشقوم کویونده زوار اولمیوم نیلوم
 اوزاقدور «خاملا» مقصد، کوتورال بارسنکیندن
 قرانلوق یول تکانلوق دیر- سبکبار اولمیوم نیلوم
 اطلاعات شخصی

خیری

نامش فیروز خیری فرزند ابراهیم که در سال ۱۳۲۰ هجری شمسی در
 شهرستان مراغه متولد شده و تحصیلات ابتدایی را تا کلاس ششم در زادگاه خود
 فرا گرفته و از ۱۶ سالگی شعر می گوید و خیری تخلص می کند .
 از اوست :

واقعی عاشق

عالمده هامی ، عاشق جانباز اولاییلمز
 معشوقه یولوندا ، غمه دمساز اولاییلمز
 عاشق اودو کی ، عشقینی اثباته یتیرسین
 هر بوالهوس و یا کی دغلباز اولاییلمز

چو خلار چکیلیبدی محک عشقه، و لاکن
 اقرار ائله‌ییب ردینه اولماز، اولاییلمز
 بیر عاشقی آمماتانیرام اولمادی مردود
 بوخدور تایی، دفیاده تاییلماز، اولاییلمز
 او عاشیقی کی، من دئییرم آدی حسین دیر
 بو رتبه‌ده هر کیمسه سرافراز اولاییلمز
 عریان قورو یئرلرده اگر قالماسا جسمی
 جندالله ایچون واقعی سرباز اولاییلمز
 فکر ائله‌مه‌سین، اولدو حسین دینه شکست دیر
 کر ریشه‌سی قان ایچمه‌سه دین، سازا اولاییلمز
 چو خلار ائله‌ییب انقلاب ایرانلی تک، آمما
 نه رهبری، نه ملتی ممتاز اولاییلمز
 (خیری) الیوی چکه حسین ائه‌کیندن
 گوزیاشی کیمی، یاخشی پس انداز اولاییلمز
 ادبیات او جاغی ص ۵۱۵

خیری

محمد فرزند اسماعیل که در سال ۱۳۰۹ هجری شمسی در شهرستان مراغه
 متولد شده است.

از دوران نوجوانی شعر می‌گوید و خیری تخلص می‌کند و غالب اشعارش

نوحه و مرثیه است .

خیری از اعضای فعال انجمن ادبی اوحدی مراغه است .
اشعار او با احساس و مورد توجه دوستانش می باشد .
از اوست :

حضرت علی اکبر (ع)

دوشنده یادیما جتدیم رسول دنیاده
باخاردیم عارض کلفام و قد شمشاده
سنین جوانلیقیوایانمیرام ، جوان چوخ اؤلوب
پیمبریم کئدیر الدن بوچؤلده معناده
قیامتی باجووین سن قیام ائدن وقتی
بیلیر قیامت اولار ، سن دوشنده قتلاده
بو شوقیله کئدین خیمه یه طرف باخما
نظام برهم اولار ، یوخ دوام لیلاده
بوچؤلده آیریلیغون انقلابه باعث اولار
دالینجا پرده نشین لر کلرله فریاده
بو آیریلیق باخیشیله رقیه مه باخما
اوره کده حسرتیوی درک ائدر ، او ایماده
اولومدن آیریلیغون چوخ چتیندی قیزلاریما
باخیم دالینجا ، یاداش کئت ، او سرو آزاده

زمان ظهردی ، کونده چخیب تماشایه
 کور و بدو کیم، دوشه کون آی دالینجا صحراده
 عصا اولار قوجا وقتی جوان اوغول، آتایا
 فرحله نیر آنانین قلبی باخسا ائولاده
 منیم عصایه قوجا وقته احتیاجیم یوخ
 دالینجا کلمه لی یم ، غم یئمه بو ناشاده
 باخاندا کؤزلریوه، جئدی می کؤرردیم من
 نئجه کوروم او کوزه قان دولوب بوانناده
 وداعا کبره چوخ طول وئرمه (خیری) دایان
 گئدیدین (اکبر) یله کاش سن مهاباده
 سنی ده اکبر یله دفن ائدر دیلر بنا هم
 ایکی اوغول، بیر آتا فخر ائدیدی عقباده

اطلاعات شخصی

خشنود

نامش اصغر برزلی فرزند محمد علی برزلی است که در سال ۱۳۳۴ شمسی
 در قریه چهار برج مراغه متولد شده و در بچه گی با پدر و مادرش به شهرستان
 بناب که محل تولد مادرش می باشد رفته و مقیم شده اند . پدرش در سال ۱۳۵۱
 شمسی در بناب وفات کرده و پس از وفات پدرش تحت سرپرستی مادرش بوده است.
 او تحصیلات دوره ی ابتدایی را در قریه ی چهار برج و راهنمایی و نظری

را در بناب گذرانیده‌است.

اصغر برزلی حالا در دانشگاه مشغول تحصیل است.

از اوست :

شراب صافی عرفان کشم بنام شما

کجاست باده‌ی عارف کجاست جام شما

مرا به دیر بخوانی بیای سر بدوم

اگر ز کعبه برانی روم بکام شما

کهر به رشته کشی چون سخن بیاغازی

چه رازها که نهفته در آن کلام شما

اگر چه نیش زنی عین نوش پیمایم

حلال محض بود باده‌ی حرام شما

جهان بکام شود گر پیام من آید

همای بخت بلند از فراز بام شما

به پیش قاصد تو عاشقانه جان بازم

اگر به من برساند یکی پیام شما

من آن زمان ز قفس می‌پریم به آزادی

که بسته بال شوم روز و شب بدام شما

به کلبه‌ام چونشینی به گلستان ماند

قدم چگونه گذارم بر آن مقام شما

به هر گدا که ببخشی به گنج ناب رسد
به کیش من شه شاهان بود غلام شما

ذاکر

نامش میرزا محمد علی ذاکر از شعرای معروف معاصر مراغه بوده و در سال ۱۲۷۲ شمسی در شهرستان مراغه متولد شده و در جوانی به کسب علوم و معارف اسلامی مشغول بوده است.

ذاکر ضمن تحصیل و آشنایی با آثار متقدمان به شعر و شاعری نیز علاقه زیادی پیدا کرده و با اینکه تمام اوقات خود را صرف کار و تلاش برای تأمین معاش می کرد. در کنار این کارها از توجه و علاقه به شعر و ادب نیز غافل نبوده و همیشه محضر او کانون گرم فضلا و صاحب نظران و شعرابود و به خاندان عصمت و طهارت علاقه و ارادت زیادی داشت و سه جلد دیوان در مرثیاتی دارد که در گذشته هم چاپ شده اند.

ذاکر مردی پاکدل و با تقوی و پرهیزکار بود و در سال ۱۳۵۶ شمسی در شهرستان مراغه وفات کرده و در آنجا مدفون شده است.

او در حدود ده هزار بیت شعر دارد و مقدار زیادی از اشعارش انتقادی است که چاپ نشده است.

از اوست.

عشق آتشيله جسم قزوب جانی یان دیرار

معشوقه دن صوراهامی انسانی یان دیرار

نی‌دن نواسی گرم‌دی هر استخوانمون
 آهیم زبانه چکسه فیستانی یان‌دیرار
 عشق ایل‌یوب‌دی آه زلیخانی آتشین
 قمچی آلیش‌دی یوسف کنعان‌ی یان‌دیرار
 کوزدن دوتار شراره یانار مغز استخوان
 یوسف اودور باخاندان زلیخانی یان‌دیرار
 ایتمز نمو تربت لیلی ده گل‌کیاه
 مجنوبین آهی ایندیده لیلانی یان‌دیرار
 عشقین محو‌ستنده بو بس‌دور ، شراره‌سی
 هر قلبه ایستدی دوشه ایمانی یان‌دیرار
 صنعان بیرارمنی قزینون اشتیاقنه
 دینین دافار سالار اوتا قرآنی یان‌دیرار
 فکر ایلمه که هر اوتوخاموش ائدندی‌سو
 بیر قوه واردی اشکیده دریانی یان‌دیرار
 دوشمه اوکل یان‌اقدان اوپوش اشتیاقنه
 قوی کئت بالام بو اود لب‌ودندانی یان‌دیرار
 یومدی گوزین باخانمادی بو آه سر‌دیمه
 سرما بولوردی نرکس شهلانی یان‌دیرار
 پروانه‌نون سیز یلماسی کور شمعه نیله‌دی
 مظلومین آه‌نون اودی دنیانی یان‌دیرار

بازار شعر بسکه کساد اولدی (ذاکرا)

سعدی دیر یلسه یازدیقی دیوانی یاندرار

کتاب مراغه ص ۵۴۰

راحمی

نامش احمد فرزند حسن راحمی که در سال ۱۳۰۴ از یک خانوادۀ بی بضاعت در قریه چوپلوچه شهرستان مراغه متولد شده و در اثر فشار زندگی به تبریز رفته و همانجا مقیم شده است و در شعر (راحمی) تخلص می کند .
از اوست :

باغریمیز یاندی داهای ، درد و مصیبتدن عم اوغلو
دور کیلان شهره قاجاق بیر گنججه بو کتدن عم اوغلو
بیر عومور ایشله میشیک ، وئر میشیک اربابه قازانجی
یوخ بیزه بهره سی هئچ ، بیر شله محنتدن عم اوغلو
چالادیب الیریمی ، گونده چغندر آلاغ ائتمک
پولونو ارباب آلار ، یوخدو خبر قندن عم اوغلو
هئچ کسه رحم ائله مز چیلپاق اولای ، یا کی قالا آج
اوندا یوخدور سوراغیم ، رحم و مر و تدن عم اوغلو
گنججه - گوندوز اکیسن غله نی ، مین زحمت و غمله
بیچی سن ، توملو یوسان خرمنه هر ذاتدن عم اوغلو

ليك قالماز اوزيوه بير دافاسی درمان اوچون ده
 چوخ اوزاق دور بئله ايش داد و عدالتدن عم اوغلو
 بو قرا ائولسريميز ، بنزيری زندان بلایه
 یاکی بیر گوشه‌ی دوزخدی قیامتدن عم اوغلو
 یاتمیشام کون قاباغیندا، قارالیب باش و اوزوم، کور
 خورتدانا بنزیرم آعجاق کی بو صورتدن عم اوغلو
 ائوده یوخ بیر کاسا اون، آخشاما بیر حالو اچالیم من
 آلیشیمدیر اوره گیم، بوغم و محنتدن عم اوغلو
 داها بسدیر بو قدر ایشله ییب، آج قالماغیمیزدا
 اویانان وقت دیر آعجاق کی بو غفلتدن عم اوغلو
 دایانیب عرشه داخی ظلم بو کون، صبر ائده بیلیم
 اوره کیم قانه دؤنوب دور بئله بدعتدن عم اوغلو
 الغرض کی، سنی یوردوم، ائله ییم قطع کلامی
 نه قدر سویله سم آز دیر بئله صحبتدن عم اوغلو
 باور ائت (راهمی) ده بو ستمه دؤزمه دی قاچدی
 استفاده ائله دی بیر گنجه خلوتدن عم اوغلو
 ادبیات اوچاغی ص ۵۱۶

پاشازاده

نامش رضا فرزند اکبر در سال ۱۳۱۵ شمسی در زادروز ولادت حضرت -

رضا (ع) امام هشتم شیعیان در يك خانواده تقریباً مرفه و مورد احترام در شهرستان مراغه متولد شده و دوران طفولیت را پشت سر گذاشته و مدارج تحصیلی خود را در این شهر خاتمه داد و بعد از طی دوره متوسطه بسال ۱۳۳۶ شمسی بعنوان کارمند صندوقهای تعاونی روستایی و بانک کشاورزی شعبه‌ی مراغه استخدام شد. تلاش شبانه‌روزی و پشتکاری که در کار داشت از یکطرف و صداقت و امانت‌داری او موجب شد که مورد توجه و عنایت مسئولین بانک قرار گیرد. او در زمان کوتاهی از يك کارمند عادی به يك کارمند سرشناس تبدیل گردید. بعد از اصلاحات ارضی و تاسیس سازمان مرکزی تعاون روستایی ایران در شهرستان مراغه به این سازمان منتقل شد و به سمت حسابداری منطقه تعیین و سپس ممیز حسابهای منطقه و بعداً بعنوان عضو هیئت مدیره اتحادیه شرکتهای تعاونی و بعد بعنوان معاون مدیرعامل اتحادیه‌ی مزبور و سپس بعنوان مدیرعامل تعاونیهای مراغه ترفیع مقام یافت و در سال ۱۳۴۸ با سمت مدیر تعاونیهای شهرستان اردبیل به این شهر منتقل و سپس بریاست تعاونی شهرستان مشکین‌شهر و مغان و سراسکند و چند شهرستان دیگر منصوب و صادقانه انجام وظیفه نموده است.

پاشازاده در کارهای اجتماعی پیشقدم و بطور کلی فردیست اجتماعی ضمن خدمت در بانک کشاورزی از سال ۱۳۲۹ همکاری خود را با مطبوعات آغاز کرده و از بدو انتشار روزنامه آذرآبادگان صمیمانه با این نشریه همکاری کرده و جزو نویسندگان این روزنامه بود.

مدتها نیز با روزنامه اطلاعات همکاری داشته و در طنز و داستان‌نویسی

شیوه بخصوصی دارد. سالهای سال است که مقالات طنز و انتقادی با نام مستعار سبزعلی و سکینه سلطان و تیزهوش نوشته است.

اومدنی نیز جزو نویسندگان روزنامه فروغ آزادی بود.

پاشازاده مردی مؤدب و بذله گو و در هر محفلی که باشد باعث گرمی آن محفل خواهد بود و مصاحبتش ملال آور نیست.

او از سال ۱۳۴۵ در تبریز اقامت گزیده بود و فعلاً در شهر مراغه ساکن است. از دوران نوجوانی عشق به مطالعه و نویسندگی داشت و در جلسات انجمن های ادبی با علاقه و اعتقاد شرکت کرده و مستمع خوبی است و یکی از اعضای انجمن ادبی آذر آباد کان هم بود. و فعلاً جزو اداره کنندگان انجمن ادبی اوحدی است. دفتر شعرش از هفت صد صفحه تجاوز می کند و اغلب اشعارش در جراید به چاپ رسیده ولی تا حال به چاپ آثارش اقدام نکرده است. او از ارادتمندان و مریدان واقعی استاد محمد حسین شهریار بود.

استاد شهریار نیز علاقه ی شدیدی به ایشان داشته بطوریکه در غیبت چند روزه پاشازاده ایات زیر را ساخته بود:

سویله گوروم، هاچانا تئک، پاشاجان

انتظاردا، گونیمیزی، سانیاخ

بئله گل گیت که بیر زماندان صورا

بیر بیرینی، گوره بیلسک، تانیاخ

و یا در يك دوبیتی دیگر که باز هم چند روزی از محضر استاد دور

بوده اند استاد شهریار به طنز چنین گفته اند:

پاشا کینه اونو تودون مخلصوی یا نقلیجی قویدون گنه فسیوی
 ایندی کی اوز گوسترمیسن هر دن بیر تلفون ائله بیر اشیدک سسیوی
 از پاشا زاده است :

چك خنجر مژگانی

کوز کاسه‌سی هر کون دولوری قانیله سنسینز
 قلبیم قوشو ، مونس اولور افغانیله سنسینز
 صبحه چاتارام هر گنجه من ، یوخ یوخو گۆزده
 صبریم تو که فیب ، دوزمورو هجرانیله سنسینز
 آی- اولدوز ، عجب‌دیر یانار احوالیمه هر دم
 کوز یولدا قالار پیکر سوزانیله سنسینز
 هر دم سنی دینلر ، کوزمون کورپه‌سی یاتماز
 محنتده بوغولموش دل نالانیله سنسینز
 لیلادن اوزاق بیر دلی ، دیوانه منم من
 غم سینده ، گۆزلر دولودور قانیله سنسینز
 فرهاد اؤلوبن ، هر گنجه شیرین سوراغیندا
 غم داغلارینی قازمادا مژگانیه سنسینز
 گۆزدن تۆ کولن قطره دیزدیر قوجاغیمدا
 دالغاسی سؤ کور باغیریمی پیکانیله سنسینز
 وار دیر اومیدیم وصلینه ، بو محنته دۆزدوم
 عصیان ائدیرم دردله ، تک جانیله سنسینز

زولفون تك، ائديبسن منيم احوالیمی درهم
 دؤزدوم غمینہ حال - پریشانیله سنسیز
 شادلیق قوشو اوچدو داها بو قلبیم ائویندن
 قالدیم نئجه گور شام - غریبانیله سنسیز
 دوشدوم غمه، درده منه یوخ کیمسه پرستار
 بو خسته‌یه کیمدیر باخا درمانیله سنسیز
 چک خنجر - مژگانی، داغیت لشکری، «دلبر»!
 قویما «رضا» قالسین بئله عدوانیله سنسیز

پرستانه‌ای

اگه از حال دل زار من ای یار نه‌ای	با خبر از من آشفته و بیمار نه‌ای
خفته در بستر سنجابی و شب تاب‌ه سحر	با خبر از غم هجران و شب تار نه‌ای
تو ندانی که غمت با دل خونین چه کند	داغها هست بدل مایل بیمار نه‌ای
صبر و آرام ندارد دل ریشم ز فراق	فاله‌ها سردهد آگه ز دل زار نه‌ای
آتش از داغ فراغت زده‌ای بر دل و جان	لیک ازین آتش سوزنده خبر دار نه‌ای
دل ز هجران تو در سینه فغان‌ها دارد	از چه آگه ز فغان دل افکار نه‌ای
ز فراق تو دل و جان شده بیمار بتا	از چه بیمار دلم را تو پرستار نه‌ای
دیده بر حلقه‌ی درد و خت‌ه‌ام در شب هجر	تا بیسای و لی ایدوست پدیدار نه‌ای
ماه‌ها شد پی هم از تو خبر نیست مرا	مردم از پی خبری از چه خبر دار نه‌ای
ناله از نای دلم خیزد و اشک از چشمم	شاهد ناله‌ی دل، دیده‌ی خونبار نه‌ای

دلبرم سوخته از سوز غمت قلب «رضا»
 تو چرا با خبر از سوز غم یار نه‌ای

وطن‌عشقی

عشق عالمین من کیمی دیوانه‌سی واردیر
 بو اوددا یانان ذوق‌لو پیراوه‌سی واردیر
 قلبیم آلیشیر آتش عشقینده کی بیلین
 من تک آلیشان عاشق فرزانه‌سی واردیر
 هر کیمسه کی عشقین یولونا دوشدو کذار
 افسانه اولارمین جوهره افسانه‌سی واردیر
 گر وورمایا عشقین اودو بیر سینه‌یه آتش
 آخیر او ائوین آفت دیوانه‌سی واردیر
 گر باغلیدی قلبیم قوشو کیسوی نگاره
 هر دم داریان تو کلرینی شانه‌سی واردیر
 معشوقه منه شاقلی وطندیر بو غزلده
 سانما گونولون باشقادا جانانه‌سی واردیر
 بو یولدا گره که باشیله جافدان گئیچه عاشق
 اول کیم که اونون همت مردانه‌سی واردیر
 هر کیمده بو سودا اولار اولمویا جاق‌دور
 دنیاده اونون عزت شاهانه‌سی واردیر

قویمام وطنین مولکونه بیسگانه یول آچسین
 اورماندا وطن اصلانینین لانه‌سی واردیر
 قایملمه سوارام وطنین گل چیچکین من
 کورسونله بومولکون ینه گلخانه‌سی واردیر
 دویشان هوس اتسه وطنین مولکونه بیر کون
 مردانه دایانام قانا جانانه‌سی واردیر
 نك یوخ که جوانلار قانینا لاله کوورسین
 قلیبیمده قانین لاله‌لی کاشانه‌سی واردیر
 ایستر یول آچا اجنبی بو اؤلکه‌یه، ییلمز
 ایمان سلاحي نك یئنه قورخانه‌سی واردیر
 احساس ده‌نیزی دالغالانیر سینهدده مردم
 احساسله دیلده دولو پیمانه‌سی واردیر
 نکجه نه رضا بو وطنه باغلی کی‌مین لر
 شائلی وطنین بابک مردانه‌سی واردیر
 اطلاعات شخصی

سهند

نامش بولود قاراچورلو که در سال ۱۳۰۵ در شهرستان مراغه از یک
 خانواده زحمتکش متولد شده است. او شاعری انقلابی بوده و در شعر سهند
 تخلص می‌کرد.

سهند جوانی پر شور و احساساتی بوده و بیشتر عمر خودش را در مبارزه بسر برده است و لحظه‌ای از فعالیتهای ادبی و سیاسی خود غفلت نکرده است. قسمتی از اشعارش در مجله‌ها و روزنامه‌ها چاپ شده و دیوان شعری در دو مجلد بنام (سازیمون سؤزی) از او منتشر شده که افسانه‌های کتاب دده قورقود را به نظم کشیده است.

دو قطعه از اشعارش که یکی در وصف مادر که خود نشانگر عواطف زیبا و انسانی اوست و دیگری تحت عنوان سلام بر تبریز که نشان‌دهنده‌ی روحیه انقلابی او می‌باشد به زبانهای فارسی و ترکی ساخته است.

سهند مرد پاک‌سرشت و شاعر توانا است.

از اوست:

انسان بیت‌ر باخچاسیندا	بو باغین بیر باغبانی وار
اورکنین طاخچاسیندا	حیات گللی دسته‌له نیر

* * *

او قورو یور، بو اوجاغی	بو مشعلی، او داشیر
یاندیریری، بو چراغی	او یاقیری، یانماغیلان

* * *

هامیلارلا، دوستلوق سالار	هامیلارلا، تانیشدیر او
ئوپوشینین، ایزاری وار	هامیلارین، دوداغیندا

* * *

گونش بویلا، بیر شعله وار	اونون، کنیش سینه‌سینده

ابدیت ایشیقلانار

الولانیب، یاندیقجا او

* * *

حیات عشقی لبه‌له نیر
کله‌جکه ، وثیقه دیر

او آنادیر ، اورکینده
اونون ، آنا محبتی

* * *

سلام ای اختر شرق شب آلوده

که روشن پرتوت اندر دل تاریخ ظلمانی

همیشه همچو خورشیدی فروزان

پرتو افشانی نموده تا جهان بوده

سلام ای شهر عصیانها

سلام ای سرزمین قهرمان خیز

سلام ای شهر پر جوش و خروش

ای دل نثرند چهره خشم آلود

ای تبریز

که هرگز دیده‌ی بدخواه لبخندت ندیده

سلام ای مادر خون گرم اخم آلود

که اندر ماتم و سوگ عزیزانت

خنده بر لبهای خندان تو خشکیده

سلام ای دلبر کلروی ، برنا محرمان بدخو

که هرگز هیچ دشمن خمر گرمای تنت را ناچشیده

ناز آن چشمان خوببار و نگاه پرشرارت
 ناز خشم و کینه‌هایت، جان فدای اخم‌هایت
 نیک می‌دانم نخواهم دید هر گز
 دیدگان هیز دژ خیمان سفاکی
 که، روی پیکر گل منظر نوباو گانت
 اسب می‌تازند، نقش خنده‌هایت را

مکر آفریز

مکر آفریز موعودی که آن پتیاده تردامن
 سیه دل مادر بی سیرت ضحاک را بر روی نعش
 زاده‌ی نفرین سزایش
 اشک ریز و موکنان بینی
 سلام ای مجسم پر سوز آتشیهای ورجاوند
 سلام ای آذرستان
 ای دیار شیر مردان و دلیران
 که از صدها و صدها
 آبخشار چشم اشک آلوده‌ی
 کوه سهندت بر عذارت خون همی ریزد
 و از هر قطره‌اش
 صد داغ بر دل لاله می‌خیزد
 زود باشد بگذرد

این عهد شوم و این سیه دوران
 دامنّت همواره گلشن باد
 اجاق و دود، امانت دودخیز و گرم و روشن باد
 سلام ای خاک بابک
 موطن زرتشت
 ای مهد ختایی
 که محراب در و دیوار ویران گشته‌ی
 گوی مسجدت
 با قطره‌های خون مردانیت سرشته
 واز آزادگی و رادمردیهای
 ستارخان و باقرخان گو
 یا از خیابانی ... چه گویم
 آسمان صد داستان
 با کَلک پروینش نوشته

سهند در فروردین ماه سال ۱۳۵۸ در اثر سکته قلبی بدرود حیات گفت

از اشعار ترکی سهند:

اوئلوق لامپامیزی آنام یاخاردی	گو گورد کبریتیله هر آخشام اوستو
سماور قایناردی بوغوقا خاردی	دوزولردیک هامی کرسی باشینا
سفرده اولاردی یسایینان - قیشی	آقام چوخ کئجه لر ائوه کلمزدی
دئیردی: چول قوشو، بیابان داشی	سوز - سوزه کلنده آدینا آقام

هر گنجه آتامی ، صبر ائله مدن
 قیله شوربامیزی توکوب ییئردیک
 چوخ واخ باشیمیزی آتیب یاتاردیق
 بعضاده اوتوروب ناغیل دئیردیک

* * *

آنامین مهربان ، حزنلی سسی
 سؤیملی ، وقارلی توتغون سیماسی
 ایندیده وار ، هله قولاغیمدادیر
 ائله بیل ، گوزومون قاباغیندادیر

استاد شهریارا مکتوب

بیر الیمده قلم ، بیر الده کاغذ
 باشیمدا یار باغین گزمک هاواسی
 خیالیم بویلا نیر دامدان ، دیوآردان
 قاپیلار باغلیدیر ، یول تاپیم هاردان؟!

* * *

حصارین دالیندا کونول وئردیکیم
 هیواسی کهربا ، ناری یاقوتدان
 او یار بیر باغ سالیب سویوبولولدن
 تاغی فیروزه دن ، دیواری گولدن

* * *

ماوی ایوانیندا ساز چالیر زهره
 لایقی وار کیرم قصرینه منده
 بورجوندا یای چکیب دایایب کیوان
 قیللی پاپاغیملا ، سینیق سازیملان؟

* * *

او بو احتشاملا ، بو طمطراقلا
 شاهلار عیتین صحبتی نوتماز
 قاپی سین اوزومه آچماسانه وار
 من بیر او بالام ، اودیر (شهریار)

کر کځ رخصت آلام «حیدر بابا» دان
بیرده «شهریار» دان فرمانیم واردیر
یوخ جوابی بلکه منه وئرمه سین
شاعر لر بیر بیرین اولور گورمه سین

* * *

یوخ! منده «سهند»م باشیم اوجادیر
منده صفاسی وار گوللو باهارین
ایچیمده سونمه یین عشق آنشی وار
باشیمی توتسادا قارا بولودلار

* * *

بیر الیمده اودوار، بیر الیمده سو
دوستا، ایستکلی به ایستی قوینوم وار
بیر اوزوم قاراقیش، بیری باهاردیر
دوشمانا باخیشیم شاختادیر، فاردیر

* * *

کؤنلوم هاداسیله قول قاناد آچیر
قالخدیقجا بوی آقیر داش دیوارلارا
قاف قالاسین آشماق دئییه اوجالیر
آلیجی طرلانییم یورولور قالیر

* * *

دیوارلار، دیوارلار! پولاد اولسازدا
کولونگون بورج آلام «فرهاد» بابامین
آلماس موشار اوللام کسب بیچه رهم
بیستون اولسازدا چاپیب گنچه رهم

* * *

دیوارلار، دیوارلار یول وئرمین گنجیم
بولودام سالانسا قاشیم - قشایغیم
ولقا هام نفسیم توفان قوپارار
آغلارام، عالمی سئلر آپارار

* * *

ایچیمده بوغولور دادیم فریادیم
نه داشدان سس چیخیر نه ده قارداش دان
هایمانه دیوارهای وئرمین نه یار
سانکی بو شوقلاردا ایتیر دالغالار

بلکه ده خیال‌دیر منی سارسیدان یادا کی ، سحر دیر یاردان آیران
دئیر لر دلبریم بولسول قصرینده داردادیر ، آسیلیب تپه‌ساجیندان

* * *

سهندی قورخوتماز نه سرای نه سحر محبت دئیلن بیر افسونو وار
هم اسم اعظم‌دیر ، هم اسم شب دیر باغلی قاپیلاری اوزونه آچار

* * *

آچیلین - آچیلین باغلی قاپیلار محبت نامینه ، ایستک نامینه
اری یین ، تو کولون دمیر قیفیلار کونول خاطرینه ، اوره‌ک نامینه

* * *

گلیر قولاغیم ، اینیلتی لری (بوردا بیر شیر دارد اقالیب باغیریر)
دوغروداندا من بیر «مروتسیز»م قارداشیم داردادیر منی چاغیریر

* * *

چکیلین چکیلین یول وئرن کئچیم اوره‌کیم آلیشیب آلو ساچارام
شهریار بوینونسا زنجیر وورالار چئینه‌ره‌م ، گمیر ره‌م ، دارتیب آچارام

* * *

ایشله بیر قولوما دمیر پاخالار زنجیر قینجیق دیریر ، سافجیرانیمی
جان قارداش! هله‌لیک باغیشلامنی دئیئه‌سن اونو تودوم اسارتیمی

* * *

عزیز شهریاریم منی باغیشلا اینجمه ، داریلما ، فکرین هاردادیر
«مروتسیز» دگیل سنین قارداشین آنجاق سنین کیمی اودا داردادیر

اوزون دئمه‌میسن بیزیم ائللرده وکیل موکلین خرجینی چکر
آنا عشق اوجاغی سونمه‌سین دئییه اوره‌کین اریدهر چراغا تۆکر

* * *

هریانی بیلیمیرم ، بیزیم دیارددا هئچده خیال دکیل دوستلوق محبت
آعجاق ایشیق ساچان ایستی گونش دی بعضاً بولود آلتدا کیزله‌فیر البت

* * *

نه بیلیم بلکه‌ده سلطانیتم قارداش حقیقتده ایشین عیبی بیزده دیر
همین بو ایلقارین دوشکونویوک بیز گناه یاددا دکیل اؤزوموده دیر

* * *

بیر اووچ کلک باز قمار بازیلان پاکباز اولموشوق، پاک او توموشوق
مرد ایکن ناهمه‌ده رحم ائله‌میشیک ایندی ناهمه‌دره محتاج اولموشوق

* * *

دولتلی‌یه ساخسی لازم اولانددا ووروب سیندیر میشیق اوز کوزه‌میزی
چیخدیغیمز قینسی بکنمه میشیک بیز ائلی آغمیشیق ، ائل آقیب بیزی

* * *

ائلیمیزه نه کون آغلامیشیق بیز باغین شاختا ووروب ، بوستانی یایب
ائل بیزه ئئیه‌سین نه کون آغلا سین آغزی قیفلاییب ، دیلی باغلا ییب

* * *

ایندی اولان اولوب کئچنلر کئچیب جالانان سو بیرده کوزه‌یه دولماز
دالان آتیلان داش نوپوغا دکر کوز یاشی توکمکله ، یارا ساغالماز

بوگون من سه‌ندم ، سن شهریارسان گل باشین اوجالداق قوجا تبریزین
بیر کره یادلارین داشینی آتاق چکک قایغی سینی اوز ائلمیزین

* * *

شاعیریم دیانی نئجه گورورسن دوز یئیمب دوز قابین سیندیر افلاوار
قدیر ییلن یارا جان قوربان ائمله قدیر بیلمه‌ینه حیف دیر ایلغار

* * *

اوز که چراغینا یاغ اولماق بسدیر دوغما ائللریمیز قارائلیقدادیر
یاقیب یاندیریلان یادین اوجاغین ائویمیز سویوق دیر قیش دیر ساختادیر

* * *

دئمیرم یانمیاق آلولانمیاق یانماسین ئیله‌سین یازیق پروانه
یانمیاق وفاسیز یارین اودوقا یاناق ائلمیزه یاناق وطنه

* * *

وفاسیز گوللرین اوستوندن اوچاق قوناق صداقتلی ائل قوجاغینا
سؤنمز عشقیمیزدن بیر پیوند سالاق ائلین شاختا وورموش گول بوداغینا

* * *

بیر یئرده قالماقدان داریلدیق ئولدوق دوغما یوردوموزو دولاناق کره‌ک
ائل ایله آغلیاق ائل ایله کوله‌ک اینجی میزی وطن ساین دوزه‌ک

* * *

او کؤزهل شهرده عزیز دیاردا شاعری جوشدوران صحنه‌لر چوخ‌دار
نیسکیل‌لری چوخ‌دیر دردلی تبریزین بیرى سن اوزونسن عزیز شهریار

هله‌لیک کیچیک بیر داملا اولساقدا سوزولک دوزولک داماق گول اولاق
بیزده باشیمیزی قاتناخ باشلارا قاریشاق سولارا آخار سئل اولاق

* * *

دره‌لری گئچک دئیزه چاتاق شیلتاقل دالغالارا دؤنک کؤ کره‌یک
ایستی کوئش ایله قول بویون اولاق قیزیناق ترله‌یک بولودا دؤنک

* * *

اوچاق اوقورا خلیق پوزغون دیارا سوسوزوندان دیلی چیخان داغلارا
ییه‌سیر قایغی سیر یازسیر، باهاریسیر چیچک سیر یارپاق سیر نارسیر باغلارا

* * *

شاختالار طوفان لاریسین کولک‌لر اسسین اوزوموزه بوز بوز بوزاراق
آغیناق آغنا یاق اوجا داغلاردان دانقاز قایالاری دیبدن قوپاراق

* * *

چایلار اسدورراق دره‌لر دولسون داشقین آخان سولار هدر آخماسین
باشارسون قوروموش کوللارین کؤکی زمی‌لر سوسوزدان کؤیه باخماسین

* * *

(سهند) ده گول آچسین (حیدربابا) دا اوزه‌رینده چادیر قورسون (شهریار)
باخاخ چیچکله نن یوردا شعر یازاق شاعرده بختیار شعرده بختیار

* * *

کسک دنیا میزدان کینه‌نین کؤکون عشق‌دن بیریشنی قورولوش قوراق
دیره‌ک شمشکلره قاناد قانادا گئدک اولدوزلارا کونه‌شه قوناق

شاعریم سوژومو غربته سالما
قولاق آس دنیا دا کؤر فیه بیرسس دیر
باغریوی سیخماسین بوهای هارایلار
قیریلان زنجیر دیر سینان قفس دیر
کتاب مراغه ص ۵۵۴-دوستلار کوروشو
ص ۳۴- شهریار و آذربایجان دیلینده
اثرلری ص ۲۵

شاهین

نامش عباس است که در سال ۱۳۳۷ هجری شمسی در بخش بناب شهرستان
مراغه متولد شده و تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در زادگاه خود پایان رسانیده
و در اداره فرهنگ مراغه به سمت آموزگار استخدام شده است .
اکنون نیز مشغول ادامه تحصیل در دانشگاه ابوریحان بیرونی است .
شاهین از قالبهای شعری به غزل علاقه بیشتری دارد .
از اوست :

آند اولسون

اوفوتمارام سنی من ، زولف یاره آند اولسون
علی بئلینده اولان ذوالفقاره آند اولسون
چیخارتمارام کونولومدن سنین محبتیوی
نه قدر وار نفسیم ، روزگاره آند اولسون
سن اولماسان نه کسرک زمانه نین اولوشو
هدردی سنسیز اولان دل ، نگاره آند اولسون

اوره ك امید یویلن هی دولور قانا ، بوشالیر
اولان سنین باخیشیندا ، وقاره آند اولسون
سینه مدن عشقین اودو ، کون-بگون آلاولو چیخار
زبانہ سی یئتیشہن عرشہ ، ناره آند اولسون
چوخ آرزولر اولوب دفن کؤنلوم ایچره کؤزل
سینه مده کی قازیلان ، دار مزاره آند اولسون
سنین یولوندا کؤزل ، هر جفایه صبر ائدہم
نگاه مست نکاره ، دوباره آند اولسون
کزہر دالینجا کوزل عشقمین (الکترونو)
محبیتین (آتم) یندا (مداره) آند اولسون
سن اولماسان عومور مده نه عشق وار ، نه ایشیق
اولان کوزوم قابیقیندا غبارہ آند اولسون
سورونم هر یانا کشتن دالینجا شام و سحر
سن اختیار ائله یین خوش دیاره آند اولسون
سنین خیالویلہ (شاهین) نن کلیر نفسی
امیدی تک سنہ دیر : کرد کارہ آند اولسون

ادبیات اوچاغی ص ۵۲۲

صدر الشریعه

فامش میرزا حیدر بوترا ب ملقب به صدر الشریعه که در قریه چلان از

توابع شهرستان مراغه بدنیا آمده است.

او از علماء و فضلاء معروف شهرستان مراغه بوده و در حدود ۴۵ سال پیش وفات کرده است مرحوم صدرالشریعه شعر هم می گفت .
از اوست :

چیخوب بوللاره باخماقدان جگر قان اولدو یار کلمز
آخار دورماز گوزوم یاشی سئل ، عمان اولدی یار کلمز

* * *

اون اوچون اور کدن سورهم سنی هریانا باخارام کوره رم سنی
نه قدر آغلاسون اور کدن گوللم قاپیدان کووسون باجادان کللم
جمالون کورمه سم یقیناً ئوللم اون اوچون اور کدن سورهم سنی
هر یانا باخارام کوره رم سنی

کتاب مراغه ص ۵۴۱

عارض

نامش ابوالقاسم پرویزی شرح حال خودش را چنین می نویسد :

«فقیر ابوالقاسم پرویزی در سال ۱۳۲۷ هجری شمسی در شهرستان مراغه چشم به جهان گشوده و در آن شهر تحصیلات ابتدایی و متوسطه را بیایان رسانیدم چون تحصیل درس کلاسیک روح مرا سیراب نمی کرد روی به تحصیل صرف و نحو و معانی و بیان آورده و در پیش دو نفر از اساتید بنام مراغه کسب -

فیض کردم و در تمام این دوره‌ها از علم و فضل مرحوم پدرم نیز بهره‌ها بردم و بعلت اینکه شعر در روحم تاثیر فوق‌العاده‌ای می‌گذاشت به مطالعه دواوین شعرا پرداختم و در شعر سبك قدیم (كلاسیك) را سبکی در نهایت زیبایی و استحکام یافته و فطراً طبیعت و مظاهر آنرا موافق مقاصد عرفان مشاهیر کردم و مسئله راز دهر را فقط از راه عشق و سرگشتگی و فانی شدن از خودداستم و از همان دوره‌های تحصیل دبیرستانی گاهگاهی به سرودن شعر تمایل می‌کردم و سالهاست با انجام وظیفه تدریس در چندین شهر از این خاك خدمت نموده‌ام و در این اواخر چندی در دانشگاه تبریز به تحصیل پرداختم و بعلت وجود دقایق ادبی، علمی و فلسفی و عرفانی نامحدود و نام‌محصور در شعر استقرار تام در آن ممکن نیست و بقول مولانا جلال‌الدین :

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

لذا اینك علاوه بر تدریس اوقات فراغت را به مطالعه و تحصیل می‌گذرانم

دو نمونه از غزل‌های فارسی عارض :

در کوی می‌فرودشان آنکو که ره، ندارد

در حق باده‌فوشان حرمت نگه ندارد

گر طعن و کرملاست از مدعی نرنجم

حاشا طریقت ما این رسم و ره ندارد

بر افسر کدایی لازم که آسمان هم

در رفعتش بلندی از این کله ندارد

پروانه چون نسوزد چون شمع بر فروزد
 حکم قضا چو این است عاشق گنه ندارد
 تا یابمش نشانی زین پس من و خرابات
 کان ماه من گذاری بنر خانکه ندارد
 با نقد در بصارت کی دارد اعتباری
 هر دیده‌ای که منت زان خاک ره ندارد
 غمگین مباش (عارض) آه سحر امید است
 در راه عشقبازی سعیم ثمر ندارد

* * *

عارف از دیده‌ی دل بر تو تماشا دارد
 ورنه این مرتبه کی مردم بینا دارد
 لاله با داغ دل آمد بره عشق ز خاک
 فاز و حسن تو درین ره چه تمنا دارد
 شمع رخ باز بر افروز که پروانه‌ی عشق
 آخر از سوختن خویش چه پروا دارد
 تا صبا بوی ترا یافت سحر که ز چمن
 کشته دیوانه و چون من سر صحرای دارد
 چه توان گفت که آن لعل به خون نشنه‌ی یار
 کشت ما را و صد اعجاز مسیحیلا دارد

برو ای مرد حکیم اینهمه از عقل ملاف
 در بر عشق سر و عقل چه معنا دارد
 دل بدرد آمد ازین غصه که دوران فلک
 خون دل را همه خود قسمت دانا دارد
 (عارض) این خرقه و پیراهن تزویر بسوز
 که به عیب تو خدا دیده‌ی بینا دارد

عاشق

شامش درویش علی متخلص به عاشق از شعرای معاصر و از مریدان
 مرحوم حاجی میرزا کبیر آقا است.
 مردی صوفی مسلک و عارف و شاعری بلند مرتبت بود اشعاری عارفانه‌ی
 زیادی به زبانهای فارسی و ترکی گفته است.
 تاکنون اشعاری از او بطور مدون منتشر نشده و دیوانی هم از او در دست
 نمی‌باشد. صاحب نظران بخصوص اهل تصوف و عرفان اشعار او را تا حدی هم‌ردیف
 با اشعار حافظ می‌دانند! اشعاری را به او نسبت می‌دهند که بصورت نقل قول و
 و سینه به سینه نقل و ثبت شده است.
 از اوست:

نگار گوشه هجر و نده شمع تک یاندم
 فراق اودینه سمندر کیمی الولاندم

همای وحدت ایدیم هیچ دامه دوشمز ایدیم
 او زلف ایچینده کی خال سیاهه تولاندوم
 غزال وحشی ایدیم قید و بنددن آزاد
 کمند زلفه گرفتار اولوب بچرلاندوم
 ورق ورق دل صد پارم اولدی گنجفه تک
 ز بسکه خال سیاهون له اویندم یاندوم
 شهید عشقه دیلر که خون بها حق دور
 بو اعتقاديله فتراک عشقه باغلاندوم
 شکاری ایستریکن طرفه دامه دوشدوم من
 فضای عشقه بیر شاهبازه اولاندوم
 رقیبيله سنی کورجکده ای کمان ابرو
 اورکده لاله کیمی حسرتيله داغلاندوم
 منیم آدیمی اگر چخمشیدون آرادن
 شهید عشقه عاشق آديله آدلاندوم

* * *

شراب عشقون ایچیب کاسه کاسه پی در پی
 نه می تو کندی نه سیندی قدح نه من قاندیم
 سئوال ائیلدی زاهد که ستر عشق نه دور
 آچوب او مصحف رخساره آند ایچوب داندیم

کفر زلفوندن صنم عشق اهلی ایمان آختارور
 جان متاعین الده دوتموش وصل جانان آختارور
 رندلر میده کورر ساقی جمالین دمبدم
 زاهد بیچاره گشتمیش حور و غلمان آختارور
 فارس ملکندن کلوب سلمان اولوب واصل بحق
 مکه ده بو جهل استدلال و برهان آختارور
 بیر قدمده کامه یتدی رندلر زاهد هله
 استخاره ایتمکه مسجدده قرآن آختارور
 طایر طبعیم هماتک قیلدی ترک آشیان
 اوج نوتوموش عرصه ی سیمرغه جولان آختارور
 قمری و طوطی تذرو خوشخرام وفاخته
 باغ وصلوندن سنین سرو خرامان آختارور
 جعد زلفوندن اویس آلدی قرنندن رایحه
 خضر ظلمات خطوندن آب حیوان آختارور
 کورمدیم آبادلرده استقامت پایه سی
 جغدنگ ایندی کؤنول بیر کنج ویران آختارور
 باده ی کلرنک دوتموش الدهه ییر میکده
 (عاشق) شیدا کیمی رند غزلخوان آختارور

عاصی

نامش داود منیر فرزند عباسقلی متخلص به عاصی در سال ۱۳۲۲ در شهرستان مراغه متولد شده و دیپلم ادبی را در زادگاه خود دریافت و سپس در اداره‌ی آموزش و پرورش استخدام شد و ضمن تدریس در مدارس ابتدایی به‌اخذ فوق‌دیپلم در رشته‌ی علوم انسانی نایل شده‌است .
عاصی به شعر و شاعری علاقه زیادی دارد .
از اوست :

نه تنها او حدی امشب به بزم خویشتن پیداست
به جمع محفلش شیدا و شیدای سخن پیداست
تواضع کم کن ای جانان من در ج غزل واکن
که بار کاروان از انتظار راهزن پیداست
ندارم ادعای شعر و دعوای سخن سنجی
سرور ممتحن از امتحان متحمن پیداست
مزن بیجا مرا زان اتهامات زلیخایی
که یوسف را بر ائمت راز چاک پیرهن پیداست
حسودا تهمت جاه و جهان خواهی مزن مارا
صفای باطن ما از صفای انجمن پیداست
دهن چون بسته شد بطن سخن ظاهر نمی گردد
اگر چه سالها گفتند باطن از دهن پیداست

به جانم از نمکدان لبش افطار می دارم
 اگر بینم که شوال منست و ماه من پیداست
 هلال ابرویش بدر تنم را در معاق آورد
 به تربیع جوانی رفتن جان از بدن پیداست
 منه پای تغافل در کمین حاسدان (عاصی)
 که بوم شوم ترا حسن رفاقت از وطن پیداست

غفاری

نامش حیدر غفاری که در سال ۱۳۱۹ در قریه (کولتپه) شهرستان مراغه
 از يك خانواده مذهبی متولد شده است .
 او علاقه ی زیادی به کشاورزی و دامداری دارد .
 غفاری در انجمن های ادبی شرکت کرده و از اساتید استفاده می کند و
 شعر هم می گوید .
 او در شعر غفاری تخلص می کند و بغزل علاقه زیادی دارد .
 از اوست :

کنچر - گندر

دنیایی هر نه جور تو تا انسان کنچر - گندر
 یاخشی - یامان فنادی ، بودوران کنچر - گندر
 بش کون سنبله سازش اندر ، آلتی مینچی کون
 ایلده سنبنده قسریوی ویران ، کنچر - گندر

گشتمه کیلن بودار فنادن ذخیره سیز
 سرمایه سیز او کسدی، پریشان کنجر- کندر
 صرف ائيله مزعبث یتره هنج عاقل عومرونو
 بیچاره دیر او کیمسه نه نادان کنجر- کندر
 فرزانه سن ائشیت سؤزومو، غفلت ائيله مه
 وار فرصتین الینده، بو امکان کنجر- کندر
 دنیادن اوترو اکمه باشین اغنیايه سن
 اسکيلمه اغنیايه، بو بحران کنجر- کندر
 بیر ارخه کی سو کلسه، مثل دیر، دوباره دن
 بیرده کلر، چوخ پریشان، کنجر- کندر
 بولبول کیمی نوايه کلب، اولما دل غمین
 فصل باهار کلسه، زمستان کنجر- کندر
 «غفاريا» عتاب ائله مه روز کاره چوخ
 کیرم اولوبدو قورخولوزندان، کنجر- کندر
 ادبیات اوجاغی ص ۵۳۲

غمزده

نامش اوروجعلی است
 مؤلف محترم کتاب مراغه در شرح حال اوروجعلی طلوعیان متخلص به
 غمزده می نویسد :

تولد : ۱۲۷۷ شمسی

محل تولد : مراغه آبادی گل‌تپه

فوت : سال ۱۳۵۶ شمسی

محل فوت : مراغه ، مدفون در کورستان گلشن زهراردیف ۱۳ شماره ۲۳
(او رو جعلی طلوعیان دوران کودکی و نوجوانی خود را مدتی با شغل
چوپانی گذرانده سپس با نیروی ذاتی فوق‌العاده‌یی که داشت در اثر مباحثه و
مجادله باملای ده موفق به تحصیل سواد گردیده و پس از مدتی طلبگی به لباس
روحانیت درمی‌آید . پس از آن مدت زمانی را به راهزنی مشغول بوده و بعداً
شغل پاسبانی (مامور آگاهی) را برگزیده و آخر الامر با انتخاب یک شغل آرام،
کارمندی اداره‌ی دارایی مراغه و روی آوردن به دنیای مطالعه ، تالیف را وجهه
همت خویش قرار داده و تا آخر عمر دست از آن نکشید .

طلوعیان به معنای کامل کلمه جمع اضداد است ، روحانی است اما بر ضد
خویش و بر علیه طبقه خویش قیام می‌کند . راهزن است اما دستهای بخشنده‌یی
دارد . سیاستمدار است اما از قبول شغل وزارت در دولتی که بعداً معلوم می‌شود
دولت مستعجلی بیش نبوده است امتناع می‌ورزد . پیری بسیار سال و گوشه‌گیر
است اما جوانان را می‌سازد و به مبارزه‌ی بی‌امان با حکومت‌های ظالم و امی دارد
و در تمام این احوال سرشار از شور زهد کی است گرچه گاهی شیخ است و گاهی
محتسب و گاهی زاهد است و گاهی رند اما همواره انسانی با شرف و غیرتمند و
آزاده است . آنچه بیش از هر چیز در زندگی این مرد مورد توجه و شایان
دقت می‌باشد زحمت و مشقت و مرارت اوست در تحصیل ، تفکر و تعمق وی در

جامعه‌یی که در آن زندگی می‌کند و ماهها بلکه سالها وقت، برای تحریر با وجود عدم امکانات مادی و معنوی و آنچه که در زندگی و آثار این مرد خود ساخته برای انسان روشن می‌شود. اینکه وی در طلب هیچگونه سود و منفعت مادی یا مقام و منصب دنیایی نبود، فقط دلش مملو از عشق و صداقت و راستی و خدمت به هموعانش بوده است و شاید در گذشته‌هایش مرتکب خطاها و لغزشهایی شده باشد. با توجه به این مطلب که هیچ انسانی خالی از عیب و سهو و خطا نیست و مهمتر آنکه شاید نود درصد نوشته‌های این شخص مشاهدات و تجربیات عینی اوست. او آنچه را دیده و شنیده نوشته و آنرا در ضمیر پاکش ارزیابی نموده آن کسیکه مردم را به خیر و صلاح و نیکی هدایت می‌کرد. بواسطه معاشرت با او، وی را مظهر شروخبت طینت یافته و واعظ غیر متعظ دیده و پاسبانی که باید حافظ و نگهبان مال و جان و ناموس مردم باشد دردیافته و این شهودات آتش در ضمیر پاک وی انداخته و این مشاغل را ترك و در گوشه‌ای نشسته و آتش درویش را با نوشته‌های ساده و بی‌آلایش مرجمی نهاده و بقول مولانا :

بر لبش قفل است و در دل رازها لب خموش است و بدل آوازا

با توجه به اظهارات اغلب کسانی که با این مرد روشن ضمیر تماس و یا ارتباطی داشته‌اند مقصود و منظور وی از انتخاب مشاغل مختلف صرفاً برای تسامین مخارج زندگی و امرار معاش نبوده بلکه هدفی داشته و در جستجوی حقیقتی بوده که آنرا شخصاً لمس و تجربه کرده باشد. که آیا با اصطلاح معروف این اسامی و مشاغل با مسمی بوده‌اند؟ آیا لفظ با معنی و مقصود مطابقت دارد یا خیر؟ اما در عمل خلاف آنرا مشاهده و درمی‌یابد لذا وجدانش به او نهیب-

زده و در گوش دلش گفته «دست بر دامن هر کس که زدم رسوا بود». در نهایت آنچه بنظر می‌رسد اینست که مرحوم طلوعیان در زندگی سراسر پرماجرا و پربار خود بیک نوع جهان‌بینی خاص می‌رسد و آن جهان‌بینی حق و حقیقت و صداقت و راستی و واقعیات عینی و مشهود است که خیر و صلاح را در آن می‌داند و کرگانی را که لباس میش پوشیده‌اند به مردم می‌شناساند و نفرت و بیزاری خود را از فرصت‌طلبان و کذابان و دنیاپرستان که به خاطر منافع شخصی خود به هر کاری تن درمی‌دهد و لباس تزویر می‌پوشند عیان می‌سازد و بالاخره این انسان در کوره گداخته زندگی چون زر نابی که اطرافش را سنگهای بی‌بها و بی‌ارزش فرا گرفته جوشیده و ناخالصی‌ها را از خود دور و دریافته است که هر کس خود را شناخت خدا را شناخت.

طلوعیان در اکثر نوشته‌هایش به روحانی‌نمایان سالوس و مزور حمله نموده و در گفته و نوشته‌هایش آنان را عالمان بی‌عمل ذ‌ک‌ر نموده و چون خود مدتی در این کسوت بوده پرده از ریا و تزویر آنان بر گرفته و چون انسانی پاک و صادق بوده لذا خواسته‌ی باطنی خویش را در این کار نمی‌یابد و خود را از این لباس خلع می‌نماید و نصایحی نیز به دولتمردان و سرمداران مملکت در آن زمان برای هدایت و ارشاد مردم می‌نماید و عوامل بدبختی ملت محروم را از دیدگاه خود بیان می‌دارد.

به هر حال طلوعیان دزدید و بخشید و آنچه را که نوشت در بیست و چهار دفتر بر جای نهاد این بیست و چهار دفتر که جنگی از سروده‌های فارسی و ترکی و نوشته‌های سیاسی و اجتماعی‌اوست کامل و دست نخورده باقی مانده است.

زندگی طلوعیان این ارزش را دارد که در مورد آن تحقیق کاملی انجام بشود و گوشه‌های تاریک شخصیت او مانند اشتغال به راهزنی که مسلماً معلول دوران هرج و مرج داخلی و بی‌سروسامانی حکومت‌های ضعیف است روشن گردد و علل به هرز رفتن استعدادهای درخشان او و امثالش باز نموده شود که این خود به زمان و نیروی فراوانی نیاز دارد.

در اینجا دو بیوگرافی از مرحوم طلوعیان که زندگی او را از دوزاویه و دید جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهند (بدون دخالت در نوشته‌ها) و توسط دو نفر از کسانی که او را از نزدیک می‌شناخته و نوشته‌اند از نظر خوانندگان می‌گذرد.

بیوگرافی طلوعیان بقلم یکی از فرهنگیان مراغه:

در یکی از دهات شهرستان مراغه بنام گل‌تپه در اوایل قرن چهاردهم- ه.ق. (۱۲۷۷ هجری شمسی) کودکی متولد شد که اوروجعلی نامگذاری کردند شاید در ماه رمضان بدنیا آمده بود، پدر و مادر پیر و بیسواد او سال و ماه را نمی‌دانستند بدین جهت نه کسی یادداشتی در پشت جلد قرآن نوشت و نه تاریخی در پشت کتابی برای تولد این کودک نگاشته شد. همینقدر خانواده فقیر از تولد ذکور شادیا کردند و نیازها گفتند ولی دیری نپایید که این نوزاد پدر و مادر را از دست داد و از اوان کودکی مجبور شد بکار پردازد. اوروجعلی یتیم هر روز کوسفندان ده را به صحرا می‌برد و می‌چرانید و روزگار را چنین می‌گذرانید تا اینکه رفته رفته بزرگ شد و بنیه‌ی قوی پیدا کرد. در این وقت بود که شبانی را کنار گذاشت و یاغیکری آغاز نمود. مدتی را به راهزنی

پرداخت ولی در این مدت نه کسی را کشت و نه ظلمی به مستمندان کرد.
همواره ثروتمندان و انگلهای جامعه را می‌چاپید و با فقرا می‌خورد بطوریکه
او را رهن مهربان نام نهاده بودند.

در این مدت او رجوعی درده مولد خود از فرصت استفاده کرده و با ملای
ده بماحثه و مجادله می‌پرداخت و اکثراً تعلیم خط و الفبا را از او یاد می‌گرفت
کم کم سواد آموخت و آنچنان در این راه پیشرفت حاصل کرد که بقول حافظ:
نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد

باری خط نسخ را زیبا می‌نوشت و نستعلیق را زیباتر از آن، در آن زمان
به مطالعه آثار ادبی و اجتماعی و سیاسی پرداخت و دست از راهزنی کشید و به
مراغه آمد یکچند در شهر بانی مسئول آگاهی شد ولی چون این کار نیز به
مذاق وی ناخوش آیند بود پس از چندی در اداره مالیه استخدام و مشغول
بکار شد در سی سال خدمت صادقانه خود اغلب به مطالعه و نوشتن کتاب مشغول
بود در حدود ۲۴ جلد کتاب نوشت. او رجوعی طلوعیان (باید اضافه کنم برای
خود نام خانوادگی طلوعیان برگزیده بود) زندگی ساده داشت محفل او بقدری
گرم و جذاب بود که انسان نمی‌توانست دل بر کند مخصوصاً پس از بازنشسته
شدن همواره در خانه خود که در کوچه سبزیچی‌های شهر مراغه قرار داشت
با زن خود زندگی می‌کرد و مجلس انس داشت.

طلوعیان یک پسر و یک دختر داشت که گویا پسرش جدا از او و دخترش
در دانشگاه تهران مشغول تحصیل بود. هیچیک از کتابهایش بعلمت آنکه زودتر

از زمان و مافوق افکار عامه تدوین شده بود بیچاپ فرسید .

در مرداد ماه سال ۱۳۵۶ شمسی بود که شمع وجودش با وزش نسیم پیری خاموش و در گلشن زهرای مراغه ب خاک سپرده شد . طلوعیان دانشمندی خود- ساخته بود که در زمان حیاتش قدر و قیمتش را نشناختند و گفته‌هایش را نشنیدند مغز كوچك مردم ما گنجایش گفتار پرمغز او را نداشت .

طلوعیان مردی وطن پرست و باشهامتی بود در تمام مدت عمرش برای شناخت علل عقب ماندگی سرزمینش مبارزه کرد او عظمت گذشته ایران و علل عقب ماندگی و انحطاط امروزی آنرا در کتابهایش بطور مفصل و جالب شرح داده است کتابهای او را از هر جا بخوانید مفید و خواندنی است .

مرحوم طلوعیان در تمام عمرش مورد تکفیر دشمنان و نادانان جامعه قرار گرفت ولی دوستان او را مرشد و مراد و قطب می دانستند و از او کسب فیض می نمودند . چنین بود در حقیقت فقدان ضایعه دلخراشی برای مردم شهر بخصوص روشنفکران بود و شاید سالها سپری شود و کسی نظیر او بدنیا نیاید .
روانش شاد باد .

بیوگرافی طلوعیان بقلم یکی از همشهریان جوان او :

اوروجعلی طلوعیان شاعر و نویسنده مبارز و انقلابی در جوانی آخوند بود و بدرجه‌ای رسیده بود که به گفته خودش چند خدمتکار برایگان برایش کار می کردند ، یکی دهنه الاغش را می گرفته و دیگری برایش فافوس کش بوده و از این قبیل مردم به زیارتش می آمدند می گفت کسانی که به زیارتم می آمدند اول خم می شدند و آستافه در را می بوسیدند و بعد به دست بوس بنده

می آمدند و موقع رفتن خادم می گفت که فلانی کوسفندی نیز همراه آورده بود زندقه‌ی من همینطور ادامه داشت و روز بروز آخوندی مهم و سرشناس می شدم و هدایای بیشتر و زوار بیشتر به حضور می آمدند يك روز بخود آمدم و بخود گفتم یا من دیوانه‌ام یا این ملت مگر من کیستم که مرا ستایش می کنند مگر من برای اینها چکار می کنم که مرا پرستش می کنند، از خودم بیزار شدم چون داشتم همه را گول می زدم با حرفهاییکه خود به آنها معتقد نبودم به خاطر همین عمامه را کنار گذاشتم و بعد از مدتی در بدری با راهزنان همدم شدم و خود راهزن شدم مال مردمی را که داشتند به غارت می بردیم چون احتیاج بدان نداشتم به آنها یکه نداشتند و اگذار می کردیم. این دوره‌ی بود از زندگی من بعد از چند سال راهزنی را کنار گذاشته در شهر بانی قدیم استخدام شدم و چندین سال در این شغل بودم چون کار این اداره زور گویی، اجحاف به حق مردم و کارهایی از این قبیل بود در گیریهایی که در حمایت از طبقه پایین و مخالفت با اربابان داشتم و چون در این در گیریهای حمایت نمی شدم و باشکست مواجه می شدم این شغل را فیز رها کردم و بعد از چند سال به استخدام اداره‌ی دارایی در آمدم و بعد از سی سال خدمت در این اداره بازنشسته شدم.

طلوعیان در تمام عمرش از نوشتن باز نایستاد و تا دم مرگ نوشت اودر زمان کارمندیش در اداره‌ی دارایی نماینده کارمندان بود. مردی بود مبارز و خستگی ناپذیر تا دم مرگ می نوشت و مطالعه می کرد و حتی زمانی که دستهایش می لرزید و چشمهایش خوب نمی دید بعضی نامه‌هایش را که از دوستان و آشنایان برایش می رسید من برایش می خواندم. اودوست صمیمی پدرم بود موقعی که من

پانزده یا شانزده ساله بودم و تا بیست و یک سالگی که پدرم زنده بود به خانه ما می آمد و با پدرم مشغول گفتگو می شدند و من پای صحبت ایشان می نشستم و بعدها که پدرم فوت کرد من بحضور ایشان می رفتم و از صحبت‌هایش استفاده می کردم. دوستان زیادی داشت و خیلی‌ها در پیش او راه مبارزه و خدمت به خلق را آموخته بودند. از این قبیل افراد می توانم خواهران شهیدم صبا - بیژن زاده و مرضیه احمدی اسکویی را نام ببرم.

از طلوعیان شعرها و نوشته‌های زیادی بصورت کتاب که با خط زیبای خودش نوشته بجا مانده از آنجمله کتاب شرح حال خودش بنام مرثیه خوان بودم و راهزن شدم ... و در حدود بیش از پانزده جلد کتاب دیگر ...

طلوعیان بیش از سی، چهل اولاد (فرزند، نوه نتیجه) دارد البته از تمام این اولاد فقط یک پسر از خودش (پسر تنی) و بقیه افراد فقیری بودند که تحت سرپرستی او بزرگ شده اند.

طلوعیان در سن ۷۸ سالگی در مرداد ماه سال ۱۳۵۶ در شهر مراغه در گذشت و در کورستان کلشن زهرای مراغه دفن گردید.

از اوست:

هر چه می خواهم کنم کوتاه اما سوز دل

هی زند بر من بگو تا دردمندان بشنود

کیست گفتم دردمندان گفت جمله ده نشین

با بلندگو بگو تا بلکه دهقان بشنود

گفتم آخر چند گویم تا کنون بس گفته‌ام
گفت صدها بار باید گفت نادان بشنود
عقل ایشان را ربوده دشمنان عقل و دین
با هزاران حيله و غیر فک شیطان بشنود
مغز ایشان کرده عادت بر دروغ و پوچها
می‌زند بر ریشه خود تیشه آنان بشنود
چون عبادت هست خدمت بر همه زحمت کشان
اهل ده بخشنده‌ی نان است شایان بشنود
نان شیخ و شاه را دهقان دهد اما چه سود
خود تهیدست و گرسنه لخت و عریان بشنود
زور خود را کر بداند زارعین تیره‌روز
زندگی باشد بایشان خیلی آسان بشنود
اهل زحمت بی‌خبر از هر رموز زندگی است
زان سبب بیچاره شد مانند حیوان بشنود
دسترنج زارعین خرج قمار و عیش و نوش
لیک آن بیچاره‌گان داند زیزدان بشنود
حرف حق را هر که گوید با خطرهاروبروست
ممکن است ابن زیاد و آل سفیان بشنود
یا شریع قاضی عصر و زمان خویشتن
می‌دهد بر قتل هر گوینده فرمان بشنود

گر وضو سازد زخون ظالم و نیرنگ باز
 ياك گردد تا ابد از شر دزدان بشنود
 از دل آتش گرفته می‌جهد این شعله‌ها
 هی زخم فریادها تا بلکه نادان بشنود
 «غمزده» خودزاده‌ی دهقان بود در روز و شب
 گریه و شیون کند تا بلکه دهقان بشنود
 کتاب مراغه ص ۵۲۸

فایض

نامش آقا جان فرزند مرحوم پاشا که در سال ۱۲۷۴ هجری شمسی در
 شهرستان مراغه متولد شده و تحصیلات مقدماتی را فرا گرفته و بعداً در محضر
 آقا شیخ عبدالحسین مجتهد قره چبوقی اعلی‌الهمقامه کسب فیض و کمال می‌کرد
 و مدتی هم نزد شیخ علی اکبر خوشنویس به تعلیم خط مشغول بود.

فایض در شرح حال خود چنین می‌نویسد:

«فقیر آقا جان نعمت‌الهی فرزند پاشا آقا از طفولیت به نماز و اوراد
 طالب بودم و در بدو ورود به مراغه از حسن تصادف با مرحوم مغفور حضرت -
 آقای شیخ عبدالحسین مجتهد قره چبوقی اعلی‌الهمقامه الفتی پیدا و سالها در
 مسجد جامع در صف مریدان ایشان نماز جماعت می‌خواندم و اغلب اوقات بعد
 از نماز به منزل ایشان رفته و از مصاحبتشان ضمن تحصیل علم کسب فیض
 می‌نمودم. وی فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی خود را از کابینه‌های حکام وقت

مراغه چون شجاع الدوله سالار محتشم ، سردار ناصر و میرزا ربیع کبیری (عدل الدوله) شروع نموده است :

در سال ۱۳۰۷ شمسی بعنوان آموزگار قراردادی با ماهی ۱۲ تومان حقوق وارد اداره فرهنگ مراغه شده و با سمت معلم خط در مدارس انجام وظیفه نموده است .

در سال ۱۳۱۱ هنگام تاسیس اداره ثبت اسناد در شهرستان مراغه بنا به دعوت مرحوم ضیاءالکتاب در جلسه امتحانی که جهت کارمندی برای اداره مذکور در صحنه مدرسه تشکیل شده بود شرکت و بعلمت داشتن خط زیبا جزو قبول شدگان اعلام و مشغول خدمت می گردد در سال ۱۳۴۱ بعد از انجام حدود ۳۰ سال خدمت در اداره ی ثبت و اسناد مراغه به افتخار بازنشستگی نایل می شود .

آقا جان ... در عنفوان جوانی با راهنمایی و دلالت مرحوم شیخ عبدالحسین قره چوقی اعلی اله مقامه به حضور حضرت قطب المعارفین معین العلماء قدس سره که یکی از علماء و فضلاء زمان و جزو اقطاب سلسله نعمت الهی بود تشرف حاصل و به ارشاد و راهنمایی مشارالیه راه فقر و فنا را طی نموده است و با توجه به خصوصیات اخلاقی و ذوق فطری به مشرب عرفان گراییده و از درویش سلسله نعمت الهی می گردد و جهت کسب علم بارها به کرمان ، ماهان ، کربلا و نجف مسافرت می نماید .

اشعار و غزلیات عارفانه یی که در طول عمر پربارکت خود سروده است . نشانگر روح لطیف ، طبع ظریف و احساسات عارفانه این صوفی صافی است .

آقا جان در نیمه شب ۲۸/۹/۴۴ بعد از حدود هفتاد و دو سال زندگی بدرود

حیات گفته است .

مرحوم آقا جان نعمت‌الهی اشعار و غزلیات زیادی بفارسی و ترکی سروده
و در اشعارش فایض تخلص می‌کرد . متأسفانه اشعار و سروده‌هایش تا امروز بصورت
مدون چاپ و منتشر نشده‌است .

قطعات زیر نمونه‌یی از اشعار اوست :

من به بحر عشق ماهی بوده‌ام تا بوده‌ام

زنده از عشق الهی بوده‌ام تا بوده‌ام

لا اله انت سبحان ذکر جان من شده

یونس خود را چو ماهی بوده‌ام تا بوده‌ام

يك نظر جانان بجانم كرد در روز ازل

شیفته بر آن نگاهی بوده‌ام تا بوده‌ام

چون ایازم ظاهر و باطن بجز محمود نیست

عاشق رخسار شاهی بوده‌ام تا بوده‌ام

تار پودم از فدای ارجعی از هم گسست

جذب حق را پرکاهی بوده‌ام تا بوده‌ام

روز و شب اعمال خود را خود گواه صادقم

ناظر هر اشتباهی بوده‌ام تا بوده‌ام

جان پناهی یافتم از عون حق در ظل پیر

متکی بر آن پناهی بوده‌ام تا بوده‌ام

با تقرب خود دهد ره پادشاه ذوالکرم
روز و شب پویان راهی بوده‌ام تا بوده‌ام
چون نهادم سر بیای دوست (فایض) عاقبت
فارغ از تاج کلاهی بوده‌ام تا بوده‌ام
کتاب مراغه ص ۵۴۲

فتوح الممالك

نامش محمد فتوحی فرزند یکی از خانواده‌های شریف و فرهنگ دوست
شهرستان مراغه می‌باشد.

مؤلف محترم کتاب مراغه چنین می‌نویسد:

« یکی از خانواده‌های فرهنگ دوست و معارف پرور شهرستان مراغه
خانواده فتوحی و در راس آن مرحوم حاجی محمد فتوحی (فتوح الملك) بوده
است که خدمت ارزنده‌ای در بسط و توسعه‌ی فرهنگ مراغه در زمان حیاتش
انجام داده و بعد از فوتش فرزند ارشد آن مرحوم حاجی عیسی فتوحی (فرید الملك)
که سالها در اوایل تاسیس اداره فرهنگ ریاست افتخاری آنرا عهده‌دار بودند
به پیروی از فیات خیر خواهانه‌ی پدر در اعتلای فرهنگ مراغه زحمات و
کوشش‌های فراوانی بعمل آورده است.

یکی از اقدامات مفید و ارزنده و خیر خواهانه مرحوم فتوحی تاسیس
مدرسه‌ی شبانه‌روزی فتوحیه در سال ۱۳۴۱ ه.ق. مطابق با سال ۱۳۰۲ هجری
شمسی در شهر مراغه بوده است که سالها با سرپرستی مرحوم فرید الملك در این

شهر دایر و اطفال بی سرپرست در آن نگهداری و به تحصیل اشتغال می‌ورزیدند .
مرحوم فتوحی در ضمن وصایا ادامه‌ی مدرسه مزبوره را مادام صاحب
قدرت بودن وراثت به اولاد خود وصیت نموده که پس از وفات نسل مخارج مدرسه
را کفالت نموده و در پایان هر شش سال که تحصیلات ابتدایی اطفال تمام می‌شد آنها
را مرخص یا بکاری مشغول داشته و دوره‌ی جدیدی را شروع نمایند .

مدیریت این مدرسه به عهده‌ی آقامیرزاهدی بوده و ۲۰ نفر از اطفال
یتیم در آن نگهداری و به تحصیل علم و کسب فن مشغول بودند . روش تعلیم در
این مدرسه بدین ترتیب بود که پس از ۴ سال تحصیل ابتدایی روزانه چند ساعت
فیز صنایع دستی از قبیل پارچه‌بافی ، کفشدوزی ، خیاطی به آنها تعلیم داده
می‌شد . برای اداره امور مدرسه یک نفر مدیر ، یک نفر معلم یک نفر مستخدم و
دو نفر خادمه زن جهت نظافت و تهیه غذا استخدام شده بودند . هر چهار نفر از
محصلین در یک اتاق که مجهز به وسایل خواب و مطالعه بوده نگهداری می‌شدند
و برای هر یک از آنها سالانه سه دست لباس داده می‌شد .

آقای میرزا محمدعلی خان ضیاءالحکماخویی که شخصی عالم و وطن پرست
و معارف دوست بود برای تشویق موسس و سایر اشخاص که در این امر خیر و
محض خدمت بوطن و هموطنان خود در معالجه و حفظ الصحه مدرسه مزبوره را تا
آخر عمر بدون اخذ وجه افتخاراً عهده دار شده بود .

مرحوم فتوحی طبع شعر داشته و دیوانی از او باقی مانده است که هنوز
بچاپ نرسیده ابیات زیر نمونه‌یی از سروده‌های مرحوم است که در باره سال
تاسیس مدرسه فتوحیه سروده است :

هر آنکس اهل سودا شد بی‌بازار	برد سود متاع خود بناچار
نشینی گرتو در دامان غفلت	بخاری کف با فکشت لدامت
مرا بد سالها اندیشه‌ی پیش	که سودایی کنم با خالق خویش
مرا حال یتیمان بود معلوم	که دیده بودم آن اوضاع مشوم
بر آن گشتم که از اطفال معصوم	که از مام و پدر گشتند محروم
کنم جمع و پرستاری نمایم	بوجه خوش نگهداری نمایم
که با تدریس و تعلیم صنایع	رها یابند از بعضی فجایع
مرا شد رهنما و یاور و یار	مهرین فرزندان عیسی اندرین کار
همیشه زحمت و تشویق و تذکار	بمن بنمود آن پور وفادار
بحمدالله که توفیق خدایی	مرا شد یار و بهتر رهنمایی
چهل یک بدفزون از الف و سبصد	فتوحیه بزد بر طاق گنبد

کتاب مراغه ص ۵۱۱

قوروجایی

نامش غفور جعفری در سال ۱۳۱۷ هجری شمسی در قریه چوغول شهرستان مراغه متولد شده و به شغل آزاد ریخته‌گری مشغول است .
او بشعر و شاعری علاقه زیادی دارد و قوروجایی تخلص می‌کند و با يك عده از شعراى معاصر خود دوست و آشنا شده و از آنها تعلیم می‌گیرد و با تشویق در راهنمایی آنها شعر می‌گوید و اشعارش مورد توجه دوستانش است .

از اوست :

دورنالار

قارا گونلو دوشندن
اوزاقلاشدیز وطندن
هارا گئئدیز دورنالار؟
هارا گئئدیز دورنالار؟

* * *

بوداغلارین داشیندن
کورپه‌لرین یاشیندن
بولاغلارین باشیندن
هارا گئئدیز دورنالار؟

* * *

جئیران کزن چؤللردن
اوبالاردان ، ائللردن
سونا اوزن گوللردن
هارا گئئدیز دورنالار؟

* * *

آچدیز داغدان - دره‌دن
آیری دوشدوز فره‌دن
سیلدیریم‌دان ، سره‌دن
هارا گئئدیز دورنالار؟

* * *

حق سوزلری قاتان وار
دیلیمیزی دانان وار
بیرعه‌ده نادان وار
هارا گئئدیز دورنالار؟

* * *

سالین ییزی یادوزا
بؤهتان دئیه‌ر آدوزا
یاد چاتانماز دادوزا
هارا گئئدیز دورنالار؟

قورخمایین سیز اولومدن
یادلار باسیر بئلمدن
ال چکمه‌یین ائلیمدن
هارا گئتدیز دورنالار؟

* * *

(قادر) دئییر ازلدن
شاختا وورموش خزلدن
سیزه شعر و غزلدن
هارا گئتدیز دورنالار؟

ادبیات اوجاغی ص ۵۳۵

کاظمی

نامش محمد کاظمی فرزند حاج قنبر که در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی در آذرشهر متولد شده است.

کاظمی مردی مقدس و مورد توجه اهالی مراغه است.

او تحصیلات مقدماتی را در آذرشهر فرا گرفته و بعد در اداره‌ی سجل احوال (آمار) استخدام شده و در اردبیل و میاندوآب و مراغه انجام وظیفه می‌کرد و در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی بازنشسته و مشغول کشاورزی شده است. کاظمی اشعار ترکی و فارسی زیاد گفته و یکی از اعضای فعال انجمن ادبی اوحدی مراغه است و اشعارش غالباً چاپ شده است. از اوست :

همیشه لیک عؤمر

گشتدیم طبیبه تا وئره بو جانه بیر نفس

باخجاق منه ، سوروشدو ئیین دی ؟ دئدیم : هوس

ییلسئیدی اؤز ناخوشلوغونون علتین مریض
 بیر بیله یول کلیب، سنه اولمازدی ملتس
 من ییلمیرم ئیمدی، فقط بوستان اولموشام
 کوز گورمه‌ییر، اوره‌ك دویونور، هم باتیب‌دی‌سس
 اللر اسیر، قولاخ‌کار اولوب، باش کیجه‌لله‌نیر
 طول وئرمیرم کلامه‌کی، دردیم بولاردی بس
 د‌کتر ائشیتجاقین سوزومو بیر کولوب دئدی
 کشف ائیله‌مک بو مطلبی موشکولدو (لانیجس)
 آب حیاته چاتماغا موشکولدو سویله‌دی
 خضريله چوخ کرک اولاسان یار و همنفس
 اوج ائیله‌ییب، عقاب کیمی قافه چیخماقا
 همت کرک، و‌کرنه ده‌ییل کار هر م‌کس
 بولبولده چوخ سئوه‌رقونا کولدن - کول اوستونه
 هاردان چاتار مرامینا تا سینماییب قفس
 گولزارین ایسته‌سن قالا لطف و طراوتی
 کول بوته‌سین کرک‌دی ائده باغبان هرس
 دیاده کیم قالیب، قالاسان سنه «کاظمی»
 قورتار سوزو کی بیر بیله یازدین هوس‌دی بس
 آخر اولوم وئرسنه بیر عؤمر جاودان
 سندن آلاز نه‌ایتی بیر جامه من‌درس

کونول نه ایسته بیر ؟

قیش گوردهن بولبول کیمی، دائم باهار ایسته‌ر کونول
 حجله گاه عشقه، بی بند و بار ایسته‌ر کونول
 عاشق دیوانه‌یه آخیر نه لازم موعظه ؟
 نه مشاور، نه مشار و مستشار ایسته‌ر کونول
 ایسته‌دیم گیزلینده یاردان بوسه لبلردن، دئدی
 بوسه‌یه کزلین نه لازیم، آشکار ایسته‌ر کونول
 آسلائیب هر نار زولفوندن نئچه حلاج‌لر
 خم - خم کیسوده جانین سربدار ایسته‌ر کونول
 شعله‌ی شمعه یانان، پروانه تک پر - پر چالار
 تاکی جان یازلیقدا تاپسین اشتها ایسته‌ر کونول
 بیر زیارت قسمت ائت یارب بیزه بو جمعه
 کربلا دشتینده یوزغون بیر مزار ایسته‌ر کونول
 مرقدش کوشه‌نی شوط ائیلیهک پروانه تک
 اوخشاسین (خیری) ائدک بیر آه‌وزار، ایسته‌ر کونول
 (کاظمی) پائین پاده اگلشه دیوانه تک
 که کوله، که آغلایا، لیل ونهار ایسته‌ر کونول

کریمی

فامش میرزا حسین کریمی شاعری طنزنویس و غالباً شعرهای فکاهی و انتقادی می‌سراید.

میرزا حسین کریمی در سال ۱۳۱۰ در شهر ادب‌پرور مراغه پا به عرصه وجود نهاد و از پنجسالگی درسهای مکتبی خود را پیش پدرش فرا گرفته است. کریمی بعلمت چشم‌درد هرگز نتوانست امکان ورود بمدرسه و ادامه تحصیل داشته باشد.

پدر کریمی مرحوم «محمد علی ذاکر» از فضلا و شعرای برجسته‌ی مراغه بوده که در سال ۱۳۵۴ شمسی در مراغه فوت کرده است.

کریمی از شغل پدری که قبلاً بقالی و صابون‌فروشی بود تبعیت کرده سپس با تغییر شغل به کتابفروشی پرداخت و اینک نیز در کتابفروشی خود بنام کتابخانه کریمی مشغول کار است.

کریمی طنزنویس مقتدر و شعرهایش ساده و روان است. تاکنون چند جلد کتاب نوحه و چند جلد فکاهی «رنسکارنگه» که پراز احساس و هیجان است از این شاعر بچاپ رسیده است.

کریمی شاعری است معاشر و لطیفه‌گو که بهر مجلس وارد شود موجب خوشحالی مردم می‌گردد و عضو برجسته انجمن ادبی اوحدی مراغه است.

کریمی مرد باهوش و شیرین صحبت و مورد علاقه همشهریان خود و صاحبان ذوق و ادب می‌باشد.

از اوست :

نیمه شعبان

خوشا به طالع پیرم ز یمن عشق جوان شد
 هوای گلشن طبعم بسان باغ جنان شد
 بریز بر قدح ساقیا از آن می کلگون
 که محو جلوه و جاهش هزار پیرمغان شد
 بنوش باده ز ساغر بیاد ساقی کوثر
 که جرعه نوش همین در عزیز هر دو جهان شد
 رسید مژده به بلبل بخوان که فصل بهار است
 شکفته غنچه رعنا بسان غنچه لبان شد
 قباى سبز پیوشیده سرو در لب انهار
 نسیم خلد بر آمد بنفشه عطر فشان شد
 ز روی غنچه‌ی احمر کشیده پرده‌ی اخضر
 بسان شعله‌ی آذر در جهان لاله عیان شد
 چکیده قطره‌ی ژاله چو در به چهره‌ی لاله
 بسر کشید پیاله که وقت وقت همان شد
 گریست ابر بهاران به حال غنچه‌ی خندان
 قنات و نهر ز بستان چو سلسبیل روان شد
 زمان گلشن و گل روز عید نیمه شعبان
 کدام روز ازین روز عزیزتر به جهان شد

ز بطن تر گس خاتون قدم نهاده به دنیا
 نشانه‌ی حسن عسکری امام زمان شد
 ولی خالق داور سراج شرع مطهر
 چو آفتاب منور ز پشت پرده عیان شد
 طهیر اشرف الارض گشت بر همه ظاهر
 اگر چه شرط قبولیش مستنیر زمان شد
 ازل به خاک بر افتاد و سجده کرد خدا را
 سپاس گوی خداوند پاک عالمیان شد
 زبان گشود به راز و نیاز گفت الهی
 رسد دمی که زمن پر زمین، بعدل و امان شد
 چه مدتیست که در جا بمانده خون شهیدان
 که الف قامت کردون ز بار غصه کمان شد
 صبا به حضرت زهرا بیر بشارت ما را
 امام مقتنم آمد اساس ظلم فهان شد
 بگو به زاده‌ی زهرا نمانده خون تو در جا
 که قلب تیره‌ی اعداء به تیر غصه نشان شد
 بگو به شیعه تنالد که وقت ناله سر آمد
 که مشتری بدرخشید و زهره رقص کنان شد
 ایا امام زمان يك نظر به جانب ما کن
 که اشك دیده ایرانیان چو سیل روان شد

ز خون سرخ جوانان چه لاله‌هاست به صحرا
 چه دیده‌ها که به راه عزیز خود نگران شد
 اگر چه طبع «کریمی» لطیف نیست ولیکن
 ز لطف مهدی موعود دلپذیر و جوان شد

* * *

یثیشدی نامه‌ی یار بزرگوار الیمه
 کندن قراریمی قایتاردی روزگار الیمه
 اوره‌ک‌سویوند و او جوریل‌سوسوزودیم یایدا
 یثیردی کول‌گه‌ده بستانچی بیرخیار الیمه
 شتاییله پاکت نامه‌ی ائله جیردیم
 مگر دوشوب قاچاراق دامن فکر الیمه
 نه نامه سیلدی کونولدن غبار درد و غمی
 کی آرتیریب کوزومه نورو، اقتدار الیمه
 یازیبدی نامه‌ده انزاب، دلنشین جمالات
 که هر بیر زر خالص، تمام عیار الیمه
 چه فایده هانی منده جواب یازماقا حال
 هاچاندی آلمامیشام کلک رشحه‌دار الیمه
 نه نامه یازماقا شوقیم نه شعره وار هوسیم
 دئین قلم دولاشیر مثل شاه‌مار الیمه

بیزه نه‌دوره‌ی طاغوت‌سده مجال اولدو
 نه ایندی ناقه فرصت وئریر مهار الیمه
 نگارده منه بوز، بوزباخیر اوزاقدا کزیر
 وئریر نه سیب زفتح آغزیم، افار الیمه
 باخان الیمه دئیر بس تو یومدی فکر ائله‌میر
 فلك حنا یئرینه خون دل یاخسار الیمه
 فتيله تك ائشیکیم اوز که فی ایچیم اؤزیمی
 آلسیدیر یپ سالیس آهیم اودی شرار الیمه
 نقدر سئیر ائله‌دیم آرزینین گلستانین
 الیمی هر کوله آتدیم یئتیشدی خار الیمه
 اوزوم یئدیم ایچیمی، اوز که یاتدی کولک‌مده
 قوجا آغاج کیمی داغ قویدی رهگذار الیمه
 چمنده توفند یئلینن انتظار ییم بیخیلام
 بیخیلما سام بیلیرم چاتماز اعتبار الیمه
 بشر یوخ اولماسا وارلیقدا وارلیقا چاتماز
 وئریر بو وارلیقی بو خدان، همیشه وار الیمه
 «کریمی» یم که مییم وار ولی درم یو خدی
 بو وار کی ناکس الی اولمییب سوار الیمه
 اطلاعات شخصی

محبوب علیشاه

نامش محمد حسن پیر ملقب به محبوب علیشاه که در سال ۱۳۳۴ شمسی وفات کرده‌اند . مؤلف محترم کتاب مراغه می‌نویسد :

دیس از مرحوم فخر المتألهین حاج معین العلماء طبق ارشادنامه مرحوم معین العلماء در مسند ارشاد و قطبیت سلسله علیه نعمته اللهیه کوثریه نشست از اعظم اولیا و اقطاب است . مولد آنجناب در حوالی آذرشهر آذربایجان بوده و خدمت مرحوم حاج کبیر آقا به فقر مشرف شده و در سیر وسلوک به مرحله کمال رسیده است . در ارشادنامه پیروی درباره‌اش چنین می‌گوید :

آن جناب از هوی و هوس و شهوات نفسانی گذشته ، اطوار سبعه قلبیه و اسفار اربعه را طی فرموده ، مبداء و مرجع قوسین صعودی و نزول راقلباً و قالباً سیر نموده سالک مخدوف و مجذوب سالک است .

لامع قزوینی یکی از وعاظ صاحب فضل قزوین مرید مرحوم پیر بوده و در مدح مراد خود مثنوی ساخته و اورا شاه دین و سر کرده اهل یقین خوانده‌است . مطلع این مثنوی چنین است :

مراغه شد وطن آن شاه دین را سر آن سر کرده‌ی اهل یقین را
حضرت محبوب علیشاه در اواخر عمر خود در تهران زندگی می‌کرد و در سال ۱۳۳۴ شمسی یازدهم دیماه (روز دوشنبه هیجدهم جمادی‌الاول ۱۳۷۵ ه.ق. در سن ۹۶ سالگی در تهران دار فانی را وداع گفتند . و در آرامگاه اختصاصی خود واقع در سه‌راه ورامین و شهر ری مدفون گردیدند .

اشعار زیر را آقای مظفر السلطنه ملک قاسمی متخلص به (پژوهی) در

ارتحال و ماده تاریخ فوت مرحوم پیر سروده و با خط زیبای مرحوم آقا جان
نعمت‌اللهی که خود از مریدان آن مرحوم بوده به رشته تحریر درآمده است .
ماهی در آسمان صفا شد پدید رفت

بر شبروان ز مهر فروغی دمید رفت
سالار سالکان طریق مقام دوست

در منزل زماه دمی آرمید رفت
بود عندلیب گلشن جانان اسیر تن

بشکسته دید تا قفسش را پرید رفت
مرغ حقی ز شاخه طوبی پریده بود

بانگ صغیر دوست دوباره شنید رفت
تن را میان وصل به جانان حجاب دید

از ذوق این حجاب سراسر درید رفت
قربی به سیر انفس و آفاق زد قدم

شهر وطن چو یافت ز عزلت رهید رفت
عمر جهاد اکبر دایم نمود از آن

شد عاقبت براه حقیقت شهید رفت
از عالم فنای تعدد بتافت روی

بر سوی وجه باقی رب وحید رفت
شمس‌الحقی که باز ز مشرق طلوع کرد

بر مغرب از برای طلوع جدید رفت

دعوت نمود دوست بقبرش نوید داد
 جان داد مژدگانی بر این نوید رفت
 از خدمتی به خلق سعادت طلب نمود
 آمد سعید و ماند سعید و سعید رفت
 صدها هزار بتکده‌ی دل خراب کرد
 صدها هزار کعبه‌ی دل آفرید رفت
 از شهر آذر اوج گرفته سمندری
 مسکن به خاک شهرری آخر گزید رفت
 باقیست نور مظهر اگر در تبدل است
 شمعی تمام شد نتوان گفت شید رفت
 اما که نور مظهر خاصی ز چشم ما
 رفت آنچنانکه از دل عاشق امید رفت
 محبوبعلی محمد حسن پیر راه عشق
 بر حسب وعده روی مجبش بدید رفت
 شمسی هزار و سیصد و سی و چهار دی
 هجرت بشهر خلد ولی را رسید رفت
 مرد خدا (پژوهی) اگر رفت مرده نیست
 رخت از جهان بکشور جانان کشید رفت

موسوی مراغه

نامش سید محمد موسوی فرزند حاجی میر احمد در سال ۱۲۹۸ شمسی از يك خانواده مرفه و مذهبی در شهرستان مراغه متولد شد. تحصیلات خود را تا سوم متوسطه در زادگاه خود فرا گرفته و برای ادامه تحصیل به تبریز رفته و دوران متوسطه را خاتمه داده است. مرحوم موسوی جوانی پرشور و فعال بود و از اوان کودکی با وجود آنکه خود در خانواده‌ی مرفه و مالک زندگی می‌کرد مدام از این محیط خسته و ناراحت بود و شب و روز در فکر تهیدستان و بیچارگان بود که بتواند وسایل راحتی و آسایش آنها را تامین نماید و همیشه در مقام انتقاد از نظام ارباب و رعیتی بود.

مرحوم موسوی در دوره‌ی تحصیل خود با نوشتن مقالات انتقادی در دلدل‌های خود را بیان می‌کرد و عقیده داشت باید ریشه‌ی زورگویی و بهره‌کشی انسان از انسانها را برکند و این روش مرسوم را از بین برد او می‌خواست رفاه و آسایش و راحتی برای همه بندگان خدا فراهم و آنها را از فشار زندگی نجات بدهد روی این اصل در مجله‌ها و روزنامه‌ها مقالات و مطالب می‌نوشت و در تنویر افکار مردم راهنمایی‌ها می‌کرد. مدتی مدیر داخلی و یکی از نویسندگان مبرز روزنامه آذرآبادگان بود که باروش و سلیقه‌ی خاصی روزنامه را اداره می‌کرد. در زمان حکومت پیشه‌وری یکی از مخالفین سرسخت و آشتی‌ناپذیر این حکومت بود و شب و روز بر علیه آنها فعالیت میکرد و قتیکه این حکومت ماهیت و ذات خودش را نشان داد مردم بکنه بر نامه کشیف و خائنانه آنها پی بردند

بکلی ناراحت و در فکر نابودی این دولت پوشالی در آمدند صبح روز ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵ نگارنده با کمک و یاری مردم وطن دوست و شریف آذربایجان قیام کردیم و حکومت پوشالی را از بین بردیم مرحوم موسوی فیزدوش بدوش مردم انجام وظیفه می نمودند .

او جوانی شایسته و وطن دوست و شریف و پاک و نویسنده‌ی بی باک و شجاع بود متأسفانه در ۱۷ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۷ در بیمارستان سینای مراغه در اثر سکته قلبی وفات کرد و دوستان و علاقمندان و افراد خانواده خود را متاثر ساخت .

مرحوم موسوی گاهی شعر هم می گفت او چهار فرزند از خود بیادگار گذاشته است امیدوارم انشاءالله با لطف و عنایت خداوندی موفق خواهند شد .
در شب چهلم آن مرحوم که عده‌ی زیادی از ادبا و شعرا در مجلس شرکت کرده بودند و هر يك شعری خواندند شادروان قراچورلو (سهند) نیز اشعاری بشرح زیر خواندند که روی سنگ مزار او حک شده است .

جان و دلم فدای دل مبتلای او	او مبتلای دل شد و دلشد بلای او
درد آشنای خلق بدامان کس نبود	افسوس آشنای غم آشنای او
از بس جفا و جور ز دور زمان کشید	بر قافت رخ زد هر روزیو و ریای او
بی اعتنا به مال و منال و مقام بود	دنیا کمین نموده بخوان غنای او
باسفلگان بساخت ولی سفلگی نکرد	آیین سفلگان و کجاست اعتنای او
بس خون دل ز دیده فرو ریخت در نهان	دیگر نوا نداشت دل بینوای او
فاز توان و توش دل ناتوان ، که مرد	اما نکرد ناله خلاف نوای او

ای‌وای رفت موسوی ای خاک بر سرم کو دوستی دگر به صفا و وفای او
 «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق» اندر فنای اوست خلود و بقای او
 از موسوی است :

سو ختم

سو ختم سر تا پیا تا ریشه جان سو ختم
 سو ختم آری ، ولی ، بی شعله پنهان سو ختم
 کس ندیده در جهان هرگز بدینسان آتشی
 بی شرار و شعله و بی دود و توفان سو ختم
 من نه آن پروانه‌ام پروا کنم از سوز نار
 آتشی سوزنده از نار است من ز آن سو ختم
 اخگری افکنده بر جان، گفته‌ی دوشین تو
 نازنینا چاره‌یی از سوز و جدان سو ختم
 آتش سوزنده تر از سوز و جدان نیست نیست
 چاره‌یی ، راه علاجی ، جان جانان سو ختم
 یادی از بگذشته کردی در دفاع خویشتن
 پیش خود حاکم شدی من کنج زندان سو ختم
 روزگاری آن لبانت بد مرا آب حیات
 حالیا از زمزم آن آب حیوان سو ختم
 آب آتش را کند خاموش هر جا این عجب
 آب چشم آتشم زداشکر یزان سو ختم

حکم ، حکم توست اما این نه رسم داوریست
 خوانده تو قاضی تو خود من دادخواهان سوختم
 داد من بستانی از خود گر به حق قاضی شوی
 چون ز تقصیر تو من ای سست پیمان سوختم
 صاحب وجدانم و جز سوختن کو چاره یی
 آری انسانم که از رنج تو این سان سوختم
 جای گل خاری گرفتی باغبانا در بغل
 من کلی بودم که اندر دست گلبن سوختم
 تو کنایه کردی و کشتی پشیمان سوختی
 منهم از حرمان تو اینگونه حیران سوختم
 اطلاعات شخصی

نادم

نامش حسین مقدسی است که در سال ۱۳۴۵ شمسی در قریه « خراجو »
 شهرستان مراغه متولد شده است . تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود فرا گرفته
 و برای ادامه ی تحصیل به مراغه رفته و دوره ی متوسطه را پایان داده است .
 نادم از دوران نوجوانی اشعاری بزبان ترکی و فارسی می گوید و از
 شعرا ییکه در مراغه وجود دارد کسب فیض می کند و با راهنمایی و تشویق آنان
 بسرودن شعر ادامه می دهد و اکنون در دانشکده پالایش نفت در رشته نفت
 مشغول تحصیل است .

نادم در اشعار کلاسیک و آزاد اطلاعات زیادی دارد .

از اوست .

اگر دنیاده اولسا شمعدن پروانه آیریلسین

اولار عشقین اودوندان دا ، دل دیوانه آیریلسین

پاییزدازاراولان بولبول ، دوزر تایاز یئنه کلسین

کوردوسن بیر - بیریندن بوا یکی جانانه آیریلسین

کتیر جام دوداقیندان می نابی ایچیم جاما

بو روحوم جسمدن دنیا بؤیو ، مستانه آیریلسین

سحر سن ، یوردوما یازسان ، یئنه بیر گل بیزه مهمان

داها قویمام بوجانیم توولایان عنوانه آیریلسین

ندیر علت یولوندا بیر گئیش دریا دوزلدیبسن

منه نصرت عطا ائت تا بو سو بیر یاقه آیریلسین

ئییه افسانه ایله توولادین سن (نادم) زاری

کوزوم آغلاردی ، مندن قویما بو افسانه آیریلسین

ادبیات اوچاغی ص ۵۴۴

ناهید

نامش سید هدایت الله مکر می در فروردین ماه ۱۲۹۳ هجری شمسی در

مراغه در یک خانواده‌ی سرشناس متولد شده است .

پدرش سید آقا خان ملقب به سیف‌الایاله که از صاحب‌منصبان و مقررین در گاه صمدخان شجاع‌الدوله و مادرش دختر عزیز خان سرهنک بود. سید هدایت مکرمی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود پیاپیان رساید ولی به علت ناملایمات روحی توفیق ادامه تحصیل را پیدا نکرد و بالاچار به خدمت نظام وظیفه رفت و در سال ۱۳۱۸ شمسی دوره‌ی خدمت سربازی را پیاپیان رساید.

از سال ۱۳۱۹ شمسی به استخدام اداره فرهنگ و اوقاف درآمد و در سمت آموزگاری مشغول کار شد ولی از آنجاییکه مطالعه‌ی کافی در رشته ادبیات و زبان عربی داشت. بعداً درسیکل اول دبیرستانهای مراغه مشغول تدریس شد. مرحوم هدایت‌الله مکرمی از دوران طفولیت دلی درویش‌مآب داشت و با تشرف به حضور پیر طریقت بنام محمد حسن آقا مشهور به محبوب علیشاه به حلقه درویشان درآمد و مدارجی را نیز از مرحله «توبه» تا مقام «فنا» پیمود و از مخلصان مکتب عرفان شد و از مراحم عالیه پیر طریقت بهره گرفت. از اوان کودکی با کلام خواجه حافظ شیرازی انس و الفتی داشت و مدام در اشعار خواجه تفحص می‌کرد و در نتیجه بسرودن اشعار توفیق حاصل و در شعر (ناهید) نخلص می‌کرد.

گرچه در دوران حیات پیکر ناتوانش را در بوته فقر و نداری گذاشته بود ولی باطبعی عالی و غرور و افتخارزندگی کرد و مناعت طبع را از دست نداد. ناهید دلی شکسته و غمباری داشت و در هشتم تیرماه سال ۱۳۴۰ شمسی در مراغه دارفانی را وداع گفت و چشم از جهان فرو بست و در آنجا بخاک سپرده شد.

این اشعار از اوست :

بسینه ز آتش عشقت شرارها دارم	بدل ز درد فراق تو بارها دارم
درازی شب هجران زمن پیرس که من	همیشه با سر زلف تو کارها دارم
کدای عشقم و در گوشه‌ی خرابه مقیم	بدین مقام بسی افتخارها دارم
اگر چه مفلس و عورم ولی بدولت فقر	ز تاج و تخت شهنشاهی عارها دارم
خدای را مددی ای ولی عصر که من	بدل ز جور فلک انزجارها دارم
ز صدق خویش گرفتار اهل زرق شدم	هزار شکوه از این حیلہ کارها دارم
بگیر دست من ای دستگیر محتاجان	که من ز لطف تو بس انتظارها دارم
من از جفای ریا کار نیستم کله‌مند	کلایه از روش پرده‌دارها دارم
ز تیر ناله‌ام ایمن مشو رقیب که من	قرار در صف شب زنده‌دارها دارم
بدین گرانی و افلاس ای عجب ناهید	سر معاوره با شهریارها دارم

* * *

باز اگر یارزند ، زخمه بتار از سر ناز	ناله زیر و بم اندر رگه جان افتد باز
ز فک این اشتر بکسسته مهارم ز دراه	همچو عشاق ز افشار گذشتم به حجاز
قلب معجون بقرآمدی از بافک درای	چو شدی ناقه لیلی چو زلیخا به فراز
جان چکاوک صفت از دام وجودم سر کرد	در لب بام همایون تو شیون آغاز
مطربا آن نی داود در آور بنوا	چند زنگوله چو بلبل بعراقی بنوا
بی تو ای ترک مراغم ز مراغه افزود	وقت آنست که سازم سفر تهران ساز
منم آن کبر که در دشت غم انگیز جنون	هر چه کشتم بسر زلف تو پیوستم باز
بار بدوار ، شها عشق تو نو سازم کرد	خواندت بسکه بسی نغمه به شبهای دراز

گر بدانند خلایق که تو محبوب منی من محب توام ای پادشه بنده نواز
باش (ناهید) صفت خالکده مطرب عشق تا به فیضش ببری ره به حقیقت زمجاز
کتاب مراغه ص ۵۴۱

نجفی

نامش حسین نجفی فرزند ابراهیم در سال ۱۳۲۰ هجری شمسی در قریه
(بوکت) مراغه متولد شده و پس از تحصیلات ابتدایی در طالبيه تبریز مشغول
تحصیل زبان عربی گردیده و سپس برای ادامه تحصیل به قم رفته و مشغول تکمیل
معلومات شده است .

نجفی بعداً وارد دانشگاه گردیده و باخذ لیسانس موفق و در دادگستری
استخدام شده است .
از اوست :

عشقین وصفی

عشقین یولو چوخ کئتمه لیدیر جان یاراداندی
جائین هدفی عشقدی ، الباقی یالاندی
فرهادی اگر عشقین آدی - سانلی ائدیبدیر
شیریندی ز بستکی آدی همواره فالاندی
مفهومونو عشقین ، نه کؤزل رابعه قاندی
عشقین چولونوان - بویونا گزدی ، دولاندی

ناپشیردی جانین عشقینه تا حقه یشتیشدی
 رهبر اولوبان ، اوج ائله ییب عرشه دایاندی
 اکسیر دیر عشق، روح وئریری پیر و جوانه
 عشق اولسا اوره کده ، قوجا داتا زه جواندی
 عشق اولسا دنیا دایانار نقطه‌ی مرکه
 عشق اولسا جهان افسانا فردوس جنا‌دی
 کتاب مراغه ص ۵۴۱

نشید

نامش اسماعیل حمیدیه فرزند شادروان حاجی حسین حمیدیه بود . او در
 مراغه متولد شده و دوره‌ی متوسطه را بیابان رسانیده و همیشه به مطالعه و
 تحقیق درباره ادبیات فارسی و تاریخ و صنایع مستظرفه مشغول بود .
 نشید تاجری مبتکر و کشاورزی مقتدر و ثروتمند نامی بود پدرش مرحوم
 حاجی حسین آقا هم از تجار و مالکین بنام و محترم مراغه بودند . شادروان
 اسماعیل حمیدیه در شعر (نشید) تخلص می کرد و شاعری توانا بوده و طبع موزونی
 داشت و اشعارش دارای مضامین و عناوین بکر بوده و شیوه‌ی خاصی در سرودن
 شعر داشت و مردی فاضل و شیرین صحبت و بذله گو بود .
 از تالیفات او عبارتند از :

- ۱- منظومه‌ی (جهان جهل و جنگ) که به چاپ رسیده است ۲- دیوان نشید
- حاوی غزلیات و مثنوی هفت پرده و مجموعه‌ی قصاید و غزلیات است که چاپ

شده است . نشید شرح احوال خود را در این بیت تصویر می کند .

به چهرم این همه چین نقش نامرادیهاست

سیه نوشت نویسنده سرفروشت مرا

نشید در سال ۱۳۵۹ شمسی در تهران در اثر بیماری قلب وفات کرد .

از اوست :

خاك بسر

تا نه دیر است از این شهر سفر باید کرد

فکر کار دگر و یار دگر باید کرد

زهره مائمزده ، پروین نکران ، ماه عبوس

یارب امشب بچه امید سحر باید کرد

و نه چه نفرین شده شهر است و چه بی عاطفه خلق

از چنین شهر و چنین خلق حذر باید کرد

بسکه شر دیدم از این خیر ندیده مردم

دیده با مردم اگر دید بدر باید کرد

سگ اصحاب وفا را به لئیمان شرف است

ورنه تعظیم به قلاده ی زر باید کرد

هله ای شاعر شوریده به زندان حیات

پای در سلسله يك عمر بسر باید کرد

فاله بی نیست که نشنیدی و از خود نشدی

کوری چشم فلک گوش تو کر باید کرد

شعر نوعی ز جنون است و با انواع فنون
 وه که با آتش و خون عشق هنر باید کرد
 گر توان آه شد و موج زد و اوج گرفت
 عالم از دود و شرر زیر و زبر باید کرد
 چارده سال که با خون دلت پروردم
 از تو هم سرو سهی صرف نظر باید کرد
 گفتم ای دختر ناپخته ز دستت چه کنم
 گفتم ای خام پسر خاک بسر باید کرد
 تو هنوزت هوس نقل و نبات است (نشید)
 پیش پیکان بلا سینه سپر باید کرد
 به امیدی که کل از خار جگرخوار دمد
 بیخ آن چند بخون مژه تر باید کرد ؟
 دل بدرد آمد
 اشک شوق از چشم شبنم چون گلاب آید برون
 تا کی آن خورشید رخشان از نقاب آید برون
 شیون شام غریبان خیزد از پیران غراب
 از شمیم تا کی آن زرین عقاب آید برون
 دیو چشمک می زند یارب کجا ماند آن سوار ؟
 کز کمان ابرویش تیر شهاب آید برون

تا که راپیشانی از خجلت شود غرق عرق
 آفتاب آندم که از پیشت سحاب آید برون
 دل بدرد آمد خدایا بسکه بی حاصل تپید
 حلقه بر در می‌زنم تا کی جواب آید برون
 خیز و از چشم خماین غمزه‌یی در کار کن
 تا مرا از سر خیال خورد و خواب آید برون
 ساقیا چندان شرابم ده که تیغم گر زنند
 جای خون چون تا کم از هر رک شراب آید برون
 زنده کن بازم بکش، دردم بده صبرم بکسر
 وین صدف درهم شکن تا دَر ناب آید برون
 دختر ترسا شو و راه کلیسا پیش گیر
 تا ز مسجد شیخ صنعان بی کتاب آید برون
 آتشم گر می‌زنی خاکستم بر باد ده
 تادمار از روزگار خاک و آب آید برون
 بر که چون بیدم بلرزان، شاخ چون تا کم بکن
 پریرم کن تا دلم از اضطراب آید برون
 این منی از من بدر کن تا تو کردی جلوه گر
 ذره چون از هم پاشد آفتاب آید برون
 پرده‌ها در فای بلبل پاره کن، تا غنچه‌یی
 از درون پرده با ناز و عتاب آید برون

غنچه‌ی شرم شکوفان کن و لیکن شرمگین
 کاین عروس از حجله باید با حجاب آید برون
 آبهارا آتشین کن ، باده‌ها را خاک بیز
 تا ز خاک تیره گل و ز گل کلاب آید رون
 دل درون سینه‌ام آشفشان کن ، تا سخن
 زین بدخشان، تاب چون لعل مذاب در آید برون
 در گلستانی که جز عشق و جوانی باب نیست
 حور و غلمان چون بهشت از هشت باب آید برون
 دود کن ، تابود کن ، تارم بجای پود کن
 آهم اشک آلود کن تا چون حباب آید برون
 دیگر از مو تا میان ما را حسایی با تو نیست
 جز کنار و بوس کا نهم از حساب آید برون
 بسکه هر نقش صوابم ناصواب آمد ز کار
 می زهم نقش گناهی تا ثواب آید برون
 چون سپند نیم سوز از بس دماغم سوخته
 دود آه از سینه‌ام پر پیچ و تاب آید برون
 در خرابانی که هر خشتش کتاب عبرتی ست
 هوشیار آنکو رود مست و خراب آید برون
 من گذشتم بی درنگ از خیر این دیر خراب
 کز درس هر کس درون شد باشتاب آید برون

کرد هم باقی نماند از رستم و افراسیاب
تا به امداد نسیم از آسیاب آید برون
کرد قارون زر بڅاک و سود مسکین سر بڅاک
زین دو خاکی تا کدامین کامیاب آید برون
جان بکن تا نان خوری یعنی به هر حالت بمیر
کآن عزیزم با عزادین با عذاب آید برون
مطرب از قول (نشید) آوا برآور تا ملک
از رواق عرش با چنگ و رباب آید برون

نای شکسته

جوان بینوا بود و نی بینوا تر	چو دردست پیران عصای شکسته
دوپاداده از دست و چون سایه سنگین	خزیده بن یک بنای شکسته
دمیدی در آن فی هوایی و هر دم	در آوردی از وی نوای شکسته
ورای غم انگیز و دشتی که گفتی	برون آید از ماورای شکسته
سکوتی به سنگینی سایه‌ی غم	در آمیختی با صدای شکسته
چو الکن یتیمی که در سوک مادر	کند گریه با های های شکسته
و یا کیر کرده گلو بلبلی را	به لای زبان بر قفای شکسته
کروهی گرفتند کرد جوان را	که بر کف نهندش سزای شکسته
یکی گفتش ای در نوا نینوایی	چه خواهی از این بینوای شکسته
دریغ آیدم زان لبان شکرخا	برای چنین بودیای شکسته

لبت نغمه‌ی جانفرا دارد اما
 ز پای شکسته گرت عبرت آمد
 نوای توای قمری شاخ طوبی
 خروشنده چون چنک و نالنده چون نی
 جوان ناله سر دادو گفت ای که گفتی
 بحسن و هنر طاق بود این که اکنون
 هنوزم بیاد آید آن شب که نوشد
 فغان از نخستین شب آشنایی
 به آواش بشکن زنان جستم از جا
 فکونسر شد این قالب استخوانی
 سبک خیزد افتاد اگر تندرستی
 دریغا! نی نازنینم دریغا!
 دو پا داشتم لنگ و این نادرستی
 کنون استخوان لای زخم است این فی
 توفیز از من ای رهگذر بر حذر شو
 چو ناقص به نقصان پذیرد تکامل
 دهد گردن اشتر لنگ زینت
 اگر آسمان نان دهد جان ستافد
 «نشید» آنچه گفتی شنیدن نیارزد

نیت ناله‌ی جانگرای شکسته
 سر و دست مشکن برای شکسته
 روا نیست زین ناروای شکسته
 خراشنده با چنک، نای شکسته
 مکن جان شیرین فدای شکسته
 نماید ترا با نمای شکسته
 عذاب شکست و عزای شکسته
 که با پای درد آشنای شکسته
 ولی شد گلوگیر وای شکسته
 چو تابوت پا در هوای شکسته
 خدایا بیافتد کدای شکسته
 که پامال شد زیر پای شکسته
 درست آمد اندر سه نای شکسته
 برای من مبتلای شکسته
 که سر بشکند سر سرای شکسته
 خورد ضربه هر جا به جای شکسته
 شتر بان به زنگ و درای شکسته
 بخون گردد این آسیای شکسته
 که نشنیده ای ناله‌های شکسته

شراب و کتاب

بی خانقاه خانه‌ی عالم خراب باد / نقش‌ی که نام پیر ندارد، بر آب باد
 دل خانه‌ی خدا و جهان خانه‌ی دل است / گر خانه بی خداست خدایا! خراب باد
 در خواب با خیال تو بیدارم ای خلیل / بیداریم بشوق خیال تو خواب باد
 عشاق را نصیبه ز دنیا و آخرت / گل باد و سبزه باد و شراب و کتاب باد
 سوز سخن ز خواه و آمین زبندگان / (یارب دعای خسته دلان مستجاب باد)
 با اهرمن تلاوت قرآن چه فایده / ساز سروش همراه چنگ و رباب باد
 امن یجیب، چاره مضطر نمی‌کند / دل با من و تو پیک سؤال و جواب باد
 چون کودکی که قهر و عتابش بمادر است / یارب گناه من به ثوابم حساب باد
 در کفه‌ی نصاب نکنجد گناه ما / میزان گر این حساب بسنجد مثاب باد
 بر پشت باد بست سلیمان رکاب و گفت: / بر باد، هر چه دولت پا در رکاب باد
 در دیده جان اگر چه گرامی چو تو نیاست / ایدل فدای خاک در بو شراب باد
 خالی است کاسه‌ام زمی و کیسه‌ام ز زر / ساقی شتاب کن، قدحت پر شراب باد
 گل گفتن از «نشید» و بر آشتن از حسود / هر کس ز آب چشمه‌ی خود کامیاب باد

معجزه‌ی عشق

ترسم ای موی میان آنچه میان من و تست
 فاش گردد ز نگاه‌ی که زبان من و تست
 همه عالم به نگاه تو و من دوخته چشم
 دشمن و دوست ز هر سو نگران من و تست

به نگاه آنچه توان گفت به گفتن نتوان
 معجز عشق همین سحر بیان من و تست
 سخن دل نه حدیثیست که آیند بزبان
 همچو آن بوسه که بر کنج لبان من و تست
 دیده واکن که جوان! تا مژه برهم بزنیم
 رفته چون آب روان تاب و توان من و تست
 تا بهار است شبی تنگ در آغوش من آی
 ورنه روزی بخود آیی که خزان من و تست
 پیک پیری که چنین حلقه بدر می‌کوبد
 دم در منتظر بخت جوان من و تست
 اعتبار مه و سالای گل‌سرخ اینهمه نیست
 دم غنیمت‌شمار اکنون که زمان من و تست
 ساعتی نیست که ساعت نزند زنگ خطر
 نکند با خبر از خواب گران من و تست
 تاج گل بر سر کهواره و تابوت یکی است
 گر چنین پیا بهوا تخت روان من و تست
 از صور تا به معافی، ز کمان تا به یقین
 به یقین ساخته‌ی وهم و کمان من و تست
 رفته‌ها رفته بیا صحبت از آینده کنیم
 گر چه آینده هم از رفته عیان من و تست

تا چو پروانه سکوت است زبان دل ما
 شمع را ورد زبان سوز نهان من و تست
 آشنایان که نگیرند ز بیگانه کنار
 دم فرو بند که بیگانه میان من و تست
 وین ستم‌ها که زبان قلم از تیغ کشید
 چه به از مهر خموشی بدهان من و تست
 صورت ما مگر از سیلی ما سرخ شود
 کانیچه زردی و زبونی ست از آن من و تست
 دگر آن قرص قمر هم شده آغشته بخون
 نه همین قرصه‌ی نانی که بخوان من و تست
 گرچه کم کرده نشان همچو هماییم (نشید)
 از کران تا بکران نام و نشان من و تست

نصیری

نامش علی نصیری فرزند سهند علی که در سال ۱۳۴۵ در شهرستان مراغه متولد شده و پس از فرا گرفتن تحصیلات ابتدایی در کلاسهای شبانه مشغول ادامه تحصیل شد. از اوست:

ایران ملتی

مرحبا، صد مرحبا دنیاده ایران ملتی
 با هم اولدو نهضت آماده ایران ملتی

وحدت‌پله سوندور و بلریشراوزونده ظلم اودون
 اولدو دنیالر بوی آزاده ایران ملتی
 شرق و غرب ایستیردی ائتسین حکم قرآنی تباه
 باغلا ییلار یوللاری جلاده ایران ملتی
 باغلا ییلار یوللاری مستکبران کافره
 میتر اوزونده، گویده هم، دریاده ایران ملتی
 بیز حسینی مکتب ایک ظلامه تسلیم اولما روخ
 اکمه ییب، اکمز باشین دنیاده ایران ملتی
 سنده شعر یله «صیری»، ایله تبلیغات دین
 وئرمه سین فرصت داها بیداده ایران ملتی
 ادبیات او جاغی ص ۵۴۷

ولی

نامش سید ولی‌الهمقدسی بناب فرزند عبدالله در فروردین ماه سال ۱۳۴۲
 شمسی در شهرستان بناب مراغه متولد شده و در شعر ولی تخلص می‌کند. تحصیلات
 ابتدایی و متوسطه خود را در مراغه پیاپی رسانیده است. او از پانزده سالگی با
 بهره‌گیری از دیوان شعرای نامی چون حافظ و سعدی و عراقی شعر می‌گوید که
 نمونه‌ی از اشعار او است:

قفس اولدی

دنیا بو کنیش لیکله منه بیر قفس اولدی
 امدادیمه غملرده یئتمن هاسی کس اولدی
 بختیم چو یوروب کوه و بیابانه یوزون لیک
 یخمش یئرله چون صاحبینی بیر فرس اولدی
 جانمندی کی یوخ روح گدیپ سیره مداوم
 یار خیمه سینه بیر گنجه دائم عسس اولدی
 هر وقت کوزوم آید ادر یاری نجسم
 بیر کوزلو بولوت گلدی قاباقدایرس اولدی
 یار کروانی چو کمکده وریر زنک وداع نی
 امیدیمی نومید ائله یین اول جرس اولدی
 سئلنده عنقایه - ریف اوچماغا گلین
 عنقایه رفیب اوچماغا کویا مکس اولدی
 توفان دئدی جولان الهسم کیمدی دایانسین
 داغ ساکت اولوب امداینن خار و خس اولدی
 بیر نمره‌ی عشق اصلانی تیتره تدی جهانی
 میداندا قاچان شرمیله قوم هوس اولدی
 میخانه ده مست اولدی ایچن یار قد حیندن
 نوبت کی منه چاندی دئدی یار بس اولدی

فرهاد کیمی عشق داغیندا منه همدم
 یوخ آیرسی لاکن دو تولان بیر نفس اولدی
 هجرین سوزودی منده سور شما کی (ولی) دن
 قلبون دامارین دیدن اوزنه هانسی سس اولدی
 خوش حالوا چوخ اولما پریشان بو سبیدن
 شعرون سنه دار کونده کلیب دادرس اولدی
 اطلاعات شخصی

میانِ دَوَابِّ

از شهرهای آذربایجان غربی و در جنوب دریاچه ارومیه واقع شده است و بین مراغه و مهاباد قرار گرفته است .
 اهالی این شهرستان فعال و غالباً زارع و باغدار و دامدار می‌باشند .
 شاعرانیکه از این شهر برخاسته‌اند بشرح زیر است :

رومی میاندوآبی

نامش سید حسین فرزند رضاقلی افشار حسینی متخلص به رومی میاندوآبی است .

از اشعار او در دسترس نگارنده نبود .
 او تالیفاتی نیز دارد از آن جمله حق‌المبین است که در تبریز چاپ شده است .
 سخنوران آذربایجان ص ۱۰۴۹ - مؤلفین
 مشار ج ۲ ص ۷۴۷

زاهد صاین قلعه‌یی

نامش کربلای نوروز است و شعر ترکی می‌سراید و در صاین قلعه متولد شده است .

اطلاعات بیشتری از او در دست نگارنده نبود .
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۲ - سخنوران
 آذربایجان ص ۱۰۴۹

سواره ایلخانی زاده

سواره ایلخانی زاده فرزند احمد آقا فرزند بایزید آقا، در يك خانواده محترم عشایری بوکان به سال ۱۳۲۱ ه.ش. تولد یافت، پس از رسیدن به حدتیمز تحصیلات خود را تا آخر دبیرستان در بوکان و سقز به پایان رسانید و برای ادامه آن راهی تهران شد و در رشته‌ی حقوق دانشگاه تهران ثبت نام کرد. او زبان عربی و انگلیسی را نیز می‌دانست و اهل مطالعه بود، در ادبیات فارسی و کردی ذوق و قریحه‌ی سرشاری داشت، شعر را چه فارسی و چه کردی نیکو می‌سرود و نثر را نیز زیبا می‌نوشت. مدتی در رادیو ایران مسئول تهیه‌ی برنامه‌های ادبی کردی بود و در دیماه سال ۱۳۵۴ شمسی برابر با ۱۳۹۵ ه.ق. در عین جوانی و ناکامی دیده از این جهان ناپایدار فرو بست.

از اشعار فارسی آن مرحوم در تهنیت سالروز میلاد دوست:

این باد خوش که می‌وزد از سوی جویبار

آرد پیام مقدم آن سرو کله‌گذار

شاید که فخر بر همه روز خدا کند

این روز بیست و شش ز مه دوم بهار

روزی خجسته، مطلع خورشید روی تو

فرخنده ساعتی ز وجود تو یادگار

دامان مادرت چو بهار است گل نشان

آری بهار معجزه کر دارد این نکار

درمافده‌ام چه هدیه کنم بر تولدت
 گل چو فرستمت که توی نفس لاله‌زار
 درویش تنگدست به شاه دیار حسن
 جز جان بی‌بها چه تواند کند فشار
 اردیبهشت همچو بهشت است دلفریب
 میلاد حور من چو در او گشت برقرار
 گر قامت کشیده تو جلوه‌ای کند
 سر خم کند به سجده سهی سرو جویبار
 در موسم بهار نه از عشق روی گل
 از یمن مقدم تو فتد شور در هزار
 باد صبا که از دم عیسی سبق برد
 یکدم گذشت از بر آن زلف مشکبار
 ای لاله‌روی، غالیه موی، بهار بوی
 صدها بهار شاد بزی، باش پایدار
 مثنوی کردی زیر را سواره با اقتباس از عقاب الکساندر پوشکین و ترجمه
 کردی آن اثر استاد هه‌زار، سروده است:

هه‌لو

دل په شوکاوی خه‌یالی مه‌ر که	پایزه، دارو ده‌ودن بی به‌ر که
نوسراویکه به ناخوش خه‌وده‌ری	هه‌ر که لایی که له داری ده‌وده‌ری

له شی زاماری نه کیشیتنه نشیو
 کانه بو ژینی له ده س چو ، کریان
 ژینی خوی هاته وه بیر ، پیره هه لو
 تاله نه وه سستی به مردن کردن
 داخه کهم سه ختی نه مانم له به ره
 یانه نه وقافله وه ستانی بی ؟
 بو له شی سارده وه بو ، تینی بی
 چیه نه وه نزله ، کونیه ی جی به ؟
 تا کو بالو پهری من په رداخه
 چاره کهم به شکوئه واهات وه هات
 که بخوای پیری به پیری کهل و مهل

تا و هه ناوی نیه ، واهات و په شیو
 روژپه ره ، سارده ، کزه ی بای زریان
 دلی پر بو له په ژاره و له دلو
 به قسه خوشه مه ترسی مردن
 کاتی کوچ کردنه ، وه ختی سه فهره
 توبلیی نه و خه وه هه ستانی بی ؟
 توبلیی پاشی نه مان ژینی بی
 شاره زای ریگه ی مردن کی به ؟
 پاشه رو کیکی بکه م له و باخه
 نابمه ریواری گه لی هات و نه هات
 خوی بخوی کوت که : ده چم بولای قه ل

* * *

هه لفری راو که ری زالی که ژو کیو
 له چای به زره وه ، روی کرده نشیو
 که و ته نه وده شته له ترسا ته ق وره و
 ده ره ری د کور کور و کر مایه وه « که و »

هاته لای قه ل به کزی و بیوازی !
 قه ل ، وتی : « مامه هه لو فاسازی » ! ؟

وتی : قالاره ره شه ی پسپورم
 پیرم و پی ، له لچانی کورم

باخی ژینم به خه‌زان ژاکاوه
 کانی مهرکه و نه‌چهلش فاکاوه
 تو بلی‌چونه که تو هر لادی
 زور به سال پیری به لام چاماسوی
 قه‌ل و می: باشه که گوی رادیری
 په‌ندی من پاکسی به دل بسپیری
 نه و دهمه‌ی بابی به هه‌شتی من مرد
 دورله‌تو، ده‌ردو به لای ئیوی برده،
 پی‌وتم: روله! هه‌وای زار و نزار
 هه‌یه‌تی ده‌ردو نه خوشی به‌هه‌زار
 «دیق»، «زهردویی»، «ئاو» و «ره‌هم»
 به‌کزی بای به قه‌وت دین به ره‌هم
 کوشتی که و چه‌نده که تام داره به‌ئاو
 هه‌نگوها لادی، ده‌هه‌ نویته هه‌ئاو
 که ره‌ نویوو که لاکی گویلک
 هه‌لی دلرون که ره‌ده‌ی سه‌ر گویلک
 پیکه‌وه چینه بکه‌ین له‌و په‌ینه
 بوی سه‌نیر مه‌له‌می بیرو زه‌ینه
 په‌ین و پالی که له‌پالی دی‌یه
 مه‌نزلی نوکه‌ری خونی لی‌یه

ورد به‌وه چه‌نده به‌مانا قـوله !
 مه‌سه‌له و گوفتی قه‌لی ماقـوله !
 بی‌کـه سه‌رمه شقی ژبان نه‌وئیشه
 هه‌ر له سه‌ر داری نه‌وی هه‌لینشه
 هانه‌وه بیری هه‌لو رابردوی
 پاکی بوژانه‌وه یادی مردوی
 گول کرا راخه‌رو پایه‌ندازم !
 چه‌نده ناژواله‌شی کیو ئاوازم ؟ !
 چه‌ند روائیمه زه‌وی له و بانه ؟ !
 کیو و ده‌شت ، له‌وسه‌ره‌وه چه‌ند جوانه ؟ !
 چهن چکوله‌ن په‌له‌وه‌ر له و به‌رزه
 ئاخ که چهن خویری گره‌ئهم عه‌رزه !
 چه‌نده راوی که وو که و بارم کرد
 دوژ منی تا قمی شـمقارم کرد ؟ !
 چه‌وته وانان بومه دالی شه‌ری من !
 چه‌نده شوراوه ، به‌خوین ، شاپه‌ری من ؟ !
 کولکه زیرینه وه کو طاقی ظه‌قهر
 ئاسمان بومنی به‌ست کاتی سه‌فه‌ر !!
 ئیسته وامن ره‌به‌ن و دامام
 من «هه‌لو» ! چاو له‌ده‌می قالاوم !!

ساکه ئه وکاره وه‌ها ساکارو
 مهرکه میوانی که‌داو خونکاره ،
 وتی ، واژینی دریش پیشکشی خوت !
 کوشتی مرداره‌ده بوه‌ه ربه شی خوت !
 ژینی کورت و به‌هلویی مردن
 نه‌ک به‌نا بوقه‌لی روره‌ش پردن ؟

* * *

لای ه‌لوی به‌رزه‌فری به‌رزه‌مژی ،
 چون بژی شهرطه ، نه‌وه‌ک چه‌نده بژی !
 از یادداشت‌های نویسنده تاریخ مشاهیر
 کرد ج ۲ ص ۴۰۵

شفیعی بوکانی

ملا عصام‌الدین فرزند ملا محمد شفیع از علما و مدرسین بنام ، به سال
 ۱۳۰۰ ه.ق. در آبادی انبار از روستاهای بوکان تولد یافته و در سنه ۱۳۷۴ ه.ق.
 در بوکان وفات یافته است . وی پس از خاتمه تحصیل و اخذ اجازه افتا و تدریس ،
 همت خود را صرف تعلیم طلاب علوم دینی کرده و از هر جهت مدرس شایسته و
 بسرازنده‌ای بوده است ، به علم بلاغه و ادبیات عشق می‌ورزیده و تألیفاتی هم
 در این زمینه داشته و گاهی هم شعر گفته است که اینک اشعاری از آن شادروان :

له عیق‌دی نه و برویه‌م لسی یه قین بو نه قضی به یمانت
 به غه مزه که و ته غه ممازی ئیشاره‌ی چاوی فه تئانت
 به صوغرای نه و ده مه و کوپرای چاوت مه طله بیکم بو
 به صده ده ورو ته سه لول هاته پیش زولفی پهریشان
 له ده صل و فه صلی من ئیجارو ئیطنابت موره ته‌ب کرد
 له ف و نه شرت موشه و ده ش بی نه دی کوامه یلی جارانت
 به ده وری قوطبی ده م، خه ططی عیذارت دایره‌ی کیشا
 ئو فوق بو ته موعه ددل، پیم غه ریه هه یئه نی جوان
 له شه رحی ره و ضه یی روت دیومه بو تو حفه‌ی مه لا چا که
 له سه ره نواری رو خسارت کومه ئراینی زه نه خدانت
 شه هیدی عشقم و جایز نه نه ئیه ئو یژم له سه ربکری
 له میحرابی برو تدا بوبه صف و یستاده موژ گانت ؟

* * *

روح و اله سه‌ری لیومه بو ماچی ده می تو
 نالیم نه زه سه و دایه، که می من، که ره می تو
 بالات وه کوئالایه له ژیر به رچه می زولفت
 کی بی که به پی خوه‌ی نه یه ته ژیر عه له می تو

* * *

من که شیدایی عشقی تووم مه‌ستم
 چی ده لی دوژمنم، چده ره به‌ستم
 لیوی له علت جنیوی دابو به من
 قینی به نیاده مه، منیش که‌ستم

از اشعار فارسی شفیع :

هر تازه ورق که سبز گشته بر وی خط قدردش نوشته
کین نقش بین و نقشگر جوی سبخانه لا شریک له گوی
حیران شده عقل در صفاتش تا خود چه رسد به کنه ذاتش
جنت ثمری ز باغ مهرش
دوزخ شرری ز داغ قهرش

خطا کرد آن مرد شیرین بیان سخن گفت در وصف شیرین لبان
که لیلی قد و قامتش راست بود زلیخا مه بی کم و کاست بود
خدایا ستایش سزاوار تست که این نقش زیبا ز کردار تست
نورخسار آنها برافروختی بدیشان چنان شیوه آموختی
ز پیرگار صنعت فلک جدولی ز انوار قدست قمر مشعلی
چو خواهی به افتاده عزت دهی به فرق خسی تاج گل می نهی
به چوکان نادیب ، ای لایزال سر سرکشان را دهی گوشمال
و کردست قهرت فروهشت چنگ شهنشه ز چوپان خورد چوب و سنگ

ز نختی که بر چرخ می داد بوس
سرازیر شد امپراتور روس

دوش در باغ بزم و غلغله بود چمن آشوب و پر ز لوله بود
ماهرویی نشسته در سنبل آفتابی میان سنبله بود

شکن زلف و پرتو رویش
 کرد چشمش کشیده حلقه زلف
 برقع افکنده در برابر خور
 خنده می‌زد زمین که ماه من است
 کاروانهای دل به دنبالش

شب تاریک پر ز مشعله بود
 مست بود و سزاش سلسله بود
 قمر آنگاه در مقابله بود
 فلک از ماه خویش در کله بود
 دل من پیشوای قافله بود
 جنگهای خطی و یادداشت‌های نویسنده -
 تاریخ مشاهیر کرد ج ۲ ص ۳۲۷

شعراي معاصر میاندوآب

مفتون

نامش یدالله امینی است که در سال ۱۳۰۴ در کنار رودخانه‌ی زرنه رود
آذربایجان غربی متولد شده است .

او تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان قریه (هوله‌سو) گذراند و برای
ادامه تحصیل عازم تبریز شد و دوره‌ی دبیرستان را بیایان رسانید و به تهران
رفت و در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی مشغول تحصیل گشت و پس
از اخذ لیسانس در رشته قضایی وارد خدمات دادگستری شده و در رشته قضاوت
انجام وظیفه می کرد . مفتون از محترمین افشارهای صابن قلعه (شاهدژ) بود از
مناظر فرح انگیز و دلربای آنجا لذت می برد و طبع شعرش قدرت می گرفت او
شاعری توانا و لایق است .

از اوست :

ارک

این ارک بلند شهر تبریز است

با کبر و جلال افتخار آمیز

افراخته قامت رسایش را

همسایه‌ی ابرهای طوفان خیز

همبازی آفتاب و اخترها

برجسته‌ترین نشانه تبریز

پاینده‌ترین قراول تاریخ

ترکیب عظیم قهرمانیها !

بشکافته چشم او افقها را

بشکسته زمین زیر پای او

انداخته بار پنج قرن ازدوش
بشناخته زیر و روی دنیا را
بر تخت ثری نشسته بر سر
آویخته افسر ثریا را
سلطان هزار و یکشب ایران !

فرمان قضای خویش را خوانده
تا مرز فنای خود سفر کرده
يك دل به هزار آرزو داده
يك سینه بصد بلا سپر کرده
با دید زوال پنجه افکنده
افسون زمانه بی‌ثمر کرده
افسانه يك طلسم بی‌مفتاح !

آن لحظه که شامگاه نزدیک است
کوه و درو دشت رنگ می‌بازد
او با همه‌ی جمال خلیایی
بر چهره سرخ خویش می‌نازد
بر کرد سرش طواف شاهین‌ها
يك هاله‌ی افتخار می‌سازد
این صحنه شکوه ایزدی دارد !

برگی ز خزان عمر تبریز است
هر خشت که از تنش جدا گشته
زخمی زده بر غرور این ملت
هر تیر که سوی او رها گشته
با اینهمه در غروب هر پیکار
پرچم کش فتح خلق ما گشته
اندوخته افتخار بی‌پایان !

اندوده بسایه‌های دیوارش
رنگ ستم مغول و ایلخانی
در سینه نهفته خاطراتی تلخ
از سلطنت قزار و عثمانی
دیده‌است و بروی خود نیاورده‌است
بس فتنه میان بزم مهمانی
آزرده از آشناویگانه !

از آنهمه خون که ریخت بر دامن
پوشیده قبای سرخ پیروزی

آتش زن خویش گشت تا گردد پایان ده رسم آتش افروزی
در شام سیاه خود شکوفانید پیغام سپید صبح پیروزی
همراه نوید صلح جاویدان !

ای ارک ! ترا به جان آزادی همواره مدافع وطن باشی
ناظر بگذشته‌های شورانگیز یاد آور عزت کهن باشی
چون بر سر کوی عشق من بودی شاهد به نیاز قلب من باشی
ای شاهد بس امید و بس حرمان !

ای مظهر لایموت استقلال ای ارک درود بیکران بر تو
منشور حیات نسل آینده است نقش شرف گذشتگان بر تو
خار دل روزگار دشمن باد شمشیر شکسته‌ی زمان بر تو
دیوار تو پرده‌دار رستاخیز !

ای ارک همیشه در امان باشی تا دور زمین و آسمان باقیست
بس نغمه نثار شأن ولایت تا شاعر و شعر در جهان باقیست
یاد تو همیشه در دل تبریز تبریز بزرگ قهرمان باقیست
ای کعبه افتخار ماه ای ارک !

بوسه‌های ماه

ای ماه روی آن گیل شب ناز را بیوس
بر بام آرزو بت طناز را بیوس
آبجاکه ساز نغمه‌ی عشاق می‌کنند
دست سپید و نازک اعجاز را بیوس

دانستم که پاکدامنی اها خدایرا
 آنجا نگام پیر نظر بساز را بیوس
 دستی پیر بگردن مینا و زلف تار
 آنکه دهان یار خوش آواز را بیوس
 چون سایه بوسه بر قدم این و آن مزین
 آغوش مهر پرور همراز را بیوس
 آهسته چون نسیم گذر کن بکوی ناز
 در خواب نوش ، ساقی شیراز را بیوس
 آنجا که خون خسرو شیرین شکار ریخت
 کارون صفت کرافه‌ی اهواز را بیوس
 رو کن سبک بجانب تبریز شمس خیز
 ایوان شهریار سخن ساز را بیوس
 در بار گام داد که کاخی است بی نظیر

«مفتون» اگر شدی رخ ممتاز را بیوس

بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی

ص ۳۸۲ - نغمه‌های تبریز ص ۱ - سخنوران

آذربایجان ص ۱۰۴۸

ملا معروف کوکله‌ای

ملا معروف مشهور به «ملاعارف» از اهالی روستای کوکله از توابع بوکان به سال ۱۲۵۳

ه.ش. برابر با ۱۲۹۳ ه.ق. در یکی از دهات اطراف مهاباد به نام «حاجی خوش» تولد یافته است. پدرش ابراهیم بن عبدالقادر بن عبدالعزیز مشهور به «په‌ربه‌لاو» بوده است. ملامعروف در کودکی پدرش را از دست داد، بعدها خود راه عراق را پیش گرفت و مدت دو سال و نیم در سلیمانیه تحصیل کرد و در سنه ۱۲۶۹ ه.ش. به ایران بازگشت و مدتی با برادرانش در آبادی کو که به سر برد. پس از آن برای ادامه تحصیل به ترحان رفت و نزد ملامحمد صالح قزلبی مدنی تلمذ کرد. بعد از آن ایامی را در زنبیل و درویشان به امامت و تدریس پرداخت و در سنه ۱۳۰۳ ه.ش. به مهاباد مهاجرت کرد و در یکی از مساجد آنها وظیفه دینی امامت و تدریس و تعلیم خود را از سر گرفت و سرانجام در تاریخ ۱۹ رمضان ۱۳۲۴ ه.ش. برابر با ۱۳۶۴ ه.ق. همانجا در گذشت. ملامعروف انسانی فقیر و کم‌چیز بوده و روزگاری را در مسکن و پریشانی سپری کرده و گویا در سن ۴۰ سالگی هم از نعمت بینایی محروم گشته است. به فارسی و عربی شعر می‌گفته و اشعار فارسی او در مهاباد بسال ۱۳۴۱ ه.ش. به چاپ رسیده که متأسفانه سراسر مخدوش و مغلوط است.

اینک یکی دو نمونه از اشعار کردی و فارسی ملامعروف:

مشو مکدر و آزرده از نیامدمن	اسیر قید بلا و مصیبت و محنم
قضا به دام قدر بسته دست قدرت من	که دامن تو بگیرم، به پات سرفکنم
بیا بین به هوای گل گلستان	کهی چو قمری و گاهی چو بلبل چمنم
کمان مبر ز خیال تو فارغم یارا	بین که خار قراقت دریده پیرهنم
اگر نظر کند آن سرور ستوده سپر	ز راه لطف به عمق قریحه و سخنم

یقین کند که به یاد جمال شیرینش به بیستون محبت نظیر کوهکنم
 ز لوح حافظه بیرون نمی شود نامت
 وداع ناکند تن ز جان و جان ز تنم
 از لابلای اشعار ملامعروف چنان برمی آید که از مریدان خاص
 حضرت حسام الدین علی نقشبندی بوده :

خواهی رسی به مطلب دنیا و دین «ادب»
 رو خاک آستانه پیور بها نسب
 نایب مناب فخر عجم ، سرور عرب
 یعنی حسام ملت و دین شاه خوش لقب
 واینک غزلی از اشعار کردی ملامعروف کو که ای :
 صوفی وره ! هه نگامی گول و فوصلی به هاره
 وه قتی طه رب وعه یش و مه یو گه شت و گوزاره
 پیشه و عدم ملت حیلله و ته زویر و ربایه
 توبه شقی خوداییم بلی ئه م کاره چ کاره ؟
 تی فیکره ، تماشا که له کوچه وله خیابان
 سوزی نهیه ، نه شئی مهیه ، ئاوازه بی تاره
 رای ختوفه دراشی صه بافه رشی زوموررود
 ده که ئه طله سی به که ره نگه به بی که رد و غوباره
 ده رژی نی له ئاوپاشی فه له که ئاوی موقه ططهر
 سه ققای ره بیعی یه قه طاره و په مه تاره

سهر قیپی به هاری له گول و لاله می ره نکین
 چهن قیپی له سان دا ، له پیاده و له سهواره
 موسته حفظ و نه و بهت چینه بو باغ و گولستان
 که بکی ده ری و بولبول و قومری و قه ناره
 سوسهن به زمانی کی ثمر و تازه خه ریکه
 بومه دج و نه نای صاعمی نهم نه نقش و نگاره
 سه حرایه له به ره طری گول و لاله و سونبول
 ده ک ده شتی خه تاو خوتهن و مولکی ته تاره
 شاعیرا و ده تو به مشقی خودار و له چه مهن که بن
 صوته له که بن نهم عالمه ، هه رده رده و چه غاره
 دیوان ملا معروف کو که ای - تاریخ
 مشاهیر کرد ج ۲ ص ۲۷۵

میان

میانه در جنوب شرقی تبریز واقع و یکی از شهرهای نامی آذربایجان است و از شمال به سراب و از جنوب به زنجان و از شرق به خلخال محدود است. اهالی میانه فعال و غالباً به شغل کشاورزی مشغول هستند. رودخانه‌های پر آب میانه عبارتند از:

رودخانه‌ی قرانقو و سفیدرود «قزل اوزن» و آیدوغموش است و قوری‌چای و شهرچایی که در زیر قریه‌ی آچاچی تمامی آنها با هم تلاقی می‌نمایند:

کوههای میانه

رشته جبال بزکوش که در حدود شمالی میانه واقع است. میدانداغی در حدود شرقی میانه و قافلانکوه در جنوب شرقی آن قرار گرفته‌اند.

آثار تاریخی

مقبره‌ی امامزاده اسماعیل کمال‌الدین بن محمد بن امام جعفر صادق که در سال ۹۲۳ ه. ق. (۸۹۶ هجری شمسی) کشف شده است.

پل دختر و قلعه دختر که در وسط کوه قافلانکوه و رود قزل اوزن قرار دارد و تاریخ بنای آن از دوران صفویه بوده است.

این پل در زمان حکومت پیشه‌وری، وقتی که تیمسار سر تیپ هاشمی بانیروی اعزامی برای قلع و قمع حکومت پیشه‌وری به تبریز می‌آمد بدستور غلام یحیی تخریب شد. میانه یکی از شهرهای کشاورزی آذربایجان بوده و اهالی آنجا فعال و روشنفکر هستند.

حمداله مستوفی در نزهت‌القلوب صفحه‌ی ۹۹ نوشته است:

«کرم‌رود ولایتی است در میانج در اوضدپاره ده بوده و هوایش خوشتر
از میانج بود.»

شعرای میانہ و کرم‌رود بشرح زیر است:

اشرف کرم‌رودی

نامش میرزا علی اشرف از شاعران قرن سیزدهم ه.ق. بود که در قریه‌ی
«باسلق» کرم‌رود متولد شده است. (باسلق از محال تبریز است). او از اشراف
سلسله‌ی نبیلہ جابر انصاری است و در زادگاه خود کسب فضایل کرده و در زمان
سلطنت ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴) به سر رشته داری و پیشکاری ایلات شقاقی
و کرم‌رود و سراب که منصب موروثی او بود منصوب گشت و هدایت درمجمع-
الفصحا می نویسد: «به صوابدید اولیای دولت به منشی گری سفارت، مأمور به
تفلیس شد و مدت پنج سال به تحریرات انشاء پرداخت و چندی نیز نیابت داشت
و علی الجملة ادیبی لیب و نگارنده‌ی قادر است و به طیب لهجه و کمال بهجة بی
مازند. و در این اوقات، فرزند او میرزا معصوم راجای او برقرار و او را بحضور
شاهنشاهی احضار و به پیشکاری ولایت سراب کرم‌رود و وزارت ایلات شقاقی
مأمور داشته‌اند.»

اشرف کرم‌رودی گاهی شعر هم می گفت.

بیت زیر از مطلع يك غزل است:

اگر ذوق گرفتاری و وجد ناله دافستی
هم آوامی شدی هر جا که بودی مرغ آزادی

* * *

گشتیم فراموش و فراموش نکردیم
در کنج قفس يك نفسی هم نفسی را

* * *

نمی دانم صدای ناله است این کز دلم خیزد
و یا در سینه ام ساید همی پیکان به پیکانت

* * *

چو رسی به کوی سلمی زمین ای صبا سلامی
چو تو محرمی ندارم که فرستمش پیامی
اگرم حیات باشد که دگر رهش به بینم
چه حدیثها به زلفش برم از شکنج دامی

* * *

بس نبودى مگرم دل به شکنج سر زلفت
چشم و ابروی تو با تیر و کمان کرده کمینی
خاطر هر که تعلق پذیرفت به خوبان
بی نصیبی است که او راست نه دنیا و نه دینی

از آن چشمان خونخوارت اگر ترسم عجب نبود
 که ترسد هوشیار از مست و از دیوانه دایمی
 سواران قوافل را چه غم از ماندگان باشد
 مقیمان سواحل را چه بیم از موج دریایی

* * *

چاکه‌های دل من عذر مرا خواسته‌اند
 «اشرف» از ناله ملامت نتوان کرد به نامی
 سخن‌وران آذربایجان ص ۱۰۵۰ -
 دانشمندان آذربایجان ص ۴۲ - مجمع -
 الفصحا ج ۴ ص ۱۳۲ - الذریعه ج ۹ ص ۷۷
 گلزار جاویدان ج ۱ ص ۱۰۵

افغان گرم‌رودی

نامش محمد سلیم بیگک یوزباشی از شاعران قرن یازدهم ه.ق. است.
 اودیوانی دارد مشتمل بر غزلیات و رباعیات در حدود ششصد بیت. نسخه‌ی
 از آن دیوان نزد مرحوم تربیت بود و این چند بیت از آن نسخه است:
 در کوی توام پای طلب می‌لرزد از بیم کینه دعا بلب می‌لرزد
 از شوق کلاستان جمال تو نکاه مانند نسیم روز و شب می‌لرزد

* * *

مسجد و منزلکی ساخت افغان از پی وارد هر شام و بکله

یافت از فضل خدا چون انعام گشت تاریخ که (من فضل الله)

۱۰۳۷ ه. ق.

نسخه‌ی دیگری از دیوان او به خط نستعلیق «کل محمد» در سال ۱۰۲۵ ه. ق. (۱۰۴۳ هجری شمسی) استنتاج شده است. که به شماره‌ی ۱/۲۴۵۹ در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران موجود است. بیت زیرین مطلع يك غزل اوست:

نکرد خسار طلب گل ز پای هستی ما

ندیدد کعبه‌ی فیضی ز خودپرستی ما

بیت زیرین نیز از يك مثنوی اوست:

ز آغاز بهتر کن انجام من به ساقی کوثر رسان جام من

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۵۲ -

دانشمندان آذربایجان ص ۴۷ - الذریعه

ج ۹ ص ۸۶ - فهرست دانشگاه ج ۹

ص ۱۱۹۷

بحری میانجی

بحری از شعرای قرن سیزدهم ه. ق. میانه است.

دیوانش در حدود هفت هزار بیت مشتمل بر غزلیات و قصاید و رباعیات و

ترجیع بند می باشد.

نسخه‌ی از آن دیوان در کتابخانه‌ی مرحوم حاجی محمدنخبجویی موجود

است و يك قسمت از اشعار او به زبان ترکی آذربایجانی است.

پشت جلد دیوان بحری تاریخ تولد فرزندانیش بشرح زیر نوشته شده است :
 حسن آقا بسال ۱۲۸۹ هـ . ق . شب ۱۴ صفر المظفر متولد شده است .
 (۱۲۵۱ شمسی)

گوزل خانم سال ۱۲۹۵ هـ . ق . در ماه صفر المظفر .

حسین آقا در سال ۱۲۹۸ هـ . ق . شب ۲۷ محرم الحرام .

وقتی که حسن وفات کرد در رثای او اشعار و رباعیاتی بشرح زیر گفته است :

حسن ای نور دیدگان ترم	از غمت آتشی است بر جگرم
با تو غم را خرم به قیمت جان	بی تو شادی به يك جوی نخرم
از فراق تو جان به لب دارم	زین سفر غرق آتش سفرم
هر زمانم به یاد لعل لب	اشك ریزد ز دیده چون کهرم
شکر از دست دیگران زهر است	و ز کف توست زهر چون شکر
گر تو باشی مرا بجان تو من	غم هستی و نیستی نخورم
جاری از سیل اشك در غم تو	هر طرف جویی از کنار برم
(بحری) ام از خدا همی خواهم	کین سفر را بدل کند حُضرم

این غزل نیز از اوست :

روشنتر از جمال تو ماهی ندیده‌ام

چون کیسوی تو ابر سیاهی ندیده‌ام

ماهی تو و کلاه بسر سحر بوالعجب

هرگز بفرق ماه کلاهی ندیده‌ام

قربان چشم تو که در آهوی دشت چین
 چون او بغمزه شوخ نگاهی ندیده‌ام
 پنهان هزار قافله دل از تو در ذقن
 چندین حمام غرق به چاهی ندیده‌ام
 چون چشم مست تو به میان صف‌مژه
 خود خسروی به قلب سپاهی ندیده‌ام
 در حیرتم که بهر چه برگشتی از وفا
 جز بندگی بخویش گناهی ندیده‌ام
 چون می‌روی ز پیش روان خیل دل ز پی
 شاهی چو تو به حشمت و جاهی ندیده‌ام
 تا در طریق عشق چو (بحری) قدم زدم
 جز این طریق مسلک و راهی ندیده‌ام

* * *

فریاد عزیزان که مرا جان روان رفت
 یعنی ز بزم نوکل کلزار جنان رفت
 فرزند عزیزی که مرا ارشته‌ی جان بود
 بگسیخت ز من علقه و بی‌نام و نشان رفت

* * *

پوری که مرا مایه‌ی عیش دل بود	خود خانه‌ی دل برای او منزل بود
بر بود فلک ز دست من برد به خاک	صد حیف که او دولت مستعجل بود

از اشعار ترکی اوست :

ای طره سی سنبل اوزی گل لبلری شکر
ای قاشی کمان کپریگی اوخ قاضی عرعر

* * *

رخساروه قربان اولایو روح و روانیم
هجر و نده یتوب چرخه منیم آه و فغانیم

این غزل از اوست :

باز دل ، شیفته ی زلف پریشان تو شد
و ندرین شام غریبان بتو مهمان تو شد
در فشان گشت چون عمان زمن این طبع سلیم
بسخن تا دو لب لعل در افشان تو شد
قلم بسخ زدم بر مه تابان فلک
تا مه روی تو طالع ز گریبان تو شد
یافت تا خسرو عشق تو تسلط بر من
کشور دل همگی در سر تالان تو شد
روز (بحر ی) صنما تیره تر از شام تو شد

تاره سرمه بر آن نرگس فتان تو شد

دانشمندان آذربایجان ص ۶۳ - الذریعه

ج ۹ ص ۱۲۷ - دیوان خطی بحر ی - سخنو -

ران آذربایجان ص ۱۰۵۳

رباعی میانجی

نامش میرزا عبدالعلی از شعرای قرن سیزدهم آذربایجان است بیش از این مطلبی از او بدست نیامده است.

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۶۳ - حدیقه -

الشعرا - دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۸

رسمی میانجی

از شعرای قرن سیزدهم آذربایجان است مطلبی از او در تذکره‌هایسکه در اختیار نگارنده بود بدست نیامده است.

حدیقه‌الشعرا - دانشمندان آذربایجان

ص ۱۵۹ - سخنوران آذربایجان ص ۱۰۶۳

سامی میانجی

ملا سامی اصلش از میانه بوده ولی در هندوستان مقیم شده بود.

بیت زیر مطلع يك غزل است:

شب که آن مه نیمرخ در پرده مست خواب بود

يك طرف در خانه ابر و يك طرف مهتاب بود

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۵۰ - تذکره

حسینی ص ۱۵۲

عاجز میانجی

نامش خلیفه محمد از فواحی سراب و گر مرود و از مردان قویدل بود .
مؤلف کتاب دانشمندان آذربایجان چنین می نویسد :

«دلی پر آتش و شوق و سری از شرار عشق پردود و دماغی از شور محبت
شعله افدود دارد بازی اوبا سنبل پریشان است و خیال اوبا حال پریشان خانواده
او در آن حدود از اهل تقوی بوده و دعا و اوراد آبا و اجدادش نفس گرمی
داشته اند و خود خلیفه در نوشتن خط غبار اعجوبه روزگار است متن دعا و قرآن
را چنان طرح ریزی از خطوط کند که اگر نستعلیق باشد به عینه خط میرعماد
است و اگر طرحی از ثلث آورد بهتر از خط ملا علاء بیگ تبریزی است و
اصل خط او خط نسخ است بنابر کی غبار تعویذ تولد و ادعیه مفید نگارد و
اشعارش به زبان ترکی بوده و تخلص او «عاجز» است و دیوانش در تبریز چاپ
شده است . ۷۲ ساله مرده در مقبره الشعرای سرخاب مدفونست » .

نگارستان دارا - دانشمندان آذربایجان

ص ۱۴۱ - کتاب میانہ ص ۲۱۷

عین القضاۃ میانجی

نامش عبدالله فرزند محمد فرزند علی فرزند حسن فرزند علی میانجی
معروف به عین القضاۃ یکی از علما و فضلا و عرفای نامی قرن ششم ه.ق. و
فوق العاده باهوش و مورد توجه و احترام مردم بود. در سی و سه سالگی مشهور

و محبوب جهان گردید و با شیخ احمد غزالی آنی ترجمه معاصر و معاصر و مکانباتی صمیمانه با هم داشتند و خیام نیشابوری از شاگردان او بود . آثار و تألیفات زیادی دارد از جمله ی آنها :

- ۱ - تازیانه ی سلوک که در تهران چاپ شده است .
- ۲ - تمهیدات که بزبان عربی و فارسی ، بصد فصل که ، حاوی تحقیقات شریفه و مباحث دقیقه ی لطیف عشق و عرفان می باشد . نام اصلی آن « زبدة الحقایق فی کشف الدقایق » ولی بنام تمهیدات معروف شده است .
- ۳ - حقایق القرآن که تفسیر می باشد و به اتمام آن موفق نشده است .
- ۴ - رساله عینیه که نام اصلی همان تازیانه ی سلوک است .
- ۵ - زبدة الحقایق که بنام تمهیدات مذکور است .
- ۶ - سوانح العشاق که بنوشته بعضی بنام پیر و مرشد خود شیخ احمد غزالی تألیف داده و ظاهر کلام ریاض العارفین برعکس این می باشد یعنی این کتاب را غزالی به محبت عین القضاة تألیف داده و در کشف الظنون نیز فقط یک کتاب بنام سوانح العشاق ذکر کرده و آن را هم به شیخ احمد غزالی نسبت داده است .
- شادروان مدرس خیابانی مولف محترم ریحانت الادب می نویسد : دور نیست که کتاب سوانح را به غزالی نسبت دادن ، مثل نسبت دیوان شمس مولانا به شمس است که قطعاً از آثار طبع ملای رومی می باشد که بنام مرشد خود شمس تبریزی نظمش کرده است .

۷ - شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان

۸ - لوايح .

۹ - المدخل فی العربیة کہ در علوم ادبیہ بودہ و موفق بہ اتمامش شدہ است .

۱۰ - نزهة العشاق و نزهة المشتاق کہ مجموعہ‌ی اشعار او می باشد .

از اوست :

تا با دل من عشق بر آمیخته شد	صد فتنہ و آشوب برانگیخته شد
از خنجر آبدار آتش بارت	تا چشم زدم خون دلم ریخته شد

* * *

پر کن قدح بادہ و جانم بستان	مستم کن و ازہر دو جہانم بستان
با کفر در اسلام بدن ناچار است	خود را بنما از این و آہم بستان

* * *

ای برده دلم بغمزه جان نیز ببر	بردی دل و دین قام و نشان نیز ببر
گر هیچ اثر نماند از من بہ جہان	تاخیر روا مدار و آن نیز ببر

* * *

آتش زہم و بسوزم این مذہب و کیش

عشقت بنہم بجای مذہب در پیش

مقصود نویی مرا نہ جان است و نہ مال

تا کی دارم عشق نہان در دل ریش

* * *

بستردنی است آنچه بنگاشته‌ایم	افکندنی است آنچه بفراشته‌ایم

سودا بدہ است آنچه پنداشته‌ایم	دردا کہ بہرزہ عمر بگذاشته‌ایم

چنانکہ ظاہر این اشعار نشان می دہد با کمال بی پروایی در بیان افکار

صوفیانه نظاماً و نثراً اظهار شده که مخالف مشرف عموم است. قوام‌الدین ابوالقاسم دره‌گزینی وزیر طغرل بن محمد بن ملک‌شاه که با وی مخالف بود از فرصت سوء استفاده کرده و مجلسی از بعضی علما که حسد و رقابت ایشان نیز با عداوت و مخالفت وزیر توأم و اساس آن با تحریکات او مستحکم بود تشکیل داد، کتب عین‌القضات را بنظر ایشان رسانید و تحریکات عجیبی کرده و به بهانه اینکه عین‌القضات در کتاب خود خدایتعالی را موافق اصطلاح حکما و برخلاف اصول دیانت که اسم‌الله توفیقی است واجب‌الوجود نامیده که این چنین نامی در آثار دینی و وجود ندارد بلکه به دعوی خدایی نیز متهمش کرده و حکمی شرعی در اباحه‌ی خون او صادر و به استناد آن به بغدادش اعزام و زندانی کردند.

عین‌القضات نیز در زندان رساله «شکوی الغریب عن الاوطان الی علما - البلدان» را تألیف کرد که بسیار مؤثر و دلسوز و کلمات دردناکی داشت. بنوشته‌ی طبقات الشافعیه اگر آنها را بر سنگ بخوانند آب می‌شود بعداً امر قوام‌الدین او را از بغداد به همدان آوردند و شب چهارشنبه هفتم جمادی‌الآخر ۵۲۵ ه.ق. «۵۰۹» شمسی دم در مدرسه او را بدارش کردند و بدش را کنند و در حصیری آلوده به نفت پیچیدند و سوزاندند و خاکسترش را بیاد دادند.

این رباعی را که حاکی از پیش‌بینی این جریان است بدو نسبت دادند:

ما مرگ شهادت از خدا خواسته‌ایم و آن هم بسه چیز کم بها خواسته‌ایم
 گردوست چنین کند که ما خواسته‌ایم ما آتش و نفت و بوریا خواسته‌ایم
 ولی ماده تاریخی که درست کرده‌اند تاریخ وفاتش را ۵۳۳ ه.ق. تعیین

کرده‌اند!

نورالعین علوی ۵۳۳ و نورعین اهل العطا ۵۳۳ ماده تاریخ وفات او می‌باشد.
در قاموس الاعلام و خزینة الاصفیا و تذکره‌ی حسینی نام او را فقط عبدالله یا
عبدالله بن محمد ضبط کرده‌اند.

يك روز گذر کردم در کوی تو من
ناگاه شدم شیفته‌ی روی تو من

بنواز مرا که از پی بوی تو من
ماندم شب و روز در تکاپوی تو من

* * *

دین ما روی و جمال و طلعت شاهانه است
کفر ما آن زلف تار و ابروی ترکانه است
از جمال خد و خالش عقل ما دیوانه است
وز شراب عشق او هر دو جهان میخانه است
روح ما خود آن لب است و قلب ما بتخانه است
هر کرامت نه این است روز ما بیگانه است

* * *

ابروی تو با چشم تو هم پهلوی به همسایه طرار یکی جادو به
آن خد تو را نگاهبان کیسو به داند همه کس که پاسبان هندو به

* * *

ای سر و سهی ماه تمامت خوانم یا آهوی افتاده بدامت خوانم
زین هر سه بگو که تا کدامت خوانم کز رشک نخواستیم که بنامت خوانم

در کوی خرابات چه درویش و چه شاه در راه یکناکی چه طاعت چه گناه
بر کنگره‌ی عرش چه خورشید چه ماه رخسار قلندری چه روشن چه سیاه

* * *

معشوق مـ را گفت نشین بر در من مگذار درون آنکه ندارد سر من
آنکس که مرا خواهد گویی خود باش این در خور کس نیست مگر در خور من
جد عین القضاة را (علی بن الحسن) که قاضی همدان بود در ماه شوال سال
۴۷۱ هنگام نماز صبح در مسجد خودش بقتل رساندند پسرش محمد بجای وی
نشسته بود که فرزند او هم (عین القضاة) را چنانکه مشروحاً نوشته شد در
همدان کشتند.

مجمع الفصحا ج ۲ ص ۸۶۹ - ریحانت -

الادب ج ۴ ص ۳۲۶ - دانشمندان آذر -

بایجان ص ۲۸۳

محمد حسین گرم‌رودی

از ادبا و شاعران قرن سیزدهم ه.ق. گرم‌رود است و در زمان محمد شاه
و وزارت حاجی میرزا آقاسی به دربار راه یافت و بعداً به کربلا رفت و در زمان
ناصرالدین شاه به تبریز مراجعت کرد.

او مردی فاضل و ادیب و خوش بیان و شیرین زبان بود مولف تذکره
کنج شایگان می نویسد:

«رساله به اسلوب مقامات نجم‌الادب بدیع الزمان مشتمل بر قصص

غرایب شیرین و حکایات دلپسند و شیرین به‌رشته نظم و نثر کشیده و قصیده‌یی در قبریتر ساخته‌است که هیچ‌یک از فضایل معاصر را یارای آنکه مصراعی از آن موزون سازد نبود.

مولانا گرمرودی شاعر بی نظیر عصر خود بود و اغلب اشعارش عربی‌است و شش قصیده فارسی گفته‌است.

نسخه‌یی از دیوان او در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران موجود است. این دیوان به خط شکسته نستعلیق (علی محمد بن محمد حسن گرمرودی، است و مطالب آن بدین گونه است :

دیباچه‌ی آن از صفحه ۱ تا ۱۰ شرح حال شاعر و چگونگی کرد آوردن دیوان است که به عربی نوشته‌است. اشعارش غالباً عربی‌است مگر ۶ قصیده آن که به فارسی گفته‌است و از صفحه ۱۰ تا ۶۹ قصاید است که در آن قصیده‌عده‌یی را ستوده و مدح گفته‌است از آن جمله ناصرالدین شاه و میرزا آقاسی و سردار کل و میرزا محمد باقر مجتهد تبریز و معزالدوله و ساعدالملک و محمدصادق خان قایم مقام والی آذربایجان و عده دیگر از رجال است.

از يك قصیده‌ی عربی او :

فديتك يا بن المصطفى بعدك العفا

على العيش ان العيش بعدك ما صفا

از يك قصیده فارسی او :

چون او به ارباب‌هنی رحمت‌کنندی منتها

بفزایدش فرو بها یاری خدای ذوالمنن

از اوست :

الصدر اعظم من وصفی و تبجیلی و قدره فوق تشبیهی و تمثیلی
الشمس يعرفها من کان يعرفها فلا یزید لها بسط الاقاریل
سخنوران آذربایجان ص ۱۰۵۶ - فهرست
دانشگاه تهران ج ۱۰ ص ۱۹۶۴ و ج
۱۳ ص ۳۰۷۷ - کنج شایگان ص ۵۱۸
دانشمندان آذربایجان ص ۳۳۰ - کتاب
میانه ص ۲۱۴

نثار گرمرودی

نامش میرزا مهدی خان گرمرودی متخلص به نثار و ملقب به بیان‌الملک
فرزند میرزا ابو محمد است که یکی از منشیان نایب‌السلطنه عباس‌میرزا بود و
نسبتش به خواجه عبدالله انصاری می‌رسد.

وقتی که او چهارده سال داشت پدرش به رحمت ایزدی پیوست.

مؤلف سخنوران آذربایجان در مورد نثار چنین می‌نویسد :

«امیر نظام با احتشام محمد خان زمکنه» که از اکابر امرای روزگار بود
در همان خردسالی وی را پیش خواند و در صف منشیان خویش نشاند و یکی
از ادبای آن دیار را به کارتر بیت وی بداشت و از نقد عمر و کیسه مبلغی گزاف
دروجه وی مصروف ساخت و از آنجا که بخت بلندش مساعد و طالع مسعودش
معاضد بوده خامه‌ی دوزبان نیز کمر خدمتش بر میان بست و نامه روشن‌ضمیر

سرب خط فرمانش نهاد تا خطش چون خط خوبان شیرین و دلپذیر گشت و لفظش چون لفظ جانان شیرین و دلربای بالجمله چنان در اندک زمانی به لهجه پارسی گویا گشت و بیان تازی را مسلم آمد که ... هر گونه شعر را از عربی و فارسی سخت فکوهی سرود ... امیر نظام به موجب این صفات و خصایل وی را دارای دیوان رسایل خویش کرد و چنانش در کنف حمایت و رعایت خویش در آورد که صدور تمامت احکام نظام را به عهدهی کفایت وی مقرر داشت و خود نیز بواسطه‌ی جوهر ذاتی و رشادت فطری و فرط هنرمندی بعلاوه امور لشکر در کارهای کشور نیز مبسوط الید آمد و چون امیر نظام داعی حق را لبیک اجابت نمود و از این سرای فانی در گذشت (۱۲۵۷ ه.ق.) کار نثار در آذربایجان از عزل عمل به خزی و خسار انجامید به دارالخلافه در آمد و به همراهی حسین خان نظام الدوله که در آن اوان حکمران فارس بود روانه آن حدود گشت و مدت چهار سال تمام بنادر اطراف و سواحل و اکناف آن مملکت را به آسودگی و راحت گردش و سیاحت نمود و در بدایت این دولت قوی شوکت به دارالخلافه معاودت نمود، در آن هنگام کفایت امور خاص و عام بعهدهی تقی خان امیر نظام بود و بواسطه سابقه‌ی خصومتی که با وی داشت به هیچ کارش نگماشته دستش از کار کوتاه و کارش رفته رفته تباه گشت بطوریکه نزدیک بر آن بود که سائل به کف و از گرسنگی تلف شود و کارش از فلاکت به هلاکت رسید. زبان به مدح میرزا تقی خان امیر کبیر گشود و چندین قصیده سرود ضمناً التماس رجوع خدمت کرده و گفته است :

ای سایه‌ی اقبال تو آسایش کیتی
 زنه‌ار نجاتم‌ده از این ورطه‌ی خوف‌خواور
 گر نثر بخواهی منم امروز مسلم
 ور نظم، منم نیز کنون شاعر سحر
 ولی این تقاضا فایده‌یی نبخشید و امیر هیچگونه اعتنایی به وی نکرد.
 پس از عزل امیر کبیر و روی کار آمدن میرزا آقاخان نوری، صدر اعظم
 جدید نثار را بخدمت خواند و به مقامی که پدرانش را در دیوان سلاطین بود رسانید.
 «پدر میرزا دربار‌ه‌ی بی‌مهری امیر کبیر نسبت به شاعر می‌نویسد:
 «نثار در فن دبیری نظیر نداشت نخست به خدمت امیر بزرگ محمدخان
 زنکنه امیر نظام راه و رسم دبیری داشت آنجا او را با اتابک اعظم میرزا تنقی-
 خان فراهانی سخن‌ها گذشته که این مرد به همه چیز از او دبیر تر بود کجا
 آگاه بود که روزی همه‌ی ایران به فرمان او خواهد شد». «همو در تاریخ
 وفات نثار می‌نویسد که بسال ۱۲۷۹ از ه.ق. (۱۲۴۱ هجری شمسی) در همان
 ناحیه‌ی گرم‌رود به جهان دیگر برفت». ولی مولف مجمع‌الفصحا وفات او را
 ۱۲۸۳ ه.ق. (۱۲۴۵ هجری شمسی) ضبط کرده است.
 کوهی کرمانی در مجله‌ی یسار کار می‌نویسد «سردار کل عزیز خان
 دبیری خود را به نثار داد او نیز روز کاری بیکار ماند تا توبت دیگر سردار کل
 روی کار آمد دبیر را با خود به آذربایجان برد و مخاطب بیسان الملکی یافت و
 رسایل را می‌نوشت... به علت بجا که میرزا قهرمان امین لشکر از وی می‌گرفت

سلب اعتماد سردار کل از او شد . در آخر امور شقاقی به او محول شد . امین لشکر او را به حساب فرو پیچید آن وجاهت ازو برفت تا در سنه ۱۲۷۹ ه.ق. (۱۲۴۱ هجری شمسی) در گرم رود در گذشت . کوهی از قالیفات نثار به شرح زیر یاد می کند :

۱- گنج شایگان (شعر) .

۲ - نصاب ترسل که در تبریز بسال ۱۲۷۵ ه.ق. «۱۲۳۷» شمسی در ۳۲ صفحه به قطع وزیری چاپ سنگی شده است . و نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی بشماره ۵۸۳ بخط شکسته نستعلیق اواخر سده‌ی سیزده دارای قصیده و غزل در ۵۱ برگ ۱۴ سطری هست .

۳ - غزلیات بسال ۱۳۰۷ ه.ق. (۱۲۶۸ هجری شمسی) در ۲۲۰ صفحه در بمبئی و بسال ۱۳۲۴ ه.ق. (۱۲۸۵ هجری شمسی) در ۱۵۹ صفحه در تبریز چاپ سنگی شده است .

در منقبت حضرت ولی عصر عجل الله فرجه این قصیده‌ی ذوقافیتین را گفته است :

ای برده نر گست زمن فائوان توان

همواره سوده بر قدمت کلر خان رخان

سودن به خاک پای توای مه جبین ، جبین

بهتر ز تکیه بر فلک عز و شان ز شان

جانی به جسمم از نفس روح بخش بخش

آبی بر آتشم ز رخ خون فشان فشان

زین جور و ظلم شکوه برم پیش آنکه نیست
 اقدر دو کون ملجأ ما عاجزان جز آن
 مهدی هادی آنکه وجود شریف او
 دارد چو روح در تن کون و مکان مکان
 شاهی که باد عدالش اگر در چمن وزد
 گرد دبه زیر برگ و حشمت خزان خزان
 کرد در جهان ظهور تو را خصم منکر است
 شاهد بس است خاتم پیغمبران بر آن
 شاهان کنون ز چهره بکش پرده‌ی خفا
 بنمای جلوه در نظر شیعیان عیان
 اهل نفاق ساخته تیغ ستیز قیز
 شمشیر کینه آخته مریخسان خسان
 ای حجت خدای بکش تیغ انتقام
 از روزگار داد دل دوستان ستان
 امروز در ظهور تو گر نیست مصلحت
 ای در طریق بندگیت خسروان روان
 توفیق ده که از پی تنبیه اشقیا
 بندد امیر زمره‌ی اسلامیان میان
 در تاریخ بنای پل سردشت که در زمان ناصرالدین شاه به مباشرت عزیز -
 خان سردار کل ساخته شده گوید :

فرمانروای عهد امیر خدایگان
 سرمایه‌ی فتوت و پیرایه‌ی خرد
 فرماندهی که بندگی آستان او
 از رای او فروغی و یک چرخ آفتاب
 از کار روزگار بسی عقده‌ها کشود
 بی اختیار مایل آثار و کار خیر
 زان خیرها که باید تا انقراض دهر
 بر آب رودخانه سردشت بست پل
 رودی چگونه رودی چون فکر عمیق
 کلک اشارش از پی تاریخ زد رقم
 سردار کل سپهد ایران عزیزخان
 دیباچه‌ی مروت و شیرازه‌ی امان
 عیشی است بی ملامت و سودیست بی زیان
 از حلق اوشیمی و یکدست ضمیران
 تا در ولای شاه کمر بست در میان
 گویی زخیر محض بر رشته‌اند جان
 زان کارها که ماند تا آخر زمان
 کز وی بیاد گسار بماناد در جهان
 آبی چگونه آبی چون حکم او روان
 (پابنده باد جسر امیر خدایگان)

۱۲۱۹

غزل زیر نیز از اوست :

زهد و سالوسی و پرهیز بخشیدم سود
 رند و قلاش و خرابات‌نشین خواهم بود
 اینخوش آن رند که از خون رزان ساخت وضو
 اینخوش آن رند که ز دهر در میخانه سجود
 باده پیش آر که اسباب جهان گذران
 همه هیچ است در این غصه نباید فرسود
 رخت ما را بدر پیر خرابات انداز
 کان مقامی است که آنجا بود امکان خلود

خم می باز چه شادی بدل اندر دارد
 کاید از بام در میکده آواز سرود
 آوخ آرام دل مدعیان خواهد بود
 آن پری چهره که از ما دل آرام ربود
 باده بود اینکه بیکباره‌ام از پای افکند
 یا مگر ساقی ما شعبده در کار نمود
 گل ما را که سرشتند ز میخانه (نثار)
 جان ما هم بدر میکده خواهد آسود
 من خود این قاعده دادم که به تطبیق عروض
 این چنین قافیه در نظم غلط خواهد بود

* * *

پیش ما سوختگان قاعده دیگر باشد
 غم و شادی و بد و نیک برابر باشد
 می همانست ولی تا بصراحی بینی
 می کند گریه و خنده چو بساغر باشد
 دل یکی آینه روشن اسرارنماست
 حیف باشد که بدست تو مکدر باشد
 سلسبیلی که بفردوس برین می گویی
 باورم نیست که جز باده‌ی احمر باشد

می بخور می که جهان جمله خیال است و خیال
 باز می خور سخنم گو که مکرر باشد
 باده پیش آر که اسباب جهان گذران
 چو خیالی است که در دیده مصور باشد
 حالیا مصلحت وقت به می خوردن ماست
 نا بینیم که فردا چه مقدر باشد
 خانه تاریک و بسی نکته‌ی باریک ولی
 شمع باید که درین مرحله رهبر باشد
 سر و جان بازی و تسلیم دلاور مردان
 داند آن مرد که در رزم دلاور باشد
 تکیه بر بالش هستی نتوانیم زدن
 تا نه از خاک در میکده بستر باشد
 گفته‌های همه گر جمع نمایند (نثار)

سخن ماست که دیباجچه دفتر باشد

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۵۷ - گنج
 شایگان ص ۴۴۵ - مجله یادگار سال دوم
 شماره ۸ ص ۷۲ - مقاله کوهی کرمانی -
 تاریخ تبریز ص ۲۳۲ - لغتنامه دهخدا -
 فهرست آستان قدس رضوی ج ۷ ص ۵۳۰
 مولفین مشار ج ۶ ص ۴۵۳ - ریحانت -
 الادب ج ۶ ص ۱۳۱

وفایی

مؤلف محترم کتاب (شهرستان میانه دروازه‌ی آذربایجان) چنین می‌نویسد:
 «یکی از شعرای گمنام این سامان محمد بن حسن المیساجی متخلص به
 وفایی است که در عهد ناصرالدین شاه می‌زیسته و از فحوای کلامش چنین برمی‌آید
 که شاعری توانا و عارفی دانا و مخصوصاً در پرداختن به مثنوی و شاکستن اسرار
 معنوی استعداد خود را نیک آزموده است و در اتخاذ سبک و طریق پیر و مولانا
 است و در سبک عرفا قرار می‌گیرد و اشعار زیبا و قصاید دلپذیر در پیرامون
 عظمت پروردگار و قدرت مطلقه‌اش و همچنین شخصیت نبی مکرم و خاندان
 طهارت دارد و گاهی به سالار شهیدان و یاران پاکبازش اظهار ارادت و اخلاص
 کرده و در سؤك آنان از جان سوخته است.

آنچنانکه از مقدمه شعرش برمی‌آید وفایی دارای تالیفاتی به زبان عرب
 و عجم است از جمله کتاب صراط النجاة که نگارنده آنرا ندیده و در هیچ
 تذکره‌یی نیز بنام کتابهای وفایی بر نمی‌خوریم.

و اما حقیقتاً زندگی و زحمات این شاعر و عارف و عالم نامی بطاق
 نسیان فرو رفته و اطلاع دقیق از نحوه‌ی زندگی وی در دست نیست فقط نسخه‌ی
 خطی دیوان وفایی بر حسب اتفاق توسط یکی از همکاران فرهنگی بدست نگارنده
 افتاد که محتویات کتاب وی نشانگر علو روح و عظمت علمی سراینده می‌باشد.
 وفایی به تهران و تبریز و مراغه و سایر بلاد مسافرت کرده و از التفات
 و عنایات ناصرالدین شاه نیز برخوردار بوده و عشق پاک و گدازنده‌اش از ورای
 تمام ابیانش نسبت به خاتم پیامبران و سالار شهیدان متجلی است و بهتر است

فضایل و کمالات و تحصیلات و فای را از زبان اشعارش یاد آور شویم .

مطلع بر بعض سر معنوی	تو مگو من شاعرم در مثنوی
خوش براندم ذهن خود را در فهم	سالها من درس خواندم در علوم
در ریاض و منطق و سر و نجوم	در اصول و فقه و آداب و رسوم
مر مرا شد اسم فن بس مشهر	در حکم اندر صناعات دگر
اوستاد کل شدم ای بوالهوس	در رموز و همچنین اعداد بس
و آن فنون فتحها و قیدها	در خطوط و هندسیات و شیدها
یادشان می کرد از من آن و این	ماهر و حاضر شدم من اینچنین
در حکومت مهری دهر آمدم	در قضاوت شهری شهر آمدم
اشتهارش نزد اهل قدسی است	در همان فنا که ذکرش منسی است
آنچنان که جانم آمد زیر لب	سالها من جسم خود را در تعب
بهر استقصای مردم می زدم	اغلب جاهای عالم را قدم
در نکات اهل ذوق و ماهران	بر رسوم شعرها و شاعران
رتبه استادیم داصل بشد	اطلاع کاملم حاصل بشد

علت اینکه وفایی اشعار خود را در قالب مثنوی سروده و باین قالب حقیقتاً

عشق می ورزیده شاید بخاطر رفتن از پی عالم ربانی ، شاعر وارسته (مولوی) بوده و تلاش کرده است که ارتباط روحی خود را با استاد کامل خود حفظ نماید و یا به تعبیر دیگر برای بیان دردش زبانی گویاتر از زبان مثنوی نداشته است .

می بداند آنکه او حالی بود	مثنوی خود فن بس عالی بود
باغ و بستان صفا و ارتضاست	مثنوی خود دل ده و هم دلرباست

مثنوی خود رافع هر قیده‌هاست دست آورنده‌ی تمام سیده‌هاست
 مثنوی خود حالتی دارد که جان اهتزازی دارد از وی بی‌گمان
 زین سبب من بر گزیدم مثنوی از برای ذکر رسم معنوی
 زین سبب من شعر اندر مثنوی خود بر آوردم به لفظ پهلوی
 رسم اشعار دیگر اندر مرام خود نمودم ترك ای عالیمقام
 از سال وفات و تاریخ تولد این عارف بزرگ گمنام اطلاع دقیقی در دست
 نیست و در دیوانش نیز بتاریخ تولد خود اشاره نکرده است ولی مسلم است با توجه
 بر مضمون اشعارش در زمان حیات ناصرالدین شاه قاجار می‌زیسته و در آن
 روزگار نیز دارفائی را وداع گفته است. از محتوای کلامش چنین برمی‌آید
 ضمن سیر و سیاحت در نقاط مختلف دنیا به مقامات برجسته‌ی دولتی نیز نایل
 آمده است و باید تحقیقات جداگانه‌ای در پیرامون شخصیت و عظمت علمی و
 تالیفات و زندگی وفایی انجام گیرد.

کتاب شهرستان میانه دروازه‌ی آذر -

بایجان ص ۲۱۴

شعراي معاصر ميانه

اثلبيان

نامش محمد قاسمی در سال ۱۳۴۴ در میانه متولد شده است .
تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود فرا گرفته و بعد به تبریز رفته و
وارد دبیرستان شد و پس از مدتی پدرش خانواده را به تهران منتقل کرد و محمد
نیز به تهران آمد و به شغل دندانسازی مشغول شد و پس از مدتی در کرج عطبی
دایر کرد و مشغول کار شد .
اثلبيان علاقه زیادی به شعر گفتن به زبان ترکی دارد و اشعاری بسیار
باملاحت و بامضامین خوب سروده است .
از اوست :

آیریلار

مه جمالین کۆرمه‌سم ، روحوم بدندن آیریلار
آیریلیقدان کوئیا جانیم بو تندن آیریلار
ای پریوش حسرت دیدارینا وورغون کؤنول
سورگونه اوخشار کی ، حسرتله وطندن آیریلار
هجردن بوخسته کؤنلوم ، نی کیمی افغان ائدر
سانکی بیر بیچاره بولبول یاسمندن آیریلار
بخته‌ور او کس دی کی ، سنله حیاتی شیر ائدر
بختی دو نموش دور او کس ، بیر لحظه سندن آیریلار

فکر وصلین مشک تک خوشبو ائدر کن جانیمی
 هجر دن آهو کیمی ، کونلوم ختن دن آیریلار
 وصلینه ال تاپماسا بیچاره «اثللبان» نیله سین ؟
 بیر قوشا بنزهر کی ظلمیله چمن دن آیریلار

وطن نغمه‌سی

عؤمروم بویو ، من سویله میشم تبریزه جانان
 گول غنچه‌سینه ، سویثرینه ، وئر میشم آل قان
 ایستهر بو کؤنول بیرده گئدم تبریزه مهمان
 تسکین تاپا هجرینده مگر قلب پریشان
 ای تبریزیم ! ای دوغما آنام توپراغی ، یو کسل
 هجرینده چکیبدیر اوره کیم ناله و افغان
 پروانه اگر شمع اودوما یاغماغا خوشدور
 منده سؤیرم یوردوما جانییم اولاقوربان
 تبریز اولاجاق صحن گولوستان بیلیرم من
 هر گوشه‌سینه رشک ائده‌جک روضه رضوان
 «اثللبان» دورولوب سن کیمی بیردوغما دیاره
 علت اودو کی قلبدن اولموش سنه حیران

ادیات اوجاغی ص ۵۵۷

حسرت

نامش ابوالفضل است حسرت تخلص می‌کند و در دهستان خشک‌ناب تبریز
در مولد استاد شهریار متولد شده و در سال ۱۳۲۵ هجری شمسی به آذربایجان
شوروی رفته بود او شاعر با ذوق و شیرین‌زبان و در اشعارش مضامین بکر زیاد
است. قسمتی از اشعار او در جواب حیدربابای شهریار است:

یورد و موزون خزان و ویران چو لوئردن

باهارینا حسرت قالان گولومدن

ائل‌لرینین باغلی قالان دیلیندن

استاد لارین استادینا سلاملار

تورباغینین اولادینا سلاملار

شهریاریم شهریارلار ناجیسان

اوره‌ک شکار ائتمه‌یه قئیقاچیسان

مرده شیرین نامردلره آچیسان

الماسلارلا یازیلیمیش بیر اثر سن

ظالم‌لری قلینج‌کیمی کسه‌رسن

اثر یازدین هئچ بیلیم‌رم توپ آتدین

ایل‌لر بوی‌ی یاتانلاری اوی‌ساتدین

یارامیزین کؤز مه‌یینی قوپ‌سارتدین

«کَهف» اوچوب تورقیریلیب گؤزومدن

اوقانیرام من باخاندا نوزومدن

دولايىدا سىرە چىنخان كوئىلىرى
 باش آشاغى دوروب باخان كوئىلىرى
 كۆرەك زويوب سنى يىنخان كوئىلىرى
 مەن دە باخىب اوزاقلاردان كۆرۈرم
 سئل آخىدان بولاقلاردان كۆرۈرم
 يارپاق كىمى كولك قىرىب بوداقدان
 چىرىپا - چىرىپا آشىرسادا مەن داغدان
 دىزىلىرىن اوباشىندان اوزاقدان
 ئوز باغچامى ئوز باغىمى كۆرۈرم
 حىدر بابا شاھ داغىمى كۆرۈرم
 داشلى بولاق يىر سئل كىمى داشايدى
 كۆز ياشىمى ئوز سويونا قوشايدى
 شىلىدىن دە سەندىن دە آشايدى
 سىنمە كى بو داغلاردا آخايدى
 زىندانلارى ، چىرلىرى يىنخايدى
 آيرىلىغى خىلە ايلە سالىدىلار
 وصلە چاتىب ئوزلىرى ذوق آلدىلار
 ئوز ائويمە مەنە حاكم اولدىلار
 قەسەم كۆزەللىگىن اوجوندىان
 قىزىل اوستە ئولدىلارلىرى آجىندان

بالیق کیمی اوره کیمین دیلی یوخ
 عصراری گؤزله میشم ایلی یوخ
 بیر سازیم وار قیریق - قیریق ئیلی یوخ
 هنج بیلیمیرم اونئ نجه چالیم من
 یئر اوزونه قیامت لر سالیم من
 یکی دیگر از غزل های اوست :
 ظلمله اولدی خزان گوللری حیدر بابائین
 آه چکیب ناله ائدیر یئللری حیدر بابائین
 آیلاری دارد اقالیب گوللری ظلمتده گنجیب
 گؤزله بیر بایرامینی ایللری حیدر بابائین
 قوشلارین اوچدی یو و اسی چمنی توتدی دومان
 بور و نوب آغ کفنه چوللری حیدر بابائین
 چن تو توب قله سینی گؤزلری یوللار د اقالیب
 نوباهار ایسته بیر او ئئللری حیدر بابائین
 گؤزلریم هجران الینده ایکی قان چشمه سیدی
 بیخا جاق غیر ائوینی سؤزلری حیدر بابائین
 آچا جاق شیرینی بیله آغیر زنجیردن
 کوجله فرهاد کیمی اللری حیدر بابائین
 باغ رینا با سماق ایچون او غلونی یعقوب کیمی
 آچیلیب حسرتیله قوللاری حیدر بابائین
 کتاب شهریار ص ۱۲۹

موسوی

نامش میرحمیدغیائی متخلص به (موسوی) است. مولف محترم کتاب میانه دروازه‌ی آذربایجان در مورد او چنین می‌نویسد:

«یکی از شعرای معاصر که در قید حیاقتد میرحمیدغیائی متخلص به موسوی فرزند حاج میراحمد است و بسال ۱۳۲۵ در میانه متولد شده است اشعار موسوی بطور کلی از بسیاری از شعرای معاصر تاثیر پذیری دارد و در سرودن رباعی بسیار توانا است و دیوانی بصورت رباعی در مدح علی بن ابی طالب (ع) سروده‌اند که در کمال حلاوت و زیبایی بردل می‌نشیند.

موسوی کار شاعری خود را از پرداختن به مرثیاتی حسین بن علی (ع) آغاز کرده و دیوانی به زبان ترکی در ذکر مصائب حسین و یارانش انشا کرده است. اشعار موسوی از روانی و گوارایی خاص برخوردار است و اخیراً کتابی در وزن و قافیه‌ی حیدر بابای شهریار سروده که حقیقتاً توانایی و استعداد خود را در فروریختن به عمق فرهنگ عامه و بازگو کردن آداب و عادات و سنن جامعه‌ی خود به بهترین و جهی نشان داده است و این کتاب بزودی تحت عنوان (دیلن داغ) منتشر خواهد شد. ضمن آرزوی موفقیت بیشتر برای این شاعر جوان و خوش قریحه بعنوان نمونه ابیاتی چند از اشعار نامبرده در ذیل درج می‌شود، چکامه‌ی زیر مربوط به زادگاه شاعر است.

منم میانه که از خاک پاک ایرانم	میان مشرق تبریز و غرب زنجانم
منم میانه که در سرزمین آزادی	یگانه مهد گرانمایه‌ی دلیرانم

منم میانه که دارم به سینه صد گنجی
 منم میانه که چندین محرر دانا
 منم میانه که در شاهراه مذهب و دین
 منم میانه که افدر صحایف تاریخ
 منم میانه که شهر سبای بلقیسم
 منم میانه که تیمور لنگ خون آشام
 منم میانه که از قرنهای عهد قدیم
 منم میانه که در قلعه‌های قافلانکوه
 منم میانه که در آسمان مشروطه
 منم میانه که آزاده‌ی چو غفار خان
 منم میانه که در عهد شاهی قاجار
 منم میانه که سنکر شدم به جانبازان
 منم میانه که در پهن‌دشت کوه و فلات
 منم میانه که گر سرخی رخم پرسی
 منم میانه که هر لحظه خون دل خوردم
 منم میانه که افتاده‌ام ز چشم وطن
 منم میانه که سر گشته‌ام چو سیر فلک
 منم میانه که در این بساط پهناور
 منم میانه که در منجیق تنگ زمان
 منم میانه که در عرصه‌ی نبرد سپهر

کنوز معرفت بزم اهل عرفانم
 بود براه ادب کودک دبستانم
 مطیع منزل و پابند حکم قرآنم
 بسان نیر تابان مدام رخشانم
 شرار آه جگر هدهد سلیمانم
 ز راه فتنه شده چند ماه مهمانم
 به سرزمین وطن حامی و نگهبانم
 عیان ز قلعه‌ی دختر دلیل و برهانم
 همیشه جلوه کند کو کب در خشانم
 به لاله‌زار وطن بود سرو بستانم
 به تر کمن چایی شد بسته عهد و پیمانم
 از آن بود به اقالیم سبعة رجحانم
 ز لاله‌های فتوت پر است دامانم
 به خون پاک شهیدان عشق غلطانم
 ز رنگ عشق چو در خوشاب الوانم
 همیشه از نظر روزگار پنهانم
 در این مدار هوس نیست حد و پایانم
 به گوی گردش دور زمانه چو کانم
 چو نی شکسته دل و زار زار و نالانم
 غریق سیل سرشک است فوج مژگانم

منم میانه که با اینهمه مرقی روز
منم میانه که فانوس خانه‌ی صبرم
منم میانه که با این همه فرازونشیب
منم میانه که تا صبحگاه یوم نشور
منم میانه که در در که ربوبیت
منم میانه که صدها سخنور گمنام
ابیات ترکی شاعر که بصورت جناس سروده شده و بایانی نام دارد بسیار
جاذب و در خور توجه می باشد .

ئولدورور یارای منی
قورخورام قلم قاشی
تاپشرون یارای منی
آرادان یارای منی

* * *

سیزیلدا سا یارالار
قزل کلین دسته سین
اورک باشین یارالار
یار الیندن یارالار

* * *

هارایالارام آی کوزل
بیر کونوه دوزمورم
اولدوز کوزل آی کوزل
نجه دوزوم آی کوزل
موسوی قطعات پخته و روان دارد ، ابیات زیر از اوست :

می برد رونق جوانی را
آنچنان عمر می شود ضایع
هردم این مادر سیه پستان
برف در آفتاب تابستان

* * *

عشق فرهاد کوهکن بنگر
نقد جان بذل کرد بردیدار

آنچنان خفته در لحد شیرین تا قیامت نمی شود بیدار
 میر حمید موسوی تالینقلی چند دارد که کتابهای زیر از آنجمله اند :
 دیوان رباعی در مدح مولای متقیان علی بن ایی طالب (ع)، گلستان کربلا
 به زبان (ترکی) بوستان کربلا بزبانهای (ترکی و فارسی) هر دو در مدایح
 و مرثیاتی حضرت سیدالشهدا (ع) فرهنگ بهایی (فارسی که مربوط به تاریخ
 پیدایش و احکام پوشالی بهائیت است) و (دیلنن داغ) و (بندی بلاغ) هر دو در
 وزن حیدر بابای شهریار و بالاخره بلیاتیلار (به سبک بایاتیهای مرسوم و مشهور
 در میان مردم عامی است .

کتاب میانه دروازه‌ی آذربایجان ص ۲۲۴

واثق

نامش قربانعلی اجلی فرزند محمدعلی متخلص به واثق در سال ۱۳۱۸ ه. ق.
 در میانه متولد شده است . مولف محترم کتاب میانه در مورد او چنین می نویسد:
 دوره تحصیلات ابتدایی را در میانه و متوسطه را در دبیرستان رازی به
 اتمام رسانده : سپس راهی تهران شده اند .

ذوق سرشار از هنر و لطافت و طبع روان وی باعث گردید که سه هنر
 خطاطی، نقاشی، شاعری را استادانه با هم درآمیزد و در واقع در هر سه هنر
 سرآمد و شایستگی خود را به اثبات رسانده تا در سلك ادبا و عرفا درآید .

وی سرودهای دلنشین و ابیات جذاب و زیبا و روان دارد که خواننده را
 با سوز و کدازها و استعارات بسیار ظریف و بکر روبرو می سازد .

وائق در انجمن (باغ صائب) همکاری داشته و یکی از چهره‌های این محفل ادبی بود. تابلوهای زیادی از آثار خطاطی و نقاشی وی در برپایی نمایشگاهها بارها به معرض نمایش گذاشته شده است.

ایات زیر ذوق و استعداد ایشان را در سرودن شعر بوجه شایسته نشان می‌دهد.
چون کل پزمرده از خاطر فراموشیم ما

سوگوار مرکه خویشیم و سیه پوشیم ما

از ملامتهای این مردان دور از مردمی

سینه مالامال فریاد است و خاموشیم ما

دل زدست سفله‌خو مردان بخون آغشته شد

روز و شب با درد و رنج و غم هم آغوشیم ما

تلخ گردد کام کردون ما ابد داند اگر

کین چنین از باده‌ی محنت قدح نوشیم ما

شکوه و درد و غم و آه و فغان و حسرتیم

چون طنین ناله‌ی افتاده در گوشیم ما

صورت ما سیلی غم خورده از دست سپهر

هر شب ای افلاکیان، شرمنده از دوشیم ما

شهرت رسوایی ما رفت و عالمگیر شد

بهر کسب آبرو بیهوده می‌کوشیم ما

نیست دیگر احتیاجی بر می و میخاله‌ها

تا ز درد باده‌ی عشق تو مدهوشیم ما

گر چه (وائق) عاشقیم و شهریار عاشقان

پاکبازان را غلام حلقه در گوشیم ما
وائق شغل دبیری انتخاب کرده و تحصیلات عالی را در دانشکده‌ی هنرهای
زیبای تهران با تمام رسانده و در سرودن غزل سخت پیرو استاد حافظ و شهریار
آخرین بازمانده‌ی غزلسرایان ایران است و رنگ اشعار وی از این دو متأثر است.
وائق چنان شیفته‌ی لقای استاد شهریار بوده که در يك نشست کوتاه،
سیمای استاد را چنان با مهارت و زیبایی بروی کاغذ می‌آورد که مایه تعجب و
حیرت استاد می‌گردد و استاد بصورت ارتجالی این دو بیت را در ستایش هنر
وائق می‌سرایند:

عکس من وائق کشیده نخل من باسق کشیده
عاشقم من لیک معشوق دست از این عاشق کشیده
کتاب میانه دروازه آذربایجان ص ۲۱۹

ناصری

من فردین ناصری فرزند مقصود ناصری متولد ۱۳۴۶ در خانواده‌ای متوسط
در شهرستان میانه دنیا آمدم مراحل مقدماتی تحصیلاتم را در سه مقطع ابتدایی
(امیر کبیر) راهنمایی (مطهری) و دبیرستان (امام خمینی) در سال ۱۳۶۵ به اتمام
رسانیدم و در همان سال وارد دانشگاه صنعتی اصفهان شدم و در رشته مهندسی
نساجی شروع به تحصیل کردم و در واقع رشته اصلی من فنی می‌باشد.
در مورد افکار ادبی‌ام تحت تأثیر مستقیم اندیشه‌های غنی استاد محمد -

حسین شهریار قرار گرفتم و توانستم اشعاری به زبان ترکی و فارسی در شکل‌های کونا کون بگویم.

بطور کلی احساس شعر در من در مواقعی بروز می‌دهد که تحت تأثیر حوادثی احساساتی شوم (خوشحال و غمگین) روی همین اساس احساس می‌کنم که توانایی بیان شعر در من نه خودآموزی بلکه باطنی و فطری است که در ضمیرم است. و فخلص خودم را در شعرها «ناصری» می‌نامم.

من قطره‌ای از سخنودان آذربایجان و میانه می‌باشم و در پهن دشت این بی‌کران بسیار حقیرم.

تصمیم دارم تحقیقاتی در زمینه افکار استاد شهریار و تأثیرات کونا کون افکار ایشان بر وجدان ادبی امروزی بنمایم البته اگر خدا فرصت دهد.

آهنگ بلا

تو در سبزار بهار رسیدی و در اوج بهار رفتی
تو همچون دانه‌ای که بر پهن دشت بی‌کران
به امید شکوه روئیدن

و به یاد حیات بخش خورشیدت

نواى بقاء داری و هواى بلا

تو نازی در منظر عاشقانت

و سازی در دست زمانان چرا؟

سخن از خاک رفتن و دوباره روئیدن

بی‌تاب این کوه کوهی

این دشت دشت بلاست ای پر سیمرخ
 این دشت ، دشت رجاءست ای باور امکان
 کهی آهنگ ایماء بر این قافله
 شتابان کن
 که ما سودای سفر داریم
 دانشگاه بهار ۶۸

آوای درونی

تا که بر ما بگذری جلوه‌ات آئینه‌ی فردای راماند
 دسته دسته جسم خونینت خنجره‌های نای راماند
 بسوی محراب ز آن وقت پروا بگنری
 خاطرات امیر ذوالفقار : مولای راماند
 نمی‌دائم عاشقانه بودند یا همچو شمع سوختنت
 چرا فرجام آن لاله زیبای راماند
 بیم هستی تشنه‌ی آب حیاتم می‌نپرسم
 تازه تازه چشمه‌ام کوثر والای راماند
 بازم از ایثار تو ، التیام زخم تن کردی
 نه ایثار که اخلاص تو عفت زهرای راماند
 بیچاره دیوانه‌ات تا تو بیند ترک سر جوید
 آری ، آری دیوانه‌ی تو پروانه زیبای راماند
 درنگاه هر بیقرار شکوفد منظر او ناصری
 نگاه ما بردامنش پریشان خاطر تنها راماند
 پائیز ۶۶ دانشگاه

مباد

مهاباد یکی از شهرستانهای آذربایجان غربی است از شمال به دریاچه ارومیه و دهستانهای شهرستان نقده و از جنوب به بانه و از مغرب به شاهین دژ و میاندو آب و از باختر به مرز ایران و عراق محدود می‌باشد.

سابقاً مهاباد بنام ساوجبلاغ نامیده شده بود.

اهالی مهاباد مردمان زحمت کش و شجاع و غالباً کشاورز هستند.

آب این شهرستان از رودخانه مهاباد و سردشت بادرین آباد سیمین رود و چشمه سارها و برف و باران تامین می‌گردد.

ارتفاعات کوههای مهم این شهرستان بشرح زیر است.

کوه سرستان که ارتفاع آن ۱۸۱۲ متر است.

کوه قصریک با ارتفاع ۲۴۲۴ متر.

کوه قیزقاپان سلسله جبالست که مرز ایران و عراق را تشکیل داده و ارتفاع آن ۲۹۵۴ متر است.

شعرا و سخنوران معروف بشرح زیر از این شهرستان برخاسته‌اند.

آواره

ملاحمد فرزند ملا محمد امین همه‌وند، از اهالی دهکده شلماش سردشت به سال ۱۳۵۳ ه.ق. متولد شده و نزد پدر تحصیلات خود را شروع کرده و پس از آن وارد جرگه طلاب دینی شده، از این آبادی بدان آبادی و از این مدرسه به آن مدرسه در مناطق مختلف کردستان راه یافته و تحصیل خود را با کمال جدیت ادامه داده است.

آواره اسانی فاضل، آگاه، متدین، باحمیت و مردم دوست بوده و در همان اوقات تحصیل از مشاهده وضع نابسامان طبقه محروم و به طور کلی اختلاف طبقاتی و ستم و زور گویی هیات حاکمه رنج می برد و خون دل می خورد، سرانجام تصمیم گرفت جهت مبارزه با این اوضاع فاجعه‌بار مردانه قدم کند و به فعالیت سیاسی بپردازد و از هیچ‌گونه فداکاری در راه رستگاری ملت خود دریغ نورد. آنگاه در حزب دمکرات کردستان آذربایجان نام خود را ثبت کرد و در سال ۱۳۸۷ ه.ق. با سایر کادر فعال حزب از عراق به کردستان ایران برگشت و در نواحی سرحد و بانه و آلان و چند جای دیگر به گشت و گذار فعالیت‌سیاسی پرداخت و طبقات محروم و مستضعف را با هدف حزب خود آشنا ساخت.

آواره در میان رنجبران کردستان پایه‌ارجمندی داشت و بسیار مورد احترام آنها بود، زیرا او مردم را نسبت به ظلم و ستم درباریان و طبقه حاکم و فئودال روشن کرده بود، به زبان ملت شعر می گفت، سرود می گفت و در میان مردم پخش می کرد. و آنها هم به جان و دل خریدارش بودند گفته‌ها و سروده‌هایش را حفظ می کردند.

اینک نمونه‌ای از آثار او به نام: هاداری تو و تنه و اینکی ناوچه‌ی

سهرده‌شت:

بی خانوو زه وی و زارم

دورمه خیر، نزمیک له شهر

ژیمانم پر مه ترسیله

شهرمه فده‌ی خه لکی دی و شارم

تو و تنه و اینکی هه زارم

بی بول و باغ و بزن و مهر

متالم روت و برسیه

قه‌رزارم و ده‌ده دارم

روم یه بیجمه نیوخه لك
 خه لكی پی وایه ته مبهلم
 به لام چبکه م، چاره ده شم
 هه ركات گوتیان سفری ساله
 خوم و خیزان، که وره و بچوك
 هه له ده به نین لیره وله وی
 یا قوره کاری و خشت برین

* * *

وابه هاره، ده ر که وت گول
 به کاسن، پیعه ره، به پاچ
 نه و جا توشه قل پی ده کری
 ده و روز جاریك ئاوی ده وی
 بزاری چه ند ناخوش و ورده
 شه و روزخه و ناچیته چاو
 زه ویه که م بوره، دیر بکه م
 به شو برین و و ده و ده خه ت
 دیر او هه لدان، خا کاو کردن
 ناخوشه تو و قن چه قانندن
 له ئاو داشتن سستی نه که ی
 نوده ی پشک و بزار بره

بی بهر که و پیلای بی که لك
 بی که سب و کار و چه به لم
 خه رمانم زوره و بسی به شم
 واده ی جوت و کشت و کاله
 راده به رین و ده کوچه لوك
 به لک و کار یکمان ده س که وی
 یا جومه و زه وی هه لدرین

جی که خوش ده کری بوشه تل
 به چنگ و تینوک و به قاج
 به چیلکه و چال سه ری ده کری
 تاشین ده بی و ده ده که وی
 پیشه ی کورو کنیری کورده
 که نکگی به رم ده که وی ئاو
 نه و مک سیس بین شه تله که م
 کیلان ده گانه پینج که رت
 کوره کچ و ده کو و ده کردن
 هه لتر و شکان، پشت چه مادن
 تاده کوری و شکی نه که ی
 جهر که بره، بزار بره

واپو کول کسرا، ئاودرا له دووره وه به رچاو کسرا

* * *

لایه لایه‌ی دایکیکی دلسوز بو کورپه ساوايه که‌ی

روله کورپه کهم ئارامی کیانم خونچه‌ی کولزاری باغچه‌ی ژيانم

جگه‌ر گوشه کهم به ره‌می ژینم سه روهت و مالم، ئایین و دینم

هیزو ته وژم، بینای چاوانم هاده‌فگی به‌زهی روژو شهوانم

هه‌ی لایه لایه کورپه‌ی ساوايه

کویر بی‌ئه و چاره‌ی به تو هه‌لنایه

هه‌ر چه‌ن تود کری چه‌ر کم که‌بایه من بو تو چونم، توش بو من وابه

توشا کولی جوان، من پاسه‌وانم نازت ده کیشم هه‌تا ده‌توانم

دایک ئه‌و کانه‌ی دلی ده‌سره‌وی که کورپه‌ی ساوای بی‌خه‌مه‌ره که‌وی

یان به‌بزه‌ی لیسو، به‌خه‌نده‌ی زاری ئالو گوریان کا گریان و زاری

هه‌ی لایه لایه کورپه‌ی ساوايه

قه‌ضات له کیانم ئاقانه‌ی دایه

هه‌تا ئیستا که من‌دالی و وردی خه‌لف و نه مامی بیستانی کوردی

شلکی، ناسکی، نه‌ت داوه بای بال ده‌زت نه کردوه په‌روخت و خال

بی‌زمان، بی‌بیر، بیهوش و طاقت خه‌مبارم ده که‌ی به‌گریه و زاقه‌ت

به‌لام به‌هیوای دواروژم ساده‌ی نه که‌ی روله کیان ره‌نجم به‌باده‌ی

هه‌ی لایه لایه کورپه‌ی ساوايه

دایه‌ت مانده‌وه بوچ خه‌وت نایه ؟

هیسدام زور پیته وهك باب وكاكت بیسه سه ربازی نه ته وه و خاكت
 به خیوت نه کهم به گیان و به دل نه که ی بترسی وله هیچ بکه ی سل
 زاناو خوینده وار ، چاو و دل تیر بی روزی نه نگانه پلنگ و شیر بی
 لایمکی گودج و خاوهن هوش و بیر نه ترسی له به ند ، له کوت و زه نجیر

هه ی لایه لایه روله لای لایه

کورپه م دوا روژ لای ئازایه

کورم! تو کوردی ، تو بیچوه شیری نه ته وی کاوی ئازاو دلیری
 باب و بایرت ، خزم و کهس و کار زوریان کیشاوه مه بنهت و ئازار
 بو پاریز گاری فامووس و مالیان قهت رانه وه ستاده س و گوبالیان
 توش وهك ئه وان به ، نه ترس و نه بهز باژی کیسوی به ، نهك که وی قهفهز

هه ی لایه لایه روله لای لایه

هیسوای دواروژم له ده س تو دایه

دواوین مه لا ئاواره تاریخ مشاهیر کرد

ج ۲ ص ۳۸۵

ابن الحاج هزار میردی

علامه شهر و دانشمند نحریر ، عارف نامی و استاد کلامی ، ملا محمد -
 فرزند حاج حسن مشهور به «ابن الحاج» متولد روستای سنجوی از دهات سردشت ،
 از محدثین و متکلمین بزرگ است که به علت تبحر در علم کلام به «علامه» -
 کلامی شهرت یافته است .

وی تحصیلات خود را ابتدا در زادگاهش شروع کرد و پس از آن به سیر

و سیاحت پرداخت و از هر گوشه‌ای توشه‌یی و از هر خرمنی خوشه‌ای فراهم آورد، تا اینکه به حد کمال رسید. پس از اخذ اجازه به سنجوی برگشت و مشغول تدریس شد. اما چندی بعد به آبادی هزار میرد از روستاهای اطراف سلیمانیه مهاجرت کرد و تا آخر عمر همانجا می‌زیسته است.

جمع کثیری از فضلا و دانشمندان بزرگ، از شاگردان این استاد فرجاد بوده‌اند، از جمله ملا عبدالله بیتوشی و شیخ معروف نوده‌ی برزنجی که شرح حال هر دو در این کتاب خواهد آمد.

شاعری در توصیف ابن‌الحاج گفته است:

حلا محمد آنکه ز دریای علم خویش

گوش زمانه پرز در شاهوار کرد

ذکری چو ذکر او نبود در هزار ذکر

مردی بسان او نبود در هزار مرد

تألیفات ابن‌الحاج: ۱- ایقاد الضرام علی من یوقع طلاق العوام: تألیف

سال ۱۱۸۶ ه.ق. ۲- محاسن الغرر: در شمایل حضرت رسول و شرحی بر آن.

۳- رفع الخفا: در شرح ذات‌الشفاء ۴- رساله فی الاکراه الشرعی

۵- حرمة المتعه ۶- حواشی بر سیوطی نحو ۷- تعلیقاتی بر نخبه‌الفکر فی

مصطلح اهل‌الایثر.

ابن‌الحاج منظومه‌ای به زبان کردی دارد به نلم مهدی نلمه که در ۱۱۷۶ ه.ق.

آنها نظم کرده است این منظومه مسمطی است شامل ۶۴ بند و هر بند آن دارای

چهار مصراع که قسمتی از آن را در اینجا ذکر می‌کنیم: این قسمت مربوط

است به بیان اشراط الساعه: یعنی علامات آخر الزمان:

چیش نازان ده که روکاس	هر ده‌مین اشرار الناس
لی و ده‌گرن ته‌رقه‌تی	پیرمان ده بیتنه الخناس
ده یالکاته عه‌بدی نه‌وئان	خوده کلبه شه یخی زه‌مان
هلاوار له‌به روی غه‌قله‌تی	نمخه‌یرده زانن، نه‌ئحصان
تغخی صوری نه‌کا ئیظهار	یشرافیل به‌نه‌مری جه‌بیان
همو و ده‌مرون به‌صه‌یحه‌تی	چی دبیین ده‌نگی کویار
الله ده بارینی باران	چل سال ده‌بی چول ویران
نه‌جساد ده‌روین به‌قودره‌تی	هه‌ربه شیبهی مه‌نی ئینسان
همو ئینسان قایم ده‌بی	نه‌غخی دووم که، رادمبی
له‌به‌ر حیرت و ده‌هشه‌تی	نه‌سه‌رقه‌بری هایم ده‌بی
بوجه زایی خه‌یر و شه‌ری	ده‌یان نه‌ژون بومه‌حشهری
ده‌کیشی آه و ده‌سره‌نی	هه‌ر که‌س غه‌می دیته‌به‌ری
تغدیرو ده‌بوو که و نه‌فیتروت	به‌حشی عیسای عالی روتبه‌ت
ده‌که‌ل باقی عه‌لامه‌تی	به‌هه‌شتادی قدتمت
نه‌وجا کوتا بکه‌ین که لام	خه‌تمی عه‌لامه‌تان نه‌مام
خه‌لاسن کله قیامه‌تی	نه‌رجوو له‌رب ذی‌الانعام
دل پر له‌غم و بیهوشی	نه‌قلم کرابه‌ناخوشی
بعد الف و مائتی	له‌ته‌ئریخی حه‌فتا و شه‌شی
به‌له‌قطی کوردی زورفصیح	نه‌ظم کردبغه‌ولی صه‌حیح

بو موصفان لالشخیخ
 نه‌زم محمدی دل‌ریش
 پهرده‌ی غه‌مان دایم له‌پیش
 وه‌قتی ده‌چینه‌ی زیر‌کلی
 وزه‌که‌مه‌نجیلی پرده‌کولی
 بو ئینتفاعی عامه‌تی
 حال‌وه‌کی حالی ده‌رویش
 له‌به‌ر خه‌وفی عاقبه‌تی
 غه‌مم زورن له‌سه‌ر دلی
 له‌خوای ده‌خوایین راحه‌تی
 ابن‌الحاج حدود هشتاد سال زندگی کرده و تا حدود سال ۱۱۹۹ ه.ق.

حیات داشته است.

ده‌ته‌کافی نه‌ده‌بی کوردی، استاد علاءالدین
 سجادی بغداد ۱۹۷۸ م ص ۷۲ - ص ۸۰
 وهامش کتاب البیتوشی شیخ محمد خال -
 تاریخ مشاهیر کرد ج ۱ ص ۲۵۶

ادیب زندی

نامش ملا رسول فرزند صادق فرزند خلیفه عبدالرحمن در سال ۱۲۹۱
 ه.ق. ۱۲۵۳ ه. ش. در دهکده «شاولی» متولد شد و از شاگردان وفایی
 مهابادی است.

مؤلف تاریخ مشاهیر کرد مجلد دوم چنین می‌نویسد:

ادیب انسانی خوش‌سخن و خوش‌قلب، سنگین و متین، سخی و مهماندوست
 و خوش‌خط بوده و گذشته از ادبیات با طبع قدیم نیز آشنایی داشته، و در
 صنعت نجاری و آسیابابی هم دارای سر رشته بوده است، به زبان فارسی و عربی

و کردی اشعاری دارد و دیوانی از وی در اربل به چاپ رسیده است. ادیب در ۱۲ جمادی‌الاولی سال ۱۳۵۱ ه.ق. در آشنویه درگذشته است. اینک اشعاری از ادیب (مسمط کردی):

روت شه مسی ته موزه‌هه موپرتابش و تاده
 نه کریجه بی چین چینله روت په خشن و به لاره
 حه یرائی دمه تم به مه نهل شوشه گولاره
 قوربانی دوزولفت که ده لی سونبولی خاوه
 مه یلت نه وه چهن روزه له سه روه عده نه ماهه
 روزی نیه مه ستانه که عه هدی نه شکینی
 وه ک کاهرو با نه و دلی مسکین نه رفینی
 وه ک قهوس و قه زح سانی به رگی نه نوینی
 بی کیان، به ده نی خسته جه که را بوچی ده مینی
 وه ک شوشه ی تاسک دلی بیچاره شکاوه
 بیم فهرمو گونا هم چیه نه ی سه روی دلارام
 چیدی مه که دلره نجه نه سیری منی ناکام
 کوا طاقتی نه وجه وره هه مو تاب و توانام
 نه بروی که چت حالی ده می مهر کی نشان دلم
 نه هدیدی سه ری تیری مو زلفت به عه لاره
 ناواره و به دبه خت مه که ره وامقی عه ذرام
 له ومه مچده کن کوشته و سه ر که شته بی له یلام

غهرقی غم سه و حاسه روئا شوفته و شه یدام
 بو دانه بی خالت به فریب چوم دلی کیشام
 سه رتا سه ری ده وری قه مورت دانه و داوه
 سیوی چهنه که ت ئاوی حیات و چه هی زه مزوم
 نهی کیانی عزیزم به قدای نه و سه رو په رچهم
 نه و رو که ده لیم خاکی هه موده و سه سرم کهم
 پرسیم : چیه ؟ ده زمانی پرینی دلی پر خهم
 فرموی : که ده وای سه خته «نه دیب» کاری ته واره
 غزل :

چاره که ت مه سته به ناحق فیری مه یخانه ی مه که
 لی که ری مه خموری به زمی دور دی به یمانه ی مه که
 زولفی سازاوت ده سا ته رتیب و چینی تیک مه ده
 حه یفه توشی چه وری ریشو کیشی لهر زانه ی مه که
 په رچهمت چی ناشیانه ی بولبولی طه بی منه
 چونکه کیشکچی شه ده، تومه نعی هیلا نه ی مه که
 که مرده نم پی خوشه حلقه ی تایی طه قافی زولفه که ت
 چاره کهم ئیتیر حه والهی طه وق و زولانه ی مه که
 دل به مه یلی خوه ی ده میکه عاشقی بالا که ته
 تو خودا مایل به غه یری خوت و بیگانه ی مه که

همراه نه‌دل تو دلت بر دلم به نازی چاره که
 نازم فیری راه و رسمی طبعی به روانه‌ی مه که
 عاشقی خونچه‌ی دلمت تا که‌ی دمی نادره‌ی
 مه حرمی رازه حواله‌ی چول و وه برانه‌ی مه که
 خوت ده زانی وه که «نه‌دیب» که س به‌ده کی پی تا کری
 وا به رسوایی له نادرتم خه لقه نه‌فسانه‌ی مه که
 تاریخ مشاهیر کرد ج ۲ ص ۱۹۲ دیوان
 ادیب چاپ اول

بسام کرد

بسام ، نخستین شاعر کردی است که به فارسی شعر گفته و در روزگار
 فرمانروایی یعقوب لیث صفاری (متوفی به سال ۲۶۵ ه.ق.) می‌زیسته است . در
 صفحه ۲۱۱ تاریخ سیستان چاپ اول تهران چنین آمده است : بسام کرد از آن
 خوارج بود، که به صلح نزد یعقوب لیث آمده بودند ، چون طریق و صیف بدید
 اندر شعر ، شعرها گفتن گرفت و ادیب بود و حدیث عمّار اندر شعر یاد کند :
 هر که نبود اوی به دل متهم بر اثر دعوت تو کرد نعم
 عمر ز عمّار بدان شد ببری کاوی خلاف آورد تا لاجرم
 دید بلا بر من و بر جان خویش گشت به عالم من او در الم
 مکه حرم کرد عرب را خدای عهد ترا کرد حرم در عجم
 هر که در آمد همه باقی شدند باز فنا شد که ندید این حرم

مرحوم ملك الشعراء بهار، در كتاب سبك شناسی ج ۱ نوشته است :
 «قدیمیترین اشعار فارسی که در خراسان و سیستان از طرف حنظله
 بادغیسی و محمد بن وصیف سکزی و بسام کرد خارجی و غیر هم، گفته شده به
 زبان فصیح دری بود.»
 بنابر این بسام، نخستین کردی است که به فارسی شعر گفته، و دومین
 یا سومین کسی است از میان ایرانیان که شعر فارسی را سروده است.

تاریخ سیستان ص ۲۱۱ سبك شناسی ج ۱

ص ۲۱

ثانی

نامش عبدالله، فرزند علی که در شعر «ثانی» تخلص می کرد. پدرش
 مصطفی صافی شاعر خوش قریحه و باذوق بود و به زبان کردی سوزانی شعر می گفت:
 قسمتی از اشعار ثانی به ضمیمه دیوان صافی به چاپ رسیده است. از اوست:

دلش چو، گولیش چو، که یاری گولعوزارم چو

نه ماعه‌یشم له کهل شادی، به تاراجی نگارم چو

به هاران فصل گول دایی، صدایی بولبول لهه‌ر لایی

کرینم ده‌فگی سه‌منتوره، که غونچه‌ی لاله‌زارم چو

چ پاشایی، چ ده‌رویشی، غمی عشقت نه که رفوشی

همیشه مه‌ست و مه‌دهوشی، که دوستی غم کوسارم چو

ضعیف و زه‌ردی پاییزم، له‌زستان یار کوتی زیرم

به‌تهن بیمار و دل‌ریزم، که هاوین هات به‌هارم چو

به‌داخی دهردی هیجرانی ، به تیری تیزی موژگانی
 وه‌های کرد و مه‌برسانی ، نه‌وا روحی ره‌وانم چو
 گوتم : «ثانی» له‌به‌رچی واکرفتار و به‌ریشانی ؟
 گوئی : بیچاره‌بوم، هه‌ستیم له‌ده‌س چو تا که یارم چو
 تاریخ مشاهیر کرد - ج ۲ ص ۹۰

جهان آرا

این بانوی با فضل و کمال و برخوردار از حسن و جمال دختر مرحوم ملانشأت
 پاوه‌ای است . او همسر علی‌اکبر خان شرف‌الملک اردلان بوده ، بعدها به جهت
 اختلافاتی که بین آنها بوجود آمد ، از وی جدا شده و با حبیب‌الله خان جاف
 وصلت کرده است : تاریخ وفات وی معلوم نیست ولی محقق است که تا دهه دوم
 قرن چهاردهم زنده بوده است . اینک نخبه‌ای از اشعار این بانوی شاعره که به
 شوهر نخستینش شرف‌الملک نوشته است :

قبیله‌م ده‌ماخم ، قبیله‌م ده‌ماخم
 نه‌مه‌نیدن ، نیه‌ن به‌زری ده‌ماخم
 دورجه تو په‌رده‌ی ده‌رون داخ داخم
 زه‌نجیر ته‌قدیر که ردن یاساخم
 که‌م که‌م که رده‌ن که‌م سومای چراخم
 په‌ژه‌مورده‌ن غونچه‌ی کولاله‌ی باخم

بهر که ندهن کلاف خه‌یاطه‌ی دیزم
 نمینه‌ن نه‌ر کس شه‌ه‌لای خون‌ریزم
 زه‌رده‌ن کول وهره‌ق کونای کولنارم
 که ساسه‌ن قوحفه‌ی مایه‌ی بازارم
 لیلین ئایه‌ه‌ی جام جه‌مینم
 قولاخین کالای بالای خه‌مینم
 ناره‌ واجه‌ن لال دورج به‌مائیم
 بی‌قوربه‌ن که‌وهر نوقل نه‌مائیم
 ئازیزم به‌گشت‌مه‌ نیت باری تون
 طانه‌ی ئه‌غیاران گشت سه‌ر کونه‌ی تون
 ئه‌ری بی‌خه‌به‌ر بی‌باک چه‌ ئه‌حوال
 ئه‌ری تیرئه‌نداز وهره‌روی دانه‌ی لال
 تا‌که‌ی تو چه‌نی به‌ ختم ئاسازی؟
 تا‌که‌ی های نه‌شون رای به‌د مه‌جازی؟
 تا‌که‌ی بنوشو زوخ‌زام چه‌رکه
 تا‌که‌ی بواجو؟ ئه‌ی خودا سامه‌رکه
 تا‌که‌ی ئه‌سرینم ئادپاش خاک بو
 تا‌که‌ی مه‌ناسه‌م به‌خش ئه‌فلاک بو
 تا‌که‌ی بواجان وهره‌شت و دهردا
 تا‌فته‌ی رسوایش کیشان وهره‌ردا

توخوا ذهللی وزکاری تا چند
 توخوا خه‌میننی خه‌مباری تا چند
 ده‌سوه‌سه‌ی دهرودن قیسه‌ شهو تا‌ک‌هی
 جه‌نگک چه‌م تا صوبج چه‌نی‌خه‌و تا‌کی
 خوداوه‌د ئامان و سه‌ن دهرده‌ر
 یا نه‌جات یا مهر گ‌ی یا وه‌صل دلبر
 ئیتیر نه‌مه‌نده‌ن ته‌وامای طانه
 جه‌ی فیشتیر عذاب په‌نهم مه‌نمانه
 جه‌ خه‌زانه‌ی غه‌یب تو چیش مه‌بو کم
 په‌روانه شادبو، شادوه شوله‌ی شه‌م
 بولبول نه‌ کیشو ه‌نی جه‌فای خار
 بی‌خه‌وف بگیلو په‌ی‌ویش نه‌ گولزار
 باری ئازیزم! شای تیرنه‌ندازان
 سهردار سپای که‌رده‌ن فه‌رازان
 دهرودنم جه‌ عشق بالات قه‌قنه‌س بی
 روحم چه‌نی روح پاکت په‌یوه‌س بی
 تا به‌روی مه‌رده‌ن یه‌ک‌لایه‌ک‌ دینم
 بزانه کیانم! کیانی شیرینم
 زندگی و مهر کم ئاما و لوای تون
 چه‌واسم جه‌سه‌رته‌فره‌قه‌ی رای تون

ماوام که رمه سیرده کهر ئیلاخه‌ن
 ده‌ماخم وه بوی هه‌وای تو چاخه‌ن
 تونی نازیزم ، تونی غه‌مخوارم
 هه‌رتونی یا‌گهی گشت کهس و کارم
 من‌په‌ی توویم که رد مه‌حبوس شاران
 مه‌هروم جه‌سه‌یران به‌زرک‌وساران
 په‌ی تو ده‌رومن پریش خاره‌ن
 کو‌چون شاه‌رخه‌م و نه‌م باره‌ن
 من باده‌ی حه‌سرت هیجرات وه‌ردم
 جه‌فات په‌ی من بی ، صفات په‌ی مه‌ردم
 جه‌ی‌وه‌ر کی‌یه‌ن یار دل‌دارت ؟
 دیسان هه‌رئه‌وه‌ن شه‌فای ئازارت
 خه‌ده‌نگ غه‌مزهی کام مه‌هرو به‌ردت ؟
 هه‌م بشو وه‌لاش په‌ی ده‌وای ده‌ردت
 جه‌یانه‌ی خالی ئیمه‌ت چ‌کاره‌ن ؟
 دنیا گشت په‌ی تو مینا بازاره‌ن
 قبیله‌م حه‌یفه‌ت که رد جه‌من ویه‌ردی
 خه‌یالی وه‌ی‌طه‌ور نه‌دل ئاو‌ه‌ردی
 من جه‌عومرویم نه‌ی دنیای فانی
 پام نه‌پان وه‌بان را‌گهی نادانی

چه تر ناموسم چه سه‌رئه‌فراشته‌ن
 په‌رده‌ی عیصمه‌تم هدر نک‌داشته‌ن
 به رزمه‌که رج‌ه‌لام صدای نام و نه‌نک
 شیشه‌ی مه‌عضومیم مه‌ده‌ر وه‌روی سه‌نک
 نه خودا به‌ردار ، نه به‌نده راضی
 نه فتوای شه‌رعن ، نه حو‌کم قاضی
 فدات بام په‌ی چیش په‌شیمانیت به‌رد
 چه‌ندسه‌و که‌قدت وه‌رد، چه‌قد جارعه‌هدت که‌رد
 ئه‌ر به‌یو جه‌لات سانی وه‌سالی
 وه‌بی ره‌ضای من نه‌که‌ی خه‌یالی
 ئه‌ر باخه‌ن، ئه‌ر مولک، ئه‌ر که‌تجه‌ن، ئه‌ر مال
 ده‌خلش هدر به‌نیون دارای که‌مه‌رلال
 خاطرت جه‌م بو دل مه‌ده‌ر وه‌دل
 په‌ی تو رازیان ئی باغچه‌ی پر کول
 یادداشته‌ای بو یسنده . حدیقه سلطانی
 ص ۱۷۹ تاریخ مشاهیر کرد ج ۲ ص ۴۹

سعید مهابادی

از عرفای نیمه اول قرن چهاردهم هجری قمری مهاباد است و در قریه
 غوث آباد خانقاه داشت و مردم را ارشاد می‌کرد و به شیخ کلباب مشهور بود .

«شیخ کلباب» که او را «بابا سعید» نیز می گفتند پیروان زیاد داشت و استاد خلیل نعلبندی مهابادی نیز مرید او بود.

نعلبندی به فرمان مرشدش بابا سعید شیخ مهاباد شد. عده‌ای از محترمین ارومیه نیز دست ارادت به شیخ کلباب داده و اغلب اوقات برای کسب فیض شرفیاب حضورش می گشتند.

در جنگ بین المللی اول موقعی که «عمر سعید پاشا» با نیروی عثمانی وارد مهاباد شد آن مرحوم را به اتهام ناروای همکاری با قوای تزاری روسیه در روز عاشورا بدار آویخت.

شیخ بزرگوار طبع موزون و لطیفی داشت و می گویند او واقعه شهادت خودش را پیشگویی کرده و گفته بود که «مانند جد بزرگوارم حضرت حسین (ع) روز عاشورا قتل من به فرمان عمر سعید پاشا انجام می یابد».

پس از مرحوم شیخ کلباب برادرش «سید امین الاسلام» طبق وصیت معظم له در مسند ارشاد آن بزرگوار نشست.

از اوست :

دیدم آن رشك ملك بر دوش احمد کار داشت

در حریم کعبه‌ی دل یار و هم دلدار داشت

چونکه از روی صداقت يك بیک بتهای شرك

سرنگون در مقدم آن سید مختار داشت

یافتم مقصود خود جانا که اندر کوی تو

کشف اسرار معانی جملگی اظهار داشت

دوش احمد بود معراج علی در لامکان
مرتضی در عرش معنی میل بر دیدار داشت
از می توحید او سرمست گشتم ای فتی
از سرمستی همیشه دل در آن هوشیار داشت
بر در هر کس زدم جز یار می تأمد برون
آنچه اندر خانه دیدم بر سر بازار داشت
بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی
ص ۱۶۴ - سخنوران آذربایجان ص ۱۰۴۶

فقیه محمد تایران ماکویی

ملا محمد طایران مشهور به «فقهی تاپه‌ران» از مردم اطراف ماکو از شهرهای آذربایجان غربی، مردی فاضل و شاعری ادیب و سخنور که در قرن یازدهم هجری می‌زیسته است، چنانکه خود ضمن بیتی از یک منظومه به قاریخ سرایش آن (سال ۱۰۴۱ هـ) تصریح کرده است.

فقیه تایران با ملا احمد جزیری شاعر معروف معاصر بوده و این دو باهم مراد و مشاعره زیادی داشته‌اند. از جمله در بین آنان اشعاری به طریق سؤال و جواب رد و بدل شده است، در باره مسائلی که فقیه تایران سؤال کرده و ملای جزیری هم جواب داده است.

اینک دو بند از آن اشعار تایران:

خه‌ر که بمن حیجابه ستار ده‌کت جه‌مالی
عه‌ور ی‌ره‌ش و یقابه له‌به‌ر ده‌جه‌ی هیلالی
په‌روانه له‌و ده‌ذابه مه‌حجوبه ژ شه‌مالی

معنی: من آسمان را همچون پرده‌ای می‌بینم که جمال خدا را از ما می‌پوشاند مانند ابر تیره و تاری است که جلو چهره چون ماه دوست را گرفته باشد. پروانه هم به درد من گرفتار است و از دیدار شمع محروم است.

عه‌کسی ژحق دبیین لدور ده‌جه‌ی مه‌حبوبان
لحالکی ناسمین ژسورا وان مه‌طلوبان
که نالین، که دخونین دورین ژ وه‌صلی خوبان

معنی: گاهی پرتوی از جمال خدای بزرگ را در سیمای آفریده‌شدگان مشاهده می‌کنیم. و این دیدار و مشاهده هم همیشه دست نمی‌دهد و بسا از نظر ناپدید می‌شود. آنگاه که آن حالت برای ما دست می‌دهد، از شادی در پوست خود نمی‌کنجیم و به زمزمه و آواز خواندن می‌پردازیم.

مرحوم امین زکی بیگ دوره حیات فقیه تایران را بین سالهای ۷۰۷ و ۷۷۷ نوشته، دلی چنانکه پیش از این گفتیم، اود را واسطه قرن یازدهم می‌زیسته است. و همو نوشته است که دو اثر از او به جا مانده به نامهای: حکایت شیخ صنعان و قه‌ولی نه‌اسپاره‌ش (گفته اسب سیاه).

شرح دیوان ملا جزیری، تهران ص ۵۷۶

۵۷۷ خلاصه‌الکرد و کردستان، ترجمه

محمدعلی عونی، مصر عقد الجوه‌ری،

۱۳۷۹ ، مشاهیر الکرد ج ۲ ص ۱۰۹ تاریخ

مشاهیر کرد ج ۱ ص ۱۹۳

قاضی عبدالفتاح سارجلای

او از قضات و فضای معروف مهاباد بود و در زمان سلطنت ناصرالدین -
شاه از سال ۱۲۶۴ تا ۱۳۱۳ ه. ق ، ، ۱۲۲۶ تا ۱۲۷۴ ه. ش. ، در قید حیات بود .
مؤلف تاریخ مشاهیر کرد چنین می‌نویسد :

قاضی عبدالفتاح مردی دانشمند و ادیب از خانواده مشهور قضاة سابلخ
مکری (مهاباد فعلی) است . مشارالیه سمت ریاست و امارت داشته و در سیاست
دخالت کرده و در نتیجه از طرف دولت دستگیر و مدتی در تهران زندانی شده
است . موقعی که در حبس به سر می‌برده ، اشعارذیل را به اتابک اعظم نوشته‌است:
کمان ابرو کمان بردی که من سام فریمانم

کشیدی زیر زنجیرم ، مکان دادی به زندانم

نیم یوسف ، مرا جا دادی اندر گوشه زندان

و یا یعقوب مادی باشد اندر بیت الاحزانم

حدیث اگر موالضیف از نظرها محو شد گویا

اگر من عاصیم ، آخر به اهل شهر مهمانم

منم آن بلبل شیدا ، که جایم بود گلشنها

کنون چون جفدها جاداده‌ای در گنج ویرانم

ز نوک خامه‌ام می‌ریخت دائم لؤلؤ و مرجان
 کنون خون می‌چکد هر صبح و شام از نوک مژگانم
 اگر چندی بدم سالت میان ناجی و هالک
 ستمها دیده بودم بر کسان و ایل و اقرا نم
 اگر با حبس من سامان پذیرد کار این کشور
 ندارم شکوه‌ای، من جان فدای خاک ایرانم
 نبود اندر سرم هرگز هوای سرکشی آخر
 چراماندن به کنج حبس همچون سعد سلمانم
 اگر خود اشتباهی کرده‌ام از راه ناچاری
 بفرما چاره‌ای کن در دریا، من خود پشیمانم
 قاضی پس از مدتی به شرط اینکه در تهران باقی بماند از زندان آزاد
 می‌شود و سرانجام در اواخر دهه اول قرن چهاردهم در تهران در می‌گذرد.
 بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی
 ص ۲۴۰ سخنوران آذربایجان ص ۱۰۴۷
 تاریخ مشاهیر کرد ج ۲ ص ۳۸

ملا محمد باله قوللو

معروف به حاجی خلیفه فرزند ملا سعید است که در سال ۱۲۷۳ ه. ق.
 (۱۲۳۵ ه. ش.) متولد شد و در تاریخ ۲۷ رمضان ۱۳۵۶ ه. ق. (۱۳۱۶ ه. ش.) در

مهاباد وفات یافت . او مردی نجیب و پرهیزگار بود . مؤلف تاریخ مشاهیر کرد چنین می‌نویسد :

«مشارالیه پس از فراگیری مقدماتی نزد پدرش به عراق می‌رود و در شهر سلیمانیه به تحصیل می‌پردازد . پس از آن به ایران باز می‌گردد و در شهر سنندج به اخذ پایان‌نامه تحصیلی نایل می‌آید . آنگاه به دیار خود مراجعت می‌کند و سالها در روستاهای باله‌قولو و جام‌بلاغ و یکی در جای دیگر متناوباً عهده‌دار امور شرعی مسلمانان می‌شود . بعدها در شهر مهاباد اقامت می‌کند و در خانقاه نهری تا آخر حیات به تدریس و انجام خدمات دینی اشتغال می‌ورزد . حاجی ملا محمد انسانی فاضل ، باتقوی ، یک‌نفس و خوش‌بین و از مریدان سید عبدالقادر گیلانی‌زاده بوده است ، سه‌بار به حج رفته و در باره‌ی شرح مسافرت‌های خود به حجاز کتابی نوشته است . حاج ملا محمد طبع شعر نیز داشته و بها تخلص می‌کرده است .

نگاری مه‌هوشی زیبا بقیابی شهرمی لاداده

له‌شوری عاشقان‌نه‌مروده‌لی مه‌حشره‌ه لستاده

به‌غم‌مزه‌ی چاوی مه‌ستی ساحری صیدی دلی وا کرد

وه کو بیژن له‌چای نه‌فراسیابی مه‌نیه‌تا ماوه

له‌جیلوه‌ی قامه‌تی سه‌روت خه‌جاله‌ت سه‌روی چوباره

له‌به‌رغو‌نچه‌ی ده‌مت نه‌ی جان‌فدات‌بی ، غونچه‌داماوه

له‌به‌ر موشکی دو کیسوت پای صه‌با داعه‌نهر قامیزه

له‌بازاری خوته‌ن داموشکی نه‌ذفر بی ره واج ماوه

مه کهر ماری ضوحا که ، قاتلی خه لکه سیازولفت ؟
 وه یاره شماری که نجه ، دهوری که نجی رومه تی داه
 و میاهه وری ره شه به وره نکه پوشی ماهی رو خسارت ؟
 شهوی ده یجوده یا زولفه که روژه روتی پوشاوه
 مه کهر کولباخه دوروت وا که سورونازو پرئاده ؟
 که ههر کهس دی وه کوبولبول ده بی شهیدا هه تاماوه
 بهری یاخو فرشته‌ی واله طیف ودلبر و شوخی ؟
 وه هاله و حوسنی شیرینت خه لایق گشت عه جهب ماره
 بلوره که رده نت یا که هروبا یا شوشه یا زیره
 له طیف و زهردو صاف و دلپهره ، پرتاب و پرئاده
 به دهن کولباخ ، لباس کولنار ، چ شیرین ئیتتفاتیکه
 عه جهب مه شاطه بی به و گولبونه ئه و پهر کی پوشاوه
 «به ها» روحی فیدای دوچاوی جادوی مهستی غه ممازت
 به غمزه صه دوه کو هاروت و ماروتی فریب داه
 تاریخ مشاهیر کرد ج ۲ ص ۲۲۲ روزنامه
 کردستان چاپ تهران - سال ۱۳۳۶ ش .

وفایی مهابادی

نامش حاجی میرزا عبدالرحیم فرزند ملا غفور و از طایفه‌ی ملا جامی است .
 او در سال ۱۳۶۴ ه. ق. « ۱۲۲۶ ه. ش. » در شهرستان سابلخ مهاباد متولد شده

است. تحصیلات اولیه‌اش را در زادگاه خود پیاپیان رسانیده و بعد در محضر فضلی آنجا تکمیل معلومات کرده است. وفایی مرد صدیق و صوفی مشرب و پاکدل و خوش اخلاق و خوشخو و متواضع بود و اغلب اوقات از گوشت خوردن احتراز می‌کرد. وفایی به کل و گلزار و دشت و کوهسار علاقه زیاد داشته و عشق می‌ورزید و طبع رقاد و روشن داشت و علاوه بر زبان کردی، عربی و فارسی و ترکی را هم خوب می‌دانست و اشعارش را غالباً به زبان کردی گفته است.

او در مهاباد مشغول تدریس بود و مکتب‌داری می‌کرد و امرار معاش می‌نمود. در بیست سالگی به قصد مسافرت به استانبول از مهاباد خارج شد و پس از رسیدن به نهریه و ملاقات با شیخ عبیدالله شمرینسانی از رفتن به استانبول منصرف شد و در همانجا مقیم و به طریقه نقشبندیه ارادت پیدا کرد و تمسک یافت و پس از یکسال که شیخ مرشدش از سفر حجاز برمی‌گردد دوباره به مهاباد مراجعت کرده و در آنجا ازدواج می‌کند. وفایی در سفر دوم حج با همراهی شیخ سعید برزنجی و سید احمد کرکوکی به زیارت بیت خدا مشرف می‌شوند و در مراجعت در سال ۱۳۱۸ ه.ق. وفات می‌یابد.

غزلی از وفایی.

لهو روژه که دور که و توه سایهت له‌سهری من

سوتا وه له‌تاوت همهو کیان و جکه‌ری من

چهر کم همه‌موله‌ت له‌ت بو به‌سیلادی سر و شکم

چپکه‌م که به‌ده ریماچوه له‌عل و کوهه‌ری من

دمه‌ی فیه رمو: له سه رخا کی ده‌ری خوی که منی کوشت
 جه‌ننه‌ت به سه بوخوینی شه‌یدی نه‌ظه‌ری من
 قه‌طه و اده‌بی خاکی ده‌ری تو قاجی سه‌رم می
 نه‌وده و له‌ته بومن نه‌ی نه‌ی خاک به سه‌ری من
 زولفت که وه‌کوشامی غه‌ریبانه ، له‌وبدا
 حالی چیه داخو دله که‌ی دمه به ده‌ری من
 وه‌ک بولبولی شیدا به هزار نه‌غمه ده‌ی عالم
 جاری کوله که‌م! کوی بده‌ی ناله‌ی سه‌ده‌ری من
 دیم هاته‌ی عه‌یناده‌ت دمه‌ی پرخنده‌ی پیویه غنی
 روح و دلی بیماره ، ده‌دای کولشه که‌ری من
 بی‌نوره دلم هینده له‌سه‌ری به‌ک مه‌شکینه
 رو و ابکه شه‌ی و قیکی بدانافه نه‌ری من
 خوش به ودمه ساقی له‌ده‌ری مه‌یکه‌ده فیه‌رمووی :
 نه‌وجامه له‌ی من بگره « وه‌فایی » به‌سه‌ری من

* * *

له‌به‌ر نازی چاوبازان خورد و خه‌وم زوخواه
 به تیری تیره‌ندانان چیکه‌م جه‌ر کم براده
 هاتم بودانه‌ی خالت ، توشی داوی زولفت بوم
 طه‌یریکی نابله‌د بوم نه‌م‌زانی دانه و داوه

توخوا دلم مه‌شکینه بابزاقم : روت واینه
 روته یا گول هه‌ناره ، لیوته یاشه کری خاوه ؟
 بهس عومری من به باده روت بینه زولفت لاده
 دل بویه ناموراده به وشه وه روژ گیراوه
 به ده‌ردی بی‌ده‌رمانی که وتومه‌سهر که‌ردانی
 به جوابی کن ترانی چبکه‌م جه‌رگم سوتاوه
 باشه و پروا سه‌حه‌ربی باغی گولان وه به‌ربی
 که‌ر تو مه‌یلت له‌سهر بی کافر ئیسلامی ناوه
 له‌به‌ر چاوت نه‌مزانی بی‌باغه‌وان گولچینم
 مه‌ست بوم هوشم لی‌نه‌بوده‌مم بوروت هیناوه
 له‌سایه‌ی چاوه‌کانت پو مه‌ره‌ندی خه‌رابات
 له‌لای پیری مه‌یجانه‌حه‌رقه‌م له‌کروی مه‌ی‌ناوه
 شیت و شه‌یدا و سه‌حرایی ده‌کریم هه‌روه‌ک « وه‌فایی »
 چبکه‌م له‌دلی سه‌ودایی پهریان ده‌ستیان لی داوه

* * *

چه‌مهن یه‌ک‌باره خاموشه‌خروشی بولبولان بابی
 دل‌ئه‌ورومات و مه‌ده‌وشه‌خودافه‌صلی گولان بابی
 نه‌که‌رمه‌یلت له‌سه‌رمانه‌چ حاجه‌ت‌ئاوی‌حه‌یوانه
 له‌له‌علی‌لیوی جانانه‌حه‌یاتی جاویدان بابی

نه ماوه حاله‌تی ژینم له ده‌س چو روحی شیرینم
 ره‌فیقان بین بکه‌ن شینم سه‌دای ک‌ریه‌و فوغان بابی
 نه‌سیری تاری کیسوتم هیلا کی چاوی جادوتم
 شه‌هیدی تیغی نه‌بروتم ، ده‌سا عیسا‌ی زمان بابی
 له‌باغان سه‌یری گولزاره له هه‌رجی عاشقی زاره
 خودائه‌وئا‌هو ره‌فتاره ، وه‌کوسه‌روی ده‌وان بابی
 « وه‌فایی » که‌رجی شیواوی : له عیشقی یاری سوئاوی
 بلی : مو‌طریب هه‌تا‌ماوی ، سه‌دای چه‌نگ و چوغان بابی

* * *

از اشعار فارسی وفایی :
 ای به مصر سودایت صد عزیز قربانی
 رحم کن ، به یادآور حال پیر کنعانی
 دل ز حسرت رویت روز و شب همی نالد
 نغمه‌ حزین دارد عن‌دلیب زندانی
 عیش هر دو عالم را حاضرم فدا سازم
 بوسه‌ای اگر یابم زان لبان رمعانی
 در خم دو کیسویت ، لب قرین لب بودن
 لذتی دگر دارد جمع در پ‌ریشانی
 زلف کیرمت گویی : راه کفر می‌جویی
 روی بوسمت گویی نیست این مسلمانی

زان لبان تمنایی دارم و نمی‌گویم

مذهب «وفایی» نیست کشف راز پنهانی

* * *

شنیدم با وفایی لطف کردی ، یاد فرمودی

ز شاهی کم مبادت ، بنده‌ای را شاد فرمودی

دلم بشکستی اما مخزن عشق خودت کردی

جزاك الله خرابش کردی و آباد فرمودی

پس از عمری نگاهی کردی و کشتی «وفایی» را

کرم کردی که این پابسته را آزاد فرمودی

* * *

چند رباعی :

کل گفت به بلبل که به ما يك دله باش

جانباز و پسر از نیاز و با حوصله باش

هنکام سحر اگر به يك خنده من

اشکال تو حل فکشت ، پس در کله باش

* * *

ای بنده «ونایی» سر و گردن مفراز

چون بی ادبان بر زبر خاک مناز

در هر قدمی که پای بر خاک نهی

دارا و سکندری است خوابیده به ناز

اینك ابتدا قطعه‌ای از اشعار کردی وفایی را که در مدح حضرت شیخ
عبدالقادر عارف معروف کردستان ملقب به غوث ثانی سروده است می‌آوریم و
سپس ترجمه فارسی آنرا بنظر خوانندگان گرامی می‌رسانیم:

۱ - گاه ده کریم گاه ده سوتیم غرق آو و آورم

آخ له بهر به ختی سیاه نازانم نه رنوج نامرم

معنی: شکفت حالتی دارم گاهی در گریه و زمانی در سوز و کدازم و این
عجب است که در میان آب و آتش زنده هستم.

۲ - هه ر که در بینم ده بی توشه مع و من پروانه بم

نا سه راپا نه بمه کوی زو خال قهت آرام نا کرم

معنی: با دیدن تو به یاد شمع و پروانه می‌افتم و یقین است تا به خاکستر
مبدل نگردم آرام و قرار نخواهم داشت.

۳ - هه رره کیکم تاریکه ناله‌ی دی له شوق روی تو

عه ندلییم، مطربم خوشخوان گل رامشکرم

معنی: تارهای وجودم چون سیمهای تازی است که از نسیم عشق و محبت
تو در اهتزاز است، من بلبلی هستم که در عشق گل همیشه نالانم.

۴ - زولف و نه برو و خهت و خال و چاوه کان

له و نه لیستم هه و تخوان زور مشکله روح ده بهرم

معنی: زلف و ابروان و چشمها و خط و خال تو چون طلسم هفت خوان

رستم است که رهائی من از آن بس مشکل و طاقت فرساست.

۵- حه‌قمه‌خوین بکریم له‌بیدادخه‌ت وجه‌ورزولفت

من که گیراوی فهدرنگ و یه‌خسیر دست‌کافرم

معنی: من حق دارم از دست تو خون گریه‌کنم زیرا مسلمانم و خلق و خوی فرنگی دارم.

۶- پی که نینت‌جه‌زب کردم بوسه‌روزولف سیات

طوطی شیرین کلام پابه‌ند داوشه‌کرم

معنی: تبسم سحرانگیزت مرا بدام زلفت گرفتار کرد من طوطی هستم که به امید شکرچینی اسیر دام شده‌ام.

۷- کار پریشانه نه‌خوشم شکه‌سته‌قامه‌تم

هه‌روه زولفی توده‌چم سه‌ر که‌شتم و سه‌ودا سه‌رم

معنی: روزگارم از بس پریشان و نابسامان است که در پریشانی به زلف آشفته‌ی تو می‌ماند.

۸- دوله‌تو زور بی‌قه‌دارم با‌ته لطف‌چاوه‌کان

زه‌حمه‌تت دابو‌طه‌بیبان هائی‌ئه‌ور و چاترم

معنی: از فراق بی‌تاب و نالان بودم ولی وعده‌ی وصل تو ای مسیحای زمان بهبودیم بخشید.

۹- حاصلی‌سه‌یر وسلو‌کم‌چوبه‌خه‌نده‌ی‌زاری‌تو

کا فنا کاهی بقا که غائب و که حاضر

معنی: تبسم زاهد‌فریب تو نتیجه‌ی ریاضت‌های مرا بر باد داد اکنون نمی‌دانم حاضر یا غائب و شکفت اینجاست که کاهی دردنیای عدم سیر می‌کنم.

۱۰ - زاهد انصافت همه بی تو چیت له رند باده خوار

تو به هشت و حور و غلمان نه من و چنار دلبرم

معنی: انصاف را ای زاهد ظاهر پرست مرا به حال خود گذار از من رند بی سرو و پا چه می خواهی؟ بهشت و حور و غلمان از آن تو و صحبت جانانه از آن من.

۱۱ - وه كوره فائی دل بده دین دانی بو حاحه ب دلیك

وا بزانی بسوچه من عاشق به حسن قادرم

معنی: تو ای زاهد اگر موفق شوی که ایمان خود را در راه جانان نثار کنی آنگاه می فهمی که چرا عاشق قادر شده‌ام.

دیوان وفایی - تاریخ مشاهیر کرد ج ۲

ص ۶۵ بزرگسان و سخنسرایان آذر -

بایجان غربی ص ۶۱ سخنوران آذربایجان

شعراي معاصر مهاباد

ترجانی زاده

نامش احمد است و مردی فاضل و دانشمند و در ادبیات فارسی و عربی مهارت عجیبی داشت و از استادان معروف دانشکده ادبیات تبریز بود .
شادروان آقای سید حسن قاضی که از فضلی نامی آذربایجان می باشد در مورد ترجمانی زاده چنین می نویسد :

«اهل فضل و کمال و ارباب عدل و انصاف بر این قضیه معترفند که فاضل محترم جناب آقای احمد ترجمانی زاده دامت افاضاته مایه فخر و اعتبار و آبروی دانشگاه جوان تبریز و علاوه بر تبحر و احاطه در دو زبان فارسی و عربی شاعر و نویسنده‌ی زبردستی هم هستند ...

استاد ترجمانی زاده نظر به تسلط و مهارتی که در شرح دقایق و نکات زبان عربی دارند مورد تحسین و اعجاب فضلی طراز اول قرار گرفته و روی همین اصل است که ادبای ممالک عربی زبان و بالخاصه دانشمندان مصری استادی ایشان را مسلم دانسته اند ...

استاد ترجمانی زاده با رفتار ملایم و زبان آتشین خود سوخته دلان را آرامش می بخشد و هر جا اخگری سراغ گیرد که در زیر خاکستر جهل پوشیده است با بیانات سحرانگیز پرده از رخ نگار بر گیرد و آتش را بدست نسیم سپارد تا آن را شعله ور سازد و پرتوافشانی کند ...

دانشجویان دانشکده ادبیات تبریز پروانه وار در گرد وجود استاد جمع

می آیند و از این منبع فیض و کمال بهره‌ها می‌برند» .
از اوست :

قرنها هم مثل بحر و کانه‌ها	پر ز لعلند و در و مرجانه‌ها
در دل دریا شدن با صبر و جد	کار غواصان بود ای مجتهد
تا برون آرند از بحر عظیم	دّر و گوهرهای رخشان کریم
لیک مروارید دریای زمان	زیور دل آمد و زیب روان
الحق این پیشینیان نکته‌یاب	با بیان روشن و فکر صواب
عبرت‌آور داستانها گفته‌اند	لؤلؤ لالای معنی سفته‌اند

راز عشق

هر که در عشق وصفا سینه‌او چاک نشد
طالب معرفت و صاحب ادراک نشد
کوی مقصود به چو کان تمنا نر بود
هر که در کار جهان پردل و بی‌باک نشد
روزگاران جوانی بهوس برسد
آنکه در کسب هنر چابک و چالاک نشد
بدسیر رخت سفر چو آنکه زد دنیا بر بست
قول کس در حق او طیب متواک نشد
لذت عشق ندانست و تبه کرد ایام
هر که در صید گهی بسته‌ی فتراک نشد

بنده‌ی پیر مغان باش که جز پیرو او
 ایمن از آفت اهریمن افاک نشد
 از بدان چشم بهی داشتن از ابلهی است
 زهر هر گرز به صفت همبر نریاک نشد
 چشم‌پوشی ز خطا شیوه‌ی صاحب‌نظر است
 مرد دانا به جهان هرزه و هتاک نشد
 پس دویدیم در آفاق پی اهل دلی
 حاصل جستن ما هیچکس الاک نشد
 پس بگشتیم پی چشم حقیقت بینی
 دیده یک دیده تهی از خس و خاشاک نشد
 آتش کبر در ابلیس از آن شعله کشید
 که ورا خلقت از آتش شد و از خاک نشد
 محرم راز ازل کر ملک آمد نه عجب
 زانکه او را ز هوس باصره ناپاک نشد
 از خدا غیر خدا مرد دل آگاه نخواست
 اهل توحید کسراینده باشراک نشد
 کرد نقاش ازل نقش نگین عشق رخت
 مهر این مهر بدل کننده ز حاک نشد
 هر کسی بر حسب فهم کمائی دارد
 هیچکس را خبر از عالم افلاک نشد

هر که در نزد خدا قرب و مقامی دارد
 بر همه راز جهان واقف و دراك نشد
 یکصد و بیست و چهار الف پیمبر بودند
 یکتا از این همه چون شاهد (لولاك) نشد
 «ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم»
 اول و آخر این دایره ادراك نشد
 اکه از گردش این گنبد دوار هرگز
 از بد حادثه افسرده و غمناك نشد
 طالب علم و ادب در ره تحقیق چو رفت
 در پی جنگ و جدل بیهوده چون راك نشد
 در ره دوست بسی رنج و محن باید دید
 چون تھی بادیه‌ی عشق ز اشواك نشد
 دلبران اختر کاوند و تو تابنده مهی
 شاد باد آنکه در این مسئله شك نشد
 آنکه دمدان و لبش از کهر و یاقوت است
 هرگز او را نظری جانب مساوك نشد
 حاجتش هست به مشاطه و آرایشگر
 آنکه کیسوی و راشانه‌ی دل چاك نشد

هر که را دل گرو عشق پری رخساری است
 چشم دل دوخته بر ثروت و املاک نشد
 مهر دنیا و زر و سیم بخاطر پرور
 هرگز او در شمر فرقه نساک نشد
 مرد فرزانه‌ی فرخ‌سیر دورافدیش
 عاشق دختر پرشور و شر تآك نشد
 هر یکی از شعرا شعر با سلوبی گفت
 کس بهر سبک چون من صائغ و سبک نشد
 تألیفات استاد به شرح زیر است :

۱- تاریخ ادبیات عرب از دوره جاهلیت تا عصر حاضر به فارسی ، چاپ تبریز سال ۴۸ .

۲- شرحی بر سبعة معلقة به فارسی .

۳- الاستاد الاجل سعدی الشیرازی به عربی که به سال ۱۳۲۹ ش در معهد اللغات الشرقیة دانشگاه فواد قاهره برای دانشجویان و طلاب مصری به صورت خطابه ایراد کرده است . چاپ دانشکده ادبیات تبریز .

۴- داستان منظوم مکتبدار بصره به فارسی چاپ سال ۴۲ ش .

۵- علوم معانی و بیان به فارسی .

۶- کتابی در مسائل و احکام فقهی .

۷- رساله‌ای در رد معتقدین اقا نیم ثلثه .

۸- آداب المناظره . ۹- دیوان اشعار . ۱۰- رسالة الحذف

اینک غزلی به استقبال از غزل حافظ بر همان وزن و روی و ردیف از
استاد ترجانی زاده :

تاج سر شهنشهان بنده خاکپای تو

خیل ملک هم از فلک مفتخر از ولای تو

دل به هوای وصل تو بال و پری همه زد

جان به طرب روان شود در طلب لقای تو

سلطنتی است مر ترا رشک روان خسروی

غایت فخر پادشه آنکه شود گدای تو

در دل پاک روشنمان تختگاه ولایت

لوح ضمیر انورت جام جهان‌نمای تو

وقت بهار و فصل گل جلوه‌ای از جمال توست

عطر نسیم فرو دین از دم جانفزای تو

رقص و سماع قدسیان از جذبات عشق توست

شعر و سرود عرشیان محمادت و ثنای تو

سر جمال مهوشان در رخ دلفریب تو

شعشعه ستارگان پرتوی از ضیای تو

جاه و مقام و منزلت ، مال و منال و مرتبت

جمله نثار راه تو ، باد همه فدای تو

دست حسود کوتاه است از شرف رفیع تو

هرز و حفاظت از بدان مر حمت خدای تو

در شب و روز می‌کنند از سر صدق و سوز دل
 ایچمن فرشتگان پیش خدا دعای تو
 هر که به شوق زد قدم در ره عشق و معرفت
 باد همیشه بر سرش سایه چون همای تو
 پایگه بلند تو در خور فهم کی بود
 کلک سخن سرا دهد تا به سخن سزای تو
 مطرب خوش‌نوا ی ما! راه حجاز می‌زنی
 ای دل و جان عاشقان شیفته نوای تو
 در ره کعبه وفا بر سر شوق آورد
 قافله حجاز را زمزمه درای تو
 شمع و شراب و شهد را کوی مباح در میان
 جان به طرب در آورد نغمه‌ی دلگشای تو
 این غزل لطیف را نغزو بدیع زد رقم
 از دم کلک عنبرین طبع ترانه‌زای تو

غزل آتی را به سال ۱۳۱۶ ش در ایچمن ادبی تهران که آن زمان در منزل
 مرحوم شهزاده افسر میرزای قاجار تشکیل یافته ایراد کرده است. موقعی
 این دو بیت مشهور طرح شد که شعرای معاصر از آن استقبال کنند:
 این خط جاده‌ها که به صحرا نوشته‌اند یاران رفته با قلم پا نوشته‌اند
 سنگ مزارها همه سر بسته نامه‌ای است کز آخرت به مردم دنیا نوشته‌اند

و اینك غزل ترجانی زاده :

این کارنامه‌ها که به دنیا نوشته‌اند
اسرار حکمت است در اوراق کاینات
تقدیس کبریا و جلال و جمال او
از خط سیر مور که بینی به راه خویش
بهر صلاح حال ، به ابنای روزگار
در چشم عارفان خدایین حق شناس
هرچ آن نوشته‌اند ز نعمت صفات دوست
يك لمعه از تجلی عشق جمال اوست
آنانکه غافلند ز انعام و فضل او
منشور شور بختی و ادبار خویشتن
در خود چوبنگرند نهانها شود پدید
ننگر چه رمزهاست که از حسن دلبران
این نقطه‌های خال چه نیکو نهاده‌اند
پیوسته ابروان دلارای مهرخان
با خامه‌های مشک‌فشان زلف دلبران
بر خاک آستان خداوند ، عارفان

از بهر عبرت دل دانا نوشته‌اند
در کوه و دشت و وادی و صحرا نوشته‌اند
در مسجد و کنشت و کلیسا نوشته‌اند
درسی برای مردم بینا نوشته‌اند
آبای دهر لسوح الفبا نوشته‌اند
توحید ذات در همه اشیا نوشته‌اند
يك از هزار و قطره ز دریا نوشته‌اند
هر قصه‌ای ز وامق و عذرا نوشته‌اند
در نامه‌های خویش خطاها نوشته‌اند
بر صورت و قیافه و سیما نوشته‌اند
کانبجا رموز حل معما نوشته‌اند
بر روی خوب و نرگس شهلایا نوشته‌اند
وین خطهای سبز چه زیبا نوشته‌اند
تفسیر قاب قوس او ادنی نوشته‌اند
بر روی ماه سوره اسری نوشته‌اند
با كلك فرق حرف تمنا نوشته‌اند

«ترجانی» این صحائف و اوراق درنورد

کاین بحث را رجال توانا نوشته‌اند

بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی

ص ۱۴ جنگ دیهیم ص ۴۵۲ - خاطرات
و یادداشت‌های نویسنده - تاریخ مشاهیر
کرد ج ۲ ص ۴۴۲

حیدری

نامش علی حیدری افسر ارتش بود و بفرمان رضاشاه بدرجه سرتیپ
افتخاری موفق شد .

او از شعرای شیرین‌زبان کرد مهاباد بود و در دربار مظفرالدین شاه و
بعد محمدعلیشاه مورد توجه بود .

حیدری مرد بزم و اهل رزم و از شعرای معروف مهاباد بود و در سال
۱۳۳۱ شمسی در مهاباد وفات کرده است .

نمونه‌ای از اشعار حیدری که بزبان کردی سروده است .

۱ - لهو وقتی برا کهم دورم له یاره کهو

شهو تا سه‌ه‌ر ده بی ستاره شماره کهم

۲ - ئەم دەردی دوریە ئیە درمانی ای حکیم

بی چاره من چه علاج و چه چاره کهم

۳ - شیش نگار یسارم و آواری دیار

حه‌قمد اگر له دست قه‌ضا جامه پاره کهم

۴ - وضع زه‌مانه خرابه مساعد نیه بیه

تا کهی مساعده له زمان استفاره کهم

۵- ژینم خرابه بی رخ تو چاکه بی اجل

مردم نه ونده بوئه جهلم استخاره کهم

۶- دنیا «علی» که شو کوژه ایدی طلاقده

نهم پیره بی وفایه هه نا کنگی ماره کهم

ترجمه :

۱- از آن زمان که از محبوبه‌ام دور شده‌ام بیاد او شب تا سحر ستاره می‌شمارم.

۲- در آنجا که طیبیان از علاج فراق درمانده‌اند من چگونه یارای درمان

خود را دارم.

۳- من آواره و دربدر در دست معشوق چون شیشه‌ای هستم و با اینحال

حق دارم از دست جور روزگار گریبان خود را چاک زخم.

۴- روزگار با من سرچنگ دارد و روی موافق نشان نمی‌دهد در اینصورت

چگونه باید از گردش دوران چشم امید و نیکی داشته باشم.

۵- در فراق روی تو زندگانیم تباه است و آرزوی مرگ دارم ولی تا

آنجا از اجل ناز کشیده‌ام که در واپسین دقایق حیات خود هستم.

۶- «علی» دنیا پیرزنی فریاد و شوهر کش است تا کی می‌خواهی با این

عجوزه بی وفا پیمان همسری داشته باشی ؟

اینک چند غزلی از اشعار او :

غم دوری خورم و غصّه هجران تا کی ؟

جور کردون کشم و محنت دوران تا کی ؟

غیر سرگشتگیم نیست نصیبی از عشق
 در ره عشق سراسیمه و حیران تا کی ؟
 خانه صبر دل از دست فراق است خراب
 دل بی صبر در این خانه ویران تا کی ؟
 حال عشاق پریشان ز غم دوری تست
 حال این جمع چو زلف تو پریشان تا کی ؟
 درد عشقت همه دانند ندارد درمان
 پس امید من پردرد به درمان تا کی ؟
 عاشق روی تو از کعبه و بتخانه گریخت
 چند از کفر سخن ، قصه ز ایمان تا کی ؟
 «حیدری» آن بت سنگین دل بی مهر و وفا
 تا کی از جور و جفا نیست پشیمان تا کی ؟

* * *

جان به کف تا نهد دوست به جانان نرسد
 کس به جانان نرسد تا به لبش جان نرسد
 تا که در مصر محبت نشود خوار و اسیر
 به عزیزی و شهی ، یوسف کنعان نرسد
 يك شبی نیست به کوی تو که از جور رقیب
 تا سحر ناله عشاق به کیوان نرسد

دل که در عشق چوپروانه پروبالش سوخت
 باز ترسم که به آن شمع شبستان نرسد
 هر شبی را و غمی را به جهان پایانی است
 جز شب هجر و غم ما که به پایان نرسد
 نیست در وعده خوبان چو وفا هیچ، دلا
 جهد کن کار تو با یار به پایان نرسد
 ساقی ساده و این باده چو باشد بگذار
 قسمت «حیدری» از کوثر و غلمان نرسد

* * *

نگار تا ز سر لطف رو به ما آورد
 به سجده رفت دل و شکر حق به جا آورد
 بقی که از دهنش بوی شیر می آید
 ندانم این همه ناز آخر از کجا آورد
 ز بهر صید سر زلف حلقه کرد و بسی
 به دام خویش دل رفت و پارسا آورد
 چو هست موی تو مشکین و بوی مشک افشان
 خطاست باد اگر بویی از ختا آورد
 سپید شد سرم از دست هجر زلف سیاه
 بتا به موی تو هجرم به بر بلا آورد

مريض درد فراقيم وصل چاره ماست
 طيب بهر علاجم چرا به درد آورد ؟
 چو غنچه پيرهن از شوق « حيدري » زده چاك
 نسيم صبح مگر بسوي آشنا آورد
 بزرگان و سخن سرايان آذربايجان غربي
 ۲۲۳ تاريخ مشاهير كرد ج ۲ - ص ۳۲۴

سیف‌القضاة مکرى مهابادی

نامش میرزا حسن فرزند میرزا قاسم و ملقب به سیف‌القضاة ، از خاندان معروف و از محترمین ساوجبلاغ بود . مؤلف تاریخ مشاهیر کردچنین می‌نویسد :
 سیف‌القضاة دانشمندی فرزانه ، خوش خط و شاعری توانا و مردی باهمت
 بوده و آثاری به فارسی و عربی و کردی از او به یادگار مانده است .
 تحصیلات علوم دینی و ادبی را در محضر دانشمندانی چون ملاشفیع بوکانی
 و ملاحسن قزلبچی و ملاصالح صدرآبادی (سه‌درثاباتی) خاتمه داده و پس از آن
 در دهی به نام «کویکجه‌لی» در اطراف میاندوآب اقامت گزیده و تا آخر
 حیات در این آبادی ضمن انجام خدمات دینی و اجتماعی به کارهای کشاورزی
 و امور باغداری توجه خاصی داشته و از همین طریق ارتزاق کرده و اوقات
 فراغت را در مصاحبت اشخاص دانشمند و یا مطالعه سپری نموده است .
 سیف‌القضاة متمسک به طریقه نقشبندیه و از مریدان شیخ شمس‌الدین یوسف
 برهان بوده و هر ساله مدت یک‌ماهی را در خانقاه شرفکند در جوار مرقد

مرشد خود به سیر و سلوک و عبادت پرداخته است . مدت ۶۷ سال زندگی کرده و در اواخر سال ۱۳۲۳ ش برابر با سنه ۱۳۶۴ ه.ق. دار فانی را وداع گفته و در خاققاه شیخ برهان به خاک سپرده شده است .

از آثار فارسی وی چیزی بدست نیامد و اینك چند قطعه‌ای از اشعار کردی آن مرحوم که در دسترس بود نقل می‌کنیم :

طفلی دلم به ناله و زاری و فوغان ئه‌لی

خوش به‌وشه‌وه که‌روژی‌روخی دلبه‌رم‌ه‌لی

زولفت ده‌لاده روت نب‌وئیه به‌ده‌فعیه‌ی

شه‌ورابری ، ستاره نه‌مینى ، قه‌مه‌ر ه‌دای

به‌وزولفی‌میر و حه‌ت‌مه که‌مه‌نعم‌له‌شه‌هدی‌لیو

طه‌یری که‌ضه‌عیفه ، ده‌ترسی‌له‌داوه‌لی

طفلی دلم کروی شه‌که‌ری لیوی کرتوه

به‌د دوه‌ه ناره ژیری که‌وه بیخه‌باغه‌لی

ئه‌و قافیه‌ت به‌سانی دلی موددعی «حه‌سن»

ته‌نکه ، درنکه ، مه‌یلی به‌جنگه ، ه‌ه‌لی ، مه‌لی

چند بیت از يك قطعه :

بوچی زمانى دایمكى له‌ئیمه‌ه‌منع کرا ؟

ئه‌وه‌ه‌ینده‌ظولم و فەرق‌وجودایی وجه‌فاجیه ؟

ده‌کرانه‌دیل و بونه‌ئه‌سیری له‌نیو‌عه‌جه‌م

ه‌ه‌ورامی ، سابلاخی و عیلى چه‌لالیه

هیندیکي بوئه راکو بو سمنان و داموغان
 ده‌سته‌یکي بوئه ویته که جی شیخی سه‌عديه
 یاده‌ر کرازی مه‌وطنه یا سه‌سبی بی‌گونه
 کوردیکي مه‌زن و عاقل و میردی حیساییه
 هه‌رماله کوردیکي ده‌چوی ده‌ت دی‌شیوه‌نه
 ئه‌ورو که هه‌ردیکي ده‌چوی سدیرو شادیه

غزل:

له‌سه‌رمانگی روت ، هه‌وری موت‌لاده	عه‌نیه‌ری زولفت به‌ده‌م سه‌باده
توزی غوصه و غم ، هه‌سته به‌باده	تا روژه کوشیت روله کیوان کا
بوخوت بم نیژه ، ته‌لقینم داده	له‌عه‌شقت مردم ده‌صیه‌ت بی‌له‌تو
تا یه‌که له‌زولفی چین چینه‌ت باده	تا بلین ضوح‌حاک مارله‌ سه‌رشافی
به‌ته‌ختی سینه‌ی وه‌که‌ی قوباده	به‌جامی دیدهی جه‌مشیدی جه‌مه
شیووم شیرینه ، پیشه‌ت فه‌ره‌اده	گوتم: کوشتمت به‌غه‌مزه ، فه‌رمودی
به‌ته‌جی شمشالت ، ره‌نگ وه‌خه‌ناده	تا کوپا مال بی‌خوینی مه‌ظلومان

به‌هومیدی ده‌م بی‌سو سه‌ر قه‌برم

بی‌ویه‌وا «جه‌سه‌ن» به‌مردن شاده

تأسف از نفاق و ناسازگاری:

چون دژمین ده‌که‌ل یه‌که و نیمانه ئیتتحداد
 راما‌ن ده‌ده‌ن به‌جاری له‌هه‌ورازی پونشیو
 فکری به‌حالی خو‌که‌ن و بگری‌ن به‌حالی‌خو
 هی بی‌سه‌ری و عه‌داوه‌تی خوتانه دیته‌ریو

ده شماله مال و کهشک و په‌نیره مه‌تاعی مه
 قه‌صر و سه‌رای فله‌کی دیه پوله زیر و زیو
 در رثاء فرزند جوانش که در یک حادثه به قتل رسیده سروده است :

به یاد جوانمرد ناکام

روز و شب از غصه‌ام چشم تر و اشکبار
 خم شده قامت ز غم جسم ضعیف و نزار
 زود سفر کرده‌ای ای پسر نوجوان
 خاک بسر کرده‌ای این پدر دلفگار
 «احمد» ناکام چون فوت به تبریز کرد
 دامن سرخاب شد ز اشک من آجی کنار
 بس به خیابان بریخت خون دل از دیدگان
 پهلوی و تربیت کشت یکی لاله‌زار
 ای فلک نیلگون خیز و به ماتم نشین
 احمد سیفی بشد سوی بقا ره‌سپار
 مرگ پس از مرگ تو خوشترم از زندگی
 عیش به بیتو مرا تلختر از زهر مار
 میل به مال و منال بهر تو و از تو بود
 بعد تو بر من حرام کلشن و باغ و عقار
 کرد قیامت قیام از غم ناکامیت
 بر پدر پیر تو چون گذرد روزگار
 حیف که بردی بخاک اینهمه راز و نیاز
 اینهمه حب و چیا اینهمه عظم و وقار

مهر پدر داشتی با آخوین آشتی
مادر و خواهر بهم با همه بوس و کنار
آمده از راه دور این تن رنجور او
سینه کن ای خاك چاك نيك در آغوش دار

* * *

۱- عزیز آره زوت زوری بوهینام
فرمیسکم سور بوزه ردی روی لینام
۲- دیسان به آوری دوریت که رتمه گیر

دنیام لی تال بو بونه زمهریر
۳- دنیا هیندیر بوله به فروسیخوار

فرمیسکی سورم به سپی ها تنه خوار
۴- ههوا به حاله وهك ههوران دگری

به ته رزه و به فرو بارانوههوری
۵- داری میشه و باغ بفردای پوشین

پاك ده لی مردون کفینان پوشین
۶- شینی بهاره عاسمان هرده گری

هه وریش ناله نال روی خوی ده پچری
۷- که ی کویستانان له فاسپه که و تن

بیهوش بون یا خو خه دیان لی که و تن

۸- له کلک له کل کهوت نه ماته فته‌فی

سیروش له سیره و بانگ‌وچه قچه‌فی

ترجمه :

۱- عزیز از دوری تو بیمارم و پیوسته اشک می‌ریزم .

۲- دنیا در فراق تو برای من سرد و یخبندان و زمهریر است .

۳- برف و سرما زمان را فرا گرفته کویی اشک دیدگانم نیز یخ بسته است .

۴- کما اینکه طبیعت هم بحال زار من اشک می‌ریزد .

۵- برف سنگین طوری زمین را فرا گرفته است که درختان کفن‌پوش بنظر

می‌رسند .

۶- در ماتم بهار طبیعت اشک‌ریز است و ابرها شیون و فریاد چهره می‌خورا شد .

۷- این سرمای نابهنگام کبک کوهساران را از قهقهه بازداشته یا بیهوش

کرده است .

۸- لك لك و ساینز پیردگان از نغمه سرائی لب فرو بسته و ساکت و

خاموشند .

بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان

غربی ص ۱۵۱ - تاریخ مشاهیر کرد ج ۲

ص ۲۷۷ - دیوان سیف‌القضاة چاپ ۱۳۶۱

واحدی مهابادی

نامش علی واحدی فرزند حسین که در سال ۱۳۴۰ شمسی در يك خانواده

بی بضاعت در مهاباد متولد شده و تحصیلات ابتدایی را در مهاباد فرا گرفته و به دنیای تئاتر و نمایش وارد شده و در این فن اطلاعات کافی بدست آورد. در سال ۱۳۵۹ به شهرستان مراغه رفته و با عده‌ای از اشخاص فرهنگی و ادب دوست و شاعر آشنا و دوست شده و در انجمن ادبی آنجا شرکت می‌کرد. از اوست:

یانماقین حکمتی

شمعه باخ، آغلاماقیله، اوره کی قان ائیلر
 اوزونو شاد ائله ییب عاشقی کریان ائیلر
 نه دیر علت منی یافدیرماقیوا شاد اولور
 بو نئجه عشق دی جانا، منی بی جان ائیلر
 سسله نیب حیرت ایله، شمع دئدی عاشقینه
 بو سوزون عشقده چوخ قلبیمی نالان ائیلر
 یان، کی عاشق بیلر اوز یانماقین حکمتینی
 درد هجرافینا، یانماقلیغی درمان ائیلر
 ائشیدیپ بوسوزو پروانه، قانات چالدی اوچا
 کورنه شمعین باشینا شوريله جولان ائیلر
 یئتیریب شعله یه ناکه چکیب ال جاینندن
 کور نئجه عشق له جان، یارینا قوربان ائیلر
 «واحدی» یان بو اودا سنده، بو پروانه کیمی
 عاشق اوز یانماقینان، وصلینی اعلان ائیلر

گل گوزهل

کاسه صبریم دولوب دور ، یوخ قراریم ، گل گوزهل
 جام وصلین تئز یئتیر سنسن نکاریم ، گل گوزهل
 دوزموشم هجرینده ایللردی ، کوروم تا کول اوزون
 قیل مروت ، یوخدو تاپ انتظاریم گل گوزهل
 بسکه هجرینده یانیب بیر شمع تک ذوب اولموشام
 قالماییب هجرانیوه صبر و قراریم ، گل گوزهل
 یوخ محبتدن اصیل بیر یاخشیلیق بو دیادا
 سن باری ائيله محبت ، کول عذاریم ، گل گوزهل
 قامتین کورجک قوپار دلدۀ قیامت هرزمان
 سرو قدیم خم اولوب ، یوخ اقتداریم ، گل گوزهل
 عنقریباً غرق اولام دریای غمده ، محو اولام
 ای نجاتین ساحلی ! سنسن کناریم ، گل گوزهل
 «واحدی» کورسن نکارین کول جمالین اولمه‌سن
 سویله . آی آهو باخیشلی نازلی یاریم ، گل گوزهل

* * *

ای شاهه بو کیسوی پریشانہ دولاشما
 جان رشته‌سی وار اوردا چکیل یانه دولاشما
 ای زلف سیه دایره خالده دورما
 کافر بالاسی رشته‌ی ایمانه دولاشما
 ای خال خیال لب جانان‌دان ال چک
 هندو بچه سر چشمه‌ی حیوانه دولاشما

ای غنچه‌ی نشکفته‌ی لعل لب جانان
 انصاف ائله سنده خط ریحانه دولاشما
 ای خط دئمه وار سر خط آزادی‌الیمده
 باشون کسیلورسیب زنفدانه دولاشما
 ای سیب زنفخ ایسته یه سن یئتمه سین آسیب
 آرام ارنو چون کوخم چو کانه دولاشما
 کیرم یاغاسان شمع تک‌ای کردن بللور
 چوخ سرکش اولوب چاک کریبانه دولاشما
 صراف ایله کیم چاک کریبانه یئتیشدین
 یاز قاشیله کؤزدن داخی پستانه دولاشما
 ای ناوک مژگان حذرانت سینه مه دگمه
 ای سینه ساقین ناوک مژگان دولاشما
 «واحد»ینه گل شعله‌ی سوزانیمی کؤریان
 پروانه کیمی شمع شبستانه دولاشما
 از اوست :

هر گول آچیللا اول گل رعنا کیمی اولماز
 هر عاشق اولان بلبل شیدا کیمی اولماز
 مین لرجه بو دنیایه کؤزه‌لر کله بیرده
 من سؤدیکیم اول شوخ دلارا کیمی اولماز

کوله‌ن او تمنائی کی بلبل قاپیر هر دم
 مین باشقا تمنا بو تمنا کیمی اولماز
 فخر ائتمه سین اؤز سؤدو کی لیلایینه مجنون
 مین لیلی اکر کلسه بو لیلایه کیمی اولماز
 «واحد، دئمه چوخ عطری کولر-یتشیدیر
 هر عطر کلب عنبر سارا کیمی اولماز
 کلیات علی واحدی-ادبیات او جانی ص ۵۵۴

وقایع نگار «صادق الملك»

مؤلف مشاهیر کرد چنین می نویسد :
 میرزا علی اکبر متخلص به «افسر» و مشهور به «وقایع نگار»، فرزند میرزا
 عبدالله منشی باشی متخلص به «روفق» از ادبا و شعرا و منشیان معروف عصر
 خود بوده که در سال ۱۳ شوال سال ۱۳۱۷ ه.ق. در گذشته است.
 وقایع نگار، روزی منشی خوانین اردلان و مدتی هم کاتب سیف الدین خان
 تیلکویی بوده است. او در شعر «افسر» تخلص می کرده و شاعر خوبی بوده ولی
 متأسفانه از آثار و اشعار او به جز آنچه که ذکر خواهد شد چیز دیگری بدست نیامد.
 وقایع نگار، تألیفاتی هم داشته است، از جمله کتابی بنام «حدیقه‌ی ناصری»
 که نسخه‌ی آن کمیاب است. در آن هنگام که عبدالحسین خان امیر تومان ملقب به
 «سالار الملك» نامزد حکومت کردستان بوده است، ادیب و شاعر معروف، میرزا

صادق ادیب الممالک فراهانی متخلص به «امیری» قصیده‌ای مبنی بر تظلم و شکایت بر سبیل مطایبه سروده برای والی مزبور می‌فرستد که در آن از افسر وقایع‌نگار شکایت کرده که مشارالیه لقب صادق‌الملکی را از نام ادیب که صادق بوده، دزدیده است. صادق‌الملک وقایع‌نگار بعد از آگاهی از قضیه و دریافت اشعار ادیب جوابی به گفته‌های او داده است که ابتدا قصیده ادیب الممالک و پس از آن اشعار جوابیه وقایع‌نگار را در اینجا ذکر می‌کنیم.

اینک قصیده ادیب الممالک فراهانی :

خدایکافا ! از دستبرد چرخ دغل	سه سال نام من از نامه جهان کم شد
چو از صحیفه ایام محو شد نامم	دلم چو دیده ز اندیشه بر تلاطم شد
برای یافتن وی به دست باد صبا	کتابتم به خراسان و سواد و قم شد
نشان نیافتم از وی به هیچ شهر و دیار	شرار آهم از این رو به چرخ هشتم شد
سپس شنیدم کش برده خواجه افسر کرد	بدان مثابه که خود نیز در توهم شد
گرفته نام مرا از برای خویش لقب	وزین شرف به همه خلق در تقدم شد
دلم بسوخت از این درد و درد از او برخاست	چنانکه دیدی آتش به خشک هیزم شد
غمین شدم که چرا کرم پيله افعی گشت	سته بدم که چرا عنکبوت کژدم شد
چگونه خود را صادق کند خطاب کسی	که او مکتذب نصب امیر در خم شد
هر آنکه بشنید این قصه در تعیر ماند	هر آنکه برخواند این نکته در تبسم شد
نبشتمش که خدا را به خویش نام مرا	مبند، ز آنکه نخواهد شعر گندم شد
پلنگ باید سیاح کوه سهلان گشت	نهنگ باید مساح بحر قلزم شد
ز نام نیکان کس نیک نام می نشود	بیادیت پی نیکان گرفت و مردم شد

به عجز و لابه‌ام آن سنگدل نبخشود ایچ
جواب من همه از خامه‌اش سکوت آمد
چو بود جایش در آستان میر اجل
خدایگانا ! بهر خدا اگر روزی
بگیر نام رهی را از او و باز فرست
و کر به محضر شرع روان کنی کویم :
و کر به من ندهد کوش هوش خواهد دید
که عنقریب دو کوشش جریمه دم شد

بی مطایبه این طرفه چامه بر بستم

اگر چه بر صفت تسخر و تهکم شد

و اینک جوابیه صادق الملک افسر :

«امیری» آنکه ز خود غرق در توهم شد
بدون سابقه بر مقتضای طبع یلید
فسای کند پراکند و شامه را آزرده
ندائم از چه ز من بی دلیل رنجیده
میان جامعه کر بنده صادق الملکم
ولی به کودکی ار گشت نام او صادق
ایا ! ادیب امیری ! که صیت خوی بدت
ز یاوه کویی تو در تعجبیم کآخر
نوشته تو همه نا سزا و نفرین بود
مرا تحیر از این است نام و شهرت من
ز نام و شهرت من سخت در تلاطم شد
به نیش هجو گزیده مرا چو گژدم شد
ادیب مملکت ما چو در تکلم شد
به نزد والی عالی پیی تظلم شد
ز صدق شهرتم اینسان ز شاه و مردم شد
کنون ز کذب و سفه صادقی از او کم شد
به اصفهان و فراهان و ساوه و قم شد
هر آنکه حرف تو بشنید در تبسم شد
به نزد اهل خرد تسخر و تهکم شد
ترا چگونه چنین موجب تالم شد

چنان ز شهرت نیکوی من بر آشتی که ناله نفست تا به چرخ هشتم شد
 مراست عار ز همنامی کسی چون تو تو مدعی که مرا موجب تقدم شد
 غرور برد ز یاد تو شیوه‌ی مردی خوشا کسی پی نیکان گرفت و مردم شد
 به من کلام و سلامی تو کی فرستادی نوشته‌ای که جواب منت علیکم شد
 ترا بیخردی خوددمی است غصه مخور ز کرکی خرت ارلنگ کشت و بی‌دم شد
 جواب می‌ادبان کسر چه هست بی‌ادبی ولی مرا ادب از مکتب ابوام شد
 سخن بس است ترجم زهرزه گوئی تو مرا به پاسخ تو عار از تشاتم شد
 ز ضعف نفس بود آنچه گفته‌ای، ز آنرو

ترجمد «افسر» و بهر تو در ترجم شد

بیت ذیل را وقایع نگار، با رعایت قاعده اخراج و ادخال درباره عزل
 فرهاد میرزا (معمدالدوله) از حکومت کردستان و آمدن طهماسب میرزا
 (مؤیدالدوله) به جای او ضمن قطعه‌ای گفته است:

از تخت جلال رفت فرهاد طهماسب به جای وی مکان یافت

۱۱۷

۲۹۰

۱۴۶۴

$$۱۴۶۴ - ۲۹۰ = ۱۱۷۴$$

$$۱۱۷۴ + ۱۱۷ = ۱۲۹۱ \quad \text{سال عزل اولی و نصب دومی ه.ق.}$$

این بیت را هم در تاریخ بنای قلعه لشکر آباد به سال ۱۲۸۹ ه.ق. گفته

است:

نوشت خامه «افسر» به سال تاریخش بسعی معمداالدوله قلعه شد آباد

جنگ خطی و دیوان ادیب الممالک
فراهایی ص ۱۸۴ - تاریخ مشاهیر کرد
ج ۲ ص ۶۲

هه‌ژار

نامش عبدالرحمن شرف‌کنندی، که در سال ۱۳۰۰ شمسی در مهاباد متولد شده و تحصیلات مقدماتی را در یک دبستان و علوم عربی و صرف و نحو را در محضر پدرش که یکی از روحانیون فاضل و زحمت‌کش شهرستان مهاباد بود فراگرفت.

هه‌ژار شاعر توانا و باسواد است که اشعارش به زبان کردی می‌باشد. ازاوست:

نامه بو وارشه و

سده‌ر یک هه‌یه بوم بکابه شهو	کوردیکم ده‌وی چاپک و پته‌و
داگیر که رانن له کوردستانن	نه‌هیلی تورک و عه‌جه‌م بزانن
مه‌سه‌لی کورده وله کورد روی‌داوه	مال له‌خانه‌خوی هه‌رام کراوه

* * *

تلیشی بینی له‌و داری بی‌داد	پیشان بجیته شاری مهاباد
جمهوریه‌تی کوردیان پی‌لا برد	ئه‌و داری قازی و سه‌یفیان پیدا کرد
زه‌نگی هینابی به‌دلویی خوینی	پچته‌ئاگری داغ نیزه‌یه‌ک بینی
له‌ری ئازادی مردن به‌مه‌ردی	کام‌خوین؟ خوینه‌که‌ی لاوانی کوردی
ئیستاش له و کیوم ده‌نگ ئه‌دانه‌وه	ئه‌و کورده‌ی کیانیان به‌ئا واته‌وه

نه‌ودار به وئیزه دادن وه‌ك قه‌لم
 خوینه خسته که‌ی کوره بارزانی
 به‌ئاوی چاوی کور کورژاوانی
 شل بکریته وه و لیک دری ته‌واو
 له‌جلکی شری هه‌یتو بشاره‌کان
 ریتالی بینن به‌و خوین و خامه
 کوتریکی سپی‌تیرپال، به‌سه‌ره‌و
 لاوانی دنیا، پیاو چاکانی مه‌رد
 زور ملیونن کورد له‌ئاسیادا
 وه‌حشی استعمارله‌سه‌ریان زاله
 زمانی زك‌م‌اك مه‌نع کس‌راوه
 ده‌رمان و دو‌کتور بوته‌ئه‌فسانه
 سیلاوی نه‌وتم، په‌یدا بوی خاکم
 ده‌چیته (ستی) و (وال‌ستریته‌وه)
 ئه‌ویش ده‌ست‌به‌ندی بومن پی‌ده‌کرن
 یاخو بوزین‌سدان، دم‌خسه‌نه‌ساوی
 کیواتمان هم‌وی کرایه‌سه‌نگه‌ر
 موساعه‌داتمان هه‌رتوپه‌و تفه‌نگ
 چه‌ك فروشانی شه‌ره‌لایسین
 له‌نیسی خویان ده‌سله‌مینده‌وه
 قه‌لمی هه‌رخوی هاوارکا به‌ده‌م
 که‌استعماریان به‌سه‌ك ئه‌زانی
 به‌رده‌رکی سه‌راله‌سوله‌یمانی
 بکریته که‌له‌ی مصطفی‌خوش‌ناو
 یان ده‌ر به‌ده‌ر و شاره‌و شاره‌کان
 هرژار یکی کورد بنوسی نامه
 نامه‌به‌ریته‌کونگره‌ی وارشه‌و:
 شه‌ریفانی هه‌رد، صافانی بی‌که‌رد
 کونتری که‌لان له‌روی دنیادا
 بریویه‌ریگه‌ی هه‌فاسه‌و ناله
 ده‌رکی خوین‌دمان لی‌داخ‌راوه
 لیدان و قه‌مچی له‌جی‌ی‌ده‌رمافه
 توتنم، که‌نم، خه‌رجم، پیتاکم
 سه‌دیه‌کی بومن ده‌که‌ریته‌وه
 یاخو تیغیکه‌سه‌رمسی پی‌ده‌بون
 یان پنکه‌ی شه‌ره‌و مه‌طاری ئاوی
 هیزی شه‌ر و شورلیی ده‌خاله‌نگه‌ر
 لاومان‌ده‌کرینه‌ده‌سته‌چیله‌ی‌جه‌نگ
 له‌زیری که‌لان که‌لیک ده‌ترسین
 له‌کمه‌ی کوتر ده‌ره‌وینه‌وه

زمان هیمنی بلی ده یسرن قورعان صلاهی تیابی نه‌یدرن
دهستی بنوسی و شهی ئاسایش توند نه‌کری له‌تا و که‌له‌پچه‌وقایش

پله‌یام بو ماوماو

ماوما و منو تو دو دوستی ها و دهرده
هه‌ردو کیر و ده‌ی ده‌ست استعماریک
نه و وه‌حشهی به‌دهم کینیا مژه
منو تو مالمان به‌ره‌لاو بسی خیو
توبه‌قسه‌ی کاهین من به‌کفتی پیر
له‌یه‌کتر کوزی و دوژمنی یه‌ک بون
دیوبکی پیادخور، فیلبازو به‌دکار
شه‌یتان له‌پیستی مه‌لائیکان دا
شارستانیه‌یی سپیان پوهیناین
هاتن فیرمان که‌ن چون مه‌ده‌نی بین
چزو ماموستای سیی دز دهر چو ؟
کان و کولیویان گشت لی فراسدین
دزیان، بردی‌یان هه‌رشتی مال بی

به‌خوینی که‌رم و به‌هه‌ناسه‌ی سهرده
هه‌ردو مارانگاز به‌نیستی ماریک
به‌جهدو چه‌پوک کوردستان کوزه
پرتوت و که‌نم پرله زیرو زیو
ته‌وه‌که‌ل کیر بوین بین خودا کیر
بیری یه‌ک بون و دوژمن له‌بیر چون
له‌پیستی مه‌ردا کور کیمکی خوین خوار
له‌ژیرو سیمه‌ری پیرو که‌هان‌دا
کور کان که‌وتنه‌کوز، له‌بوزیان تی‌ناین
چون نان براری ده‌ستی ده‌نی بین
زگ‌پری درو دروی له‌په‌ر چو
کوشتیان پرژا‌فدین ئیسکیان کراندین
وتیان مال خورا و به‌گوی زو‌خال‌بی !!

* * *

که‌ردیمو کراتی و ئازادی که‌لان
که‌نکی قانونی چه‌نگه‌ل و ابوه
نه‌کر ئازادی مانای هه‌رشادی

نه‌مه‌یه... خوز که‌م به‌در چی‌ته‌لان
چه‌جانه‌وه‌ریک نه‌مه‌ی خواردوه ؟
بسوبه‌هیران بسی ؟ تف‌له‌ئازادی

برام خهم مه خوده ورن ده وراثه	هاکاتیک چوئهم ده ورو دوکانه
قانویمان تفی سه ربه ره وژوره	مه رکی سه کی هارمه شهوره سوره
ئه وخوینه ئاله‌ی ئه ورن له ته فمان	ژراندیان له سه ر خاکی ده ته فمان
لاشه‌ی لاوانی له خویندا شتل	ده دیری که وا خروانه بن کسل
هه رینناشین بو، بوو به گولی سور	بوونی ئازادی دا نزیك و دور
نه مامسی بالای شه هیدانی لاو	گوردانی کوردان مه ردایی ماوماو
ئه و شه هیدانی سهر به ست و ئازاد	چله فایروبی یان له مهاباد
به رز ده بئه وه وده بئه سیداره	پی یان داد کری هه رچی به دکاره
ئالای ئازادیان له سه ره له ده کری	شوقی ئازادی دنیا داده کری
تا ترسیین خوینم ژبینه وه سه رمان	ده بئه کوک و داس رمب و خه بجه رمان
ئه و ساوه مومان خوش راده بویرین	له شوین ئیستیعمار نه فرین ده بیرین

پیاوی چی؟

لور که توعه بدی له لای من به شی نه خوراوی چی ؟
 هه زرفی ناله نجو ساوه رو شورباوی چسی ؟
 ره نجبه ری بی بهش و موچه‌ی به ژی چی وئاوی چی ؟
 روت له سه رمایه بله رزه جسل و پیلای چی ؟
 له سه رت ده ر که خه یالات که زی چی رجای چی ؟
 خونیدنت بو چیه ؟ زائین چیه ؟ هه رمه یزدانه ؟
 مه درسه پو کوروی من ، جیی کوری نوژیندانه
 خوی هه زار ساله ته بار کیشی له لای بیگانه
 ساوی ئیازادی له بیر خوت به ره وه ئازانه

کی به توی گوت بیهشت؟ خویندنی چی و فای چی؟

ئهم ده ناسی بهری پیم و ابو به هیزی و پرسام

به یینی خومان بی که توم هاته وه پیرولیت ترسام

هه رله ترسا پوه رام کردو گوتم کوردی پر ام

هه ته رر کرده وه که ت ئیسته که رون بوره له لام

په تی ئهم ترسه سپاوه! به نی نه سپاوی چی؟

سه دهه زار قافه زی خوت هات و وت کورد فابم

نو که ری پیشه یی پیشو هه منیش وه بابام

له زه مانی بهری چون بومه ... ده بی هه راو ابم

سه رته هه ر که س ویی کوردم له ریکه ی وه ستابم

پیاوه تی توئه مه پوئسته بلی پیاوی چی؟

شاعر باز یافته

گوهر

نامش سید محمد رضا مرتضوی تبریزی فرزند سید علی نقی است که در سال ۱۳۲۳ شمسی در تبریز از يك خانواده محترم متولد شده است و تحصیلات خودش را تا ششم ادبی در ایران پایان رسانیده و بعد برای ادامه تحصیل به امریکا رفته است .

مرتضوی دارای سه پسر و يك دختر می باشد که پسرانش برای ادامه‌ی تحصیلات خودشان به امریکا رفته و مشغول تحصیل هستند .
مرتضوی مرد شریف ، پاکدل و دوست صدیق و بنجابت و پاکی معروف هستند .

مرتضوی برادرزاده دانشمند محترم آقای دکتر مرتضوی استاد دانشگاه و رئیس سابق دانشگاه تبریز است که فوق العاده مرد محبوب و مورد احترام مردم هستند . مرتضوی شاعر است و در شعر گوهر تخلص می کند . اغلب اشعار ایشان رباعی است و غزل هم می سراید .

از اوست :

جز ذکر تو هیچ کار نتوانم کرد	درمان دل بقرار نتوانم کرد
کر هر نفسی هزار شکر تو گوید	«شکر تو يك از هزار نتوانم کرد»

ای در که تو پناهگاه همه کس مهر و کرم تو عذرخواه همه کس
لطف تو به يك نظر دو صد چاره کند درد دل و سوز اشك و آه همه کس

* * *

از غیر خدا جمله فراموشی به از باده‌ی وحدت همه بیهوشی به
در محفل فقر و حلقه‌ی اهل ولا دم نازدن و حیرت و خاموشی به

* * *

هر گز نزنم دری به غیر از در دوست در دیده و دل نیست به جز منظر دوست
در محفل او پسای ز سر شناسم سر دوست ندارد آنکه دارد سر دوست

* * *

آنکس که تو را شناخت کس را نشناخت
مشتاق گل و روی تو خس را نشناخت
آنکس به یقین بهشت عشق تو گزید
واصل شد و دوزخ هوس را نشناخت

* * *

یارب تو دوی دردمندان بفرست جامی ز کرم به بزم رندان بفرست
پابند به چند و چون نیم از کرم چندان که عطای تست چندان بفرست

* * *

افسون ز ماه خوب خوابت کرده است ز آبادی خود خوب خرابت کرده است
چون برف اگر از آسمان آمده‌ای ننشسته ، نشسته خوب آبت کرده است

بر آینه‌ی بخت کسی کرد مباحش درمان چونمی کنی، دگر دردمباحش
با کرم‌دلان حریف دمسرد مباحش باش آنچه که می‌باشی نامرد مباحش

* * *

یارب تو به خلق مهربان دار مرا از آتش خشم در امان دار مرا
ای مظهر نور آسمانها و زمین آئینه‌ی نور جادوان دار مرا

* * *

حاشا که ز حکم تو در افغان باشم یا نسیم نفس خلاف فرمان باشم
جان بر کف و عاشقت چو اسماعیلیم تا آنکه به راه دوست قربان باشم

* * *

دل کعبه‌ی عشق لایزال تو بود جان شیفته‌ی ذات و جمال تو بود
ای وصل توام غایت آمال وجود بپذیر مرا وقت وصال تو بود

* * *

بحر کرمش بلند و پستی نگذاشت جز عشق و نشاط و شور و مستی نگذاشت
با این همه کثرت از کمال وحدت یک نقطه غلط به حرف هستی نگذاشت

* * *

در کتم عدم که نقش دنیا زده‌اند بر سینه‌ی ما مهر تو لا زده‌اند
گر روشنی شمع بسود از شعله بی شعله شرار عشق در ما زده‌اند

* * *

تا جرعه‌ی از جام الستت ندهند آگاهی از این بلند و پستت ندهند
تا کشته‌ی وادی محبت نشوی سر رشته‌ی عاشقی بدستت ندهند

ما را به جمال خویش بینایی ده ما را به کمال خویش دافایی ده
ما بنده نائوان و مشتاق توایم ما را ز وصال خویش برنایی ده

* * *

می‌میرم اگر که جستجویت نکنم تا با همه خلق گفتگویت نکنم
چندان به تو عاشقم که نبود نفسی کز غایت عشق آرزویت نکنم

* * *

من ناله‌ی عاشقان نمی‌دانستم من گریه‌ی بی‌امان نمی‌دانستم
عشق تو چنین واله و حیرانم کرد من جذبه‌ی لامکان نمی‌دانستم

* * *

آن کس که به نیکویی نشانست تویی محبوب همه در دو جهانست تویی
و آنکس که به لطف خویش در روز جزا با دشمن و دوست مهربانست تویی

* * *

مرا در حد و صف او سخن نیست سخن در حد بی‌حدکار من نیست
حدیث عشق جانان چون توانم که با اویم خبر از خویشتم نیست

* * *

بی‌یاری دیده دیدم ده بی‌منت پا دویدم ده
بی‌صوت کلام گفتن آموز بی‌گوش ز جان شنیدم ده

* * *

یارب به تو آنچنان منم پیوسته کز خویش بریده‌ام ز خود بگسسته
چندان به تماشای رخت مشتاقم کز دیدن غیر تست چشمم بسته

مائیم و مراد دوست جویان همه عمر معبود پرست و نکر گویان همه عمر
يك لحظه تجلی جمالش خوشتر از جلوه‌ی حسن خو برویان همه عمر

* * *

مپسند که با دیده‌ی پر خون بروم محروم ز بخشش تو معزون بروم
از در که تو، کبر و مسلمان و یهود نو مید کسی نرفته من چون بروم

* * *

آتش به جان عشقم، افر و ختنی چه باشد
سر تا به پا شرارم، خود سوختنی چه باشد
روز ازل ز هستی عشق تو برگزیدم
خود عشق عشق عشقم، آموختنی چه باشد

* * *

ای دل چه خوشست جان به جانان دادن
نقدینه جان به راه ایمان دادن
چون هر چه بود عنایت از حضرت دوست
در راه رضای او دل و جان دادن

* * *

ای دل ز چه مرد دیدن طور نبی بر دار فنا بسان منصور نبی
چون ذره ز سر چشمه خور دور نبی خود را برسان به نور اگر کور نبی

* * *

آن کس که رموز غیب دانست تویی هر کار محال را توانست تویی

گر خلق جهان به یکدگر میمانند آن کس که به هیچکس نمانست تویی

* * *

ما از دل و جان مطیع فرمان توایم هر لحظه به هر بهانه قربان توایم
جز ذکر توب به نغمه‌ی نکشودیم در کلشن جان هزارستان توایم

* * *

یارب ز خودم جدایی‌ام ده از دام ریا رهایی‌ام ده
با جلوه‌ی حق به ذات مطلق زمین بیشتر آشنایی‌ام ده

* * *

ای عشق تو مهر عالم آرای همه وصلت به جهان اصل تمنای همه
چندان به تو عاشقم که می‌گویم فاش قربان تو جان من شود جای همه

فہرست اسامی کسان خاندان آنها

الف

- امامی خلخال‌ی ص ۴ اسنوی ص ۷
 امام بغوی ص ۷ ابن حاجب ص ۷
 احمد بن ابن الحسن شیرازی ص ۹ ابو حامد محمد بن محمد غزالی ص ۱۲
 امیر علیشیر نوایی ص ۱۲ ابو یزید خلخال‌ی ص ۱۵
 امین احمد رازی ص ۱۴، ۳۲۱ آقا حسین ص ۲۸
 اسماعیل ص ۱۸ ابن فوطی ص ۱۹
 استاد بسیج ص ۴۳-۴۴ ابودلدل خلخال‌ی ص ۴۸
 اهرمن ص ۴۳-۳۹۶ اعظم آصف ص ۵۴
 ابی جعفر ص ۵۵ اصولی خویی ص ۶۵
 ابی مخنف ص ۵۵ ابراهیم ثابت طسوجی ص ۷۲
 ارسلان ص ۷۳ آل‌ب ارسلان یورک ص ۷۳
 ارسلان بن طغرل سلجوقی ص ۹۳ امیر چوبان ص ۷۳
 آقا سید حسین رباطی خویی ص ۹۴ امیر محمود فرزند مظفر ص ۷۱
 آیت‌الملک ص ۷۶ ایرج افشار ص ۹۳
 ابو نصر فراهی ص ۷۴ اسماعیل بن حماد ص ۹۱
 امیر محمود فرزند مظفر ص ۷۴
 احمد بن خلیل ذوالفنون خویی ص ۹۷-۹۸ ابن‌الفرقاج ص ۹۷
 ابن‌الوکیل ص ۹۷ ابن‌الزملکانی ص ۹۷
 المزی ص ۹۷ ابو حنینان ص ۹۷

- امیر المؤمنین ص ۱۲، ۱۹ ابن الصلاح ص ۹۸
 امام کور ص ۹۸ ابن مالک ص ۹۸
 ابو عبد اللہ ص ۹۸ ابن الخوی ص ۹۸
 امام جمعہ شیخ اسدالہ ص ۱۰۹ آخوند خراسانی ص ۱۰۲
 آقا محمد خان ص ۱۱۶، ۱۱۵، ۳۲۹
 احمد بن بکر ملقب بہ ابوالقاسم ص ۱۲۴ ابوالحق شیرازی ص ۱۲۴
 ابوطالب شیرازی ص ۱۲۴ ابن جتنی ص ۱۲۴
 اسماعیل خویی ص ۱۳۰ ابن حوقل ص ۱۵۴
 آخوند ملا ابراہیم سرابی ص ۱۵۵ اختر ص ۱۵۸
 آقازادہ علیایی ص ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۴ - ۱۸۵ -
 اعتماد ص ۱۷۹ احمد مداح دیلمقانی ص ۱۹۷
 ابن سینا ص ۲۰۶ اعجوبہ ص ۲۴۰
 احمد سلماسی ملقب بہ ضیاء الاسلام ص ۱۹۳
 آقا میرزا محمد جوادزادہ ص ۲۲۹
 آقا حسین صدیق سلماسی ملقب بہ صدیق الاسلام ص ۱۹۵
 آرمان ص ۲۲۸، ۲۲۶ ارژنگک ص ۲۱۳
 ابراہیم دیلمقانی ص ۲۳۴، ۲۳۵ ابن فقیہ ص ۲۵۲، ۳۰۱
 امیر حشمت نیساری ص ۲۴۲ ابراہیم پورداد ص ۲۴۲
 ادوارد براون ص ۲۴۲، ۳۱۷، ۳۰۹ احمد دھقان ص ۲۴۲
 ایاز ص ۲۵۴ - ۴۵۴ اسداللہ ص ۲۶۷

- آقا سیدعلی عالم ربانی ص ۲۶۰ امام موسی بن جعفر (ع) ص ۲۷۶
- آقا محمد بهبهانی ص ۲۵۸ احتیاج طبری ص ۲۷۶
- امیر خان سردار ص ۲۷۳ - ۲۷۴ ابو عبدالله مغربی ص ۲۸۴
- ابو الحسن الاقطع مغربی ص ۲۸۴ آقا ضیاءالدین عراقی ص ۲۷۶
- ابو عثمان مغربی ص ۲۸۴ ابو مدین مغربی ص ۲۸۴
- ابو محمد مرجانی مغربی ص ۲۸۴ ادیب طوسی ص ۲۸۴ ، ۳۵۸
- ابو الحسن مغربی ص ۲۸۴ آقا علی مدرس زنوزی ص ۲۷۷
- آقا عبدالله زنوزی ملقب به استادالاساتید ص ۲۷۷
- احمد فرزند موسی رشتی ص ۲۸۲ آقا سیدعلی مسکین زنوزی ص ۲۷۹
- امیر خان ص ۲۷۴ ابو الفضل شهبازی ص ۲۹۲
- احمد کسروی ص ۳۰۱ استاد هه‌زار ص ۴۹۴
- اسکندر ص ۲۹۵ ، ۳۰۳ امام جعفر صادق ص ۵۱۰
- ابن الحاج هزارمیردی فرزند حاج حسن ص ۵۵۵ - ۵۵۸ - ۵۵۶
- اشرف ابن شیخ الامام ص ۳۰۷
- اوحدی ص ۳۰۲ ، ۳۲۰ ، ۳۱۷ ، ۳۱۶ ، ۳۰۷ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۲۵ ، ۳۲۴
- ۴۱۷ - ۳۱۵ - ۳۲۲ - ۳۸۹ - ۳۹۹
- آتش مشهدی ص ۳۰۲ اعرجی ص ۳۱۲ ، ۳۱۳
- امیر حسینی ص ۳۱۶ آدم ص ۳۸۹
- اشرف مراغه‌یی ص ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ آذر بیکدلی ص ۳۱۹
- ابراهیم ص ۳۰۸ - ۳۱۸ - ۳۰۷ ابن یوسف شیرازی ص ۳۲۹

- اوحدی کرمانی ص ۳۱۵ آخوند ملا حسین دخیل مراغہ بی ص ۳۳۳
 ابراہیم نجفی ص ۴۷۷ ابن یوسف ص ۳۳۰
 احمد آقا فرزند بایزید آقا ص ۴۹۳ آقا محمد تقی ص ۳۳۱
 آقا محمد ص ۳۳۱ ابوالفرج رومی ص ۳۳۷ - ۳۴۰
 امام ہدی ص ۳۳۷ ایرج ص ۳۷۲
 احمد خان مقدم بیگلر بیگی ص ۳۴۸
 اویس جلایری ص ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۵۳
 اسکندر خان مقدم (سردار ناصر) ص ۳۴۸ آخوند رستم آبادی ص ۳۴۷
 ابراہیم ابوالحسن مراغی ص ۳۶۰
 امام زمان (ع) ص ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۵۲۹ - ۵۳۰
 امام زادہ اسماعیل ص ۵۱۰ آقا میر ولی اللہ ص ۳۹۴
 ابوالفضل حسرت ص ۵۳۹ احمد جودی معین الاسلام ص ۴۰۴
 احتشام محمد خان زنکنہ ص ۵۲۶
 اتابک اعظم میرزا تقی خان فراہانی ص ۵۲۸ اکبر پاشا زادہ ص ۴۱۵
 احمد راحمی ص ۴۱۴، ۴۱۵ اصغر برزلی (خشنود) ص ۴۱۱، ۴۱۰
 اسماعیل کمال الدین ص ۵۱۰ ابراہیم خیری ص ۴۰۷
 ابراہیم عبدالقادر فرزند عبدالعزیز مشہور بہ «پہربہ لاو» ص ۵۰۶
 ابوریحان بیرونی ص ۴۳۲ امام خمینی ص ۵۴۷
 حاج حسین حمیدہ ص ۴۷۸
 اوروجعلی غمزدہ (طلوعیان) ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹

۴۵۰ - ۴۳۶ - - ۴۳۷ - ۴۵۲

ابراهیم نجفی ص ۴۷۷ ابوالقاسم پرویزی (عارض) ص ۴۳۴

اسماعیل حمیدیه (نشید) ص ۴۸۰ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۷ - ۴۸۳

آقا میرزا مهدی ص ۴۵۶

آقا خان فایض (نعمت‌اللهی) فرزند پاشا ص ۴۵۴ - ۴۶۸ - ۴۵۵ - ۴۵۲ - ۴۵۳

آقا شیخ عبدالحسین مجتهد قره‌چپو غی اعلی‌اله مقاوه ص ۴۵۲ - ۴۵۳

ابن زیاد ص ۴۵۱ آل سفیان ص ۴۵۲

ب

باقر خلخالی ص ۲۵، ۲۱، ۲۳ بسیج ص ۴۳، ۴۴

بهرام ص ۴۰، ۵۴ برهان ص ۵۶

بدیع الزمان ص ۵۶ برهان خلخالی ص ۵۴، ۵۵ - ۴۱

برجیس ص ۵۴ برقی (خویی) ص ۶۹ - ۷۰

بیکلر بیککی اروی ص ۸۴ بدر فارقی ص ۹۷

برزالی ص ۹۷ بابا خان لسان‌زاده خویی ملقب به حشمت ص ۱۱۱

بهمن میرزا ص ۱۱۸ بابا خان عنایت السلطنه ص ۱۵۶

بیکلر بیککی ص ۱۵۸ بحری میانجی ص ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷

بختیار نصرت سرابی ص ۱۸۵ - ۱۸۶ بهروز یاور ص ۱۸۸ - ۱۸۹

بوطالب ص ۲۸۶ بطلمیوس ص ۳۰۰

بولیک ص ۳۰۱ بلاذری ص ۳۰۱

بیگی ص ۳۰۲ بولود قاراچہ و رلو (سہند) ص ۴۲۱ - ۴۲۵ - ۴۳۱ - ۴۳۰
 ۴۲۲ - ۴۲۷ - ۴۷۱
 باقر خان ص ۴۲۵ - ۲۹۲ بدیع الزمان ص ۵۲۴
 بیان الملک ص ۵۲۸

پ

پیغمبر اکرم (ص) ص ۱۰ ، ۱۸ - ۹۱ - ۲۰۳ - ۲۶۸ - ۲۷۰ - ۳۰۵ - ۳۱۸ - ۵۵۶
 ۳۲۸ - ۶۵ - ۲۵۸ - ۳۲۸ - ۳۳۷ - ۲۶۹ - ۱۴ - ۳۳۰
 پروین قاجار ص ۵ پرویز ص ۴۰
 پناہ میرزا رضی (بندہ) ص ۱۱۵
 پرویز خان صفیر العارفین ص ۷۱ ، ۱۹۶ ، ۱۹۸ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۳۹
 پرویز خان غافل سلماسی ص ۲۳۸ - ۲۳۹ پروین ص ۲۴۴
 پیر محمد یادگاری ص ۲۹۷ - ۲۹۸ پیر مراغہ ص ۴۶۸
 پیشہ وری ص ۵۱۰

ت

تقی الدین ابراہیم کفعمی ص ۱۱ تقی الدین اوحدی ص ۱۷
 توکل خلخالی ص ۲۰ تیمور ص ۴۰ - ۳۵۲
 تہمتن ص ۴۷
 تربیت ص ۸۰ ، ۷۸ ، ۷۱ ؛ ۱۱۷ ، ۳۰۷ ، ۳۱۸ ، ۳۳۷ - ۸۲ - ۱۰۷ - ۳۰۸

۲۴۲ - ۲۳۸ - ۳۵۵

تقی خویی ملقب به صمد عیسا شاه ص ۷۲ تقی خویی ص ۷۱
تقی علیایی ص ۱۸۰ تالانندی ص ۲۵۳
تقی بینش ص ۳۵۱ تیزهوش ص ۴۱۷
تقی خان امیر نظام ص ۵۲۷ - ۵۲۶ - ۵۲۸

ث

ثقة الاسلام ص ۱۱۷ ، ۲۴۲ ، ۳۷۲ ثابت اندیلی ص ۲۵۳ ، ۲۵۴

ج

جهانشاه خدیجی خلیجی ص ۴۸ جبریل ص ۵۴
جهانگیر معصومی ص ۵۷ جمال خویی ص ۷۳
جلال الدین محمد مجدالاشراف ص ۷۱ ؛ ۹۲ ؛ ۹۴ ، ۹۵ ، ۱۰۹ ؛ ۱۱۰ ، ۱۲۶
۱۱۲ ؛ ۱۲۷ ، ۱۹۵ ، ۱۹۸ ، ۱۹۷ ؛ ۱۹۳
جبار آیدینلو ص ۱۲۸ جمال خلیل شروانی ص ۱۴۲
جمشید واقف خویی ص ۱۴۹ جعفر خان زند ص ۱۵۸
جعفر قلی خان دنبلی ص ۱۹۹ جعفر سلماسی ص ۲۳۳
جهانگیر خان سلطان ص ۲۵۶ جامی ص ۲۸۱ ؛ ۳۱۲ ، ۳۱۷ ؛ ۳۲۶
حاجی خلیفه ص ۳۱۷ جهانشاه خان پادشاه ص ۳۰۷
جابر انصاری ص ۵۱۱ جعفر سلطان القرائی ص ۳۰۶ ، ۲۷۹ ، ۷۹ ، ۳۰۷

چ

چنگیز ص ۴۰، ۲۳۳، ۲۹۵

ح

حشری ص ۷ حسام‌الدین ص ۱۱

حسین (ع) ص ۲۸، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۸۳، ۲۵۳، ۱۵۵، ۵۴۵، ۵۴۲

حکیم باشی ص ۲۸ حسین شمس مشرقین ص ۲۸

حاجی خلیل ص ۳۵

حافظ ص ۳۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۲۲۸، ۳۰۶، ۴۳۷، ۴۴۷، ۴۸۸، ۳۶۱، ۴۷۵، ۵۴۷

حسان ص ۵۶ حسن خلخالی مدحت ص ۵۷

حسین خویی ص ۷۶ حقیر خویی ص ۷۷

حجت‌الاسلام ص ۶۵ حمزه میرزا ص ۶۷

حاج حسن نیما ص ۶۵ حسن حسام خویی ملقب به مظفری ص ۷۳

حاجی میرزا آقاسی ص ۷۸، ۵۲۴، ۵۲۵ حسام چورسی ص ۷۵، ۷۴

حمداله مستوفی ص ۹۳، ۱۹۲، ۵۱۰ حاج خلیفه ص ۹۳

حیران دنبلی ص ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۳، ۸۲، ۸۶

حسین بن علی بن سینا ص ۹۱

حاج محمد نخجوانی ص ۹۵، ۸۷، ۲۵۴، ۳۰۶، ۵۱۴

حاج حسین نخجوانی ص ۸۲، ۳۰۹، ۳۰۷

حاج محمد صادق خویی ص ۱۰۱، ۱۰۰ حاج رجبعلی نبلی ص ۱۰۶

- حسینعلی خان امیرنظام ص ۱۰۷ حاج ملاحسینعلی یاهوی خوئی ص ۱۲۶
 حسین ولی زادگان تایب خوئی ص ۱۳۴، ۱۳۵
 حاجی محمدحسین ص ۱۵۸ حسن سرابی ص ۱۵۵
 حیدر بابا ص ۳۷۲، ۴۳۱، ۴۲۷، ۵۴۱، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۰
 حاج عباسعلی رجوی ص ۲۰۴ حسن آقا فرزند بحرئ میانجی ص ۵۱۵
 حسین آقا فرزند بحرئ میانجی ص ۵۱۵
 حاج اسماعیل امیرخیزی ص ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۳
 حاج محمد تقی زاده ص ۲۳۰ حاجی رضا صابر دیلمقانی ص ۲۳۸
 حبیب الله لسان‌الولایه ص ۲۳۹ حشمت الله منتظری ص ۲۲۶، ۲۲۸
 حاجی میرزا غفار مرندی (حقیر) ص ۲۵۵
 حسینقلی خان دنبلی ص ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۵۸
 حضرت زهرا ی بتول ص ۲۶۸، ۴۳۴، ۴۶۴
 حاج میر عبدالرسول حسینی زنوزی ص ۲۵۹
 حسین خان بیات ماکو ص ۲۷۳ حاجی میرزا عبدالله موسوی ص ۲۷۶
 حاج میر احمد ص ۵۴۲ حاج سید ابوالحسن اصفهانی ص ۲۷۶
 حاج حسین حمیدیه ص ۴۷۸ حضرت عبدالعظیم ص ۲۷۸
 حضرت شیخ ابراهیم چوبنانی ص ۳۲۸
 حاج میرزا رفیع نظام‌العلماء ص ۲۷۹
 حضرت قطب‌العارفین معین‌العلماء ص ۴۵۳
 حاجی علی خان حاجب‌الدوله ص ۳۰۲، ۳۰۳ حمید سعادت ص ۳۲۰

- حضرت صدرالدین قونیوی ص ۳۱۶ حاجی خلیفہ ص ۳۱۷
 امام حسن (ع) ص ۳۰۷ حسین اصفہانی ص ۳۱۹
 حاجی عبدالقادر یزدان پناه ص ۳۳۶ حکیم احسن اللہ خان ص ۳۳۱
 حضرت عارف علیشاہ ص ۳۳۱ حسین پاشا خان میر پنج ص ۳۴۸
 حاجی میر سلام اللہ موسوی مجرم مراغہ بی ملقب بہ مجذوبعلی (حاجی کیبیر
 آقا) ص ۳۶۵، ۳۴۶؛ ۳۴۷، ۳۴۲؛ ۳۶۸، ۴۳۷، ۴۶۷، ۳۰۵
 حاج مہدی شکوہی ص ۳۶۰، ۳۶۱ حاجی فتوحای مراغہ بی ص ۳۶۲
 حیدر عباسی (باریشماز) ص ۳۸۹ حضرت رضا (ع) ص ۴۱۶، ۴۰۴
 حوا ص ۳۸۹ حاجی ملا محمد رحیم جودی ص ۴۰۴
 حاجی میرزا حسین آقا مجتہد ص ۴۰۴ حسن راحمی ص ۴۱۴
 حیدر غفاری ص ۴۴۱، ۴۴۲ حاجی عیسی فتوحی (فریدالملک) ص ۴۵۵
 حسن عسگری (ع) ص ۴۶۴ حسین خان نظام الدولہ ص ۵۲۸
 حاجی محمد زنجوانی ص ۵۱۴ حضرت ولیعصر (ع) ص ۵۲۹
 حاج میر احمد موسوی ص ۵۴۲؛ ۴۷۰ حسام الدین علی نقشبندی ص ۵۰۷
 حاج معین العلماء ص ۴۶۷ حسین نجفی ص ۴۷۷
 حسین مقدسی (نادم) ص ۴۷۳، ۴۷۴ حاج قنبر کاظمی ص ۴۵۹

خ

خدا ص ۴، ۱۰، ۱۵، ۴۷، ۶۵، ۷۴، ۹۲، ۸۲، ۱۰۴، ۹۷؛ ۱۱۱؛ ۱۱۳؛ ۱۱۸، ۱۳۹؛ ۱۵۰
 ۱۶۵؛ ۱۴۳؛ ۱۶۹، ۱۶۷، ۲۰۴؛ ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۲۴، ۲۲۲، ۲۱۸، ۲۴۰، ۲۲۵، ۲۷۰

۲۷۱، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۶۶، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۸۳، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱،
۳۰۶، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۲، ۳۵۷، ۳۷۶، ۳۹۷، ۴۰۸،
۴۰۶، ۴۵۷، ۴۶۴، ۴۵۱، ۴۷۶، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۸۱، ۴۸۴، ۵۱۴، ۴۸۵، ۵۲۲، ۵۱۵، ۵۵۷

خاقانی خلخالى ص ۵ خاقانى ص ۳۳، ۹۳

خلیل خلخالى ص ۶ خاقان ص ۴۱، ۸۸

خسرو ص ۸۹، ۱۱۸، ۵۰۵، ۱۰۸، ۳۰۹ خیام ص ۵۲۰

خلاصه‌ی عباسی ص ۸۰ خلیل ص ۷۵، ۳۰۳، ۲۵۴

ختنى ص ۹۷ خواجه یوسف حیران دهخوارقانى ص ۱۰۵

خرم کردشتى ص ۱۱۲ خسرو و خان اردلان ص ۱۵۸

خواجه على خويى باداميارى ص ۱۰۶، ۱۰۵

خسرو و خان سلماسی ص ۲۳۷، ۲۳۹ خواجه بنده‌نواز ص ۲۸۲

خضر ص ۲۷۴، ۱۶۶، ۲۶۸، ۳۶۲، ۱۳۹ خانیکف ص ۳۰۰، ۳۰۱

خواجه نصیرالدین طوسی ص ۳۲۰، ۳۶۲

خواجه رشیدالدین فضل‌الله ص ۳۱۶ خواجه غیاث‌الدین ص ۳۲۱

خلیل سلطان ص ۳۵۲ خسرو معزالدین ص ۳۳۹

خواجه عبدالقادر ص ۳۵۷، ۳۵۳، ۳۵۵ خیری ص ۴۶۱

خلیفه عبدالرحمان ادیب زندی ص ۵۵۸ خلیفه محمد عاجز میانجی ص ۵۱۹

خشنود ص ۴۱۰ خواجه عبدالله انصاری ص ۵۲۶

د

دکتر روزن ص ۸ دکتر مفتاح ص ۱۲

دهخدا ص ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۳۷، ۷۹، ۷۱، ۹۸، ۹۹، ۱۴۱، ۳۴۳، ۷۴

دکتر محمد امین ریاحی ص ۷۳، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۱، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۴۳
۳۶۳، ۳۶۵

دکتر حسن احمد گیوی ص ۳۷ دکتر خیام پور ص ۱۱۷

دکتر فضلای بیگ ص ۱۱۵ دکتر حبیب خویی ص ۱۴۶

دکتر مهدی مجتهدی ص ۲۴۲ دکتر رحیم هویدا ص ۱۵۴

دکتر جاوید ص ۱۷۸، ۱۷۹ دیلمقانی ص ۲۳۵

دکتر رضازاده شفق ص ۲۴۱ دکتر مهدی بیانی ص ۲۸۰

داروین ص ۲۷۶ دیوان بیگی ص ۳۰۲

درویش اشرف ص ۳۰۸ دولت‌شاه سمرقندی ص ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۵۲

درویش کبیر ص ۳۲۷، ۳۲۸ دیوانہ پیر ص ۳۳۵

درویش کبیر ص ۳۲۷ دیہیم ص ۳۸۷، ۲۲۷

دلبر ص ۴۱۹ داود مشعر عاصی ص ۴۴۰، ۴۴۱

درویشعلی (عاشق) ص ۴۳۷، ۴۳۹

ذ

ذبیح اللہ صفا ص ۳۱۲ ذاکر ص ۴۱۲، ۴۱۴

ر

- رستم ص ۲۳۴، ۴۷ رکن خویی ص ۹۲، ۹۳
 رکن الدوله محمد تقی میرزا بور قطب السلاطین محمد شاه غازی ص ۱۰۶
 رشید یاسمی ص ۱۴۱ رضا قلی مشفق سرابی ص ۱۵۷
 رحیم تقی زاده ص ۲۳۰ ربیعی میانجی ص ۵۱۸
 رضا حصاری اورمان ص ۲۸۹؛ ۲۹۰ ربیعی میانجی ص ۵۱۸
 رازانی ص ۳۵۲ رحیم اقدم ص ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۴
 رضا قلی میرزا مجنون علی شاه ص ۳۶۵
 رضا نویدی (پیمان) ص ۳۹۸؛ ۴۰۰؛ ۳۹۹، ۴۰۲
 رضا قلی افشار حسینی ص ۴۹۲
 رحیم مهکام مراغه (خامل) ص ۴۰۵؛ ۴۰۶، ۴۰۷
 رضا پاشا زاده ص ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷؛ ۴۲۰؛ ۴۱۸، ۴۱۹

ز

- زین العابدین چاпарباشی ص ۱۱۲ زرقشت ص ۱۴۴، ۴۲۵
 زلیخا ص ۱۲۵؛ ۴۱۳، ۴۴۰، ۴۷۶؛ ۵۰۰ زنوزی ص ۳۰۵
 زکی ص ۳۳۹

س

سید شریف جرجانی ص ۷

سپهسالار ص ۱۲، ۵۲، ۷۹، ۲۳۹، ۲۷۸، ۲۸۲، ۳۰۶، ۳۲۲، ۳۵۲

سعدی ص ۱۰، ۵۶، ۱۱۱، ۱۱۴، ۲۲۸، ۲۲۶، ۳۱۲، ۳۲۶، ۴۱۴، ۴۸۸

سید عبدالرزاق علوی خاخالی ص ۱۳ سید برهان خاخالی ص ۴۰، ۴۱

سیف علی بهمنی ص ۴۷ سید برهان‌الدین ملجایی قدسی خاخالی ص ۵۲

سید موسی امام جمعه ص ۵۲ سیروس هاشم خاخالی ص ۵۸

سید عبدالحمید ص ۷۲ سنگلاخ میرزا ص ۸۰، ۲۷۲، ۲۰۰

سلطان ارسلان بن طغرل ص ۹۳ سید مهدی هاشمی (پایدار) ص ۱۷۳

سلیمان امینی ص ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۶۷

سید ابوالقاسم فراهانی ص ۱۹۹ سنگلاخ خراسانی ص ۱۹۹

سعید سلمانی ص ۲۳۵، ۲۳۶ سام ص ۲۳۴

سید حسین خان عدالت ص ۲۴۱ سید محمد ابوضیاء ص ۲۴۱

سید حسن شریف‌زاده ص ۳۴۱ سهند ص ۲۴۳

ستارخان ص ۲۴۱، ۲۹۲، ۴۲۵، ۳۷۲ سید محمد علی جمالزاده ص ۲۴۲

سید حسن تقی‌زاده ص ۲۴۲ سلیمان ص ۲۶۰، ۴۸۵، ۵۴۳

سامی میانجی ص ۵۱۸ سید علی ص ۲۵۸

سلطان محمود ص ۴۵۴ سید هاشم مرندی ص ۲۷۶

سید محمد گیسودراز ص ۲۸۲ سهروردی ص ۳۲۲

سید حسین زنوزی ص ۲۷۹، ۲۸۰ سنایی ص ۳۲۱، ۳۲۲

- سیف‌الله وصالی ص ۲۹۵ سردار شجاع‌الدوله ص ۳۱۴
- سلطان ابوسعید ص ۳۱۶:۳۲۱ سید یوشع ص ۳۲۰
- سلطان سنجر ص ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۳۹ سعید نفیسی ص ۳۲۰
- سلطان احمد ص ۳۵۲، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۵۸
- سرتیپ اسکندر خان ص ۳۴۸
- ساعدا الملك محمدصادق خان قائم مقام ص ۵۲۵
- سرتیپ جعفر قلیخان ص ۳۴۸ سرتیپ هاشمی ص ۵۱۰
- سراشکر حسن مقدم (ظفرالدوله) ص ۳۴۸، ۳۴۹ سردار کل ص ۵۳۱
- سرهنگ فضل‌الله مقدم ص ۳۴۹ سواره ایلخانی زاده ص ۳۴۹
- سلیمان مقدم ص ۳۴۹ سید حسین رومی میاندوآبی ص ۴۹۲
- سلطان حسین جلایری ص ۳۵۰، ۳۵۱
- سید ولی‌الله مقدسی بناب فرزند عبدالله ص ۴۸۸
- سید محمد موسوی مراغه ص ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲
- سلطانی بنابی ص ۳۴۲
- سید قدرت‌الله نقوی (باقی) ص ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۸
- سید آقاخان ملقب به سیف‌الایاله ص ۴۷۵ سبزه‌علی ص ۴۱۷
- سید هدایت‌الله مکرمی (ناهید) ص ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۷
- سکینه سلطان ص ۴۱۷ سردار ناصر ص ۴۵۳

ش

- شاه‌قلی خلخالی ص ۶ شمس‌الدین محمد بن مظفر خطیب خلخالی ص ۷
 شاه عبدالعظیم ص ۱۱ شیخ ابو یزید خلخالی ص ۱۴، ۱۵
 شیخ احمد فنایی خلخالی ص ۱۴؛ ۱۵ شمس‌الدین خفری ص ۱۵
 شیخ بهایی ص ۱۱؛ ۹۱ شفایی ص ۲۸
 شاپور ص ۴۰
 شهریار ص ۳۹؛ ۱۶۴، ۴۳۱، ۴۳۰، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۱۷؛ ۳۷۳، ۳۷۲، ۵۰۵، ۴۳۱
 ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۲، ۵۳۹
 شیرین ص ۴۸؛ ۱۰۸؛ ۳۰۹؛ ۱۱۸، ۵۰۵ شیخ جمال‌الدین یقینی خلخالی ص ۳۶
 شاه سلیمان ص ۵۴ شیخ مرتضی انصاری ص ۶۵
 شمس‌العرفا سید عبدالحجت ص ۷۲ شمس‌الدین ایلدکز ص ۹۳
 شهنواز دنبلی ص ۸۸، ۹۹ شیخ رضی ص ۹۱
 شیخ محمد حسین کاظمی ص ۹۱
 شهاب‌الدین ابو عبدالله محمد خویی ص ۹۷ - ۹۸
 شیخ ابوالقاسم امین‌الشرع فانی خویی ص ۱۰۹ شهید قدس ص ۱۰۳
 شهاب‌الدین ص ۹۸ شمس سرابی ص ۱۵۶
 شاه جلال ص ۱۱۱ شهباز دنبلی ص ۹۹
 شیخ هادی تهرانی ص ۱۰۲ شمس‌الدین پرویزی ص ۲۴۰، ۲۳۷، ۲۳۹

- شارل بودلر ص ۱۴۷ شریف خان ص ۲۳۹
- شیخ صفی‌الدین اردبیلی ص ۱۹۷ شفق ص ۲۴۲
- شریف‌الدین سلماسی ص ۲۳۷ شیخ محمد خیابانی ص ۲۴۲
- شهاب مرندی ص ۲۵۵ شاه نجف حضرت امیر (ع) ص ۲۶۸
- شرف‌الدین محمد ص ۲۵۸ شیخ اسماعیل سیسی ص ۲۸۱
- شیخ نورالدین عبدالرحمان اسفراینی ص ۲۸۱
- شیخ الشریعه‌ی اصفهانی ص ۲۷۶ شیخ عبدالکریم حائری ص ۲۷۶
- شیخ مرتضی انصاری ص ۲۷۶ شیخ اسحق مغربی ص ۲۸۴
- شیخ عبدالله شطاری ص ۲۸۳، ۲۸۴ شیخ عثمانی مغربی ص ۲۸۲
- شیخ احمد احسائی ص ۲۷۹ شاه سلطان حسین صفوی ص ۳۰۴
- شاه نعمت‌الله ولی ص ۳۱۱ شیخ عراقی ص ۳۱۶
- شاهزاده پیر بوداق خان ص ۳۰۷ شیخ سعید فرغانی ص ۳۱۶
- شیخ عطار ص ۳۲۲ شیخ مجاهد ص ۳۲۷
- شیخ صنعان ص ۴۸۱ شیخ ابراهیم ص ۳۲۷
- شاه طهماسب ص ۳۶۹ شیخ مصطفی عزیزکنندی ص ۳۲۷
- شرف مراغه‌ای ص ۳۴۴ شیخ فخرالدین عبدالغفار ص ۳۲۷
- شیخ اويس ص ۳۵۰ شیخ احمد غزالی ص ۵۲۰
- شیخ ابی اسحق ص ۳۶۰ شفیعی ص ۵۰۰
- شکوهی ص ۳۶۱ شجاع‌الدوله سالار محتشم ص ۴۵۳
- شاه صفی ص ۳۶۱ شیخ علی اکبر خوشنویس ص ۴۵۲

ص

- صافی خلخالی ص ۵۱،۸ صادق بیگ ثابت خلخالی ص ۵،۴
 صمد ص ۳۹ صفی خلخالی ص ۵۲
 صاحب سلطان دنبلی ص ۹۹ صادق خان برادر کریم خان ص ۱۱۵
 صائب تبریزی ص ۱۶۹ صبا ص ۲۶۳
 صالح فتحی ص ۳۷۴ صبه آقا درویش اصفهانی ص ۳۳۱
 صفی الدین ارموی ص ۳۵۲ صادق ادیب زندگی ص ۵۵۸
 صابن مراغه‌یی ص ۳۴۴ صمدخان شجاع الدوله ص ۴۷۵
 صدر الشریعه ص ۴۳۳، ۴۳۴ صبا بیژن زاده ص ۴۵۰

ض

- ضیایی ص ۲۵۷ ضحاک ص ۴۲۴ ضیاء الدین عراقی ص ۲۷۶
 ضیاء الکتاب ص ۴۵۳

ط

- طغرل ص ۵۲۲ طوطی ص ۳۴۴

ظ

- ظہیر الدین مراغه‌یی ص ۳۴۹ ظفر علیشاه ص ۳۴۶

ع

- علی چلبی ص ۱۴؛ ۱۳ عبدالحمید مولوی ص ۱۱؛ ۲۸۴
- علامه حلبی ص ۱۲ عزلتی ص ۱۲
- عبدالعلی خلخالی ص ۹ عبدالرحیم ندیم خلخالی ص ۲۹
- علی (ع) ص ۲۹؛ ۴۶، ۵۵، ۷۵؛ ۲۵۶؛ ۱۰۲؛ ۹۵؛ ۱۳۸؛ ۱۳۹؛ ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۶۸
- ۲۶۷؛ ۲۶۶؛ ۲۶۳؛ ۲۷۰؛ ۲۷۸؛ ۵۴۲، ۵۴۵، ۸۲؛ ۱۱۲؛ ۱۰۹؛ ۱۱۱
- علامه دوانی ص ۳۰ علی بسیج خلخالی ص ۴۲
- عبید زاکانی ص ۵۶ عبدالله خویی حسینی ص ۷۶
- عبداله برقی خویی ص ۶۸ عبدالله میرزا ص ۶۸
- عبدالمؤمن خویی ص ۷۳
- عباس میرزا «نایب السلطنه» ص ۸۰؛ ۱۱۷، ۱۱۴، ۸۲؛ ۷۹؛ ۸۱؛ ۸۴؛ ۵۲۶
- عبدالصبور ص ۷۸ عبدالعظیم شوریده خویی ص ۹۶
- همار بن یاسر ص ۹۱ علی خویی ص ۹۶
- علی ص ۱۰۶ عبدالکریم قاضی البکا ص ۱۰۶
- علی غریب دنبلی ص ۱۰۷، ۱۰۸ علیرضا خویی ص ۱۰۲
- علی خویی ص ۱۰۲ علامه میرزا محمدحسن ارموی ص ۱۰۳
- عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی ص ۱۱۴، ۱۱۵؛ ۱۱۶
- عبدالرزاق بیگ دنبلی ص ۱۱۵، ۱۰۷ علی مراد خان زند ص ۱۱۵
- علیرضا شادمند ص ۱۴۵، ۱۴۶

عباسقلی خان سالار رشید شقاقی ص ۱۵۶ عبداللہ مستوفی ص ۱۵۴

علاءالدین سیدزادہ اٹلشن سراپی ص ۱۶۲

عسگر خان سرریب افشار ص ۲۰۱؛ ۲۰۰

عبدالرزاق پیام‌یار ص ص ۲۲۸، ۲۲۹ علیرضا خان ص ۲۵۶

عزالدین بن عادل بن یوسف مغربی مشہور بہ محمد شیرین ص ۲۸۱

عبدالکریم ص ۲۷۳ عبدالرحیم مغربی ص ۲۸۴

عیسی ۳۱۷، ۴۹۴، ۴۵۷ علی مدرس زنوزی تهرانی ص ۲۷۹

عزیز خان دبیری ص ۵۳۱؛ ۵۲۸ عبدالعلی کارنگ ص ۳۰۲

علی‌الحسین بن الحسن المراغی تبریزی ص ۳۰۷

عبدالعلی خان ادیب مراغہ‌بی ص ص ۳۰۲، ۳۰۳ عیسی خان ص ۴۰۲

علیقلی خان والہ ص ۳۰۸ علاءالدین علی ص ۳۰۹

عارف دہلوی ص ۳۳۱ علی‌الحسین ص ۳۰۷

عباس ص ۳۳۵ عوفی ص ۳۳۷

علی محمد خان ص ۳۴۸ علی بن حسکویہ ص ۳۶۰

عارف ص ۳۷۲ عمادالاسلام مراغہ‌بی ص ص ۳۶۰ - ۳۶۱

عبدالقادر بن ملوکشاہ بداونی ص ص ۳۴۱، ۳۴۲

عبداللہ بن محمد ص ۵۲۳ عثمان مراغہ‌بی ص ص ۳۵۹ - ۳۶۱

عبداللہ عین‌القضاۃ میانجی ص ۵۱۹

علی موسی‌زادہ (ثاقب) ص ص ۴۰۲؛ ۴۰۳ عباس شاہین ص ص ۴۳۲، ۴۳۳

عین‌القضاۃ ص ص ۵۲۴؛ ۵۲۲؛ ۵۲۰

علی نصیری فرزند سهند علی ص ۴۸۸، ۴۸۷
عباسقلی ص ۴۴۰ عراقی ص ۴۸۸
عارض ص ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۴، ۴۳۵ عبدالله مقدسی ص ۴۸۸
عاشق ص ۴۳۷، ۴۳۹ عزیز خان سرهنک ص ۴۷۵

غ

غیاث‌الدین منصور ص ۱۷ غلامرضا انزایی خویی ص ۱۳۱، ۱۳۴
غازان خان ص ۱۹۲، ۳۱۶ غلامحسین کهنه شهری ص ۱۹۶
غمدل دیلمقانی ص ۱۹۶ غافل سلماسی ص ۲۳۸
غیاث‌الدین محمد ص ۳۱۶ غفوری مراغه‌یی ص ۳۶۱
غلام یحیی ص ۵۱۰ غفور جعفری قوروچایلی ص ۴۵۷
غفار خان ص ۵۴۳

ف

فاضل ص ۱۴ فضل خلخالی ص ۱۴
فخر خلخالی ص ۱۳ فنایی ص ۱۶
فرخی سیستانی ص ۲۷
فرهاد (معشوق شیرین) ص ۳۲، ۴۷؛ ۴۹۰، ۱۰۸، ۱۰۱، ۵۴۴
فتحعلیشاه ص ۶۸، ۷۸، ۷۹؛ ۸۴، ۹۹، ۱۲۱، ۱۱۷؛ ۱۱۹، ۱۵۴؛ ۳۰۲، ۱۱۸
فریدون ص ۱۲۱ فضلعلی بیک ص ۱۱۶، ۱۱۵

- فانی ص ۱۲۵، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۵۹ فاخر ص ۱۲۵
 فاضل خان گروسی ص ۱۱۵ فضولی ص ۱۸۸
 فرخی یزدی ص ۱۸۱ فارابی ص ۲۰۶
 فؤاد بایرام اوغلو ص ۲۰۹، ۲۰۶ فرج‌الله خان سلماسی ص ۲۳۸
 فرجاد ص ۵۵۶ فضل‌الله غنی‌زاده ص ۲۴۲
 فرید آیدین ص ۳۷۴؛ ۳۷۵ فضلی ص ۲۷۲
 فخر‌المثله‌ین حاج معین‌العلماء ص ۴۶۷ فرهاد میرزا ص ۲۷۲، ۲۶۴
 فتح‌الله خان مقدم مراغه‌یی (ظفرالدوله) سردار موید ملقب به ظفرعلیشاه ص ۳۴۶
 ۳۴۷، ۳۴۸؛ ۳۴۹
 فریدون تیموری ص ۲۹۳، ۲۹۴؛ ۵۴۸ فردین ناصری ص ۵۴۷؛ ۵۴۹
 فریدون حصارلی ص ۲۸۹، ۲۹۰ فردوسی ص ۳۳۶
 فارمر ص ۳۵۲؛ ۳۵۰؛ ۳۵۶؛ ۳۵۵ فخرالدین مراغه‌یی ص ۳۶۲
 فرصت شیرازی ص ۳۵۴ فتوحی ص ۴۵۶
 فیروز خیری ص ۴۰۷؛ ۴۰۸

ق

- قوام‌الدین ابوالقاسم دره‌گزینی ص ۵۲۲ قباد طوفانی ص ۵۲، ۲۰
 قارون ص ۴۷۳ قاتنی ص ۲۸
 قادر ص ۴۵۹ قدسی خلخالی ص ۵۶، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۵۵
 قایم مقام ص ۳۳۱ قاضی رکن‌الدین خویی ص ۹۲، ۹۳

قربانعلی اجلی (واثق) فرزند محمد علی ص ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷

قاضی شهاب مرندی ص ۲۵۵ قاسم خان ص ۲۷۸

قطب العارفین معین العلماء ص ۴۵۳

ک

کاوس رستم‌داری ص ۱۱ کامل خلخالی ص ۱۷

کریم‌الدین ابوالقاسم خلخالی ص ۱۹ کسری ص ۳۲۱، ۴۰

کریم خان دنبلی ص ۸۱، ۸۲ کیوان ص ۳۱۳، ۵۴

کریم خان لنگرلوی دنبلی ص ۸۳

کلبعلی خان امیر پنجه ریاحی خویی ملقب به نایب لسان‌الولایه ص ۹۴

کریم خان دنبلی ص ۸۲، ۹۹

کریم خان زند ص ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۵۸، ۳۰۴، ۳۴۸

کھف ص ۵۳۹ کرمعلی بیات ص ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۲

کاظم رجوی (ایزد) ص ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۱۳

۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۱، ۲۲۲

کربلای یوسف علی مصری سلماسی ص ۱۹۸

کوهی کرمانی ص ۵۲۸، ۵۲۹ کربلایی آقا ضیاءالدین زنوزی ص ۲۵۶

کربلای نوروز زاهد صابین قلعه‌چی ص ۴۹۲ کاظم‌زاده ایران‌شهر ص ۲۴۲

کاوه ص ۲۴۹ کمال‌الدین خجندی ص ۲۸۱

کمال‌الدین یوسف مشهور به میرشکی ص ۲۸۲

کلہ بابای مراغی ص ۳۲۷

کمال الدین ابوالفضایل خواجہ عبدالقادر مراغہیی (مراغی) ۳۴۹؛ ۳۵۱؛ ۳۵۰

۳۵۳؛ ۳۵۶؛ ۳۵۷؛ ۳۵۸؛ ۳۵۴؛ ۳۵۹؛ ۳۵۵؛ ۳۵۲

کمال الدین مراغہای ص ۳۶۳

گ

گل محمد ص ۵۱۴ گیو ص ۲۳۴

گیو قهرمانزادہ خویی ص ۱۴۹ گوهر بنت خدیجہ ص ۳۳۶

گوزل خانم ص ۵۱۵

ل

لیلی ص ۵۸؛ ۶۹؛ ۱۷۳؛ ۳۰۹؛ ۲۳۲؛ ۴۱۳؛ ۴۷۶؛ ۵۰۰

لطیف الدین زکی مراغہیی ص ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲؛ ۳۳۹

لطیف الدین سنجر ص ۳۴۱، ۳۴۲ لامع قزوینی ص ۴۶۷

لطیف الدین ص ۳۴۳

م

مولانا قطب الدین شیرازی ص ۷ محمد حسین صیاد خلخال ص ۸

میرزا علی عشقی خلخال ص ۹ محمد جلیل صیاد خلخال ص ۸

محمد باقر خلخال ص ۹ ملا ادهم عزلتی خلخال ص ۱۰

مولانا احمد ابیوردی ص ۱۵

- میر غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی ص ۱۵
 مولانا شیخ احمد ص ۱۴ میرزا اشرف ص ۱۴
 مولوی ص ۱۲، ۳۰، ۷۱، ۴۴۴، ۴۳۵، ۲۲۶، ۵۰۵، ۵۲۰، ۵۳۵، ۳۹
 میرفتاح ص ۱۳ ملک سعید کامل خلخالی ص ۱۶؛ ۱۸
 محمد کامل خلخالی ص ۱۶ میرزا علی عشقی خلخالی ص ۹
 ملک ص ۱۲، ۱۱، ۷۶، ۷۸، ۹۶، ۲۸۲، ۳۲۰، ۳۰۶، ۳۲۲، ۳۵۴، ۳۵۸
 محمدباقر عشقی خلخالی ص ۹ مولانا کامل جهرمی ص ۱۸
 مولانا کامل ص ۱۷ مولانا ملک سعید خلخالی ص ۱۷
 محمدباقر خلخالی ص ۲۰، ۵۲ ملا علی زنجانی ص ۲۰
 محمدرضا صابر خلخالی ص ۲۹ میرزا رستم ناصری خلخالی ص ۲۸
 ملا نصرالله واقف خلخالی ص ۳۰؛ ۳۳
 محمد عمر خلخالی ص ۳۰
 میرزا مرتضی مهجور خلخالی سلطان‌الواعظین ص ۲۷
 ملا مهدی خلخالی ص ۲۷ میرزا محمد، نشی محمد خلخالی دبیرالملك ص ۲۶
 مقصود علی خلخالی ص ۲۶
 مجنون ص ۳۲، ۶۹، ۱۵۸، ۱۷۳، ۳۰۹، ۱۰۱، ۲۳۲، ۲۹۸، ۴۱۳، ۴۷۶
 محمد بن عبدالرحمن صوفی ص ۱۹ ملا علی قلی واقف خلخالی ص ۳۳
 موسی ص ۳۳، ۱۶۵، ۷۱، ۳۶۴ محمد قلی بسیج خلخالی ص ۴۲
 میرزا ابوطالب واقف خلخالی ص ۳۵ میرزا محمود اصولی خویی ص ۶۴
 محمد خویی ص ۶۴ محمود منتخب خلخالی ص ۵۷

- میرزا ذوالفقار سالک خلخال‌ی ص ۵۱
 محمدتقی خان سطوت‌الملک کاغذکنانی ص ۵۱
 میرزا محمد حسن ناصر روایی ص ۵۸ محمدعلی سنگ‌بر ص ۵۸
 میرزا عبدالوهاب حقیر خویی ص ۷۶ محمود میرزا ص ۸۸؛ ۶۸
 میرزا محمد حکیم باشی ص ۸۰ میرزا علی اشرف ص ۸۰
 معاون نظام هدایت ص ۸۰
 میرزا خلیل خان ملقب به مشاور السلطان ص ۸۰
 میرزا جلیل خان ملقب به ناصرالحکما ص ۸۰
 میرزا جبار خان ملقب به ارفع‌الحکما ص ۸۱
 ملا حسین ثابت خویی ص ۷۲ میرزا غفار خان ملقب به شهاب لشکر ص ۸۱
 نصراله خان شهاب لشکر ص ۸۱ مظفرالدین یولوق ص ۷۳
 فتحعلیخان جوانبخت ص ۸۱ میر محمد ایواوغلی ص ۶۷
 منصور خان صفا ص ۸۱ میرزا محمد حکیم بوقولی ص ۸۰؛ ۷۸
 محمد شاه ص ۸۸، ۳۳۶؛ ۱۲۱، ۷۸ مدرّس خیابانی ص ۷۸، ۵۲۰
 ملا محمد انیس خویی ص ۶۶ ملا عبدالرحیم خویی ص ۶۶
 میرزا حسن ص ۶۶ محمد پدرتقی خویی ص ۷۱
 میرزا علی بزمی خویی ص ۷۰
 میرزا عبدالحسین پرویز خویی ملقب به سلطان‌الشعرا (پرویزی) ص ۷۰
 محمود خان خاور دنبلی ص ۸۸ ملا هادی رازی خویی ص ۹۲
 میرزا محمدتقی ص ۹۱ میرزا محمد علی فخرالطیای خویی ص ۹۱

- محمود (نجم‌الدین) ص ۹۱ میرزا حبیب رشتی ص ۹۱
 ملا حسین سالک خویی ص ۹۵؛ ۹۶ میرزا محمود قلندر شاه خویی ص ۱۱۲
 میرزا مهدی خویی ص ۱۱۲ ملا محمد محوی خویی ص ۱۱۲
 میرزا عباسقلی خان مظهر خویی ص ۱۱۲، ۱۱۳
 میرزا یحیی امام جمعه ص ۱۰۹ محمد ابراهیم ص ۱۰۰
 محمد عین‌القضاة خویی ص ۱۰۶ منصور علیشاه ص ۱۰۶
 میرزا صادق همای مروزی ص ۹۹ مشیر سلیمی ص ۹۹
 محمد فقیر خویی ص ۱۱۰ محمد حسین حصنی ص ۱۱۰
 میرزا محمد صادق گنجی خویی ص ۱۱۰
 میرزا حبیب لسان دنبلی خویی ص ۱۱۰؛ ۱۱۱
 محمد فرزند عبدالرزاق بیگک ص ۱۰۷ مظهر ص ۱۱۳
 میرزا مهدی منشی خویی ص ۱۲۱ میرزا محمد نصیر خویی ص ۱۲۱
 محمد علی میرزا فرزند فتحعلیشاه ص ۱۲۱؛ ۲۳۶، ۲۴۱
 ملا علیقلی وامق خویی ص ۱۲۵ مهدی قلیخان خویی ص ۱۲۴
 منوچهری دامغانی ص ۱۲۲ مجدالشرف ص ۱۲۷
 مفتون ص ۱۱۵ مختار ثقفی ص ۱۱۸
 محمد آغاسی دانش ص ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰
 مولانا ذوالریاسین ص ۱۳۶ میرزا بزرگ خان خویی ص ۱۴۰
 محمد قزوینی ص ۱۴۱-۲۴۲
 محمد بن عبدالفتاح فاضل سرابی ص ۱۵۷
 مهدی بیگک شقاقی ص ۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹ میرزا موسی طاهری خویی ص ۱۴۸

- میرزا خداداد خان دنبلی ص ۱۵۸
 مرتضی شمس خویی ص ۱۴۶-۱۴۷، ۱۴۸
 موسی فرزند حسن گرگری لیوارجانی ص ۱۵۵
 ملا جواد امین العلماء ص ۱۶۳ میرزا محمد آشوب دیلمقانی ص ۱۹۳
 محمدرضا کاتب سلماسی ص ۱۹۷
 میرزا حسین خان حضوری سلماسی ص ۱۹۳
 ملا ابراهیم طالب سلماسی ص ۱۹۶
 میرزا علی حسین منشی سلماسی ص ۱۹۹-۲۰۰
 میرزا مهدی خان سلماسی ص ۱۹۳
 ملا محمد روضه‌خان شاکر سلماسی ص ۱۵۹
 محمد باقر واصف ص ۲۰۲-۲۰۳
 میرزا علی اصغر منشی‌باشی مفخر سلماسی ص ۱۹۸-۲۴۱
 محمد عاکف ص ۲۰۹، ۲۲۲؛ ۲۰۶ مانی ص ۲۲۶
 مشهدی محمد علی مطبوعه‌چی ص ۲۳۵ مجیدالملک ص ۲۳۵
 میرزا ابوالقاسم ذهبی شیرازی ص ۲۳۹ محمد علیشاه ص ۲۳۶-۲۴۱
 محمود غنی‌زاده ص ۲۳۵-۲۳۶، ۲۴۲-۲۴۳، ۲۴۶
 میرزا عبدالرحیم طالب اوف ص ۲۴۱
 میرزا جانگیر خان ضیایی مرندی ص ۲۵۶-۲۵۷
 میرزا تقی خان خوشنویس ص ۲۵۶ ملا نجف ص ۲۴۸
 محمود اشرف‌زاده ص ۲۴۲ محمود ص ۲۵۴

- میرزا فضل‌علی ص ۲۷۲ میرزا عبدالرسول فنای زنوزی ص ۲۷۲-۲۷۳
- میرزا محمد حسین فانی ص ۲۷۲ میرزا یوسف عاجز مرندی ص ۲۵۷
- مولانا محمد حسن فانی زنوزی ص ۲۵۶-۲۶۰-۲۵۸؛ ۲۶۲؛ ۲۵۹-۲۶۳
- میرزا عبدالرسول ص ۲۵۷ ملا مهرعلی فدوی ص ۲۶۴-۲۷۲
- مهندس نقوی (حامد تبریزی) ص ۶۵
- میرزا مهدی شهرستانی ص ۲۶۰-۲۵۸ میرزا محمد مهدی ص ۲۶۰
- ملا عبدالنبی طسوجی ص ۲۶۰؛ ۲۵۸؛ ۲۵۹ مظفر خراسانی ص ۲۶۰
- مولانا محمد شفیع دهخوارقانی ص ۲۵۸-۲۵۹
- محمد باقر بهبهانی ص ۲۵۹ مقصود ناصری ص ۵۴۷
- محمد حسن ص ۲۵۹ میرزا عبدالکریم ملاباشی ص ۲۸۰
- مظفر السلطنه ملک قاسمی ص ۴۶۷-۴۶۹ میریحیی مضطر زنوزی ص ۲۸۰
- میرزا قهرمان امین لشکر ص ۵۲۸ مصطفی زنوزی ص ۲۸۰
- اسماعیل خیری ص ۴۰۸ محمد مغربی ص ۲۸۱-۲۸۵-۲۸۴-۲۸۲
- محمد خیری ص ۳۰۸-۴۰۹ مغربی ص ۲۸۵-۲۸۲
- ملا رسول ادیب زندی ص ۵۵۸ محمد هاشم طسوجی مرندی ص ۲۷۶
- ملا محمد فرزند حاج حسن مشهور به ابن‌الحاج (۵۵۵)
- محمد کاظم یزدی ص ۲۷۶ ملا محمد شفیع ص ۴۹۸
- میرزا حسن ص ۲۷۷
- میرزا تقی خان امیرکبیر ص ۵۲۷-۵۲۸-۵۴۷ ملا علی نوری ص ۲۷۷
- ملا علاء بیگ تبریزی ص ۵۱۹ ملا قزوینی ص ۲۷۷

- محمد بن ملک‌شاه ص ۵۲۲ موسی رشتی ص ۲۸۲
- میرزا تقی خان فراهانی ص ۵۲۸ ملاصدرا ص ۲۷۸
- میر علی بابا ص ۲۷۹ محمد تقی قاسمی (آخشین) ۲۸۸-۲۸۷
- میر عماد ص ۱۵۹ مارك آنتوان ص ۳۰۰
- میر تراب صفری ص ۲۹۲ محمد اصغر اخگر ص ۳۸۳
- مغیره بن شعبه ص ۳۰۱ مروان بن محمد ص ۳۰۱
- مخبر السلطنه ص ۳۱۴
- میر عبدالفتاح موسوی اشراق مراغه‌ای ص ۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۶۵
- میر محمد تقی شاهی مشهدی ص ۳۰۴ میر حبیب حصارلی ص ۲۹۰
- محمد باقر بنابای مرندی ص ۲۹۰ مطهری ص ۵۳۷
- معزالدین ص ۳۰۲ محمود فرح ص ۳۲۰
- میرزا محمد تقی امین مراغه‌یی (طرماحی) (امینی) ص ۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵
- محمد فرزند علی میانجی ص ۵۱۹ میرزا خلیل ص ۳۰۵
- میرزا ابو محمد گرمودی ص ۵۲۶ میرزا رحیم ص ۳۰۵
- میرزا مهدی خان نثار گرمودی ص ۵۲۶-۵۳۳-۵۲۹-۵۳۲
- میرزا جعفر ص ۳۰۵ معزالدوله ص ۵۲۵
- میر ودود سید یونسی ص ۳۰۶ میرزا محمد باقر مجتهد ص ۵۲۵
- میر شاهی مشهدی ص ۳۰۵ محمد صادق خان قائم مقام ص ۵۲۵
- میرزا پیر بوداق ص ۳۰۸ علی محمد بن محمد حسن گرمودی ص ۵۲۵
- محمد بن بدر جاجرمی ص ۳۱۷ میر کمال الدین حسین ص ۴۱۶

- محمد شاه ص ۵۲۴ مولانا اشرف ص ۳۰۹
- محمد حسین گرمودی ص ۵۲۴-۵۲۵ محمد خان زنکنه ص ۵۲۸-۵۲۶
- محمد تقی نشنه‌ی مراغه‌بی ص ۳۲۹-۳۳۰ میرزا آقاخان نوری ص ۵۲۸
- مهدی بیگ شقاقی ص ۳۲۹ مولانا متینی ص ۳۲۸
- مولانا خواجه جان ص ۳۲۸ میرزا احمد حامد مراغه‌ای ص ۳۳۱-۳۳۲
- معزالدین محمد سام بن حسین ص ۳۴۲
- ملا محمد امین همه‌وند ص ۵۵۱
- مولانا شرف‌الدین محمود مراغه‌ای (تایب) ص ۳۲۷؛ ۳۲۸
- ملا احمد آواره ص ۵۵۱-۵۵۲ میرزا محمد تقی حسرت مراغه‌ای ص ۳۳۳
- ملا محمد ص ۵۵۶ میرزا محسن مراغه‌ای ص ۳۳۳
- ملا عبدالله بتوسی ص ۵۵۶
- مولانا شرف‌الدین محمود تایب مراغه‌ای ص ۳۲۷
- میر حمید موسوی ص ۵۴۵ محمد علی واثق ص ۵۴۵
- میرزا محمد تقی خان سپهر مستوفی الممالک ص ۳۳۱
- محمد بن حسن میانجی ص ۵۳۴ میرانشاه ص ۳۵۲
- میرزا شاهرخ ص ۳۵۲-۳۵۹ میر حمید غیاثی موسوی ص ۵۴۲-۵۴۴
- محبوب علیشاه (پیر مراغه) ص ۳۴۵ موسوی میانه ص ۵۴۴
- مهندس علی محمد مقدم ص ۳۴۹ محمد قاسمی (اثلبان) ص ۵۳۷-۵۳۸
- مهندس رحمت‌الله مقدم ص ۳۴۹ ملا سامی میانجی ص ۵۱۸
- مولانا غیبی ص ۳۴۹ میرزا عبدالعلی ربیعی ص ۵۱۸

- مولانا عبدالقادر مراغہی ص ۳۵۰
- میرزا فرزند حاجی معصوم مراغہی ص ۳۶۹ مظفرالدین شاہ ص ۴۴۷
- منجم باشی ص ۳۵۶ مولانا زکی مراغہی ص ۳۴۲
- محمد سلیم بیگ یوزباشی ص ۵۱۳ معین الدین محمد اسفرازی ص ۳۵۶
- ملا محمد شفیع ص ۴۹۸
- ملا عصام الدین شفیع بوکانی ص ۴۹۸-۴۹۹
- میرزا علی اشرف گرمودی ص ۵۱۱ میرزا علی اکبر ص ۳۶۱
- ملا محمد صالح قزلجی ص ۵۰۶ میرزا شاہرخ خواجہ عبدالقادر ص ۳۵۹
- ملا معروف کوکہ ای ص ۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷
- محمد مخلوف ص ۳۸۹ ملک قاسمی (پڑوہی) ص ۴۶۷
- میرزا محمد علی ذاکر ص ۴۱۲-۴۶۲-۴۱۴
- محمد حسن پیر مشہور بہ محبوب علیشاہ ص ۴۷۵-۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۵
- محمد علی برزلی ص ۴۱۰
- محمد فتوحی (فتوحی الممالک) ص ۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷
- محمد کاظمی ص ۴۵۹-۴۶۱-۴۶۰
- میرزا حیدر بوترا ب (صدر الشریعہ) ص ۴۳۳-۴۳۴
- میرزا حسین کریمی ص ۴۶۲-۲۶۵-۴۶۶
- میرزا محمد علیخان ضیاءالحکما خویی ص ۴۵۶
- میرزا ربیع کبیری (عدل الدولہ) ص ۴۵۳
- مرضیہ احمدی اسکویی ص ۴۵۰

ن

ناصرالدین شاه قاجار ص ۲۰-۲۸-۲۹-۷۹-۱۱۲-۱۹۴-۳۰۳-۳۰۲-۳۳۶-۳۳۰

۵۲۴-۵۳۰-۵۳۶-۵۳۴-۷۸-۸۱-۳۳۵-۵۱۱-۵۲۵

نصرت‌الله خلخالی ص ۲۹ ناصر خلخالی ص ۲۸

نظامی ص ۳۰، ۳۰۸ نعمت‌الله اسلامی ص ۴۰

نادر شاه افشار ص ۴۰-۴۱

ناصر روایی ص ۵۱-۵۶-۵۵-۵۸ ناظم‌الاسلام کرمانی ص ۵۳

ناهید ص ۵۴ نوح ص ۷۵-۱۳۹-۱۶۷

نجفقلی خان دنبلی ص ۱۱۶ ناصر خویی ص ۱۲۴

نجفقلی خان بیگلر بیگی تبریز ص ۱۱۴ نجم‌الدین رازی ص ۱۴۱

نعمت‌الله کشوری دیلمقانی ص ۱۹۷ نیمتاج سلماسی ص ۲۴۹، ۲۴۸

نجفی ص ۲۴۷؛ ۲۴۸ نادر میرزا ص ۲۶۴

نودهی برزنجی ص ۵۵۶ نقوی ص ۲۶۵، ۳۹۵؛ ۳۹۴

نورالعین علوی ص ۵۲۳ نظام‌الدین خضر ص ۳۰۹

نادر میرزا ص ۵۲۸ نظام‌الدین محمود قاری یزدی ص ۳۰۹

نصرالله فتاحی (آتشبک) ص ۳۷۲ ناصرالدین میرزا ص ۳۳۵

نصیرای مراغه‌یی ص ۳۶۹ نواب علی حسین خان ص ۳۳۱

نوری عثمانی ص ۳۵۴-۳۵۵ نرگس مراغه‌یی ص ۳۴۱

نورالعین علوی ص ۵۲۳ نورالدین عبدالرحمن ص ۳۵۵

نادم ص ۴۷۴ ناهید ص ۴۷۵

و

- وجدی ص ۳۷۰-۳۷۱ وحید ص ۲۸
 ولی الله خاکنزاد آزادہ خلخال ص ۳۷
 ولیعهد محمد میرزای قاجار ص ۷۹ وجیه‌الدین علومى ص ۲۸۲
 واثق ص ۵۴۶-۵۴۷ وحیدالدین شاه‌یوسف ص ۳۲۰
 وفایی ص ۵۳۵-۵۳۴-۵۵۸

ه

- هاشم امیر مقدم اخگر ص ۳۹ هیتلر ص ۴۶
 هاشم خلخال ص ۵۸-۶۱ همایون ص ۵۴
 هلال‌الدین اسماعیل دیوانه خویی ص ۹۰-۹۱
 هوشنگ رحیمی خویی ص ۱۴۰ همام تبریزی ص ۱۴۲
 هاشم طرلان ص ۱۷۷-۱۷۸ هوشنگ ص ۲۱۳
 هلاکو خان ص ۳۰۱، ۳۱۶ هاشمی ص ۲۹۶
 هدایت ص ۳۰۳، ۳۱۹-۵۱۱

ی

- یوسف ص ۱۲۵-۳۳۴ یعقوب ص ۱۲۵
 یوسف کارگر ص ۱۵۰ یاقوت حموی ص ۱۹۲-۱۵۴-۳۰۱
 یعقوب علی ایمانی ص ۱۸۸ ییلدیزاردم ص ۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹

- یوسف لکستانی ص ۲۴۸ یونس مروارید ص ۳۰۲
یوسف علوی میلانی ص ۳۰۶ یدالله امینی مفتون ص ۵۰۲-۵۰۵
یوسف (معشوق زلیخا) ص ۴۱۳-۴۴۰ یونس ص ۴۵۴

فہرست اماكن

ت

آذربایجان ص ۳، ۵، ۶۴-۷۰-۹۳-۱۲۴-۱۱۵-۱۴۱-۱۴۶، ۱۵۵-۱۵۴-۱۶۳
 ۱۶۲-۱۹۲-۲۰۶-۲۰۹-۲۳۷-۲۴۸-۲۴۱-۲۵۶-۲۵۳-۲۵۲-۳۰۰-۳۰۱-۳۴۸
 ۳۵۰-۴۶۷، ۴۷۱-۴۹۲-۵۰۲-۵۱۰-۵۲۵-۵۲۷-۵۱۸-۵۴۲-۵۳۹-۵۳۴-۵۵۱
 ۴۶۹

آذرشهر ص ۱۰۵-۴۵۹-۴۶۷ آغ‌کمرلی ص ۲۸۷
 آب قرق ص ۳۱۸-۳۲۵-۳۲۴
 آرامگاه محبوب علিশاه (پیر مراغه) ص ۳۴۵
 آیدوغموش ص ۵۱۰ آلان ص ۵۵۲

الف

اران ص ۷ اردبیل ص ۳-۱۵۵-۴۱۶-۴۵۹
 اهواز ص ۵۰۵ اندبیل ص ۲۵۳-۲۵۲-۲۵۴
 ایوان شهریار ص ۵۰۵
 استانبول ص ۲۰-۱۱۸-۲۳۳-۲۳۶-۲۴۸-۲۵۶-۲۴۲-۳۲۰-۳۲۲-۳۵۴-۳۵۵
 اصفهان ص ۲۷-۳-۷۸-۸۸-۹۰-۹۷-۱۱۷-۱۱۵-۱۵۸-۲۶۰-۲۵۸-۲۷۷-۳۱۷
 ۳۱۹-۵۳۷
 انجمن ترقی اردوی پاکستان ص ۲۸۲ اداره شیلات مراغه ص ۴۸
 ارك ص ۵۰۲-۵۰۴ امند ص ۲۵۲
 النجق ص ۲۵۲ اداره‌ی راه‌آهن مراغه ص ۴۸

- امریکا ص ۲۰۹ ایلام ص ۲۰۹
 اراك ص ۲۰۹ الندو ص ۶۴
 آق چای ص ۶۴ الندر ص ۶۴
 ارومیه ص ۶۴-۸۱-۸۵-۸۲-۱۰۲-۱۲۸-۱۹۹-۲۳۴-۲۴۱
 ابو اوغلی ص ۶۴-۶۷ ایا صوفیا ص ۲۸۲
 انجمن سری تبریز ص ۵۳ ارمینیه ص ۳۰۱
 ارونق ص ۲۳۰ انجمن ایالتی ص ۲۴۱
 انجمن آذربایجان ص ۵۳ انمن ادبی آذربادگان ص ۲۲۶
 انجمن ادبی مولوی ص ۲۲۶ انجمن ادبی فرهنگستان ایران ص ۲۰۵
 انجمن ادبی آذربایجان ص ۵۳
 ایروان ص ۲۳۸ انجمن ادبی فرخی ص ۱۸۱
 ایران ص ۶۵-۸۱-۱۰۷-۱۳۶-۱۴۱-۱۴۳-۱۴۲-۱۷۰-۲۰۵-۲۰۹-۲۳۵-۲۴۹
 ۲۵۲-۲۸۱-۲۹۵-۳۱۶-۳۳۱-۳۳۰-۳۵۲-۴۱۶-۴۴۸-۵۰۳-۵۰۶-۵۲۸-۵۳۱
 ۵۵۱-۵۴۷-۵۵۲
 انگلیس ص ۱۰۷
 انجمن ادبی اوحدی ص ۳۸۹-۴۰۹-۴۰۵-۴۱۷-۴۶۲-۴۵۹-۳۸۳
 اروپا ص ۱۰۷-۲۰۹ انبار ص ۴۹۸
 اداره‌ی فرهنگ ص ۱۲۸-۱۵۰-۳۷۵ اداره‌ی فرهنگ و اوقاف ص ۴۷۵
 اداره‌ی آموزش و پرورش ص ۱۳۴-۴۴۰
 اداره‌ی دارایی ص ۴۴۹ اداره‌ی ثبت ص ۱۵۰

- ادارہ سجل احوال (آمار) ۴۵۹ ادارہ فرهنگ سلماس ص ۲۲۹
 ادارہی ثبت اسناد مراغہ ص ۴۵۳ افرارود ص ۳۰۱
 ادارہ فرهنگ مراغہ ص ۳۹۴-۴۳۲-۴۵۳ بانک کشاورزی ص ۴۱۶
 انجمن ادبی آذرآبادگان ص ۴۱۷ ادارہ مالیہ ص ۴۴۷
 اربل ص ۵۵۹

ب

- بحر خزر ص ۳ بیت خدا ص ۱۵ بانہ ص ۵۵۱-۵۵۲
 بغداد ص ۹۷-۳۰۳-۳۱۷-۳۰۷-۳۵۲-۳۶۰-۳۵۳-۲۷۱
 بیمارستان سینا ص ۴۷۱ بوکان ص ۴۹۳-۵۰۵-۴۹۸
 بادامیار ص ۱۰۵ باغ ص ۵۰۰
 باکو ص ۲۸۲ بحرین ص ۲۲۰
 بمبئی ص ۱۰۰-۲۸۱-۵۲۹ برلن ص ۲۴۲
 بیستون ص ۱۰۱-۵۰۷ بادلیان ص ۳۵۴-۳۵۵-۴۳۲
 بہنساء ص ۹۸ بناب ص ۴۱۱-۴۱۰-۴۸۸
 باختران ص ۲۰۹ بخارا ص ۳۳۱
 بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب ص ۳۵۳ باغ صائب ص ۵۴۶
 بادین آباد ص ۵۵۱

پ

پاریس ص ۱۰۷-۳۲۲ پاکستان ص ۲۰۶-۳۲۰-۳۲۲

پل دختر ص ۵۱۰ پل سردشت ص ۵۳۰

ت

تفلیس ص ۸-۲۳۵ ترکیه ص ۲۰۶-۲۰۷-۲۰۹-۲۲۲-۲۲۹

تبریز ص ۷-۲۰-۳۹-۳۸-۶۴-۵۷-۵۳-۷۸-۸۱-۹۳-۸۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۳۶-۱۵۸

۱۴۷-۱۵۵-۱۶۴-۲۰۴-۲۳۶-۲۳۵-۲۳۰-۲۴۱-۲۵۳-۲۵۲-۲۴۲-۲۷۲-۲۶۴

۲۵۹-۲۵۸-۲۸۰-۲۸۱-۲۷۳-۲۸۲-۳۰۰-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۲۸-۳۳۶-۳۳۳-۳۵۲

۳۵۳-۳۶۵-۳۸۹-۳۹۹-۴۱۴-۴۱۷-۴۲۳-۴۷۷-۴۷۰-۴۹۲-۵۰۵-۵۰۴-۵۰۲-۵۱۰

۵۱۱-۵۲۵-۵۲۴-۵۱۹-۵۳۷-۵۲۹-۵۳۹-۵۳۴-۳۷۲

تهران ص ۱۲-۴۲-۶۴-۱۰۷-۱۳۶-۱۴۱-۱۴۱-۱۳۱-۱۴۵-۱۸۰-۱۸۶-۱۷۸-۲۰۵-۲۰۶

۲۰۹-۲۲۲-۲۳۵-۲۵۶-۲۵۳-۲۴۳-۲۷۳-۲۷۸-۲۸۷-۳۲۰-۳۳۶-۳۳۰-۳۲۲-۳۴۷

۳۵۴-۳۹۹-۴۷۹-۴۶۷-۴۹۳-۵۰۲-۵۲۰-۵۳۷-۵۳۴-۵۴۵-۳۷۲

تجربش ص ۲۱۸ ترجمان ص ۵۰۶

ج

جبال طالش ص ۳ جبال بزکش

جلفا ص ۲۵۲ جنت ص ۵۰۰

ح

حاب ص ۹۸ حوزه‌ی علوم عقلی تهران ص ۲۷۷
 حضرت عبدالعظیم ص ۲۷۸ حسینی ص ۳۵۷
 حجاز ص ۳۷۰ حاجی خوش ص ۵۰۶

چ

چای پاره ص ۶۴ چمن سلطانیه ص ۶۸
 چین ص ۱۰۷ چیچست رود ص ۱۵۴
 چایی ص ۵۱۰

خ

خلخال ص ۵۸-۳۵-۴۳-۴۲-۴۰-۴۸-۲۷-۲۶-۲۰-۲۸، ۱۷، ۱۰، ۹، ۱۳، ۴، ۳، ۷
 ۵۱-۵۲-۵۳-۷۳-۷۲-۵۱۰
 خان اندبیل ص ۳
 خوی ص ۱۰۰-۱۰۵-۹۰-۹۵-۹۳-۸۱-۸۸-۷۵-۷۱-۶۶-۷۸-۶۷-۷۶-۶۳-۶۴
 ۱۰۹-۱۰۲-۱۰۶-۱۲۱-۱۲۸-۱۲۴-۱۲۵-۱۱۴-۱۳۶-۱۴۱-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۴-۱۴۵
 ۱۴۹-۱۴۶-۱۵۰-۱۹۲، ۲۳۶-۲۳۹-۲۶۰-۲۷۳-۲۷۶
 خشک‌گناب ص ۵۳۹ خانقاه سرخ ص ۸۱-۸۲
 خراسان ص ۲۰۹-۲۰۶ خمسه ص ۳۴۷
 خیابان سعدی جنوبی ص ۳۴۷

- دادگستری تبریز ص ۵۳ دانشکده پالایش نفت ص ۴۷۳
- دانشگاه ابوریحان بیرونی ص ۴۳۲ دمشق ص ۹۷
- دارالکتب قاهره ص ۳۲۰-۳۰۶-۳۲۱-۳۲۲
- دره مروه جال ص ۳۰۰ دارالفنون ص ۱۰۷
- دریاچه‌ی مارگیانی ص ۳۰۰ دریاچه‌ی چیچست ص ۳۰۰
- دریای آزاد ص ۳۰۰ دارالانشای محمد شاه قاجار ص ۱۲۱
- دانشسرای مقدماتی ارومیه ص ۲۳۵ دانشگاه ملی ص ۲۰۹
- دبیرستان محمد قزوینی ص ۱۴۱ دانشگاه تورنتوی کانادا ص ۲۰۶
- دانشگاه تهران ص ۱۴۲-۲۸۲-۴۴۷-۴۹۳-۳۸۴
- دانشگاه ملی تهران ص ۲۰۴ دانشکده افسری ص ۲۰۴
- دانشکده ادبیات تهران ص ۱۶۲-۲۰۴ دانشگاه تبریز ص ۲۰۹-۴۳۵
- دریاچه‌ی ارومیه ص ۱۹۲-۳۰۰-۳۰۱-۴۹۲-۵۵۱
- دانشکده اقتصاد ص ۲۹۳ دیامقان ص ۱۹۲-۲۰۴
- دانشسرای پسران تبریز ص ۲۰۴ دانشگاه پنجاب پاکستان ص ۳۲۰
- دارالاسلام ص ۳۱۷ دهلی ص ۳۳۱
- دوزخ ص ۵۰۰ دبستان قریه ص ۵۰۲
- دانشکده حقوق ص ۵۰۲ دادگستری ص ۵۰۲
- درویشان ص ۵۰۶ دارالخلافه ص ۵۲۷
- دبیرستان رازی ص ۵۴۵ دانشکده‌ی هنرهای زیبای تهران ص ۵۴۷

دهکده‌ی شاه‌ولی ص ۵۵۸ دبیرستان امام خمینی ص ۵۴۷

ر

رہال ص ۶۴ روم ص ۷۳-۳۳۰
 روس ص ۸۱-۲۳۵ روستای زنگین آباد ص ۱۷۷
 رشت ص ۲۰۹ رودقات ص ۲۵۲
 رصدخانه‌ی مراغه ص ۳۰۱-۳۶۲
 رودخانه صافی ص ۳۱۸-۳۲۵-۳۲۴ ری ص ۳۳۰-۴۶۷
 رادیو ایران ص ۴۹۳ روستای کوک ص ۵۰۵
 رودخانه‌ی زرینه‌رود ص ۵۰۲ رودخانه قرانقو ص ۵۱۰
 رودخانه‌ی سفیدرود ص ۵۱۰ روستای سنجوی ص ۵۵۵
 رودخانه مهاباد ص ۵۵۱ روستای آتشبغ ص ۳۷۲ رضائیه ص ۱۰۳

ز

زنجان ص ۲۰-۶۸-۳۴۷-۵۱۰
 زوز ص ۲۵۶-۲۵۳-۲۵۲-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۱-۲۵۷-۲۷۲-۲۶۵-۲۶۴-۲۶۱-۲۶۸
 ۲۶۹-۲۶۰-۲۵۹-۲۷۰-۲۵۸-۲۶۳-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۲-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۸-۲۷۳
 ۲۷۶-۲۸۵-۲۸۴-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۳-۲۸۲-۲۷۹-۲۷۴-۲۸۷-۲۸۶-۲۷۵-۲۹۶-۲۹۷
 ۲۸۹-۲۹۳-۲۹۲-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۴-۲۹۸-۲۹۵
 زرقان ص ۲۵۲ زنبیل ص ۵۰۶

س

سفیدکوه معروف به آق‌داغ ص ۳ سازمان آب تهران ص ۴۸

ساوالان ص ۳۹-۲۹۳

سلماس ص ۶۴-۸۸-۱۹۲-۱۹۱-۱۹۳-۲۰۸-۲۰۰-۲۰۱-۱۹۷-۲۰۴-۲۰۵-۱۹۶-۱۹۵

۲۰۶-۲۰۷-۱۹۹-۲۰۲-۲۰۳-۱۹۸-۲۰۹-۲۲۴-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۸-۲۱۹-۲۱۴

۲۱۱-۲۱۲-۲۲۳-۲۱۰-۲۲۵-۲۴۰-۲۳۲-۲۳۳-۲۲۹-۲۳۶-۲۳۷-۲۲۸-۲۲۷

۲۳۸-۲۳۹-۲۲۶-۲۳۱-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۰-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۱-۲۵۶-۲۴۴-۲۴۷-۲۵۰

۲۴۶-۲۴۳-۲۴۲-۵۵۱

سکمن آباد ص ۶۴

سراب ص ۱۵۷-۱۵۵-۱۵۴-۱۷۳-۱۶۳-۱۶۲-۱۸۴-۱۸۵-۱۷۷-۱۸۱-۱۸۸

۱۸۹-۱۸۰-۱۸۳-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۲-۱۷۹-۱۷۸-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۹

سرنسر ص ۱۸۸ سمرقند ص ۳۵۲

سرخاب حضیره بابا مزید ص ۲۸۱

سهند ص ۲۹۳ سلطانیه ص ۳۱۷

سازمان مرکزی تعاون روستایی ایران ص ۴۱۶

سراسکند ص ۴۱۶ سقز ص ۴۹۳

سلیمانیه ص ۵۰۶-۵۵۶ سردشت ص ۵۵۲-۵۵۱-۵۵۵

ساوجبلاغ ص ۵۵۱ سیمین رود ص ۵۵۱

ش

شاهرود ص ۳ شیراز ص ۱۷-۱۸-۱۱۶-۱۱۵-۵۰۵
 شام ص ۹۷-۹۸ شرفخانه ص ۱۰۲-۱۶۲
 شاپور ص ۲۰۴ شوروی ص ۲۵۲
 شاهنڈ ص ۵۰۲-۵۵۱

ص

صافی جای ص ۳۱۸ صحرای کربلا ص ۳۱۸
 صاین قلعه ص ۴۹۲-۵۰۲

ط

طوبقاپوسرای استانبول ص ۳۲۰-۳۲۲-۳۵۴ طالیه ص ۴۷۷

ع

عدلیه‌ی تبریز ص ۵۳
 عراق ص ۱۲۵-۲۰۶-۳۳۰-۵۰۶-۵۵۲-۵۵۱-۳۷۰ علمدار ص ۲۵۲
 عمارت ربع رشیدی ص ۳۲۱

ف

فیورق ص ۶۴ فرانسه ص ۱۰۷

فارس ص ۲۰۶-۲۰۹-۵۲۷ فرائنه ص ۳۰۰
 فرارود ص ۳۰۱

ق

قراول ص ۳ قوری چای ص ۵۱۰
 قلعه‌ی ناودالماس ص ۳ قزل‌اوزن ص ۵۱۰
 قزوین ص ۱۵؛ ۲۷۷-۴۶۷ قریه‌ی بوگت ص ۴۷۷
 قریه‌ی خراجو ص ۴۷۳ قریه‌ی چوغول ص ۴۵۷
 قصبه‌ی چورس ص ۶۶-۷۵ قریه‌ی چوپلوچه ص ۴۱۴
 قریه‌ی چهاربرج ص ۴۱۰ قاهره ص ۲۸۲
 قفقاز ص ۸۱ قریه‌ی کول‌تپه ص ۴۴۱
 قریه‌ی امند محال رودقات ص ۲۸۱ قریه‌ی خاندرج ص ۲۳۷
 قزل‌خینه ص ۸۱ قریه‌ی آهق ص ۳۹۵
 قریه‌ی بافتان ص ۱۸۵ قریه‌ی خانقاه ص ۸۴
 قریه‌ی رستم‌آباد ص ۳۴۷ قریه‌ی اسبقران ص ۱۶۲
 قدس ص ۹۸ قصبه‌ی گرگر ص ۲۵۳
 قریه‌ی بهار ص ۱۵۸ قریه‌ی زراقان ص ۲۹۶
 قلعه‌ی فرامرز ص ۱۷۰ قریه‌ی چلان ص ۴۳۳
 قریه‌ی خاک‌کی ص ۱۶۳ قریه‌ی آچاچی ص ۵۱۰
 قافلانکو ص ۵۱۰-۵۴۳ قلعه‌ی دختر ص ۵۱۰-۵۴۳

قریه‌ی هولسو ص ۵۰۲ قریه باسلق ص ۵۱۱

قم ص ۴۷۷

ک

کتابخانه‌ی السنه‌ی شرقی لنینگراد ص ۸

کتابخانه‌ی عمومی پاریس ص ۳۲۲

کتابخانه‌ی دانشگاه تهران ص ۳۵۴-۳۶۲ کاغذکنان ص ۳

کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی ص ۱۰، ۱۱، ۱۲-۲۴۰-۲۳۹-۲۸۲-۳۲۰-۳۰۶

کرج ص ۵۳۷ ۵۲۹-۳۵۴-۳۲۲-۳۲۱

کتابخانه‌ی دانشکده‌ی تهران ص ۳۲۲ کتابخانه‌ی دکتر مفتاح ص ۱۲

کتابخانه‌ی بادلیان ص ۳۵۵ کتابخانه‌ی بانکی پور هند ص ۳۲۲

کتابخانه‌های سالن ساطنتی سابق تهران ص ۳۲۲

کوچه‌ی ظفرالدوله ص ۳۴۷

کتابخانه‌ی سپهسالار ص ۱۲، ۷۹، ۲۳۹-۲۸۲-۳۰۶-۳۲۲-۳۵۲-۳۲۰

کردستان ص ۵۵۱-۵۵۲ کتابخانه پنجاب پاکستان ص ۳۲۲

کتابخانه‌ی ملک ص ۱۱، ۱۲-۷۶-۷۸-۹۶-۲۸۲-۳۲۰-۳۰۶-۳۲۲-۳۵۴-۳۵۸

کتابخانه‌ی دهخدا ص ۱۲، ۱۳، ۱۱-۷۹ کتابخانه‌ی شاه‌عبدالعظیم ص ۱۱

کتابخانه‌ی لیدن ص ۳۵۵ کتابخانه‌ی مدرسه‌ی غرب همدان ص ۱۱

کاشمر ص ۳۴۱-۳۳۷ کتابخانه‌ی عبدالحمید مولوی ص ۱۱

کاشان ص ۳۲۹

کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران ص ۱۰-۲۹-۷۶-۱۶۰-۱۵۵-۲۳۹-۲۸۲-۳۲۰

۵۱۴-۳۶۹-۵۲۵-۳۶۱

کلیسا ص ۲۲۲

کتابخانه‌ی مجلس ص ۷۸-۷۹-۱۱۰-۲۶۱-۲۷۳

کتابخانه‌ی نوری عثمانی ص ۳۵۵

کتابخانه‌ی حاج حسین نخجوانی ص ۸۲-۸۷-۳۰۹

کتابخانه‌ی دانشسرای عالی ص ۶۸

کتابخانه‌ی حاجی محمدنخجوانی ص ۲۵۴-۳۰۶-۵۱۴

کتابخانه‌ی مجلس سنا ص ۱۰۰

کتابخانه‌ی تبریز ص ۳۲۰

کتابخانه‌ی شادروان تربیت ص ۱۰۷

کوه میشو ص ۲۵۲

کانپور ص ۳۳۱

کرج ص ۱۸۱

کوه سبلان ص ۱۵۴

کعبه ص ۲۹-۳۵-۷۱-۱۲۰-۱۱۳-۲۲۲-۵۰۴

کتابخانه‌ی مجلس اسلامی و دانشگاه ص ۱۱۳-۱۱۷-۱۹۷-۲۸۲-۳۲۰-۳۲۹

کوه قیزقاپان ص ۵۵۱

- کتابخانه‌ی مدرسه‌ی حجیات ص ۲۷
 کتابخانه‌ی ملی تهران ص ۱۱۳-۱۱۷-۲۷۳-۲۸۲-۳۰۶
 کوه قصریک ص ۵۵۱ کوه سرستان ص ۵۵۱
 کرمان ص ۳۱۷-۴۵۳ کر بلا ص ۳۱۷-۳۳۴-۴۵۳-۵۲۴
 کرنه ص ۴۸ کتابخانه‌ی ثقة الاسلام ص ۱۱۷
 کارخانه‌ی فرشبافی ص ۵۸ کوی چرنداب ص ۳۲۸
 کتابخانه‌ی معارف تهران ص ۱۱۸
 کتابخانه‌ی آرامگاه محبوب علیشاه (پیرمراغه) ص ۳۴۵
 کتابخانه‌ی حاج حسن نیما ص ۶۵ کرمانشاهان ص ۱۵۸-۳۹۹
 کوکه ص ۵۰۶ کوه سهند ص ۳۰۰-۳۰۱-۴۲۴
 کتابخانه‌ی کریمی ص ۴۶۲
 کارخانه‌ی شیشه‌ی نشکن ص ۱۸۱ کیش ص ۲۲۰
 کتابخانه‌ی ملی تبریز ص ۷۴-۹۵-۱۱۳-۱۱۶-۱۱۸-۲۰۳-۲۶۱-۲۷۳-۳۲۲
 کارخانه‌ی فرش بافی مرند ص ۲۹۶
 کتابخانه‌ی آکادمی علوم لنینگراد ص ۷۴
 کهریزیکان ص ۲۹۷-۲۸۹-۲۹۳-۲۹۲-۲۹۰

ف

گیلان ص ۳-۲۸۳-۵۵۳

گردنه‌تارو ص ۳

گرم‌رود ص ۲۰-۱۵۷-۵۱۱-۵۲۸-۵۱۹-۵۲۹

گورستان گلشن‌زهره ص ۴۴۳-۴۵۰ گنجیه ص ۷۲

گل‌تپه ص ۴۴۶ گنبدهرمان بنیان‌غازانی ص ۱۱۶

گرگان ص ۱۴۱

گرگر ص ۲۵۳ گندلیج ص ۲۹۲

گنبدسرخ ص ۳۰۱ گنبدکبود ص ۳۰۱

گنبدغفاریه ص ۳۰۲ گلشن‌زهره ص ۲۴۸

م

مقبره چرنداب ص ۷

محال‌قطور ص ۶۴ مزار مولانا قطب‌الدین شیرازی ص ۷

مدرسه‌ی سپهسالار ص ۲۷۸-۵۲

مشهد ص ۱۱-۲۶۰-۲۵۸-۱۳۶-۳۵۴-۳۸۴

مدرسه‌ی قاسم‌خان ص ۲۷۸ مدرسه‌ی شیخیه ص ۲۸۲

ماردین ص ۷۳ مازندران ص ۲۰۹

مدرسه‌ی عالی‌دارالفنون ص ۴۲

مقبره‌ی مادر هلاکوخان ص ۳۰۱

مراغه ص ۸۵-۳۰۴-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۳-۳۰۲-۲۹۹-۳۰۵-۳۲۰-۳۱۲-۳۱۳-۳۰۸

۳۰۹-۳۱۷

- مقبره‌ی اوحدی ص ۳۰۲ مسجدنمازیه ص ۲۷۳
 موزه‌ی بریتانیا ص ۲۸۱-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲
 مجلس شورای ملی ص ۴۲-۵۳
 میانه ص ۱۶۲-۵۱۲-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۳ مصر ص ۹۷-۹۸
 مقبره‌ی حضرت شیخ ابراهیم چوبنانی ص ۳۲۸
 محال هشترو دص ۳۰۴ مسجد معزالدین ص ۳۰۲
 مسجد جهان‌شاه ترکمان ص ۱۱۶ ماکو ص ۶۴
 مغازه‌های مجیدالملک ص ۲۳۵ مچله‌ی ص ۱۰۰
 ماراوا ص ۳۰۱ مراوا ص ۳۰۱
 میان‌دوآب ص ۳۰۰-۳۳۶-۴۵۹-۴۹۶-۴۸۱
 میدان مشق تبریز ص ۲۳۶ محله ص ۹۸
 مرند ص ۶۴-۲۵۶-۲۵۳-۲۵۲-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۱-۲۵۷-۲۷۲-۲۶۵-۲۶۴-۲۶۱
 ۲۶۸-۲۶۹-۲۶۰-۲۵۹-۲۷۰-۲۵۸-۲۶۳-۲۶۷-۲۶۲-۲۸۰-۲۶۶-۲۸۱-۲۸۸-۲۷۳
 ۲۷۶-۲۸۵-۲۸۴-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۳-۲۸۲-۲۷۹-۲۷۴-۲۸۷-۲۸۶-۲۷۵-۲۹۶-۲۹۷
 ۲۸۹-۲۹۳-۲۹۲-۲۹۰-۲۹۱
 مجلس ص ۲۳۶
 مسجد ص ۲۲۲ مسجد امیرچوپان ص ۱۱۶
 مرند ص ۲۹۴-۲۹۸-۲۸۵
 مسجد ص ۵۱۳

مراغه ص ۳۱۶-۳۱۰-۳۱۵-۳۱۴-۳۱۱-۳۰۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۰۶-۳۲۸-۳۲۹-۳۲۶
 ۳۲۱-۳۲۲-۳۲۵-۳۲۴-۳۳۳-۳۲۶-۳۳۱-۳۳۰-۳۲۷-۳۲۲-۳۲۵-۳۲۴-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۴
 ۳۴۵-۳۵۲-۳۳۷-۳۴۰-۳۴۹-۳۴۱-۳۴۸-۳۴۲-۳۴۷-۳۴۶-۳۴۳-۳۳۹-۳۵۰-۳۵۱
 ۳۳۸-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۸-۳۵۳-۳۶۴-۳۵۷-۳۶۵-۳۵۶-۳۵۴-۳۶۷-۳۶۶-۳۵۵-۳۵۹
 ۳۶۲-۳۶۳

مدرسه‌ی علما ص ۳۳۳ ماهان ص ۴۵۳

مهاباد ص ۳۳۵-۴۹۲-۵۰۶-۵۶۰-۵۵۴-۵۵۲-۵۵۷-۵۵۶-۵۵۵-۵۵۸-۵۹۹-۵۵۱
 ۵۵۴-۵۵۰

مقبره‌ی آخوند رستم آبادی ص ۳۸۴

مدرسه‌ی مسجد جامع ص ۳۴۷

مدرسه ادبیه مراغه ص ۳۹۴

مسجد جامع ص ۴۵۲

مدرسه ملی سعادت ص ۳۹۴

مدرسه‌ی طالبیه ص ۳۸۴

مشگین شهر ص ۴۱۶

مغان ص ۴۱۶

مرقد امام رضا (ع) ص ۴۰۴

میانج ص ۵۱۱

مراغه ص ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۳۸۶ - ۳۸۸ - ۳۹۷ - ۳۸۹ - ۳۹۶ - ۳۸۵ - ۴۰۰ - ۳۹۳ - ۳۹۲ - ۳۵۸
 ۳۸۷ - ۳۹۱ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۰ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۶ - ۴۰۱ - ۴۰۴ - ۴۱۳ - ۴۰۵ - ۴۱۲ - ۴۰۶
 ۴۱۱ - ۴۱۰ - ۴۰۷ - ۴۰۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۰۲ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۳۲ - ۴۱۷ - ۴۲۸ - ۴۲۱ - ۴۲۹
 ۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۲۷ - ۴۲۶ - ۴۲۳ - ۴۱۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۱۸ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۸ - ۴۳۳ - ۴۴۴
 ۴۳۷ - ۴۳۶ - ۴۳۴ - ۴۴۷ - ۴۴۶ - ۴۳۵ - ۴۳۹ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۳۸ - ۴۵۶ - ۴۵۷
 ۴۶۴ - ۴۶۹ - ۴۶۰ - ۴۵۳ - ۴۶۱ - ۴۵۲ - ۴۵۰ - ۴۶۳ - ۴۶۲ - ۴۵۱ - ۴۵۵ - ۴۵۸ - ۴۵۹
 ۴۵۴ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۸۰ - ۴۶۵ - ۴۷۶ - ۴۶۹ - ۴۷۷ - ۴۶۸ - ۴۶۶ - ۴۷۹ - ۴۷۸ - ۴۶۷ - ۴۷۱
 ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۰ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۲ - ۴۸۶ - ۴۹۰ - ۴۸۷ - ۴۸۳ - ۴۸۲
 ۵۳۴ - ۳۸۴ - ۳۷۲ - ۳۷۴ - ۳۷۰ - ۳۸۳

مدرسه فتوحیه ص ۴۵۵

میان دو آب ص ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۵ - ۴۹۴ - ۴۹۱ - ۴۹۷ - ۴۵۵ - ۴۵۴ - ۵۰۸ - ۵۰۱ - ۵۰۰
 ۵۰۹ - ۵۰۳ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۲ - ۴۹۹ - ۴۹۸

مسجد نمازیه ص ۲۷۳ مکتب خانه ص ۳۸۴

میدان داغی ص ۵۱۰ مقبره امامزاده اسماعیل ص ۵۱۰

میان ص ۵۲۸ - ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۲۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۴ - ۵۱۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۱۴ - ۵۱۹
 ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۱۸ - ۵۳۷ - ۵۳۶ - ۵۲۹ - ۵۴۴ - ۵۳۳ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۳۲ - ۵۳۱ - ۵۴۲
 ۵۴۳ - ۵۳۰ - ۵۳۵ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۳۴ - ۵۴۵ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۴۷ - ۵۴۶ - ۵۵۱

مقبره الشعرا ص ۵۱۹ میخانه ص ۵۳۲

میکنده ص ۵۳۲ مدرسه امیر کبیر ص ۵۴۷

مدرسه راهنمایی مطهری ص ۵۴۷

ن

نخجوان ص ۸۲

نجف ص ۹۰-۱۰۲-۲۴۸-۲۷۷-۴۵۳-۲۶۸

نوری عثمانیه ص ۳۵۴ نقده ص ۵۵۱

و

ولدیان ص ۶۴ وزارت فرهنگ ص ۱۴۱-۲۰۴

وادی سینا ص ۱۶۵ ورامین ص ۴۶۷

ه

هروآباد ص ۳-۴۲-۵۲

هندوستان ص ۱۰۰-۲۰۶-۲۸۴-۳۳۰-۳۲۲-۵۱۸

هریس ص ۱۶۲ هرزنق ص ۲۵۲

هرزندات ص ۲۵۲ هرزند ص ۲۵۲

هرزند جدید ص ۲۵۲ هرزند عتیق ص ۲۵۲

هرات ص ۳۳۱-۳۵۲-۳۵۶

هوله سو ص ۵۰۲ همدان ص ۵۲۴

هزار میرد ص ۵۵۶

ی

یزد ص ۳۵

فہرست الاسامی کتب

الف

الذریعه ص ۴-۶-۳۲-۶۶-۷۲-۷۵-۷۶-۹۶-۱۹۳-۳۰۷-۳۱۵-۳۲۹-۳۳۵-۳۶۴

۵۱۳-۵۱۷-۵۱۴-۳۶۹

اوصاف الامین ص ۵ اربعین ص ۱۰ اعتقادات ص ۱۱

اعتقاده‌ی شیخ بهایی در بیان عقاید شیعه ص ۱۱

آتشکده‌ی آذر ص ۱۶-۳۱۹

التحفة الغیاثیه فی امتناع رویه الله تعالی ص ۱۷

اثبات الواجب ص ۳۰ آیین داد ص ۵۳

ادبیات اوجاغی ص ۶۱-۱۶۳-۲۹۱-۲۸۹-۴۰۳-۴۰۸-۴۱۵-۴۲۳-۴۴۲-۴۶۱

۵۳۵-۵۴۴-۴۸۸-۵۳۸-۳۸۳

التاملیات ص ۶۵ الفیه ص ۶۵-۷۶

انوار ناصریه ص ۷۹ احوال حیوانات ص ۹۱

احوال شعرا ص ۹۱ انیس الفارد و جلیس الواحد ص ۹۱

اعلام الشیعه ص ۹۲ اقالیم العقالیم ص ۹۷

ابو عبد الله ص ۹۸ ابن الخویی ص ۹۸

آثار باستانی آذربایجان ص ۱۰۶ ابکار خیال ص ۱۱۰

احوال و آثار خوشنویسان ص ۱۲۴-۲۸۰

احوال و آثار همام تبریزی ص ۱۴۲ افسانه‌رویا ص ۱۴۷

اشک شب ص ۱۴۷ آذری نغمه لرعلیایی ص ۱۸۱

- احساس من علیایی ص ۱۸۱ المآثر والآثار ص ۱۹۹-۲۰۲-۳۰۴
 ارمغان آذربایجان ص ۲۰۶ ارمغان ایران به پاکستان ص ۲۰۶
 استولوی پرویزیه ص ۲۴۰ از صبا تا نیما ص ۲۴۷
 الهیات ص ۲۴۸ احسن الکلمات فی رد الغات ترجمه‌ی احتجاج طبرسی ص ۲۷۶
 آزاده‌ی گمنام ص ۳۷۲ ابواب حکمت میزانیه ص ۲۷۸
 آخرین قصیم ص ۳۷۲ النفس کل القوی ص ۲۷۸
 اقرار بعد از صلح ص ۳۸۴ اسرار فاتحه ص ۲۸۳
 ایقاد الفرام ص ۵۵۶ اشتغال شطاریه ص ۲۸۳
 المدخل فی العربیة ص ۵۲۱ از سعدی تا جامی ص ۳۱۲-۳۲۶

ب

- بوستان سعدی ص ۱۰ باب حاوی عشر ص ۱۲
 بازگشت ص ۵۷
 بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۶۶-۶۷-۷۰-۷۲-۷۵-۸۷-۱۶
 ۹۶-۱۰۲-۱۰۴-۱۰۸-۱۳۰-۱۴۵-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۲۳۵-۲۳۷-۲۴۸
 بیست علمی شهاب الدین خویی ص ۹۸ بانگ پدر علیایی ص ۱۸۱
 بهترین روش در آموزش نگارش ص ۲۰۶
 باده‌ی کهن (قصاید و غزلیات قدیم ایزد) ص ۲۰۶-۲۲۸
 بحر العلوم ص ۲۵۸-۲۶۰-۳۰۷ بایاتیلار ص ۵۴۵

بدایع الحکم ص ۲۷۸ بوستان کربلا ص ۵۴۵
 باقیات الصالحات ص ۳۰۸ ارشاد نامه ص ۴۶۷
 بحر الاسرار ص ۳۶۵

پ

پرورش خانوادگی (نمایشنامه) ص ۲۰۶
 پیدایش و قطورات و حقوق وقف ص ۳۸۴ پیروزی نامه ص ۲۰۶
 پیام یاران نشریه انجمن ادبی آذربایگان ص ۲۲۸-۲۲۶
 پندنامه‌ی مظلوم ص ۲۴۸ پنج گنج نظامی ص ۳۰۸

ت

تذکره‌ی دانشمندان آذربایجان ص ۴-۵-۶-۸-۱۳-۱۵-۱۶-۱۷-۱۹-۲۶-۲۷-۳۳
 ۳۴-۶۶-۷۰-۷۲-۷۵-۸۰-۸۱-۸۷-۹۰-۹۶-۹۹-۱۰۶-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۴-۱۲۰-۱۲۳
 ۱۵۶-۱۶۰-۱۹۳-۱۹۷-۱۹۸-۲۳۸-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۶۴-۲۷۲-۲۷۵
 ۲۷۹-۲۸۰-۲۸۶-۳۰۷-۳۱۲-۳۱۹-۳۲۶-۳۲۹-۳۳۵-۳۳۷-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۵۵
 ۳۵۶-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۴-۴۹۲-۵۱۳-۵۲۴-۵۱۷-۵۱۴-۵۲۶-۵۱۸-۵۱۹-۳۶۹
 ترجمه‌ی مجالس النفایس ص ۱۴ تذکره‌ی میخانه ص ۱۸-۱۹
 تذکره‌ی خوشگو ص ۳۰ تذکره‌ی نصر آبادی ص ۳۳-۳۴
 تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان ص ۴۱ تاریخ بیداری ایرانیان ص ۵۳
 تاریخ سیاسی ایران ص ۵۳

تاریخ خوی ص ۶۶-۶۷-۷۵-۷۶-۸۷-۹۲-۹۹-۱۰۲-۱۰۴-۱۰۹-۱۱۱-۱۲۴-۱۲۵
۱۴۸-۲۴۱

تذکره‌ی شمس‌العرفا ص ۷۲ تحفه حسام ص ۷۳

تعلیم‌نامه ص ۷۹ تشریح‌البشر و توضیح‌الصور ص ۸۰

تذکره‌ی زنان سخنور ص ۸۳-۸۷-۹۹

تاریخ مشاهیرکرد ص ۸۷-۵۰۱-۵۰۸-۵۵۸-ج ۱ و ۲

تذکره‌ی دلگشا ص ۹۰ تحفه‌العقلا ص ۹۱

تذکره‌الخواتین ص ۹۱ تذکره‌های فارسی ص ۹۲-۱۲۰-۱۵۷

تاریخ گزیده ص ۹۳-۳۶۳ تکمیل‌زینة‌المدايح ص ۹۹

تاریخ تذکره‌ها ص ۹۹ تشریح‌الصدور فی وقایع‌الایام والدهور ص ۱۰۲

تعادل و تراجم ص ۱۰۲ تذکره‌العارفین ص ۱۰۳

تقریرات‌الاصولیه‌والفقیهه ص ۱۰۳ تاریخ مفتون ص ۱۱۴

تذکره‌ی انجمن خاقان ص ۱۱۵

تجربه‌الاحرار و تسلیة‌الابرار ص ۱۱۶-۱۲۰

ترجمه‌ی پارسی عبرت‌نامه ترکی ص ۱۱۷

تذکره‌ی بهمن میرزا ص ۱۱۸ تبریز و پیرامون ص ۱۴۰-۱۴۹-۲۹۲

تصحیح مرصاد‌العباد نجم‌الدین رازی ص ۱۴۱

تصحیح چاپ دیوان رشید یاسمی ص ۱۴۱

تذکره نویسی در ادبیات فارسی ص ۱۴۲

تصحیح کتاب نزهة‌المجالس تألیف جمال‌خلیل شیروانی ص ۱۴۲

- تذکره‌ی الاولیای شمس‌الدین تبریزی ص ۱۵۶-۱۴-۲۳۷-۲۴۱-۲۳۷-۲۳۹
 تذکره‌ی اختر ص ۱۵۸-۱۶۰-۱۶۱-۲۶۴
 ترجمه‌ی خطبه‌ی توحیدیه‌ی ابن‌سینا بفرانسه ص ۲۰۶
 ترانه‌های بومی ص ۲۰۶
 ترانه یا رباعی در ادب ایران و جهان ص ۲۰۹
 تذکره‌ی صدف ص ۲۲۸
 ترجمه‌ی کلمات قصار حضرت علی (ع) به نظم ص ۲۵۶
 تاریخ تبریز ص ۲۶۴-۵۳۳ تذکره‌ی زنبیل ص ۲۶۴-۲۷۲
 تذکره‌ی الخطاطین ص ۲۷۲ تذکره‌ی آرزو ص ۳۰۸
 تذکره‌ی علی‌قلی‌خان‌واله ص ۳۰۸ ترجمه‌ی بیانات حضرت علی ص ۳۰۸
 تاریخ ادبیات در ایران ذبیح‌الصفی ص ۳۱۲-۳۲۶
 تاریخ علمی ص ۳۱۶
 تذکره‌ی دولتشاه سمرقندی ص ۳۱۷-۳۱۹-۳۲۱-۳۵۲
 تعاقباتی بر نخبه‌ی فکر فی مصطلح اهل‌الانثر ص ۵۵۶
 تاریخ ادبیات ادوار دبراون ص ۳۱۷
 تذکره‌ی حسینی ص ۵۱۸-۵۲۳ تذکره‌ی امین‌احمدرازی ص ۳۲۱
 تمهیدات ص ۵۲۰ تذکره‌ی مدایح معتمدیه ص ۳۲۹
 نازیانه‌ی سلوک ص ۵۲۰
 ترانه‌های دل ص ۳۹۵

ث

تعلیه ص ۹-۲۰-۲۳-۵۲

ج

جلالیه ص ۷۱-۹۴-۹۵-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲-۱۲۷-۱۹۳-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۴۱

جامع خاقانی ص ۱۱۸

جنگ شماره ۴۲۶۳ کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران ص ۱۵۵

جواهر الکلام و مفتاح المرام ص ۲۳۹ جام جهان نما ص ۲۸۲

جام مراد ص ۳۷۲ حبيب المنیر ص ۲۸۶

جنگهای خطی و یادداشت‌های نویسنده‌ی مشاهیر کرد ص ۵۰۱-۴۹۸

جهانگشای نادری ص ۳۳۱ جامع الالحان ص ۳۵۴

جنگ طلوعیان ص ۴۴۵

چ

چهل ویک درس علیایی ص ۱۸۱ چهل مقاله‌ی نخجوانی ص ۳۱۲

چاغیر یلما میش قوناقلار ص ۳۸۹

ح

حکمت العین ص ۷

حدیقه‌الشعرا ص ۹ - ۱۱۲ - ۱۵۶ - ۱۹۶ - ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۳۰۲ - ۳۴۳

۵۱۸-۳۴۴

حماسه‌ی هیزم‌شکن ص ۴۲-۴۴-۴۷

حقوق نسوان ص ۵۳ حواشی بر سیوطی نحو ص ۵۵۶

حل الاعضال فی جواب وسئوال ص ۱۰۳ حرمة‌المنعه ص ۵۵۶

حدایق الجنان ص ۱۱۶ حدیقه ص ۱۱۶

حقایق الانوار ص ۱۱۷ حیدر بابای شهریار ص ۵۳۹-۵۴۲-۵۴۵

حدایق الادباء ص ۱۱۷ حقایق القرآن ص ۵۲۰

حج نامه ص ۱۳۱ حقیقت نامه ص ۲۵۶

حاشیه‌ی علی شوارق الالهام ص ۲۷۸ حق المبین ص ۴۹۲

حبیب السیر ص ۳۱۹-۳۸۵-۳۵۹

خ

خمسه‌ی صیاد ص ۸ خزینه‌الاصفیا ص ۵۲۳

خواص الحیوان ص ۹۱ خیرات حسان ص ۹۹-۱۰۰

خرد پژوهی ص ۲۰۶ خصایص ادبیات فرانسه ص ۲۰۶

خبر الامور ص ۳۰۸

د

دیوان ناصری خلخالی ص ۲۸ دیوان واقف خلخالی ص ۳۰

دیوان عزلتی ص ۱۰

- دوستلار گؤروشو ص ۳۹-۵۱-۴۳۲ دیوان اشعار قدسی ص ۵۴
- دیوان وجدی ص ۳۷۰ داستان دوستان ص ۵۷-۲۴۷-۲۶۴
- دیدار هم‌رمز ستارخان ص ۳۷۲ دیوان خوبی ص ۷۲
- دو سوی جهاد و شهادت ص ۳۸۴
- دیوان در بی‌نظیر یا دیوان حقیری ص ۷۷
- داوری در اختلافات مکتبهای حقوق جزا و جرم‌شناسی از دیده‌گاه اسلام
ص ۳۸۴
- در مکنون یا دوردی ناصری ص ۷۸
- دیوان ادیب زندگی ص ۵۵۹ دیوان حیران ص ۸۲
- ده‌ته‌کانی‌ته‌ده‌بی کوردی . استاد علاءالدین سجادی بغداد ص ۵۵۸
- در اصداف ص ۹۱ دیوان سالک خوبی ص ۹۵
- دواوین مه‌لائواره تاریخ مشاهیر کرد ص ۵۵۵
- دیوان شوریده خوبی ص ۹۶ در امامت امام‌کور ص ۹۸
- دیوان صادق خوبی ص ۱۰۰
- دیوان رباعی موسوی در مدح مولی (ع) ص ۵۴۵
- دیوان فقیر خوبی ص ۱۱۰
- دیوان مظهر خوبی نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی تبریز ص ۱۱۲-۱۱۴
- دیوان خرم‌کردشتی ص ۱۱۲ دیوان قصاید و غزلیات ص ۱۱۸
- درمان بیماریهای کودکان ص ۱۴۷ دیوان شقایق ص ۱۶۰
- دیلن‌داغ موسوی ص ۵۴۲-۵۴۵ دیوان فضولی ص ۱۸۸

- دیوانی به زبان ترکی موسوی ص ۵۴۲ دوره‌ی علوم فلسفی ص ۲۰۶
- دیوان میرحمیدغیاثی موسوی ص ۵۴۲
- دیوان ثابت اندیلی ص ۲۵۳-۲۵۴ دیوان عاجز میانجی ص ۵۱۹
- دیوان ضیایی ص ۲۵۶ دیوان بحری ص ۵۱۵
- دیوان مسکین زنوزی ص ۷۹ دیوان بحری میانجی ص ۵۱۴
- دیوان مضطرزنوزی ص ۲۸۰ دیوان محمدحسین گرمودی ص ۵۲۵
- دیوان مغربی ص ۲۸۱ دیوان خطی بحری ص ۵۱۷
- در فرید ص ۲۸۳ دیوان افغان گرمودی ص ۵۱۳
- دیوان مرثیاتی ترکی اشراق مراغه‌یی ص ۳۰۶
- دیوان ملامعروف کوکهای ص ۵۰۸
- دیوان اشرف مراغه‌یی ص ۳۰۸-۳۰۹ دیوان حافظ ص ۴۸۸
- دیوان البسه ص ۳۰۹ دیوان سعدی ص ۴۸۸
- دیوان اوحدی مراغه‌یی ص ۳۱۹-۳۲۰-۳۲۲
- دیوان عراقی ص ۴۸۸ دیوان اوحدی سعیدنفیسی ص ۳۲۶
- دیوان تشنه‌ی مراغه‌یی ص ۳۲۹-۳۳۰ دره‌ی نادری ص ۳۳۱
- دیوان دخیل مراغه‌یی ص ۳۳۳ دیوان ظفرالدوله ص ۳۴۷
- دائرةالمعارف اسلامی فارمر ص ۳۵۰
- دیوان غفورای مراغه‌یی ص ۳۶۱ دیوان نشید ص ۴۷۸
- دیوان ذاکر ص ۴۱۲ دفتر شعرپاشازاده ص ۴۱۷
- دیوان سهند ص ۴۲۲ دیوان فتوحی ص ۴۵۶ دده قورقود ص ۴۲۲

ذ

ذکر الهید ص ۱۱ ذات‌الشفاء ص ۵۵۶

ذکر المساکین ص ۲۷۶

ر

ریحانة الادب ص ۵-۲۶-۷۲-۷۸-۸۱-۹۸-۹۹-۱۱۴-۱۲۵-۱۶۱-۲۵۴-۲۶۴-۲۷۲

۲۷۹-۳۱۲-۳۱۵-۳۳۵-۵۲۰-۵۲۴-۵۳۳ ج ۶

روز روشن ص ۶-۷-۱۶-۲۵۵

رساله‌ی عرفانی ص ۱۱

ریاض العارفین ص ۱۵-۱۶-۳۱۷-۳۱۹-۵۲۰

ریاض الجنة ص ۳۵-۳۶-۶۶-۱۱۸-۱۵۷-۱۶۱-۳۰۶

روضه‌ی پنجم ص ۳۶-۱۲۶ روباہ نامہ ص ۵۲

رساله‌ی در فقه و اخلاق تألیف اصولی‌خویی ص ۶۵

ریاض المسایل ص ۶۵ روضه ص ۶۶-۲۷۷-۳۰۶

ردوہایہ ص ۱۰۳ رساله‌ی طبیه ص ۱۰۳

رساله‌ی فی الجواهر والعرض ص ۱۰۳

رساله‌ی فی التناقض بین القضیتین ص ۱۰۳

روضات الجنان ص ۱۰۵-۱۰۶-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۳-۲۸۶-۳۲۷-۳۲۹-۳۵۶

ریاض الجنة فانی ص ۱۲۵-۱۲۶-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۱-۲۶۴

- روش نگارش ص ۲۰۶ روزگار خونین ص ۲۰۶
 رباعیات فؤاد بزبان ترکی و پارسی ص ۲۰۶-۲۰۹
 رهنمای دبیران در نگارش ص ۲۰۶
 رهبر دانش‌آموزان در نگارش ص ۲۰۶
 رساله‌ی در باره‌ی آثار و افکار سعدی ص ۲۰۶
 رباعیات قدس ص ۲۰۶ رساله‌ی سئوال و جواب ص ۲۴۰
 رساله‌ی تطبیقه ص ۲۴۰ رساله‌ی یوسفیه ص ۲۴۰
 رساله‌ی سراج القلوب ص ۲۴۰
 روضه‌ی علما ترجمه‌ی ملا عبدالنبی طسوجی ص ۲۶۰
 روضه‌ی علما ترجمه‌ی مضطر خراسانی ص ۲۶۰
 روضه‌ی علما ص ۲۶۰ رجوم الشیاطین ص ۲۷۶
 رساله‌ی محمد هاشم طسوجی مرندی ص ۲۷۶
 رساله‌ی فایده‌ی فی النفس ص ۲۷۸ رادمردان ص ۳۷۲
 رساله‌ی الحملیه ص ۲۷۸ رساله‌ی فی الاکره الشرعی ص ۵۵۶
 رساله‌ی فی وجود الزابطی ص ۲۷۸ رفع الحقا ص ۵۵۶
 رساله‌ی مرحوم عبدالعلی کارنگک ص ۳۰۲
 رساله به اسلوب مقامات نجم‌ائمه الادب بدیع الزمان ص ۵۲۴
 ریاض الفتوح ص ۳۰۵-۳۰۶
 رساله‌ی عینیه ص ۵۲۰
 روضه‌ی الناظر ص ۳۴۴

ز

زینة التواریخ ص ۱۱۵

زندگانی شهید شادروان ثقة الاسلام تبریزی ص ۳۷۲

زبان‌شناسی ایرانی ص ۲۰۶ زبده الحقایق فی کشف الدقایق ص ۵۲۰

زاویگ (ترجمه از فرانسه) ص ۲۰۶ زبده الاعمال ص ۲۶۱

زبده الادوار ص ۳۵۴

س

سخنوران آذربایجان ص ۴، ۵، ۱۰، ۱۸، ۱۶، ۷، ۶، ۷، ۷، ۲، ۱۷، ۸، ۵، ۱۷، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۳

۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۱۸، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۵۲، ۵۷، ۶۵، ۶۶

۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۷، ۱۹، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲

۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳

۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۹

۲۸۰، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۵

۳۳۷، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۹۲، ۵۰۵، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۱۴

۵۲۶، ۵۱۸، ۵۳۳، ۵۴۸، ۳۶۹، ۳۷۰

سامی ص ۷، ۱۶، ۳۷، ۲۵۵ سفینه الملوك یا هدایت نامه ص ۱۱

سلام بر معلم ص ۴۲، ۴۴، ۴۷ سفینه‌ی محمود ص ۸۸، ۹۰

- سلیم و سلمی ص ۱۱۸ ساختمان جهت هنرستانها ص ۱۸۱
سخنوران نامی معاصر ص ۲۴۷-۲۵۷ سیاست‌نامه ص ۲۵۶
سبیل الرشاد فی اثبات المعاد ص ۲۷۸
ساقی‌نامه‌ی اشراق و راغی‌بی ص ۳۰۶
ساقی‌نامه‌ی حافظ ص ۳۰۶ سیاست و سیاست‌بازان ص ۳۸۴
سفینه الشعر ص ۳۱۹ سوانح العشاق ص ۵۲۰

ش

- شمع انجمن تاریخ ص ۱۷ شمع انجمن ص ۱۹-۳۶-۳۷
شرح هدایه ص ۳۰ شذرات الذهب ص ۳۰
شرح فصول ابن معط ص ۹۸ شرح نظم الفصیح ثعلب ص ۹۸
شرح کفایه المتحفظ ص ۹۸ شرح توضیح ابن مالک ص ۹۸
شرح علوم ابن الصالح ص ۹۸
شرح دعای صباح حضرت امیرالمومنین (ع) ص ۱۰۲
شرح قصیده عینیه حمیری ص ۱۰۳
شرح قوائد شهید قدس سره ص ۱۰۳ شرح لمع ابن جنی ص ۱۲۴
شرح الاربعین ص ۲۷۶ شفا الصدر فی تفسیر سورة القدر ص ۲۷۶
شرح رسایل شیخ مرتضی انصاری ص ۲۷۶ شهریار ص ۵۴۱
شیرین و خسرو یا ریاض العاشقین ص ۳۰۹ شعرو موسیقی ص ۳۵۲
شاهنامه و استعمار ص ۳۸۹

شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان ص ۵۲۰-۵۲۲
 شہریار و آذربایجان دیلینده ص ۴۳۲
 شرح حال طلوعیان ص ۴۵۰

ص

صبح گلشن ص ۴ صحاح الجواهری ص ۹۱
 صدر برگ ص ۲۰۶ صحف ابراهیم ص ۳۰۷-۳۰۸-۳۱۲-۳۱۸
 صائف الاخبار ص ۳۵۶ صراط النجاة ص ۵۳۴

ط

طرائق الحقائق ص ۱۰۶ طبقات الشافعیہ ص ۵۲۲

ظ

ظلمت شکن ص ۴۲-۴۵ ظفرنامه ص ۳۰۹

ع

علمای معاصرین ص ۶۶-۱۰۳-۱۰۴
 عقد نکاح و اخبار و انشاء و شرط ضمن العقدی آن ص ۱۰۳
 عقد الفراید فی شرح القصاید ص ۱۰۳
 عرفات العاشقین ص ۳۰۷ عنوان الشباب ص ۳۰۸

عارف و ایرج ص ۳۷۲ عشره ولجنيه ص ۳۵۵

عقاب ص ۴۹۴

غ

غنچه زاده ص ۱۹۹ غزلیاب نثار گرمردی ص ۵۲۹

ف

فرهنگ جغرافیایی ایران ص ۳

فهرست کتب پارسی دکتر روزن ص ۸ فقریه فخریه ص ۱۱

فهرست نسخه‌ها ص ۱۳-۲۷-۷۰-۷۶-۲۰۳-۲۷۵

فرهنگ سخنوران ص ۱۵-۱۶-۲۶-۳۶-۷۲-۸۷-۹۰-۹۶-۱۱۴-۱۲۰-۱۶۱-۲۶۴

۲۸۶-۳۳۰

فهرست دانشگاه ص ۲۹-۱۵۵-۳۶۲-۵۱۴-۵۲۶

فيزيك منظوم ص ۵۳

فهرست نسخه‌های خطی ص ۷۴-۸۱-۹۶-۲۸۶-۳۱۲-۳۲۲-۳۲۶

فهرست کتابخانه‌ی ملی تبریز ص ۷۵-۹۶-۱۱۴-۱۹۷-۲۰۳-۲۴۱-۲۷۵

فوائد ختم ص ۹۱ فهرست مجلس «ابن یوسف» ص ۱۱۱-۳۳۰

فهرست کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران ص ۱۶۰-۳۶۹-۳۷۰

فرهنگ بهایی ص ۵۴۵ فارابی و فلسفه او ص ۲۰۶

فرهنگ ترکیه نوین ص ۲۰۶ فهرست آستان قدس رضوی ص ۵۳۳

- فدیل ص ۲۶۳ فکاهی رنگارنگ ص ۴۶۲
 فقه القرآن ص ۲۷۶ فهرست زیور لطایف الخیال ص ۳۱۷
 فن موسیقی ص ۳۵۷ فهرست نسخه های فارسی ص ۳۵۹

ق

- قاموس الاعلام ص ۴-۳۱۹-۳۴۱-۳۴۲-۵۲۳
 قافلانکوه ص ۴۲ قوانین ص ۶۵
 قواعد الرسائل ص ۷۳ قرابادین ص ۷۹
 قصه ی لیلی و مجنون شقایق ص ۱۵۸ قیام حسین ص ۳۸۳
 قیام آذربایجان و ستارخان ص ۲۳۴-۲۳۷

ک

- کلیات خلخال ص ۲۰ کلیات دیوان ندیم ص ۲۹
 کشف الظنون ص ۳۰-۳۱۷-۵۲۰ کشکول ص ۹۰-۹۱
 کودک در مکتب اسلام ص ۳۸۴
 کتابی در چگونگی اوضاع ترقیات ممالک اروپا ص ۱۰۷
 کتابی مربوط به جنگ انگلیس و فرانسه با دولت چین ص ۱۰۷
 کهرمالاریایی ص ۱۴۷-کلیات دیوان اوحدی مراغه یی ص ۳۲۰
 کنزالالحان ص ۳۵۴ کلمات القرآن ص ۳۸۹

گ

گلزار جاویدان ص ۴-۱۶-۱۹-۳۳-۳۷-۹۰-۱۰۲-۱۲۴-۲۵۰-۳۰۴-۳۲۶-۳۲۹
۳۶۹-۵۱۳-۳۶۴

گنجینه‌ی جواهر ص ۲۶ گلهای رنج ص ۱۴۷

گلهای خودرو ص ۱۶۴ گلستان کربلا ص ۵۴۵

گلشن راز ص ۲۸۲ گلستان ص ۴۸۲

گنج شایگان ص ۳۰۴-۵۲۴-۵۲۶-۵۲۹-۵۳۳

ل

لطایف الموافق ص ۱۱-۱۲ لوازم الدین ص ۱۲

لغتنامه دمه‌دا ص ۳۷-۷۴-۹۸-۹۹-۱۴۱-۳۴۳-۵۳۳

لسان التکلمه فی جواب الاسئله ص ۱۰۳

لگارتیم ص ۲۰۵-۲۰۶ لطایف الخیال ص ۲۸۱

لیلی و مجنون اشرف مراغه‌یی ص ۳۰۹

لباب الالباب نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی ص ۳۴۳-۳۴۴-۳۴۹

۳۶۵-۳۶۴

لوايح ص ۵۲۰

م

مصایح امام بغوی ص ۷ مختصر ص ۷

- مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال ص ۱۰-۲۰-۲۷-۲۹-۳۹-۵۲
- مخاطبه نفس عزلتی خلخال ص ۱۱
- مخاطب النفس تقی الدین ابراهیم کفعمی ص ۱۱-۱۲
- مشرق التوحید ص ۱۲ مصباح المشکاة ص ۱۲
- مشکاة ابو حامد محمد بن محمد غزالی ص ۱۲ معیار العمر والعمل ص ۱۲
- مناجات ص ۱۳ مجمع الادب فی معجم الالقاب ص ۱۹
- مثنوی مرآت العرفا ص ۲۹ مجموعه الحساب ص ۳۰
- مجله تهران مصور شماره ی آبان ماه ۱۳۴۸ ص ۴۰
- منطق فارسی ص ۵۳
- مجله آینده شماره های ۲۳-۲۴ بهمن ماه سال ۱۳۰۶ ص ۴۰-۴۱
- مقالات التوحید ص ۶۵ مشارق الاصول ص ۶۵
- مثنوی قماردو شباب ص ۶۵
- مؤلفین مشار ص ۶۶-۲۴۷-۴۹۲-۵۳۳-۳۶۹
- مجمع الخواص ص ۶۷-۷۰ مصطفی خراب ص ۷۰
- منظومه ی نقطه ی اسرار ص ۷۱-۲۹۰ مثنوی معنوی ص ۷۱
- ماتیمسات ص ۷۳-۷۴ مجمع الحکمتین ص ۷۹-۸۰
- مجمع الفصحا ص ۸۸-۹۰-۱۲۰-۱۲۳-۳۰۳-۳۰۴-۳۱۷-۳۱۹-۳۴۳-۳۶۳-۳۶۴
- ۵۱۱-۵۲۸-۵۱۳-۵۲۴
- مجمع ارباب الملك ص ۹۳ مجله ی یغما سال ۱۱ ص ۹۳
- مختارات ص ۹۳ مثنوی فارسی ص ۱۰۳

- مثنوی همایون‌نامه ص ۱۱۴-۱۱۸ مآثر سلطانیه ص ۱۱۷
 مثنوی ناز و نیاز ص ۱۱۸ مثنوی در بحر رمل ص ۱۱۸
 منظومه مخمس ص ۱۲۹ مثنوی لیلی و مجنون ص ۱۵۸
 مجموعه‌ی بیات ص ۱۷۱ مواد التاریخ ص ۲۰۲-۳۶۱
 منظومه‌ی جواهر الولایه ص ۲۰۳
 محمد عاکف (شاعر ملی ترک) ص ۲۰۶-۲۰۹-۲۲۲
 مجله‌ی اطلاعات هفتگی ص ۲۰۹ مجموعه‌ی گلها ص ۲۲۸
 مرآت المعارفین ص ۲۳۹-۳۶۵ مختصر المراثی ص ۲۳۹
 مجموعه‌ی اشعار غنی زاده ص ۲۴۳ مجالس الاصول ص ۲۷۶
 مرقاه النقی فی شرح قضاء عروة الوثقی ص ۲۷۶
 مؤلفین کتب چاپی ص ۲۷۹-۳۴۹ مشوق الصبیان ص ۲۸۰
 معاد اسفار ص ۲۷۸
 مراغه ص ۳۰۲-۳۱۲-۳۱۳-۳۲۶-۳۳۰-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۵-۳۳۷-۳۴۶-۳۴۹-۳۵۹
 ۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۴-۳۹۴-۴۰۵-۴۱۴-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۹-۴۴۲-۴۵۷-۵۲۸-۵۴۲
 ۴۷۷-۴۶۷-۴۷۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱
 مقدمه بر ساقی‌نامه و ریاض الفتوح نوشته‌ی آقای جعفر سلطان‌القرایی ص ۳۰۶
 مجددات التعلیلات ص ۳۰۸ مثنویهای پنجگانه‌ی اشرف مراغه‌یی ص ۳۰۸
 منهج الابرار ص ۳۰۸ مجالس العشاق میر کمال‌الدین حسین ص ۳۱۶
 مونس الاحرار فی دقایق الاشعار ص ۳۱۷ مجالس المؤمنین ص ۳۱۹
 مثنوی جام جم اوحدی مراغه‌یی ص ۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲

- مثنوی ده نامه اوحدی مراغه‌یی ص ۳۲۰
 منظومه‌ی حقیقت‌العشق یا مونس‌العشاق ص ۳۲۲
 منظومه‌ی آتش‌باز ص ۳۷۳ مثنوی تاریخی تشنه‌ی مراغه‌یی ص ۳۳۰
 مرگ عیش ص ۳۷۲ منشآت قایم مقام ص ۳۳۱
 مجموعه نصیحت ص ۳۶۹ مجله‌ی ارمغان سال دوازدهم ص ۳۳۲
 مهدی‌نامه ص ۵۵۶ منظومه‌ی میرزای ولیعهد به تخت‌پادشاهی ص ۳۳۵
 محاسن‌الغرر ص ۵۵۶
 منتخب‌التواریخ تألیف عبدالقادر بن ملوک‌شاه‌بدائونی ص ۳۴۱-۳۴۲
 مقاله‌ی کوهی کرمانی ص ۵۳۳ مقاصد‌الالحان ص ۳۵۱-۳۵۳-۳۵۸
 میانه ص ۵۲۶-۵۱۹-۵۳۶-۵۳۲-۵۴۵-۵۴۷
 مقدمه بر مقاصد‌الالحان ص ۳۵۹ مجله‌ی یادگار ص ۵۲۸-۵۳۳
 مجمل فصیحی ص ۳۶۳ منظومه‌ی جهان‌جهل و جنگ ص ۴۷۸

ن

- نگارستان سخن ص ۱۶-۳۲-۳۴۱-۳۴۳ نتایج‌الافکار ص ۳۷
 نزه‌المجالس ص ۷۳-۹۲-۹۴-۳۳۷-۳۴۲-۳۶۰
 نزه‌الکتاب و تحفة‌الاباب ص ۷۳
 نصیب‌الفتیان و نصیب‌التیان ص ۷۳-۷۴ نصاب‌الصبيان ص ۷۴-۲۸۰
 نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۸۷-۳۳۵
 نزه‌القاوب ص ۹۳

- نگارستان دارا م ۱۱۴-۱۱۷، ۱۶۰، ۳۳۳-۵۱۹
 نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز م ۱۲۰-۲۷۲- (سال اول شماره‌ی ۵) ص
 ۲۸۴-۲۸۶-۳۱۲-۳۵۸
 نوای نینوا ص ۱۶۴ نقشه‌کشی ساختمان علیایی م ۱۸۱
 نامه‌ی پیروزی تاریخ و جغرافیا و تاریخچه‌ی ادبی سلماس ص ۲۰۶
 نغمه‌های تبریز ص ۲۲۸-۵۰۵ نوریه ص ۲۳۹
 نفحات الانس ص ۲۸۱-۳۱۷-۳۱۹ نصاب ترسل ص ۵۲۹
 نزهة الساسانیه ص ۲۸۳ نزهة المشتاق ص ۵۲۱
 نغمه‌ی داغی ص ۳۸۹ نفرت حکایه‌لری ص ۳۸۹
 نغمه‌های دل ص ۳۹۵ نزهة العشاق ص ۵۲۱

و

- ویتامین ب ص ۱۴۷ وارث باربد ص ۳۷۲
 وجیره ص ۲۳۹ وقف‌نامه ص ۳۰۵
 وصیت‌نامه ص ۲۶۵ وهامش کتاب البیتوشی شیخ محمدخان ص ۵۵۸
 وسیلة النجات م ۲۶۱

ه

- هشت بهشت یا قنبرنامه م ۱۰ هدیة العلما ص ۹۱ هذیان یادها ص ۱۴۷
 هسته‌ی هستی در یکتاپرستی م ۲۰۶ هفت اورنگ باعشق‌نامه ص ۳۰۹

ی

یادگار استانبول ص ۲۰۶

یادی از حیدربابا ص ۳۷۲

یدی بلاغ ص ۵۴۵

فهرست منابع

الف

الذریعه ص ۴ - الذریعه ج ۹ ص ۶ - ادبیات اوجاغی ص ۶۱ - الذریعه ج ۱۹
 ص ۷۶ - اعلا الشیعه ص ۹۲ - احوال و آثار خوشنویسان ج ۱ و ۲ ص ۱۲۲
 انجمن ادبی تبریز ص ۱۴۰ - المآثر والآثار ص ۲۰۲ - اطلاعات شخصی ص ۲۲۸
 از صبا تا نیما ج ۲ ص ۲۴۷ - المآثر ص ۳۰۴ - از سعدی تا جامی ص ۳۱۲
 افزاررود ص ۳۱۲

ت

آتشکده‌ی آذر ص ۱۶ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۱۰۶

ب

بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی ص ۶۷ - باده‌کهن ص ۲۲۸ - بحر العلوم
 نسخه‌ی خطی کتابخانه شادروان حاج حسین نخجوانی ج ۲ ص ۳۰۷

پ

پیام یاران ص ۲۲۸

ت

تحفه‌ی سامی ص ۷ - ترجمه‌ی مجالس النفایس ص ۱۴ - تذکره‌ی میخانه ص ۱۹
 تذکره‌ی نصر آبادی ص ۳۳ - تحفه‌ی الالباب ص ۷۳ - تاریخ خوی ص ۶۷

تاریخ مشاهیر کرد ج ۱ ص ۸۷ - تذکره‌ی دلگشا ص ۹۰ - تذکرة العارفين ص
 ۱۰۳ - تاريخ تذکره‌ها ج ۱ ص ۹۹ - تجربه‌الاحرار و تسلیة‌الابرار ص ۱۲۰
 تاريخ تذکره‌های فارسی ج ۱ ص ۱۲۰ - تبریز و پیرامون ص ۱۴۰ - تاريخ
 تذکره‌های فارسی ج ۲ ص ۱۵۷ - تذکره‌ی اولیای پرویزی ص ۱۵۶ - تذکره‌ی
 اختر ص ۱۶۱ - تذکره‌ی صدف ص ۲۲۸ - تاريخ ادبیات در ایران ذبیح‌الله
 صفا ص ۳۱۲ - تاريخ ادبیات در ایران ج ۳ ص ۳۲۶ - تذکره‌ی حسینی ص ۵۱۸
 تاريخ تبریز ص ۵۴۳ - تاريخ مشاهیر کرد ج ۱ ص ۵۵۸ - تاريخ مشاهیر کرد
 ج ۲ ص ۵۵۵

ث

تعلیه ص ۵۲

ج

جلالیه ج ۲ ص ۷۱ - جلالیه ج ۱ ص ۱۹۳

چ

چهل مقالة نخجوانی ص ۳۱۲

ح

حدیقة الشعرا ص ۹ - حماسه‌ی ظلمت شکن ص ۴۵ - حماسه‌ی میزم شکن ص ۴۴
 حبیب‌المنیر ج ۳ ص ۲۸۶ - حبیب‌السیر ج ۳ ص ۳۵۹

خ

خیرات حسان ج ۲ ص ۱۰۰

د

دانشمندان آذربایجان ص ۴ - دوستلار گوروشو ص ۳۹ - داستان دوستان
ص ۵۷ - دیوان مظهر نسخه کتابخانه ملی تبریز ص ۱۱۴ - دیوان ثابت اندیلی
ص ۲۵۴ - دیوان اوحدی سعید نفیسی ص ۳۲۶ - دیوان خطی بحری ص ۵۱۷
دهته کانی ته ده بی کوردی استاد علاءالدین سجادی بغداد ۱۹۷۸ ص ۵۵۸

ر

ریحانت الادب ج ۱ ص ۵ - روز روشن ص ۷ - ریاض العارفین ج ۲ ص ۱۶
ریاض الجنت ص ۳۶ - روضه پنجم ص ۳۶ - روضه ص ۶۶ - ریحانت الادب ج ۲
ص ۸۱ - روضات الجنان ج ۲ ص ۱۰۶ - روضه پنجم قسم دوم ص ۱۲۶ - ریحانت
الادب ج ۵ ص ۱۴ - ریحانت الادب ج ۳ ص ۱۶۱ - ریحانت الادب ج ۴ ص
۲۷۲ - روضات الجنان ج ۱ ص ۲۸۶ - ریاض الجنت روضه ۴ ص ۳۰۶ - ریاض
الفتوح نوشته جمفر سلطان القرابی ص ۳۰۶ - ریحانت الادب ج ۶ ص ۵۳۳

ز

زنان سخنور ص ۸۷ - زنبیل فرهاد میرزا ص ۲۷۲

س

سخنوران آذربایجان ص ۴ - سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۱۶ - سلام بر معلم
ص ۴۷ - سفینه‌ی محمود ج ۲ ص ۹۰ - سخنوران ناسمی معاصر ج ۲ ص ۲۴۷
سخنوران نامی ج ۱ ص ۲۵۷ - ساقی نامه ص ۳۰۶

ش

شمع انجمن ص ۱۹ - شهریار و آذربایجان دیلینده اثر لری ص ۴۳۲ - شهریار
ص ۵۴۱

ص

صبح گلشن ص ۴ - صحف ابراهیم ص ۳۱۲

ط

طریق الحقایق ص ۱۰۷

ع

علمای معاصرین ص ۱۰۴

ف

فهرست کتب پارسی دکتر روزن ص ۸ - فرهنگ سخنوران ص ۱۶ - فهرست

نسخه‌ها ج ۲ و ۳ و ۴ و ۵ ص ۱۳ - فهرست دانشگاه ج ۱۱ ص ۲۹ - فهرست کتابخانه ملی تبریز ص ۷۵ - فهرست نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۹۶ - فهرست نسخه‌های خطی ج ۱ ص ۸۱ - فهرست کتابخانه ملی تبریز ج ۲ ص ۹۶ - فهرست مجلس ابن یوسف ج ۳ ص ۱۱۱ - فهرست کتابخانه‌های مرکزی دانشگاه تهران ج ۱۳ ص ۱۶۰ - فهرست دانشگاه ج ۱۳ ص ۱۵۵ - فهرست کتابخانه ملی تبریز ج ۱ ص ۲۰۳ - فهرست نسخه‌های خطی ج ۲ ص ۲۴۱ - فهرست نسخه‌های خطی ج ۴ ص ۳۱۲ - فهرست کتابخانه مجلس ابن یوسف ص ۳۳۰ - فهرست نسخه‌های فارسی ج ۵ ص ۳۵۹ - فهرست دانشگاه ج ۱۰ و ۹ ص ۳۶۲ - فهرست آستان قدس رضوی ص ۵۳۳

ق

قاموس الاعلام ج ۲ ص ۴ - قیام آذربایجان و ستارخان ص ۲۳۷

ق

گلزار جاویدان ج ۱ ص ۴ - گلزار جاویدان ج ۲ ص ۱۶ - گنجینه‌ی جواهر ص ۲۶ - گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۹ - گنج شایگان ص ۳۰۴

ل

لغتنامه دهخدا ص ۹۹ - لطایف الخیال (نسخه‌ی عکسی) ص ۲۸۶ - لباب الالباب

م

مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال ص ۱۰ - مجله‌ی آینده شماره ۲۳ و ۲۴
 بهمن ۱۳۰۶ ص ۴۱ - مجله‌ی تهران مصور شماره‌ی آبان ماه ۱۳۴۸ ص ۴۰
 مجمع‌الخواص ص ۶۷ - مصطبة خراب ص ۷۰ - مجمع‌الفصحاح ج ۴ ص ۹۰
 مجمع‌الفصحاح ج ۶ ص ۱۲۰ - مجمع‌الفصحاح ج ۵ ص ۱۲۳ - موادالتواریخ ص
 ۲۰۲ - مجموعه گله‌ها ص ۲۲۸ - مولفین مشار ج ۶ ص ۲۴۷ - مجموعه‌ی غنی زاده
 ص ۲۴۳ - مولفین کتب چاپی ج ۴ ص ۲۷۹ - مراغه ص ۳۰۲ - مقالة عارف
 دهلوی مجله ارمنان سال دوازدهم ص ۳۳۲ - مولفین کتب چاپی ج ۳ ص
 ۳۴۹ - مجمع‌الفصحاح ج ۳ ص ۳۴۶ - مقدمه بر مقاصد الالاحان ص ۳۵۹ - مولفین
 مشار ج ۲ ص ۴۹۲ - مجمع‌الفصحاح ج ۲ ص ۵۲۴ - میانه ص ۵۱۹ - مجله‌ی
 یادگار سال دوم شماره ۸ ص ۵۳۳ - مقالة کوهی کرمانی ص ۵۳۳ - مجموعه
 نصیحت ص ۳۶۹

ن

نگارستان سخن ص ۱۶ - نتایج الافکار ص ۳۷ - نزهة المجالس ص ۷۳
 نصیح دکترا مین ریاحی - نسخه‌ی خطی مثنوی قار و شهاب ص ۶۵ - نشریه‌ی
 دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز ص ۸۱ سال ۱۳۵۱ - نگاهی به تاریخ ادبیات
 آذربایجان ص ۸۷ - نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز سال دوم ص ۱۲۰
 نغمه‌های تبریز ص ۲۲۸ - نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز سال اول شماره ۵
 ص ۲۷۲ - نشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز ج ۸ ص ۲۸۶ - نشریه‌ی دانشکده‌ی

ادبیات تبریز شماره ۱۲ ص ۳۱۲ - نگارستان دارا ص ۳۳۳ - نگاهی به تاریخ
ادبیات آذربایجان ص ۳۳۵

ه

هفت اقلیم ص ۱۵ - هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۹ - وهامش کتاب البیتوشی شیخ محمدخان
ص ۵۵۸

ی

یادداشتهای استاد ناصرروایی ص ۵۱ - یادداشتهای نویسنده تاریخ مشاهیر
کرد ج ۲ ص ۴۹۸

40lib16

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳	۱۴	کوه‌ها	کوه‌های
۳	۱۵	دومسیر	درمسیر
۵	۷	از	ار
۹	۱۴	از	در
۱۲	۳	حاوی	حادی
۱۳	۱۱	آیا	ایا
۱۷	۴	عله‌ی	علمای
۲۰	۸	وده	بوده
۲۳	۱۲	سو	بو
۲۷	۱۳	زیستن	بستن
۲۸	۴	کی	کای
۲۸	۱۸	حرم	خرم
۳۱	۱۲	ناروم	ناورم
۳۳	۱۰	گربادی	گردبادی
۳۶	آخر	نخواااهم	نخواهم
۳۸	۱۴	دیرسن	دیری سن
۴۱	۱۴	هرکه	هرکسی
۴۱	۱۷	آنکه	آنزکه
۴۶	۱۲	که	گه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۴۶	۱۳	رهی	زهی
۵۴	۲۰	بنارها	بناها
۵۹	۸	بارادن	یارادن
۶۸	۱۴	موظف	موظف
۷۳	۳	بیا و بین	بیابین
۷۵	۴	رنجد	رنج
۷۶	۱۴	الذریعه	الذریعه
۸۲	۸	خسب	حسب
۸۲	۱۷	اندازه‌یی	اندازه
۸۵	۲	باغ و	باغ
۸۹	۵	عقب	عقب
۹۰	۳	همچو	همچون
۹۳	۶	حمد مستوفی	حمداله مستوفی
۹۴	۱	حر	جز
۹۸	۱۲	مد	بعد
۱۳۰	۹	سی	فی
۱۰۳	۱۱	نطقه	نقطه
۱۰۳	۱۶	وسایل	رسایل
۱۰۵	۷	بیر	پیر

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰۸	۱۵	جفت	جفت
۱۰۹	۱۴	مطلع	زاید است
۱۱۲	۱۶	ناصرالدین	ناصرالدین
۱۱۵	۵	مسارکت	مشارکت
۱۱۹	۱۲	مسکین	مشکین
۱۲۴	۸	است	بود
۱۳۵	۵	شیاه	سیاه
۱۳۵	۱۶	مهر او	مهر روی او
۱۳۶	۱۴	تخص	تخلص
۱۳۷	۱۶	برق کاه	برگ کاه
۱۳۸	۱۴	نه دیده	به دیده
۱۴۲	۱۱	نیمه ی	نیمه ی
۱۴۲	۱۶	مخواد	مخواه
۱۵۹	۵	گذاشت	گذشت
۱۶۴	۱۹	تخت تحت	تخت تخت
۱۶۹	۱	خون	چون
۱۶۹	۱	بخشم	بخشیم
۱۷۵	۳	پندنست	پندیست
۱۷۸	زیر سطر ۷	ستاره ها	زاید است

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۸۳	۱۵	اودنا	اودونا
۱۹۴	۱۵	نیست	نیستت
۲۰۸		پس از سطر چهارم يك بيت به شرح زیر چاپ نشده است (۱)	
۲۱۲	۱۷	د	در
۲۱۵	۵	بز	بر
۲۱۶	۱۴	ار	از
۲۲۵	۱۸	وحد	وجد
۲۳۱	۶	چو	چه
۲۳۱	۱۰	کند	کشد
۲۳۱	۱۲	زمینه‌ی	زمینه
۲۳۴	۸	فکر	نکرد
۲۳۴	۹	ای	این
۲۴۰	۱۷	ووه‌و	وهم
۲۴۶	۶	خوشا	خوش
۲۵۸	۱۱	سهرستانی	شهرستانی
۲۵۸	۱۵	دسبور	دستور
۲۶۰	۲	وسیع	وسع
۲۶۵	۱۲	سیر	میر

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۶۶	۷	ولد	وله
۲۶۶	۱۱	آهن	آمن
۲۶۸	۱۰	الفضه	ابفضه
۲۶۹	۱	سیر	شیر
۲۶۹	۴	عطات	عظات
۲۷۱	۷	مزج	مزاج
۲۷۲	۲	ددیلر	دئدیلر
۲۷۲	۵	داست	داشت
۲۷۴	۱۲	هرکس	هرکس که
۲۸۳	۸	کز	اگرز
۳۰۳	آخر	خلیل	جلیل
۳۰۵	۱۸	ناله‌ی	ناله
۳۰۸	۷	ترجیحات	ترجیعات
۳۱۱	۱۰	شنیدیم	بشنیدیم
۳۲۱	۱	این	ازاین
۳۲۵	۹	کردمی	کردمی من
۳۳۸	۳	عالیه	غالبه
۳۳۹	۱۲	ابلیق	ابلق
۳۴۳	۷	غبار	عنا

صفحه	سطر	فادرست	ددرست
۳۴۵	۱۴	خورسید	خورشید
۳۵۱	۱۱	شواه	مشواه
۳۵۵	۱۴	ماجبین	ماه‌جبین
۳۵۸	۵	استنتاخ	استنساخ
۳۷۲	۳	نصراله	نصرت‌اله
۳۷۷	۱۰	گندوبن	گندین
۳۹۲	۳	الگنجه	ایلنجه
۴۱۰	۱۶	بچه‌گی	بچگی
۴۱۳	۱۳	اونو	اودو
۴۳۰	۱۱	گره‌ك	گزه‌ك
۴۳۲	۱۸	گرك	گزه‌ك‌دیر
۴۳۵	آخر	گله	کله
۴۴۱	۳	معاق	محاق
۴۴۴	۱۳	مرحمی	مرهمی
۴۵۱	۱۶	بیچاره‌گان	بیچارگان
۴۶۳	۱۴	در	زاید است
۴۹۴	۲	توی	نویی
۵۰۳	۲	نشسته	نشسته‌و
۵۰۳	۶	بادید	بادیو
۵۱۴	۴	استنتاخ	استنساخ

صفحه	سطر	نادرست	درست
۵۲۲	۱۲	امر	به امر
۵۲۳	۱۳	روزما	اوزما
۵۲۵	۱۳	محمدصادقی	محمدصادق
۵۳۱	۴	حلق	خلق
۵۳۱	۷	باید	پاید
۵۳۱	۹	فکر	فکراو
۵۳۵	۷	هندسیات	هندسات

فہرست اسامی شعرا

- امامی خلخالی ص ۴ ثابت خلخالی ۵؛۴
 خاقانی خاخالی ص ۵ خلیل خلخالی ص ۶
 شاهقلی خلخالی ص ۷،۶ شمس خلخالی ص ۷
 صافی خلخالی ص ۸ صیادخلخالی ص ۸
 عبدالعلی خلخالی ص ۹ عشقی خلخالی ص ۱۰،۹
 عزلتی خلخالی ص ۱۰،۱۱،۱۲،۱۳ علوی خلخالی ص ۱۳
 فخرخلخالی ص ۱۴؛۱۳ فضل خلخالی ص ۱۵،۱۴
 فنایی خلخالی ص ۱۵،۱۶ کامل خلخالی ص ۱۶؛۱۷؛۱۸؛۱۹
 کریم‌الدین خلخالی ص ۱۹،۲۰
 محمدباقر خلخالی ص ۲۰؛۲۱؛۲۲؛۲۳؛۲۴؛۲۵؛۲۶
 محمدخلخالی ص ۲۶ مقصود علی خاخالی ص ۲۶،۲۷
 مهجور خاخالی ص ۲۷ مهدی خاخالی ص ۲۷،۲۸
 ناصری خلخالی ص ۲۸؛۲۹ ندیم خلخالی ص ۲۹
 واقف خلخالی ص ۳۰،۳۱،۳۲؛۳۳ واقف خلخالی ص ۳۳،۳۴
 واقف خلخالی ص ۳۵،۳۶ یقینی خلخالی ص ۳۶،۳۷
 آزاده خلخالی ص ۳۷ احمد گیوی ص ۳۷،۳۸،۳۹
 اخگر ص ۳۹ اسلامی ص ۴۰
 برهان خلخالی ص ۴۰؛۴۱
 بسیج خاخالی ص ۴۲،۴۳،۴۴؛۴۵؛۴۶،۴۷ بهمنی ص ۴۷
 خدیوی خاخالی ص ۴۸؛۴۹؛۵۰،۵۱ سالک خلخالی ص ۵۱

- سلطوت کاغذ کنانی ص ۵۲، ۵۱ صفی خلخال ص ۵۲
 قبادطوفانی ص ۵۲ قدسی خلخال ص ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷
 مدحت ص ۵۷ معصومی ص ۵۷
 منتخب خلخال ص ۵۷ ناصرروایی ص ۵۸
 هائم خلخال ص ۸۵ تا ۶۱ اصولی خویی ص ۶۴ تا ۶۶
 انیس خویی ص ۶۶ ایواوغلی ص ۶۷
 برقی خویی ص ۶۸ تا ۷۰ بزمی خویی ص ۷۰
 پرویز خویی ص ۷۰، ۷۱ تقی خویی ص ۷۱، ۷۲
 تقی خویی (علیشاه) ص ۷۲ ثابت خویی ص ۷۲
 جمال خویی ص ۷۳ حسام خویی ص ۷۳ تا ۷۵
 حسام چورسی ص ۷۵، ۷۶ حسین خویی ص ۷۶
 حقیر خویی ص ۷۶، ۷۷ حکیم قوبولی ص ۷۸ تا ۸۱
 حیران دنبلی ص ۸۱ تا ۸۷ خاور دنبلی ص ۸۸ تا ۹۰
 دیوانه خویی ص ۹۰ تا ۹۲ رازی خویی ص ۹۲
 رکن خویی ص ۹۲ تا ۹۴ رباطی خویی ص ۹۴
 ریاحی خویی ص ۹۴، ۹۵ سالک خویی ص ۹۵، ۹۶
 شوریده خویی ص ۹۶ شهاب الدین خویی ص ۹۷ تا ۹۹
 صاحبہ دنبلی ص ۹۹، ۱۰۰ صادق خویی ص ۱۰۰ تا ۱۰۲
 علی خویی ص ۱۰۲ تا ۱۰۴ علی خویی بادمیاری ص ۱۰۵، ۱۰۶
 عین القضاة خویی ص ۱۰۶، ۱۰۷ غریب دنبلی ص ۱۰۷، ۱۰۸

- فانی خویی ص ۱۰۹ فقیر خویی ص ۱۱۰ گنجی خویی ص ۱۱۰
 لسان خویی ص ۱۱۱، ۱۱۰ لسان زادہ خویی ص ۱۱۱ محمود خویی ص ۱۱۲
 محوی خویی ص ۱۱۲ مظهر خویی ص ۱۱۲ تا ۱۱۴
 مفتون دنبلی ص ۱۱۴ تا ۱۲۰ منشی خویی ص ۱۲۱ تا ۱۲۴
 مہدیقلی خویی ص ۱۲۴ ناصر خویی ص ۱۲۴، ۱۲۵
 وامق خویی ص ۱۲۵، ۱۲۶ یاموی خویی ص ۱۲۶، ۱۲۷
 آیدینلو ص ۱۲۸ تا ۱۳۰ اسماعیل خویی ص ۱۳۰، ۱۳۱
 انزاب خویی ص ۱۳۱ تا ۱۳۴ تائب خویی ص ۱۳۴ تا ۱۳۶
 دانش خویی ص ۱۳۶ تا ۱۴۰ رحیمی خویی ص ۱۴۰
 ریاحی خویی ص ۱۴۵ تا ۱۴ شادمند ص ۱۴۵، ۱۴۶
 شمس خویی ص ۱۴۶ تا ۱۴۸ طاہری خویی ص ۱۴۸
 گبو خویی ص ۱۴۹ واقف خویی ص ۱۴۹ یوسف کارگر ص ۱۵۰، ۱۵۱
 شعری سراب
 ابراہیم سراہی ص ۱۵۵ حسن سراہی ص ۱۵۵، ۱۵۶
 سالار سراہی ص ۱۵۶ شمس سراہی ص ۱۵۶ فاضل سراہی ص ۱۵۷
 مشفق سراہی ص ۱۵۷ مہدی بیگ شقاقی ص ۱۵۷ تا ۱۶۱
 اٹلشن سراہی ص ۱۶۲، ۱۶۳ امینی ص ۱۳۶ تا ۱۷۰
 بیات ص ۱۷۰ تا ۱۷۳ پایدار ص ۱۷۳ تا ۱۷۷
 طرلان ص ۱۷۷ تا ۱۸۰ علیایی ص ۱۸۰ تا ۱۸۵
 نصرت سراہی ص ۱۸۵ تا ۱۸۸ باور ص ۱۸۸ تا ۱۸۹

شعراى سلماس

- آشوب دیلمقانی ص ۱۹۳ احمد سلماسی ص ۱۹۳
 حضوری سلماسی ص ۱۹۴؛ ۱۹۳ شاکر سلماسی ص ۱۹۵
 صدیق سلماسی ص ۱۹۵ طالب سلماسی ص ۱۹۶
 غلامحسن کهنه ص ۱۹۶ غمدل دیلمقانی ص ۱۹۶
 کاتب سلماسی ص ۱۹۷ کشوری دیلمقانی ص ۱۹۷
 مداح دیلمقانی ص ۱۹۷، ۱۹۸ مصری سلماسی ص ۱۹۸
 مفخر سلماسی ص ۱۹۸، ۱۹۹ منشی سلماسی ص ۱۹۹ تا ۲۰۲
 واصف سلماسی ص ۲۰۲، ۲۰۳

شعراى معاصر سلماس

- ایزد ص ۲۰۴ تا ۲۲۸ پیام‌یار ص ۲۲۸ تا ۲۳۰
 تقی‌زاده ص ۲۳۰ تا ۲۳۳ جعفر سلماسی ص ۲۳۳، ۲۳۴
 دیلمقانی ص ۲۳۴، ۲۳۵ سعید سلماسی ص ۲۳۵ تا ۲۳۷
 شریف‌الدین سلماسی ص ۲۳۷ صابر دیلمقانی ص ۲۳۸
 غافل سلماسی ص ۲۳۸ تا ۲۴۱ غنی‌زاده ص ۲۴۱ تا ۲۴۷
 نجفی ص ۲۴۷؛ ۲۴۸ نیماج سلماسی ص ۲۴۸ تا ۲۵۰

شعراى مرند و نوز

- نالاندی ص ۲۵۳ ثابت اندیلی ص ۲۵۳، ۲۵۴ حقیر ص ۲۵۵
 شهاب مرندی ص ۲۵۵ ضیاء‌نوزی ص ۲۵۶
 ضیایی مرندی ص ۲۵۶، ۲۵۷ عاجز مرندی ص ۲۵۷

- فانی زنوزی ص ۲۵۷ تا ۲۶۴ فدوی ص ۲۶۴ تا ۲۷۲
 فنای زنوزی ص ۲۷۲ تا ۲۷۵ محمد هاشم طسوجی مرندی ص ۲۷۶، ۲۷۷
 مدرس زنوزی ص ۲۷۷ تا ۲۷۹ مسکین زنوزی ص ۲۷۹ تا ۲۸۰
 مضطر زنوزی ص ۲۸۰ مغربی ص ۲۸۱ تا ۲۸۶
 شعرای معاصر مردوزنوز
 آخشین ص ۲۸۷، ۲۸۸ اورمان ص ۲۸۹؛ ۲۹۰ بنابی مرندی ص ۲۹۰
 حاصارلی ص ۲۲۰ تا ۲۹۱ شهبازی ص ۲۹۲ صفری ص ۲۹۲، ۲۹۳
 فریدون ص ۲۹۳، ۲۹۴ وصالی ص ۲۹۵
 هاشمی ص ۲۹۶، ۲۹۷ یاد نگاری ص ۲۹۷؛ ۲۹۸
 شعرای مراغه
 آتشی ص ۳۰۲ ادیب مراغه‌ای ص ۳۰۲ تا ۳۰۴
 اشراق مراغه‌یی ص ۳۰۴ تا ۳۰۷ اشرف مراغه‌یی ص ۳۰۷ تا ۳۱۲
 اعرجی ص ۳۱۲؛ ۳۱۳ امین مراغه‌یی ص ۳۱۳ تا ۳۱۵
 اوحدی مراغه‌یی ص ۳۱۵ تا ۳۲۶ نایب مراغه‌یی ص ۳۲۷ تا ۳۲۹
 تشه‌ی مراغه‌یی ص ۳۲۹، ۳۳۰ حامد مراغه‌یی ص ۳۳۰ تا ۳۳۲
 حریر مراغه‌یی ص ۳۳۳ دخیل مراغه‌یی ص ۳۳۳ تا ۳۳۵
 دیوانه پیر ص ۳۳۵ تا ۳۳۷ زکی مراغه‌یی ص ۳۳۷ تا ۳۴۳
 سلطانی بنایی ص ۳۴۲، ۳۴۴ شرف مراغه‌یی ص ۳۴۴
 صابز مراغه‌یی ص ۳۴۴ طوطی مراغه‌یی ص ۳۴۴ تا ۳۴۶
 ظفر الدوله ص ۳۴۶ تا ۳۴۹ ظهیرالدین مراغه ص ۳۴۹

عبدالقادر مراغه‌یی ص ۳۴۹ تا ۳۵۹ عثمان مراغه‌یی ص ۳۵۹، ۳۶۰
 علی بن حسکویه ص ۳۶۰ عماد مراغه‌یی ص ۳۶۰، ۳۶۱
 غفورای مراغه‌یی ص ۳۶۱، ۳۶۲ فتوحای مراغه‌یی ص ۳۶۲
 فخر مراغه‌یی ص ۳۶۲؛ ۳۶۳ کمال الدین مراغه‌یی ص ۳۶۳ تا ۳۶۵
 مجرم مراغه‌یی ص ۳۶۵ تا ۳۶۹ نصیرای مراغه‌یی ص ۳۶۹؛ ۳۷۰
 وجدی ص ۳۷۰، ۳۷۱

شعرای معاصر مراغه

آتش‌باز ص ۳۷۲ تا ۳۷۴ آیدین ص ۳۷۴ تا ۳۸۲ انگر ص ۳۸۳
 اقدام ص ۳۸۴ تا ۳۸۹ باریشماز ص ۳۸۹ تا ۳۹۴
 باقی ص ۳۹۴ تا ۳۹۸ پیمان ص ۳۹۸ تا ۴۰۲
 ثاقب ص ۴۰۲؛ ۴۰۳ جودی ص ۴۰۴، ۴۰۵
 خامل ص ۴۰۵ تا ۴۰۷ خیری ص ۴۰۷، ۴۰۸
 خیری ص ۴۰۸ تا ۴۱۰ خشنود ص ۴۱۰ تا ۴۱۲
 ذاکر ص ۴۱۲ تا ۴۱۴ راحمی ص ۴۱۴، ۴۱۵
 پاشازاده ص ۴۱۵ تا ۴۲۱ سهند ص ۴۲۱ تا ۴۲۲
 شاهین ص ۴۲۲، ۴۲۳ صدر الشریعه ص ۴۲۳ تا ۴۲۴
 عارض ص ۴۲۴ تا ۴۲۷ عاشق ص ۴۲۷ تا ۴۲۹
 عاصی ص ۴۴۰، ۴۴۱ غفاری ص ۴۴۱؛ ۴۴۲
 غمزه ص ۴۴۲ تا ۴۵۲ فایض ص ۴۵۲ تا ۴۵۵
 فتوح الممالک ص ۴۵۵ تا ۴۵۷ قوروجایی ص ۴۵۷ تا ۴۵۹

کاظمی ص ۴۵۹ تا ۴۶۱ کریمی ص ۴۶۲ تا ۴۶۶

محبوب‌علیشاه ص ۴۶۷ تا ۴۶۹ موسوی مراغه‌بی ص ۴۷۰ تا ۴۷۳

نادم ص ۴۷۳، ۴۷۴ ناهید ص ۴۷۴ تا ۴۷۷

نجفی ص ۴۷۷، ۴۷۸ نشید ص ۴۷۸ تا ۴۸۷

نصیری ص ۴۸۷ تا ۴۸۸ ولی ص ۴۸۸ تا ۴۹۰

شعرای میاندوآب

رومی میاندوآبی ص ۴۹۲ زاهدصاین قلعه‌بی ص ۴۹۲

سواره ایلخانی زاده ص ۴۹۳ تا ۴۹۸ شفیع‌ی بوکانی ص ۴۹۸ تا ۵۰۱

شعرای معاصر میاندوآب

مفتون ص ۵۰۲ تا ۵۰۵ ملا معروف کوکه‌ای ص ۵۰۵ تا ۵۰۸

شعرای میانه

اشرف گرمرودی ص ۵۱۱ تا ۵۱۳ افغان گرمرودی ص ۵۱۳، ۵۱۴

مجری میانجی ص ۵۱۴ تا ۵۱۷ ربیعی میانجی ص ۵۱۸

رستمی میانجی ص ۵۱۸ سامی میانجی ص ۵۱۸

عاجز میانجی ص ۵۱۹ عین‌الفضالة میانجی ص ۱۵۹ تا ۵۲۴

محمدحسین گرمرودی ص ۵۲۴ تا ۵۲۶ نثار گرمرودی ص ۵۲۶ تا ۵۳۳

وفایی ص ۵۳۴ تا ۳۵۶

شعرای معاصر میانه

اژلبان ص ۵۳۷، ۵۳۸ حسرت ص ۵۳۹ تا ۵۴۱ موسوی ص ۵۴۱ تا ۵۴۵

وائق ص ۵۴۵ تا ۵۴۷ ناصری ص ۵۴۷ تا ۵۴۹

شعرای مهاباد

آواره ص ۵۵۱ تا ۵۵۵ ابن‌الحاج هزارمیردی ص ۵۵۵ تا ۵۵۸
ادیب‌زندی ص ۵۵۸

خوانندگان گرامی توجه فرمایند

بقیه‌ی تذکره‌ی شعرای آذربایجان ، در جلد پنجم چاپ خواهد شد

POETS OF AZERBAIJAN
THEIR
BIOGRAPHIE AND WORKS
BY
MUHAMMAD DAYHIM
VOLUME IIII
1991

06724